# اسلام و سیاست

آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی

مترجم:

حمیدرضا شیخی

## سخن ناشر

**بسم الله الرّحمن الرّحیم**

الحمد لله رب العالمین وصلّی الله علی محمد وآله الطاهرین ولعنة الله علی أعدائهم أجمعین

برخی گمان می کنند که سیاست هیچ پیوندی با دین ندارد؛ چرا که دین یک امر روحانی ومعنوی است وشامل فضایل ومعنویات می باشد امّا سیاست ـ معمولا ـ غرق در مادیات ونیرنگ وفریب وستم وخودکامگی و... است.

لیکن با مطالعه این کتاب ارزشمند در می یابید که سیاست، به معنای درست آن، بخش جداناپذیری از دین مقدس اسلام است که خداوند آن را برای جامعه بشری، از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله تا روز قیامت، برگزیده است؛ زیرا، سیاست که به معنای «اداره کشور ومردم» است در فرهنگ وقاموس اسلام جز به معنای راه وروش پاک وسالمِ عاری از هر گونه فریب ونیرنگ وستم وخودکامگی نیست، ودر بردارنده بالاترین آزادی های انسانی است ودست انسان را می گیرد و او را به کمال هر دو سرای وسعادت دنیا وآخرت می رساند.

بنابراین، سیاست اسلامی تنظیم کننده بهترین برنامه های حکومتی در جهت تعامل آن با ملت خود و با سایر دولتهای همسایه وغیر همسایه است. همچنین آزادی های کامل ومشروع اقلیت های دینی را تضمین می کند وحتی مهر ورأفت آن، حیوانات را نیز در بر می گیرد.

سیاست اسلام بر صلح وآشتی وعدم خشونت واحترام به آرا وعقاید دیگران مبتنی است ومیدان را برای مخالفان باز می گذارد، ودر عرصه های گوناگون زندگی فردی واجتماعی آزادی های فراوان! اعطا می کند.

این ها چیزهایی است که ما به وضوح در این کتاب، آنها را لمس می کنیم. مرجع عالیقدر شیعه، حضرت آیة الله العظمی حاج سیدصادق حسینی شیرازی دام ظله در این کتاب بر مهمترین منابع قانون گذاری اسلام یعنی: قرآن، سنّت شریف نبوی وسیره اهل بیت اطهار سلام الله علیهم، تکیه کرده است، ونمونه هایی زنده وعینی از سیاست حکیمانه ای که قرآن کریم ما را بدان فرمان داده وپیامبر اسلام حضرت محمد صلی الله علیه وآله وجانشینان پاک وبر حق او آن را به اجرا در آورده اند، ذکر کرده است.

از خدای سبحان مسألت داریم که توفیق اجرای سیاست اسلامی را به مسلمانان ـ اعم از دولت ها وملّت ها ـ عطا فرماید تا از این رهگذر به سعادت دنیا وآخرت نایل آیند، همانا او شنوا واجابت کننده دعاست.

مؤسسه تحقیق ونشر المجتبی (ناشر نسخه عربی)

## پیشگفتار

ستایش تنها از آنِ خداست، ودرود بر پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وبر جانشینان معصوم او، همانان که خداوند آنان را حاکمان جامعه پس از پیامبرش صلی الله علیه وآله قرار داده است. وسلام بر فقها که امانتداران وحی ونمایندگان خاتم اوصیا عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند، وبنا به فرموده امامان معصوم سلام الله علیهم، قاضی وحاکم وحجت می باشند.

سیاست یک بحث گسترده وپر دامنه است، در دریایی ژرف وپهناور که تنها شماری بسیار اندک را توان رسیدن به ژرفا وکرانه های آن می باشد.

سیاست، عبارت است از چگونگی اداره امور مردم در زمان صلح وجنگ، وستانش ودهش، سختی ها وآسایش، وهمبستگی وگسستگی وجز این ها.

اگر توجه داشته باشیم که مردم همان گونه که در شکل ورنگ وزبان وغیره متفاوتند، در ذوق وخرد وعواطف وادراک وفهم وتجزیه وتحلیل هایشان ودر اخلاقیات ونظرات ودیدگاه ها واطلاعات متفاوت هستند. نسل جوان اندیشه نسل گذشته را معتبر ندانسته، وپیران ونسل گذشته به شور وهیجان جوانان بی اعتمادند، ولذا گرایش ها وخواستها وروی کردها هر یک نقش فعال خود را در این زمینه بازی می کنند، وموجبات حسدورزی وغبطه وکشمکش برای ترقی وبسیاری دیگر از این قبیل را فراهم می آورند.

آری... اگر به این همه توجه داشته باشیم آن گاه می توانیم پنجره کوچکی به مانند روزنه ای به دنیای پهناور وبزرگ سیاست بر روی اذهان واندیشه های خود بگشاییم.

همه این ها مربوط به سیاست صرفاً مادّی می شود که غالب سیاستمداران روز دنیا، در غرب وشرق ومرکز جهان بدان می پردازند.

اما سیاست در اسلام بر پایه اداره کلیه امور مادی ومعنوی مردم وپایبندی کامل به امور زیر استوار است:

دادگری واحسان؛

انسانیت وعواطف واحساسات نیک؛

فضیلت واخلاق والا؛

و درستی اندیشه وعقیده در همه ادوار ودر همه سطوح.

این آمیزه از ماده ومعنا شامل همه ابعاد می شود، واین چیزی است که در منطق سیاست مادی از محالات به شمار می آید، اما اسلام این امر محال را نه تنها ممکن وشدنی دانسته بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وامیرمؤمنان سلام الله علیه آن را در عمل پیاده نموده اند.

بحث جامع وکافی از این عرصه گسترده موسوم به «سیاست اسلام» نیاز به نگارش چندین جلد کتاب قطور، مشتمل بر موضوعات ذیل دارد:

۱. تاریخ همه جانبه رسول خدا صلی الله علیه وآله وعترت پاک واهل بیت سلام الله علیهم او که پیامبر صلی الله علیه وآله به فرمان خدای متعال ایشان را «ساسة العباد وأرکان البلاد؛(۱) سیاستمداران [اداره کنندگان] بندگان وارکان بلاد» قرار داده است.

۲. تجزیه وتحلیل این تاریخ بزرگ وشکوهمند، وبررسی شرایط وزمینه ها وداده ها وابعاد آن.

۳. تطبیق وضعیت معاصر ما با این تاریخ، ومقایسه نقطه عطفها وتفاوتهای آن روز با امروز.

۴. نقد وسنجش موارد ناهمساز میان این دو.

۵. استخراج یک تجربه عملی ژرف، سنجیده وحساب شده از قرآن، حدیث، سیره وتاریخ.

این چیزی است که امیدواریم خداوند توفیق انجام آن را به آن دسته از فقهای عالیقدر ما، که از ویژگی دقت وژرف اندیشی عینی وهمه جانبه برخوردارند وبه خاطر این وآن از مسیر حق عدول نمی کنند ودر عین حال شایستگی این کار بزرگ وخطیر را دارا هستند، عطا فرماید تا تصویر روشن وزنده ونابی از سیاست اسلام وفلسفه سیاسی آن وافقها وواقعیت هایش به گونه ای که زیبایی وعظمت وانسانیت در آن موج زند، ارائه دهند واز این طریق دلهای مؤمنان را به هم پیوند زنند واندیشه های آنان را در همه عرصه های اسلام تحکیم بخشند ودر عین حال، غیر مسلمانان را جذب وشیفته اسلام نمایند؛ پدیده ای که در آغاز وشروع اسلام اتفاق افتاد وهمه کفّار عالم را ترس ووحشت از این که برای همیشه از صفحه تاریخ محو شوند واثری از اندیشه وعمل آنان برجای نماند فرا گرفت، به طوری که یکی از کشیش ها [مسیحی] به یکی از علمای اسلام سخنی بدین مضمون به زبان آورد:

«معاویة بن ابی سفیان حقّ تاریخی بزرگی بر گردن کفار دارد به طوری که باید مجسمه او را از طلا بسازند ودر میدان های کشورهای اروپایی نصب کنند؛ چرا که او با به راه انداختن جنگ های داخلی، علی بن ابی طالب سلام الله علیه را مشغول کرد وبه علی سلام الله علیه فرصت نداد تا وقت خود را صرف گسترش اسلام در جهان کند، که اگر چنین می شد امروز حتی یک غیر مسلمان در روی کره زمین باقی نمانده بود» (۲).

آری، فقهای بزرگ ما عهده دار یک چنین وظیفه ومسؤولیتی هستند.

اما کتاب حاضر، بیشتر شبیه چشم اندازی به این فضای گسترده وپهناور، وفهرست مختصری در این زمینه است.

از خداوند مسألت داریم که توفیق فهم عمیق وواقعی وهمه جانبه سیاست اسلام وپیاده کردن آن در سراسر جهان را عطا فرماید؛ نامسلمانان وغیر مسلمانان همگی، از نعمت اسلام وسیاست حکیمانه وخردمندانه آن بهره مند گردند واین سخن خدای متعال تحقق یابد که:

[وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَات مِّنَ السَّمَآءِ وَالأَرْضِ...](۳)؛ «اگر اهل آبادی ها ایمان آورده وتقوا پیشه کرده بودند قطعاً برکاتی از آسمان وزمین بر ایشان می گشودیم...».

ونیز این فرموده خدای عزوجل درباره اهل کتاب که:

[وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالاْنجِيلَ وَمَآ أُنزِلَ إِلَيْهِم مِّن رَّبِّهِمْ لاَكَلُوا مِن فَوْقِهِمْ وَمِن تَحْتِ أَرْجُلِهِم...](۴)؛ «واگر آنان به تورات وانجیل وآنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند قطعاً از بالای سرشان [برکات آسمانی] واز زیر پاهایشان [برکات زمینی] برخوردار می شدند...».

صادق حسینی شیرازی

(۱). من لا یحضره الفقیه، ج۲، ص۶۰۹.

(۲). شیخ المضیرة ابو هریرة الدوسی، تألیف محمود ابو ریة، به نقل از کتاب الوحی المحمدی، ۲۳۲.

(۳). اعراف: ۹۶.

(۴). مائده: ۶۶.

**تمهید**

سیاست را به «ساماندهی امور دنیای مردم به بهترین وجه» معنا می کنند واین معنا در واقع، مضمون این سخن خدای متعال درباره پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله است که:

[وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ](۱)؛ «وقید وبندهایی که بر ایشان است از آنان بر دارد».

سیاست، به این معنا، جزء اسلام واز پایه های دین است وهر مسلمانی باید تلاش کند آن را در سراسر جهان پیاده کرده وبرای تحکیم آن، از راه ها و با ابزارهای قانونی گوناگون، بکوشد واین سخن خدای متعال جامعه عمل پوشد که:

[شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا والَّذِي أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ ومَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَ هِيمَ ومُوسَى وعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ](۲)؛ «واز [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریع نمود، وآنچه را به تو وحی کردیم وآنچه را که درباره آن به ابراهیم وموسی وعیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید».

نگاهی تحقیقی ودقیق به تاریخ درخشان چند قرنه اسلامی ـ بویژه تاریخ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وتاریخ وصیّ وجانشین بر حق او امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه وامامانِ پاکِ از نسل او سلام الله علیهم ـ ایده کاملی از جایگاه سیاست درست در اسلام در اختیار ما می گذارد.

مطالعه قرآن کریم وکتاب های تفسیر وحدیث نیز ما را از سرمایه فکری سیاسی عظیمی که اسلام برای مسلمانان وهمه جهانیان به ارمغان آورده است آگاه می سازد.

:: متون دینـی

در شریعت اسلام، متون وبیانات بسیار زیادی وجود دارد که نشان می دهد سیاست، جزء لاینفکّی از اسلام است وبلکه، به تعبیر درست تر، اسلام وسیاست دو لفظ برای یک معنایند. پس، سیاست همان اسلام است واسلام همان سیاست، [البته] به معنای درست وعامّ آن.

در ابتدای کتاب به یکی دو نمونه از این متون اشاره کردیم ودر لابه لای فصل های آتی نیز خواهیم آورد، اما در این جا هم به ذکر پاره ای از این متون وبیانات می پردازیم:

در حدیث شریف از ائمه سلام الله علیهم، با وصف «ساسة العباد(۳)؛ سیاستمداران مردم» یاد شده است. در حدیثی دیگر آمده است: «الامام عالم لایجهل... مضطلع بالإمامة، عارف بالسیاسة(۴)؛ امام عالمی است که جهل به او راه ندارد... عهده دار رهبری است وآگاه از سیاست...».

نیز در حدیث شریف آمده است: «ثم فوض إلی النبی صلی الله علیه وآله أمر الدین والأمة لیسوس عباده(۵)؛ وآن گاه کار دین وامت را به پیامبر صلی الله علیه وآله تفویض کرد تا بندگان او را سیاست [و اداره] کند».

در حدیثی دیگر می خوانیم: «کان بنو إسرائیل تسوسهم أنبیاؤهم(۶)؛ بنی اسرائیل را پیامبرانشان سیاست واداره می کردند».

در نامه امیرمؤمنان سلام الله علیه به مالک اشتر نخعی آمده است: «فاصطف لولایة أعمالک أهل الورع والعلم والسیاسة(۷)؛ برای سرپرستی کارهایت کسانی را که اهل پاکدامنی وعلم وسیاست هستند انتخاب کن».

در جای دیگری از همین نامه می فرماید: «فولّ مِن جنودک أنصحهم فی نفسک لله ولرسوله ولإمامک... وأجمعهم علماً وسیاسة(۸)؛ از میان سپاهیانت آن را که به نظرت نسبت به خدا وپیامبر او وامامت ورهبری تو مخلص تر است... وعالمترین وسیاستمدارترین است به فرماندهی گمار».

همچنین آن حضرت در غرر می فرماید: «خیر السیاسات العدل(۹)؛ بهترین سیاست ها، دادگری است».

نیز در نامه ای به معاویة بن ابی سفیان می فرماید: «ومتی کنتم یا معاویة ساسة الرعیة وولاة أمر الأمة(۱۰)؛ شما، ای معاویه، کی سیاستمداران [اصلاح کنندگان واداره کننده] رعیت و اولیای امر امّت بوده اید؟».

این سخن امام دلالت بر آن دارد که سیاست مردم واداره جامعه، حق معاویه واسلاف او ویا امثال او نیست بلکه حق پیامبر صلی الله علیه وآله وامام سلام الله علیه ونمایندگان آنهاست.

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نقل شده که در آن خطبه گران سنگ خود در روز غدیر خم فرمود: «ای مردم! به خدا سوگند هیچ چیزی نیست که شما را به بهشت نزدیک واز آتش دور کند مگر آن که شما را بدان فرمان دادم، وهیچ چیزی نیست که شما را به آتش نزدیک واز بهشت دور کند مگر آن که شما را از آن نهی کردم»(۱۱).

در کتاب کافی به سندش از امام صادق سلام الله علیه روایت شده است که فرمود:

«ما من شیء إلا وفیه کتاب أو سنة(۱۲)؛ هیچ موضوعی نیست مگر این که درباره آن، آیه قرآن یا حدیثی وجود دارد».

همچنین، از سماعة روایت شده است که گفت: به امام موسی کاظم سلام الله علیه عرض کردم: حضرتت به سلامت باشد، آیا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله آنچه را که مردمِ روزگارش بدان نیاز داشتند برایشان آورد؟ فرمود: آری، وآنچه را که تا روز قیامت بدان نیاز دارند. عرض کردم: آیا چیزی از آن از بین رفته است؟ فرمود: نه، بلکه نزد اهلش موجود است»(۱۳).

از حضرت صادق سلام الله علیه هم روایت شده است که فرمود: «خداوند در قرآن، بیان هرچیزی را نازل کرده است. وسوگند به خدا چیزی نیست که بندگان بدان نیاز داشته باشند مگر آن که خداوند آن را برای مردم بیان کرده است تا هیچ بنده ای نتواند بگوید: کاش این در قرآن آمده بود. خداوند همان را هم در قرآن نازل کرده است»(۱۴).

روشن است که مراد از این که درباره هر چیزی آیه ای نازل شده، موضوعات عام وکلّی است نه امور خاصّ وجزئی.

از حضرت رضا سلام الله علیه نیز روایت شده است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله هرآنچه را که مورد نیاز امّت بوده، بیان کرده است. بنابراین، هرکس قائل باشد که خداوند دینش را کامل نساخته، هر آینه کتاب خدای عزوجل را ردّ کرده است»(۱۵).

علامه مجلسی قدس سره در بحارالأنوار، به نقل از بصائرالدرجات، به سندش از امام باقر سلام الله علیه آورده است که فرمود: «خداوند آنچه را که امّت، تا روز قیامت بدان نیاز دارد در کتابش فرو فرستاده وبرای پیامبرش بیان نموده است، وبرای هر چیزی حدّی قرار داده وبرای آن دلیل ونشانی که بدان رهنمون می شود، نهاده است»(۱۶).

آری، صدها حدیث با این مضمون وجود دارد که نشان می دهد سیاست، جزئی از اسلام وبلکه در متن وبطن آن است، وکتاب های حدیث آکنده از این متون وروایات در موارد مختلف می باشد.

## اختلاف دو نوع سیاست

سیاست اسلامی با سیاست متداول در جهان امروز تفاوت اصولی وریشه ای دارد. سیاست اسلامی غیر از سیاست معاصر است که بیشتر دولت ها آن را در پیش می گیرند. این، از آن روست که اسلام در سیاستش از آمیزه ای از مدیریت وعدالت ومحبّت فراگیر وحفظ کرامت انسان وجلوگیری از ریخته شدن خونها و... پیروی می کند. اسلام می کوشد که حتی یک قطره خون به ناحق ریخته نشود، وبه کرامت احدی خدشه وارد نیاید، وبه هیچ انسانی، وحتی به هیچ حیوانی، ظلم وستم نشود.

در حالی که سیاست ـ به معنای معاصر وامروزی آن ـ عبارت است از قدرت اداره سکّان حکومت وتمشیت امور مردم ودر اختیار گرفتن زمام کارها به هر قیمتی، چه با تحقیر کرامت انسانها، یا ریختن خون بی گناهان، یا سرکوب آزادی ها، یا چپاول اموال، یا ستم واجحاف وغیره وغیره. غایت مطلوب آن است که حکومت در دست او وقدرت، تابع امر ونهی او باشد، واین هدف وسیله را هم توجیه می کند

هرچند آن وسیله، ریختن بناحقّ خون هزاران وبلکه میلیون ها انسان بی گناه باشد. این است منطق سیاستی که در بیشتر کشورهای جهان کنونی از آن پیروی می شود.

برای آن که مفهوم سیاست در اسلام ومعنای سیاست معاصر در اغلب کشورهای جهان برایمان روشن شود وفاصله فراوان میان این دوسیاست آشکار گردد، نمونه ها وعملکردهایی عینی از هریک از آنها ارائه می دهیم:

## نمونه هایی از سیاست اسلامی

چنان که گفتیم، سیاست اسلامی بر اساس عدالت کامل، کرامت انسانی، وعفو وگذشت در کنار صلابت وقدرت، استوار گشته است:

### الف ـ عدم تعرّض حاکم به قاتل آینده اش:

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه بر اریکه ریاست عالیه دولت بزرگ اسلامی تکیه دارد، دولتی که دامنه آن بر بیشترین بخش از جهان مسکون گسترده شده وهمه کشورهای آن روزگار دنیا از آن چشم می زدند ومی هراسیدند. چنین شخصی با آن که قاتل خویش را می شناسد وبه او می گوید که وی او را خواهد کشت، اما هرگز دست تعرض وخشونت به سوی او دراز نمی کند؛ چرا که عدالت اقتضا می کند تا زمانی که آن شخص دست به جنایت نزده مستحق مجازات نیست.

به متن زیر توجه کنید:

حضرت علی سلام الله علیه به عبدالرحمن بن ملجم می گوید: تو مرا خواهی کشت، واین بیت را بارها برایش می خواند که:

أرید حیاته ویرید قتلی***عذیرک من خلیلک من مراد

من زندگی او را می خواهم و او در پی کشتن من است *** از دوستان قبیله مُراد خود کسی را بیاور که این کارت را معذور بدارد.

ابن ملجم به ایشان می گوید: ای امیرمؤمنان، اگر براستی چنین است پس مرا بکش.

حضرت می فرماید: این روا نیست که من مردی را پیش از آن که با من کاری بکند، بکشم.

شیعیان این سخن را شنیدند. مالک اشتر وحارث بن اعور وعده ای دیگر از جا جستند وشمشیرهایشان را از نیام کشیدند وگفتند: ای امیرالمؤمنین، این شخص کیست که شما بارها این سخن را با وی می گویید. شما امام ومولای ما وپسر عموی پیامبر ما هستید. امر بفرمایید تا او را بکشیم.

حضرت به آنان فرمود: خدایتان خیر وبرکت دهاد، شمشیرهایتان را غلاف کنید ووحدت این امت را از هم پراکنده مسازید... فکر می کنید من مردی را که هنوز به من صدمه ای نزده است، می کشم؟ (۱۷)

شگفتا از این فلسفه!

فلسفه عدالت وانسانیت...

فلسفه حکومت وسیاست اسلامی در نظر رئیس دولت اسلامی، امام علی بن ابی طالب سلام الله علیه: «آیا فکر می کنید من مردی را که هنوز به من صدمه ای نزده است می کشم؟!»

آری، در منطق اسلام، قانونِ «هدف وسیله را توجیه می کند» مطلقاً وجود ندارد؛ بلکه قانونی کاملا بر عکس آن وجود دارد: «لایطاع الله من حیث یعصی؛ خداوند از راه معصیت اطاعت نمی شود». یعنی سیاست اسلامی را که همان اطاعت از خدای متعال است، نباید از راههای معصیت خدا وریختن خون بی گناهان وپایمال کردن کرامت انسان، تحقق بخشید.

در این جا مسأله علم امام سلام الله علیه نیز مطرح می شود که خود یک بحث دامنه دار است ومجال دیگری می طلبد. اما اجمالا می گوییم: علم غیبی والهی وماورایی امام سلام الله علیه ـ معمولا ـ در رفتار وعمل خارجی آن حضرت تأثیری ندارد، که اگر داشت، دیگر نه مسأله امتحان الهی که اساساً خدای متعال عالم را بدین منظور آفرید معنا پیدا می کرد ونه حجتی که خدای متعال امام را بدان منظور قرار داده است تمام می شد.

پس، رفتار خارجی امام سلام الله علیه ـ با خودش و با جامعه ـ همانند سایر مردم، یک رفتار عادی است؛ چنان که در طبایع بشری نیز معمولا همانند دیگر مردمان است.

[قُلْ إِنَّمَآ أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ](۱۸)؛ «بگو: من نیز بشری مانند شما هستم با این تفاوت که به من وحی می شود».

[وَ قَالُوا مَالِ هَـذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الأَسْوَاقِ](۱۹)؛ «وگفتند: این چه پیامبری است که غذا می خورد ودر کوچه وبازار راه می رود».

[ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلاَئِفَ فِي الأَرْضِ مِن بَعْدِهِمْ لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ](۲۰)؛ «سپس شما را جانشینانی از پس ایشان قرار دادیم تا بنگریم که چگونه عمل می کنید».

درست مانند رفتار خدای متعال با بشر؛ در حالی که خداوند بر هر کاری تواناست وبه هر چیزی داناست. خدای سبحان اگر بخواهد ستم را از مظلوم دفع کند یا جلو ستمگر را بگیرد که ستم نکند، پس امتحان کردن مردم چگونه صورت گیرد؟

رفتارها وبرخوردهای پیامبر صلی الله علیه وآله وامام سلام الله علیه نیز که ـ به قدرت وتعلیم خداوند ـ غیب را می دانند، این گونه است.

**ب ـ عدم تعرّض رئیس دولت اسلامی به تهدید کننده اش:**

در احادیث شریف آمده است که یکی از خوارج، امیرمؤمنان علی سلام الله علیه را تهدید به قتل کرد اما حضرت او را به حال خود وا گذاشت وابداً متعرّضش نشد. «مستدرک» به نقل از «دعائم الاسلام» این ماجرا را چنین آورده است: شنیدند که مردی امیرمؤمنان سلام الله علیه را تهدید به قتل می کند. او را نزد حضرت آوردند. امام سلام الله علیه فرمود: «رهایش کنید. هر وقت مرا کشت آن گاه حکم او با ولیّ دم خواهد بود»(۲۱).

شگفتا از این عفو وگذشت بزرگ!

شگفتا از این سیاست انسانی!

رئیس کل کشور اسلامی با آن همه قدرت واقتدار را یک فرد عادی که حتی شایستگی آن را ندارد که نامش در تاریخ ثبت شود، تهدید به قتل می کند اما او متعرضش نمی شود!

او را نزد حضرت می آورند وسرنوشتش در گرو امر ونهی اوست اما می فرماید: رهایش کنید!

چقدر فرق است میان امیرمؤمنان سلام الله علیه ودیگر رهبران دنیا؟!

به یاد می آورم که عبدالکریم قاسم(۲۲) در عراق، تهدید به قتلی را دریافت کرد ودر دم دویست نفر را در یک خیابان دستگیر کردند ودر پی آن بازداشتهای دیگری نیز صورت گرفت به طوری که نقل می شود شمار بازداشت شدگان به پنج هزار نفر رسید. از این تعداد عده ای اعدام وعده ای زندانی وعده ای به دست شکنجه گران سپرده شدند ودر نهایت شماری آزاد شدند.

آری، فرق بسیاری است میان این دو سیاست: سیاست اسلام وسیاست شیطان!

**ج ـ خودداری پیامبر (صلی الله علیه وآله) از کشتنِ پیشاپیش سران کفر وعناد:**

اخبار واحادیث شریف بیان می کنند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گاه خبردار می شد که فلان شخص در صدد فتنه انگیزی میان مسلمانان یا بدعت نهادن آیین باطلی است، اما حضرت آهنگ قتل او نمی کرد وبه مسلمانان نیز اجازه نمی داد او را بکشند.

این بخشی از سیاست شکوهمند عفو وگذشتِ رسول خدا صلی الله علیه وآله ودور اندیشی آن حضرت بود وهمین سیاست به او امکان داد تا حکومت اسلامی را در محیطی آکنده از عواطف مردم تأسیس کند.

اگر پیامبر صلی الله علیه وآله به بهانه های مختلف دست به قتل این وآن می زد بی گمان اسلام برقرار نمی شد ودر جامعه ودل های مردم ریشه نمی دوانید.

به این چند روایت توجه کنید:

۱. شیخ مفید رحمه الله در «الارشاد» روایت کرده است که: «پس از آن که رسول خدا صلی الله علیه وآله غنایم جنگ حُنین را تقسیم کرد مردی قد بلند وگندمگون وگوژپشت که آثار سجده در پیشانی اش بود آمد وسلام کرد، ولی نه به پیامبر صلی الله علیه وآله وگفت: من دیدم که تو با این غنایم چه کردی.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: چه دیدی؟

گفت: عدالت نورزیدی!

رسول خدا صلی الله علیه وآله ناراحت شد وفرمود: وای بر تو! اگر عدالت نزد من نباشد پس نزد کیست؟

مسلمانان عرض کردند: او را بکشیم؟

فرمود: رهایش کنید، بزودی او را پیروانی خواهد بود که از دین بیرون می روند چنان که تیر از بدن صید می گذرد. خداوند آنان را به دست کسی که پس از من محبوب ترین خلق اوست از بین می برد.

واین شخص در جنگ نهروان(۲۳) به همراه دیگر خوارج به دست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه کشته شد(۲۴).

۲. در اِعلام الوری آمده است: زهری، از ابو سلمة از ابو سعید خدری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول تقسیم [غنایم] بود وما نزد آن حضرت نشسته بودیم که ذوالخویصرة ـ مردی از بنی تمیم ـ آمد وگفت: ای رسول خدا، عادلانه تقسیم کن. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: وای بر تو! اگر من عادل نباشم پس چه کسی عادل است! اگر عدالت نورزم گمراه یا زیانکار گشته ام.

عمر بن خطاب گفت: یا رسول الله، اجازه دهید گردن او را بزنم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: رهایش کن، این مرد یارانی خواهد داشت که هر یک از شما نماز وروزه اش را در برابر [کثرت] نماز وروزه آنان حقیر خواهد یافت. قرآن می خوانند اما از گلوگاهشان فراتر نمی رود [و در دلهایشان اثر نمی کند] از اسلام چنان خارج می شوند که تیر از بدن صید خارج می شود. [صیّاد] به نوک تیرش می نگرد اثری [از خون صید] در آن نمی بیند. به تَهِ آن می نگرد اثری در آن نمی بیند. به خود تیر می نگرد باز اثری نمی بیند. به پَر تیر می نگرد اثری در آن نمی یابد، در حالی که تیر از گوشت وخون [صید] عبور کرده است(۲۵). نشان آنان مردی سیاه چهره است که بازوانش مثل دو پستان زن یا چون تکه گوشتی لرزان است. اینان بر بهترین گروه از مردم خروج می کنند.

ابو سعید گفت: شهادت می دهم که من این را از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم، وشهادت می دهم که علی بن ابی طالب این عده را به قتل رساند در حالی که من با آن حضرت بودم، ودستور داد از این مرد [با این خصوصیات، در میان کشتگان] جستجو کنند وجسد او را یافتند ونزد امام سلام الله علیه آوردند ومن دیدم همان گونه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در وصف او فرموده بود(۲۶).

آری، پیامبر صلی الله علیه وآله هرگز اقدام به قتل هیچ تبهکار یا گمراه ویا بدعت گزاری نمی کرد تا آن گاه که تبهکاری وگمراهی وبدعت گزاری اش بر همگان آشکار شود وفضا برای تحمل قتل او در بین مردم آماده گردد، تا مبادا کشتن او بیشتر از وجودش موجب فساد وتباهی شود.

این است حکمت الهی در آشکار شدن باطن آدمیان وقرار گرفتن همگان در معرض امتحان خداوند.

در این باره نمونه های فراوان در سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیرمؤمنان علی ابن ابی طالب سلام الله علیه وجود دارد که پژوهشگر به آنها دست می یابد. ما، به خواست خداوند، مواردی از این نمونه ها را در ضمن مباحث آینده ذکر خواهیم کرد.

**د ـ عفو فراریان از میدان جهاد:**

فرار از میدان جهاد از گناهان کبیره است وخدای متعال برای این کار وعده آتش داده وفرموده است:

[وَمَن يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ](۲۷)؛ «وهر که در آن هنگام به آنان پشت کند ـ مگر آن که [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدّد] یا پیوستن به جمعی [دیگر ازهمرزمانش] باشد ـ قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد وجایگاهش دوزخ است، وچه بد سرانجامی است».

هرکس مرتکب این گناه کبیره شود شرعاً سزاوار تعزیر است؛ چرا که تعزیر برای هر گناهی در نظر گرفته شده است. با این حال، رسول خدا صلی الله علیه وآله مسلمانانی را که در روز اُحد از میدان جنگ گریختند وپیامبر صلی الله علیه وآله را با گروه اندکی از یاران مخلص ووفادارش تنها گذاشتند، مورد عفو قرار داد. واین یک اصل بزرگ از اصول عفو وگذشت در اسلام است که هم مسلمانان را در اسلامشان نگه می دارد وهم دیگران را به اسلام جذب می کند.

خدای متعال موضوع عفو وبخشودن این افراد را در دو آیه از سوره آل عمران ذکر کرده است:

[وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَآ أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ](۲۸)؛ «و[در نبرد احد] قطعاً خدا وعده خود را با شما راست گردانید: آن گاه که به فرمان او، آنان را می کشتید تا آن که سست شدید ودر کار [جنگ وبر سر تقسیم غنایم] با یکدیگر به نزاع برخاستید، وپس از آن که آنچه را دوست داشتید [یعنی غنایم را] به شما نشان داد، نافرمانی نمودید. برخی از شما دنیا را وبرخی از شما آخرت را می خواهد، سپس برای آن که شما را بیازماید، از[تعقیب] آنان منصرفتان کرد واز شما درگذشت، وخدا نسبت به مؤمنان با تفضّل است».

[إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ](۲۹)؛ «روزی که دو گروه [در احد] با هم رویاروی شدند، کسانی که ازمیان شما [به دشمن] پشت کردند در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید، وقطعاً خدا از ایشان درگذشت که خدا آمرزگار بردبار است».

در احادیث شریف آمده است که گریختگان از میدان جنگ، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله بازگشتند واز آن حضرت به خاطر این جرم وگناه بزرگی که ـ چنان که در احادیث واخبار عدیده ای آمده است ـ باعث شد پیشانی ولب مبارک حضرت شکاف بردارد وحمزه سیدالشهداء، عموی پیامبر خدا، وحنظله غسیل الملائکة ودهها مؤمن مجاهد به شهادت رسند، عذرخواهی نمودند. این است سیاست شکوهمند عفو وگذشت اسلامی.

**هـ ـ پرداخت جریمه بابت ترسیده شدن زنان:**

اینک نمونه دیگری از عدالت پیشگی شگفت انگیز سیاست اسلام:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را با گروهی از مسلمانان برای دعوت بنی جذیمة به اسلام سوی آنان فرستاد. بنی جذیمة تیره ای از بنی مصطلق اند که پیشتر اسلام آورده بودند، با آن که حضرت به این عده فرمان جنگ با بنی جذیمة نداده بود(۳۰) اما خالد، به سبب کینه توزی وخونخواهی که میانشان بود، با بنی جذیمة جنگید وشماری از آنان را کشت. خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید. حضرت گریه کرد وبرخاست ومنبر رفت ودست به سوی آسمان برداشت وسه بار گفت:

«اللهم إنی أبرأ إلیک مما صنع خالد بن الولید؛ بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیرازی می جویم».

بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیرازی می جویم.

بار خدایا، من از کاری که خالد بن ولید کرده به درگاه تو بیزاری می جویم».

سپس، علی بن ابی طالب سلام الله علیه را فرا خواند وزنبیلی از طلا به او داد وفرمود نزد بنی جذیمة برود ودیه خون های ریخته شده وخسارت اموال از بین رفته شان را به آنان بدهد. حضرت علی سلام الله علیه نزد بنی جذیمة رفت وآن طلاها را به این صورت تقسیم کرد:

۱. ابتدا دیه کسانی را که بناحق کشته شده بودند، به ازای هر نفر هزار دینار طلا(۳۱)، به ورثه آنها داد.

۲. بابت هر جنینی یک غُرّه(۳۲) پرداخت کرد.

۳. مبلغی بابت از بین رفتن ظرف های آبخوری وغذاخوری سگهایشان وریسمان هایی که با آنها دست وپای شترانشان را می بستند پرداخت کرد.

۴. مبلغی بابت اشیایی که احتمالا از بین رفته بود ولی خودشان اطلاع نداشتند، واحتمال داشت خالد یا همراهانش برداشته باشند یا در بحبوحه جنگ تلف شده باشد، پرداخت کرد.

۵. مبلغی بابت به وحشت افتادن زن وبچه هایشان پرداخت کرد.

۶. به ازای اموالی که از دست داده بودند همان اندازه پرداخت کرد.

۷. باقیمانده طلاها را هم برای راضی شدن آنان از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله پرداخت نمود.

۸. مبلغی هم برای خوشحال کردن عائله وخدمتکارانشان که بر اثر این کشتار مضطرب شده بودند، پرداخت.

علی سلام الله علیه پس از تقسیم طلاها نزد پیامبر صلی الله علیه وآله بازگشت ونحوه توزیع آنها را به اطلاع حضرت رساند وعرض کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه وآله من رفتم وبرای هر خونی دیه اش را پرداختم، وبرای هر جنینی یک غرّه، ودر ازای هر مال از دست رفته ای به اندازه آن، وچون اضافه آمد بابت ظرف های آب وغذای سگهایشان وریسمان شترانشان مبلغی دادم. باز هم اضافه آمد، لذا بابت وحشتزدگی زن وبچه هایشان مبلغی پرداختم. باز اضافه آمد. لذا مبلغی بابت اموالی که از بین رفته بود وبرخی از آنها را می دانستند وبرخی را نمی دانستند پرداخت کردم. وباز اضافه آمد واضافه اش را به آنها دادم تا از شما، ای رسول خدا، راضی شوند. چهره پیامبر صلی الله علیه وآله شکفت وخندید به طوری که دندانهای عقل حضرت نمایان شده وفرمود: ای علی! تو عطا کردی تا از من راضی شوند، خدا از تو راضی باد! سپس فرمود: «یا علی انّما انت منّی بمنزلة هارون من موسی إلاّ أنه لانبیّ بعدی(۳۳)؛ ای علی، تو برای من حقیقتاً به منزله هارون نسبت به موسی هستی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست».

آری، این است فلسفه عدالت واحسان که قرآن کریم به آن فرمان می دهد:

[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ والاِحْسَانِ](۳۴)؛ «همانا خدا به عدالت واحسان فرمان می دهد».

این همان کرامت انسانی است که خدای متعال در قرآن می فرماید: [وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِی ءَادَمَ](۳۵)؛ «وهر آینه ما فرزندان آدم را کرامت بخشیدیم»، واحکام وقوانین خود را در همین پیوند وضع کرده است:

دیه ای برای مقتولان، دیه ای برای جنین، پرداخت خسارت برای آنچه از بین رفته، وپرداخت خسارتی برای آنچه که احتمالا از بین رفته ونمی دانستند، پرداخت مبلغی بابت دچار ترس ووحشت شدن زنان وبچه ها، وپرداخت مبلغی برای راضی شدن آنها از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله.

مگر پیامبر صلی الله علیه وآله چه تقصیر وگناهی کرده بود که می بایست آنها را راضی کرد؟ پیداست که آن حضرت در این ماجرا کمترین تقصیری نداشت.

حاشا که از آن بزرگوار تقصیری سر زند....

هر تقصیری بود از جانب خالد بن ولید بود.

اما او صلی الله علیه وآله پیامبر مهر ورحمت است:

[وَمَآ أَرْسَلْنَااکَ إِلاَّ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ](۳۶)؛ «ما تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم».

اما چون خالد از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله فرستاده شده است، پیامبرِ رحمت، خود را مسؤول اقدامات او می بیند.

در این جا سؤالی مطرح می شود وآن این که اگر خالد بن ولید واقعاً به خاطر کینه ای که از زمان جاهلیت با بنی جذیمة داشت دست به کشتار آنان زد پس چرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خالد را قصاص نکرد و او را به قتل نرساند؟ چرا که در قتل عمد دیه در مرتبه بعد از قصاص است؟

برخی فقهای اسلام به این پرسش از جهات متعددی پاسخ داده اند که در این جا به چند تای آنها اشاره می کنیم:

۱. قصاص مشروط به تقاضای آن از سوی ولیّ دم است، واز آن جا که بنی جذیمة ـ یعنی اولیای دم ـ تقاضای قصاص نکردند لذا حکم دیه اجرا شده است.

۲. از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه وآله، به حکم آیه شریفه [النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ](۳۷)؛ «پیامبر نسبت به مؤمنان اولی از خود ایشان است»، بر همگان، حتی اولیای دم، ولایت مطلقه دارد لذا پیامبر صلی الله علیه وآله می تواند از قصاص صرف نظر کند وگزینه پرداخت دیه را برگزیند.

۳. مسأله تزاحم اهمّ ومهم اقتضا می کرد که قصاص نکردن را بر قصاص که ممکن بود در آن شرایط خاص رسالت وخود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله پیامدهای منفی داشته باشد مقدم بدارد؛ چه آن که بلافاصله پس از فتح مکه، مسلمانان در آستانه فتوحات اسلامی وپیروزی گسترده قرار گرفتند ومردم گروه گروه به دین خدا در می آمدند. بنابراین، چنین قصاصی در آن شرایط ممکن بود به ایجاد رعب ووحشت واضطراب در میان مسلمانان بینجامد که این زیانش برای حال وآینده اسلام بیشتر بود.

در این خصوص، نمونه های بسیاری در تاریخ پیامبر صلی الله علیه وآله وامیرالمؤمنین سلام الله علیه وجود دارد که، به خواست خدای متعال، گوشه ای از آنها را در مباحث آینده ذکر خواهیم کرد.

**و ـ دیه جنین سقط شده بر اثر ترساندن مادر:**

در کتاب وسائل ومستدرک به نقل از کافیِ شیخ کلینی وتهذیبِ شیخ طوسی وارشادِ شیخ مفید، از حضرت صادق سلام الله علیه روایت شده است که فرمود:

«زنی بود که زنا می داد. خبرش به عمر رسید. مأموری در پی او فرستاد ودستور داد وی را نزد او بیاورند. زن که حامله بود از ترس ووحشت دچار درد وزایمان شده به خرابه ای رفت وپسری زایید؛ نوزاد جیغی زد ومرد. عمر از وحشتزدگی زن ومُردن نوزاد بشدت مضطرب شد. یکی از حاضران مجلس گفت: ای امیرمؤمنان، تو مقصر نیستی. دیگری گفت: حکمش چیست؟ عمر گفت: از ابوالحسن سلام الله علیه بپرسید.

حضرت علی سلام الله علیه به آنان فرمود: اگر اجتهاد کرده اید اشتباه کرده اید، واگر طبق رأی خود نظر داده اید خطا کرده اید(۳۸). سپس فرمود: چون مادر طفل را وحشت زده کرده ای باید دیه نوزاد را بپردازی.

عمر به حضرت علی سلام الله علیه گفت: از میان این عده فقط تو مرا ارشاد کردی»(۳۹).

**ز ـ دیه کسی که بر اثر تشنگی مرده باشد:**

«مستدرک» به نقل از «دعائم»، از حضرت علی سلام الله علیه روایت کرده است که: «آن حضرت درباره مردی که از عده ای آب خواست، و با آن که آب در اختیار داشتند، به او ندادند تا از تشنگی مُرد، چنین قضاوت کرد که دیه اش را باید بپردازند»(۴۰).

ضامن بودن پزشک در صورتی که خطا کند:

در وسائل ومستدرک احادیث متعددی روایت شده است درباره این که چنانچه پزشک یا دامپزشک در تشخیص بیماری یا تجویز دارو اشتباه کنند وبر اثر آن بیمار یا حیوان بمیرد ضامن دیه بیمار وحیوان می باشند.

صاحب وسائل به نقل از شیخ کلینی وشیخ طوسی قدس سرهما، به سند آن دو بزرگوار، از امام صادق سلام الله علیه روایت کرده است که: «امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: کسی که طبابت یا دامپزشکی می کند باید از ولیّ بیمار یا صاحب دام رضایت نامه بگیرد در غیر این صورت، ضامن است»(۴۱).

همچنین از شیخ طوسی رحمه الله، به سندش، از امام باقر سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «إن علیّاً ضمن ختانا قطع حشفة غلام(۴۲)؛ علی سلام الله علیه ختنه گری را که سر آلت پسر بچه ای را بریده بود ضامن داشت».

مستدرک، به نقل از کتاب الجعفریات، به سندش از امام زین العابدین سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «حضرت علی سلام الله علیه به زن ختنه گری که دختری را ختنه کرد که آن دختر بر اثر خونریزی مُرد، فرمود: ای مادر مرده! چرا چیزی باقی نگذاشتی! و او را ضامن دیه دختر دانست»(۴۳).

در کجای تاریخ جهان، جز اسلام، چنین چیزی یافت می شود؟

کدام یک از رهبران کشورها وجهان، همانند رهبران اسلام رفتار می کنند؟

این شما واین تاریخ، آن را زیر ورو کنید، مطمئناً پاسخ منفی خواهید یافت. در این خصوص نمونه ها ومثال های بسیار زیادی در تاریخ اسلام وجود دارد که این بحث فشرده جای تفصیل وبیان جزئیات انسانیّتِ متجلّی در زمینه های مختلف سیاست اسلامی نیست.

## نمونه هایی از سیاست معاصر

بعد از ملاحظه این موارد در تاریخ اسلام، اکنون به چند مورد از عملکرد سیاست معاصر وغیر اسلامی توجه کنید تا دریابید که چه تفاوت بسیاری میان این دو سیاست است. البته در این جا نیز به اشاره اجمالی بسنده می کنیم واز تفصیل می پرهیزیم:

۱. در ماجرای جنگ تریاک، انگلیسیها حدود بیست میلیون انسان را در هند کشتند(۴۴).

۲. وباز در همین هند، در دوران جنبش آزادیخواه‌ی واستقلال طلبی مردم، انگلیسی ها با به راه انداختن قحطی ساختگی هشتصدهزار انسان را از بین بردند(۴۵).

۳. در جهان کمونیست به چند مورد از جنایات بزرگی که فقط لنین(۴۶) مرتکب شد اشاره می کنیم:

الف) این رهبر سیاسی کمونیسم در صدد برآمد نظام مزارع اشتراکی را پیاده کند، اما کشاورزان وکارگران زیر بار نرفتند. لذا دست به رعب آفرینیِ عمومی در کشور وایجاد قحطی ساختگی عجیبی در سال ۱۹۲۱ ـ ۱۹۲۲ م، زد که بیش از پانزده میلیون انسان قربانی آن شدند(۴۷).

ب) وی بار دیگر در سال ۱۹۲۸ ـ ۱۹۳۰ م، یورش به کارگران وکشاورزان را برای واداشتن آنان به پذیرش نظام کمونیستی آغاز کرد و با ملّت جنگید وسازمان تروریستی ـ کمونیستی ـ لنینیستی «گیبو» دست به ضرب وقتل وتبعید مردم زد وزندان ها پر شد، آن سان که به اعتراف گزارش های رسمی حزب کمونیست، شمار قربانیان به یکصدهزار نفر بالغ شد.

ج) درست دو سال بعد، یعنی در سال ۱۹۳۲ ـ ۱۹۳۳ م، مجدداً لنین، برای اجرای قانون زراعی فوق به هر قیمتی، ملّت بیچاره را تحت فشار قرار داد که در نتیجه، به اعتراف مقامات رسمی کمونیسم پنج میلیون انسان قربانی آن شد(۴۸).

این جا بود که لنین پایه های نظام مزارع اشتراکی، را ریخت(۴۹).

پس از این همه بی رحمی، لنین با بی شرمی تمام اعلان دیکتاتوری می کند وبنای استبداد را بر می افرازد ومی گوید: «کسی که به ضرورت دیکتاتوری طبقه انقلابی برای تضمین موفقیت آن اعتراف نکند، یا از تاریخ انقلاب چیزی نمی داند یا نمی خواهد چیزی در این زمینه بداند»(۵۰).

۴. در جنگ جهانی دوم قریب هفتاد میلیون کشته ومفقودالاثر ومجروح ومعلول، قربانی حکومت ها وسلطه گری آنها شدند.

۵. در جنگ آزادیبخش الجزایر بیش از یک میلیون انسان توسط استعمارگران فرانسوی به قتل رسیدند.

۶. درجنگ ویتنام، آمریکاییها فقط در طی یک عملیات (جیاب) نزدیک به نیم میلیون انسان را به قتل رساندند.

وجنایات وآدمکشیهای دیگری از این قبیل.

### :: تفاوت از زمین تا آسمان

ملاحظه کردید که چه تفاوت بسیاری است میان «سیاست اسلامی» و«سیاست غیر اسلامی»؟ وملاحظه کردید که چگونه اسلام در سیاست عملی خود، حتی وحشتزدگی یک زن وهراس یک کودک، وعقال یک شتر وظرف آب وغذای سگ و... را از نظر دور نمی دارد؟ وشخص اول کشور اسلامی پیش از آن که قاتلش دست به کاری زند که مستوجب قصاص شود، متعرض او نمی شود؟ این است اسلام وسیاست انسانی آن.

اما سیاست غیر اسلامی، انسان وکرامت انسانی ومیلیون ها بشر را به هیچ می گیرد وکمترین ارزشی برایشان قائل نمی شود.

### مباحث این کتاب

در این کتاب، ما گزیده های مختصری از سیاست حکیمانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیرمؤمنان سلام الله علیه را که بهترین آینه سیاست اسلام است، ونمونه های درخشان گذرایی از خطوط سیاسی اسلام در همه عرصه های زندگی بشر، اعم از اقتصادی، بهداشتی، فرهنگی، آزادیهای مشروع، مبارزه با جرایم، تأمین اجتماعی، عمران وکشاورزی، روابط بین الملل، افزایش جمعیت، صلح وجنگ، سیاست خارجی، مرزها وگمرکات، شناسنامه، گذرنامه، اقامت، هیأت حاکمه وسران حکومت، می آوریم تا آشکارا معلوم شود که: سیاست، در واقع، جزء جدایی ناپذیر اسلام است، وسیاست غیر اسلامی از سیاست اسلامی همانقدر عقب است که پیاده لنگ از سوار بر موشک وسفینه فضایی.

والله ولیّ التوفیق (و هدایت وتوفیق در دست خداست).

(۱). اعراف: ۱۵۷.

(۲). شوری: ۱۳.

(۳). تهذیب الاحکام، ج۶، ص۹۵ ـ ۹۶، ب۲۲، ح۱.

(۴). امالی شیخ صدوق، ص۶۷۹، مجلس نودوهفتم.

(۵). ر.ک: بحارالأنوار، ج۱۷، ص۴، ب۱۳، ح۳.

(۶). مجمع البحرین، ج۴، ص۷۸، ماده «سوس».

(۷). بحارالأنوار، ج۷۴، ص۲۵۳، ب۱۰، ح۱.

(۸). همان، ص۲۴۹.

(۹). غررالحکم ودررالکلم، ص۳۳۹، ق ۴، ب۲، ف ۱; الحکومة العادلة، ح۷۷۳۸.

(۱۰). نهج البلاغه، نامه ۱۰.

(۱۱). وسائل الشیعة، ج۱۷، ص۴۵، ب۱۲، ح۲۱۹۳۹.

(۱۲). کافی، ج۱، ص۵۹، بابالردّ الی الکتاب والسنّة، ح۴.

(۱۳). همان، ج۱، ص۵۷، بابالبدع والرأی والمقاییس، ح۱۳.

(۱۴). بحارالأنوار، ج۸۹، ص۸۱، باب۸، ح۹.

(۱۵). وسائل الشیعة، ج۲۸، ص۳۵۳، ب۱۰، ح۳۴۹۴۹.

(۱۶). بحار الأنوار، ج۸۹، ص۸۴، باب۸، ح۱۶.

(۱۷). معادن الحکمة، ج۱، ص۲۴۴; ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۹، ص۱۱۸.

(۱۸). کهف: ۱۱۰.

(۱۹). فرقان: ۷.

(۲۰). یونس: ۱۴.

(۲۱). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۲۵۹، ب۵۵، ح۲۲۶۹۱.

(۲۲). عبدالکریم قاسم (۱۹۱۴ ـ ۱۹۶۲م.) افسر عراقی که انقلاب تموز ۱۹۵۸ را رهبری کرد ونظام سلطنتی را از میان برداشت، و با ستم ودیکتاتوری بر کشور حکومت راند، وسرانجام توسط عبدالسلام عارف در یک کودتای نظامی، از بین رفت.

(۲۳). جنگ نهروان، جنگی است که میان امام علی سلام الله علیه وخوارج در گرفت. نهروان جایی است در عراق ما بین بغداد وواسط..

(۲۴). الإرشاد، ج۱، ص۱۴۸ ـ ۱۴۹.

(۲۵). کنایه از این‌که از دین اسلام هیچ اثر ونشانی در وجود آنها نیست ونمی‌ماند.

(۲۶). اعلام الوری بأعلام الهدی، ص۱۲۱، الرکن الاول، ب۱.

(۲۷). انفال: ۱۶.

(۲۸). آل عمران: ۱۵۲.

(۲۹). آل عمران: ۱۵۵.

(۳۰). الکامل فی التاریخ، ج۲، ص۱۷۳.

(۳۱). تقریباً معادل سه هزار دویست وپنجاه گرم طلای خالص.

(۳۲). غُرّه: بنده یا کنیز. مراد دیه عبد یا اَمه است.

(۳۳). بحارالأنوار، ج۲۱، ص۱۳۹ ـ ۱۴۳، ب۲۷; بحارالأنوار، ج۱۰۱، ص۴۲۳ ـ ۴۲۴، ب۱۳، ح۱. نیز بنگرید به: امالی صدوق، اعلام الوری، الکامل فی التاریخ، خصال صدوق، ارشاد مفید.

(۳۴). نحل: ۹۰.

(۳۵). اسراء: ۷۰.

(۳۶). انبیاء: ۱۰۷.

(۳۷). احزاب: ۶.

(۳۸). وسائل الشیعة، ج۱۹، ص۲۶۷ ـ ۲۶۸، باب۳۰، ح۳۵۵۹۳; مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۳۲۷، ب۲۳، ح۲۲۸۶۳.

(۳۹). ر.ک: الإرشاد، ج۱، ص۲۰۵، فصل «فی ذکر ما جاء من قضایاه فی امارة عمربن الخطاب».

(۴۰). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۳۳۲، ب۳۴، ح۲۲۸۸۱.

(۴۱). وسائل الشیعة، ج۲۹، ص۲۶۰، ب۲۴، ح۳۵۵۸۲.

(۴۲). همان، ج۲۹، ص۲۶۱، ب۲۴، ح۳۵۵۸۳.

(۴۳). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۳۲۵، ب۱۹، ح۲۲۸۵۵.

(۴۴). نهرو، نگاهی به تاریخ جهان.

(۴۵). گاندی، زندگی من.

(۴۶). ولادمیر لنین (۱۸۷۰ ـ ۱۹۲۴ م.) رهبر انقلاب کمونیستی روسیه وبنیانگذار حزب کمونیست در روسیه سوسیالیست، دوران حکومت خود را با خودکامگی وستمگری سپری کرد.

(۴۷). الحزب الشیوعی فی المیزان، ص۴ ـ ۱۹.

(۴۸). همان.

(۴۹). همان.

(۵۰). همان.

## سیاست حکیمانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله

**[وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَـتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَـئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلَـلَ الَّتِى كَانَتْ عَلَيْهِمْ]*؛ «وچیزهای پاکیزه را بر ایشان حلال وچیزهای ناپاک را بر آنان حرام می گرداند، وقید وبندهایی را که بر آنان بوده است از دوش ایشان بر می دارد».**

پیامبر اعظم محمّد صلی الله علیه وآله سرآمد سیاستمداران وبزرگترین سیاستمدار عالم بود؛ چرا که آن حضرت شاگرد خدای متعال واستاد جبرئیل وخواجه پیامبران سلام الله علیهم، وآموزگار همه انسان هاست.

سیاست او براستی محیّرالعقول وخیره کننده است. با همین سیاست خردمندانه بود که توانست در مدت زمانی کوتاه، بیشترین شمار ممکن از انسان ها را پیرامون اسلام گرد آورد به طوری که تاریخ را مات ومبهوت ساخت وهمگان را گیج کرد وخردمندان جهان در برابر شکوه وعظمت آن سر فرود آوردند، ودر سراسر تاریخ طولانی جهان مثل ومانند آن نمی توان یافت.

در این جا گزیده هایی از این سیاست را به عنوان مشت نمونه خروار، می آوریم، باشد که خدای متعال به مسلمانان این روزگار توفیق دهد تا این سیاست را در پیش گیرند وسرزمین های غصب شده خویش وحقوق پایمال شده وکرامت وحرمت هتک شده شان را باز یابند، وجهان را به پیش برند ـ چنان که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آغاز اسلام انجام داد ـ وباعث شوند تا پیروان ادیان ومکاتب دیگر، با شور وشوق وعلاقه به اسلام گردن نهند.

## سیاست پایداری ومقاومت

پیامبر صلی الله علیه وآله، در آغاز دعوتش، پایداری ومقاومتی بی نظیر از خود نشان داد. زمانی که مشرکان، عمویش ابوطالب را نزد آن حضرت فرستادند تا نظر او را جلب کنند و از وی بخواهند که از دین وراه خویش دست بردارد، فرمود: «عمو جان! به خدا سوگند اگر خورشید را در دست راست من وماه را در دست چپم بگذارند تا از راهم دست بردارم این کار رانخواهم کرد»(۱).

واین مقاومت جانانه را در عرصه های گوناگون عملا دنبال کرد:

ـ بارها کمر به قتل آن حضرت بستند اما ایستادگی نمود. خداوند می فرماید:

[وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ](۲)؛ «و[یاد کن] هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند کشند یا بکُشند یا [از مکّه] اخراج کنند».

ـ گفتند: پروردگارش از حمایت او دست کشیده ودشمنش می دارد، اما مقاومت ورزید تا جایی که خدای متعال این آیات را درباره اش نازل فرمود:

[وَ الضُّحَی * والَّیْلِ إِذَا سَجَی * مَا وَدَّعَکَ رَبُّکَ ومَا قَلَی](۳)؛ «سوگند به روشنایی روز. وسوگند به شب چون آرام گیرد. که پروردگارت تو را وا نگذاشته ودشمن نداشته است».

ـ او را به باد ریشخند وتمسخر گرفتند اما پایداری کود تا آن که خدای متعال فرمود:

[إِنَّا کَفَیْنَاکَ الْمُسْتَهْزِءِینَ](۴)؛ «ما [شرّ] ریشخند کنندگان را از تو برطرف خواهیم کرد».

ـ او را به جنون ودیوانگی نسبت دادند، اما مقاومت کرد تا جایی که خدای متعال درباره اش فرمود:

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِیمِ * ن والْقَلَمِ ومَا یَسْطُرُونَ * مَآ أَنتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُون](۵)؛ «به نام خداوند مهر گستر مهربان. نون، سوگند به قلم وآنچه می نگارند. که، به لطف پروردگارت، تو دیوانه نیستی».

ـ او را به شاعری، نسبت دادند اما پایداری ورزید تا آن که خداوند در حق او فرمود:

[وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ ومَا یَنـبَغِی لَهُ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِکْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِینٌ](۶)؛ «وما او را شعر نیاموختیم واین زیبنده او نیست. این [سخن] جز اندرز وقرآنی روشن نیست».

ـ او را به دروغگویی متهم کردند اما پایداری ورزید تا جایی که خداوند این آیات را بر او نازل فرمود:

[یس * والْقُرْءَانِ الْحَکِیمِ * إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ](۷)؛ «یاسین. سوگند به قرآن حکیم. که قطعاً تو از جمله پیامبرانی».

ـ او را به پیشگویی متهم کردند اما مقاومت کرد تا آن که خدای سبحان درباره اش این آیه را فرستاد:

[فَذَکِّرْ فَمَآ أَنتَ بِنِعْمَتِ رَبِّکَ بِکَاهِن](۸)؛ «پس، یادآوری کن که تو به لطف پروردگارت، پیشگو نیستی».

ـ با او از در مکر وتوطئه در آمدند اما پایداری ورزید وخداوند این آیه را بر او فرو فرستاد:

[وَیَمْکُرُونَ وَیَمْکُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَیْرُ الْمَاکِرِینَ](۹)؛ «ونیرنگ می زنند وخدا تدبیر می کرد وخدا بهترین تدبیر کنندگان است».

ـ گفتند: افسانه های پیشینیان است. اما مقاوت کرد وخداوند ارجمند این آیه را فرو فرستاد:

[قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِی یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمَاوَاتِ والأَرْضِ](۱۰)؛ «بگو: آن [قرآن] را کسی نازل کرد، که راز آسمانها وزمین را می داند».

ـ منافقان او را دروغگو خواندند، اما ایستادگی کرد تا آن که خدای متعال فرمود:

[إِنَّ الْمُنَافِقِینَ فِی الدَّرْکِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ](۱۱)؛ «همانا منافقان در قعر دوزخ جای دارند».

ـ با او ضدیّت ودشمنی کردند اما مقاومت کرد تا آن که خدای متعال فرمود:

[إِنَّ الَّذِينَ يُحَآدُّونَ اللَّهَ ورَسُولَهُ أُولَـئِکَ فِي الأَذَلِّينَ](۱۲)؛ «کسانی که با خدا وپیامبر او دشمنی می کنند، آنان در زمره زبونان خواهند بود».

ـ پیشانی مبارکش را شکافتند اما پایداری کرد تآن که خدای سبحان فرمود:

[وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ](۱۳)؛ «وکسانی که فرستاده خدا را اذیت می کنند بر ایشان عذابی دردناک است».

ـ به طرفش تیر ونیزه افکندند اما مقاومت کرد تا آن که خداوند ارجمند فرمود:

[إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ ورَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا والأَخِرَةِ](۱۴)؛ «کسانی که خدا وفرستاده او را آزار می دهند خداوند ایشان را در دنیا وآخرت لعنت کرده است».

آری، همه اش مقاومت، مقاومت، مقاومت.

## سیاست شجاعت ودلاوری

پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله نمونه اعلای شجاعتی است که ترس وعقب نشینی نمی شناسد. امیرمؤمنان علی سلام الله علیه که در شجاعت وشهامت کسی به گرد او نرسیده ونمی رسد ونخواهد رسید، همو که فرمود: «والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها(۱۵)؛ به خدا سوگند اگر همه عرب در جنگ با من همداستان شوند هرگز به آنها پشت نخواهم کرد»، درباره شجاعت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «هرگاه جنگ شدّت می گرفت وتنور نبرد شعله ور می شد ما پیامبر خدا را سپر خود می کردیم وبه او پناه می بردیم»(۱۶).

در روایت دیگری می فرماید: «هرگاه جنگ شدّت می یافت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را سپر خود می کردیم به طوری که از همه ما به دشمن نزدیکتر بود»(۱۷).

نیز می فرماید: «در جنگ بدر ما به پیامبر صلی الله علیه وآله پناه می بردیم و او از همه ما به دشمن نزدیکتر ودر آن روز از همه مردم شجاعتر بود»(۱۸).

در جنگ حنین، بیشتِ یاران پیامبر صلی الله علیه وآله از گرداگردش گریختند به طوری که مشرکان شروع به نزدیک شدن به آن حضرت کردند ومی خواستند خود را به ایشان برسانند و او را بکشند، وامیرمؤمنان علی سلام الله علیه در آن صحنه هراس انگیز از پیامبر صلی الله علیه وآله دفاع می کرد.

آری، در یک چنین تنگنایی که دلاوران روحیه می بازند، پیامبر صلی الله علیه وآله با شجاعت فوق العاده ای خود را به میدان نبرد می زند واین رجز را می خواند: «أنا النبیّ لا کذب... أنا بن عبدالمطلب(۱۹)؛ من پیامبرم، واین دروغ نیست... من فرزند عبدالمطلب ام».

خدای متعال آیات متعددی از قرآن کریم را در این باره نازل کرده است، از جمله آیه شریفه:

[إِذْ تُصْعِدُونَ وَلاَ تَلْوُنَ عَلَى أَحَد وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمّ لِّكَيْلاَ تَحْزَنُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلاَ مَآ أَصَابَكُمْ وَاللَّهُ خَبِيرُ بِمَا تَعْمَلُونَ](۲۰)؛ «[یاد کنید] هنگامی را که در حال گریز [از کوه] بالا می رفتید وبه هیچ کس توجه نمی کردید، وپیامبر شما را از پشت سرتان فرا می خواند. پس خداوند به سزای [این بی انضباطی] غمی بر غمتان افزود، تا سرانجام برآنچه از کف داده اید وبرای آنچه بر سر شما آمد اندوهگین نشوید، وخدا از آنچه می کنید آگاه است».

پیامبر صلی الله علیه وآله همان کسی است که عمران بن حصین درباره شجاعت او آن سخن معروفش را گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با هیچ سپاهی (در حال جنگ) رو به رو نشد مگر آن که نخستین کسی بود که حمله می کرد»(۲۱). آن حضرت در هر صحنه ترس ووحشتی وهر حادثه تلخی پیشگام بود واین، خود، باعث شجاعت در مسلمانان می شد؛ چرا که پیشگامی وشهامت پیشوای شجاع، پیروان را نیز به شجاعت وشهامت وپایداری وا می دارد.

شیخ طبرسی در «مکارم الاخلاق» از انس بن مالک روایت می کند که گفت: «در مدینه صدای وحشتناکی شنیده شد. پیامبر صلی الله علیه وآله بر اسب ابو طلحه نشست [و به طرف صدا تاخت وبرگشت و] فرمود: [نترسید] چیزی ندیدیم. [و اما این اسب ابو طلحة] اسب تیز تکی است»(۲۲).

در روایت دیگری از انس آمده است که گفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شجاعترین، نیکوترین وبخشنده ترین مردم بود. شبی اهالی مدینه از شنیدن صدایی وحشتزده شدند. مردم به طرف صدا رفتند. به رسول خدا صلی الله علیه وآله که پیش از آنها رفته بود وداشت بر می گشت، برخوردند، در حالی که می فرمود: نترسید. حضرت سوار بر اسب ابو طلحة بود وشمشیر به گردنش آویخته بود، ومی فرمود: نترسید. اسب تیزتکی است این [اسب ابو طلحة]»(۲۳).

در متن حدیث، کلمه «بَحر» آمده است و«بحر» چند معنا دارد. یکی از آن معانی «اسب تیزتک» است(۲۴). در صحاح اللغة نیز این حدیث به همین معنا تفسیر شده است(۲۵).

آنچه از این روایت استفاده می شود این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت به آنچه پیرامونش رخ می داده یا می گذشته همواره هشیار بوده است، به طوری که او نخستین کسی است که به محل حادثه می رسد ومسلمانان بعد از او به آن محل می رسند. این همان سیاست شجاعانه است که تاریخ کمتر رهبر وسیاستمداری نظیر او سراغ می دهد.

رهبران مسلمان پیرو رسول خدا صلی الله علیه وآله باید این راه ورسم حضرت را شعار خود قراردهند تا این که مسلمانان مطمئن شوند که در مسیر طولانی ودشوار سیاسی خویش به مقصد خواهند رسید؛ چرا که ملتها به رهبران خود می نگرند ودر زندگی سیاسی خویش به راه وروش رهبرانشان می روند. رهبران شجاع، امّت وملّت شجاع تربیت می کنند، وبالعکس، رهبران ترسو ملّتی ترسو بار می آورند.

## سیاست عفـو وگذشت بزرگ

چه بزرگ وبی نظیر است عفو وگذشت رسول خدا صلی الله علیه وآله از دشمنان! آن حضرت عفو وگذشت اسلام را به بهترین شکل نمایش داد، وبه همگان فهماند که اسلام خیر همه را، از دوست ودشمنش، می خواهد. دینی نیست که نسبت به کسی کینه ودشمنی داشته باشد. واگر گاه برخوردهای قاطعی از خود نشان می دهد، این برخاسته از بی رحمی وسنگدلی یا کینه توزی آن نیست بلکه ناشی از روح عدالت گستری در جامعه است.

اینک به چند نمونه در این خصوص توجه کنید:

با غورث بن حارث:

پیامبر صلی الله علیه وآله در یکی از غزواتش، یکّه وتنها در سایه درختی به خواب نیمروزی (قیلوله) رفته بود. [بسیاری از] یارانش نیز دورتر از او قیلوله کرده بودند. در این هنگام غورث بن حارث [از لشکر کفار بود] آمد وبالای سر پیامبر ایستاد وشمشیرش را کشید وبالا برد وفریاد زد: ای ابوالقاسم، اینک کیست که تو را از چنگ من برهاند؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدا.

[در حالی که او شمشیرش را بالا برد که بر سر پیامبر فرود آورد، تعادلش به هم خورد و] شمشیر از دست غورث افتاد. پیامبر صلی الله علیه وآله بیدرنگ شمشیر را برداشت وآن را به طرف غورث بالا برد وفرمود: ای غورث، اکنون چه کسی تو را از چنگ من می رهاند؟

غورث گفت: عفو تو. وتو بهترین عفو کننده ای.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را عفو نمود.

غورث نزد قومش باز آمد وبه ایشان گفت: «به خدا سوگند که من از نزد بهترین انسانها نزد شما آمده ام»(۲۶).

آیا تاریخ چنین کاری از بزرگانش نقل می کند؟

یک دشمن، در مسیر جنگ، شمشیرش را بر می کشد و با درنده خویی وبی شرمی قصد جان پیامبر صلی الله علیه وآله را می کند وبی اختیار قدرتش از او سلب می شود وپیامبر صلی الله علیه وآله شمشیر را به دست می گیرد اما در عین قدرت، از او در می گذرد و او را می بخشد.

آری، این است عفو وگذشت اسلامی که در پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تبلور می یابد.

خدایا، قوم مرا هدایت کن!

در جنگ اُحد، آزار واذیّت مشرکان در حقّ رسول خدا صلی الله علیه وآله شدّت گرفت، چرا که عمویش حمزه کشته شد وپیکر پاکش را مُثله [قطعه قطعه] کردند وجگرش را در آوردند وانگشتان دست وپایش وبینی اش را قطع کردند وگوشهایش را بریدند، وبه آن بزرگوار بی

حرمتی ها نمودند. ودر آن جنگ دهها مسلمان به قتل رسیدند. در یک چنین وضعی، یکی از صحابه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد وبه حضرت پیشنهاد کرد که مشرکان را نفرین کند تا به عذاب الهی گرفتار آیند؛ چنان که مشرکان زمان پیامبران گذشته بر اثر نفرین پیامبرانشان گرفتار عذاب الهی می شدند.

امّا او که پیامبر رحمت است وعفو وگذشت حیرت انگیز، راه ورسمش، این پیشنهاد را نپذیرفت وفرمود: «إنّی لم أبعث لعانا، ولکن بعثت داعیا ورحمة؛ من برای نفرین کردن مبعوث نشده ام بلکه برای دعوت ورحمت برانگیخته شده ام» «اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون؛ بار خدایا، قوم مرا هدایت کن، که اینان نادانند»(۲۷).

بخشیدن بادیه نشین:

عربی بادیه نشین نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد وگوشه ردای آن حضرت را محکم کشید، به طوری که لبه ردا بر گردن مبارک او ردّ انداخت، و با خشونت تمام گفت: ای محمد، این دو شتر مرا از مال خدا که نزد توست برایم بار کن، که این مال نه از تو ونه از پدر تو است!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اندکی خاموش ماند وسپس فرمود: مال، مال خداست ومن بنده او هستم... وفرمود: آیا نمی ترسی که قصاص این کاری که با من کردی از تو گرفته شود؟

گفت: نه.

فرمود: چرا؟

گفت: چون تو عفو وگذشت وبزرگواری داری وعفو می کنی ومی بخشی، وبدی را به بدی جواب نمی دهی.

پیامبر صلی الله علیه وآله خندید ودستور داد یک شترش را جو بار کنند ودیگری را خرما(۲۸).

آری، با چنین عفو وگذشتی بود که پیامبر صلی الله علیه وآله مردم را پیرامون اسلام گرد آورد وگروه های مختلف وپیروان ادیان وعقاید گوناگون را جذب آن نمود.

شما آزادید!

از دیگر نمونه های عفو بزرگ پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، رفتارش با اهل مکّه است؛

اهل شرک وکفر...

اهل انکار وتعصبات جاهلی...

اهل تباهکاری وستم...

اهل بی رحمی وخشونت...

همانان که، در دهها جنگ، اصحاب ویاران ونزدیکان وخویشان آن حضرت را کشتند. همانان که خود آن حضرت را از زادگاه شریفش وشهر خدا وشهر پدرانش وجایی که نیم قرن عبادتگاه او بود بیرون کردند.

همانان که مهاجران را انواع شکنجه ها کردند وتعدادی از آنان را کشتند.

همانان که بارها توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه وآله را چیدند ولی هر بار با شکست مواجه شدند.

همانان که انواع ستمها وبی رحمی ها در حق پیامبر صلی الله علیه وآله ویارانش روا داشتند.

آری، اکنون پیامبر صلی الله علیه وآله بر همین مردم، فاتحانه وپیروزمندانه در آمده است.

فکر می کنید اگر شخص دیگری به جای پیامبر صلی الله علیه وآله بود چه رفتاری می کرد؟

بدون شکّ، کشتار هولناکی به راه می انداخت؛ زیرا آنان که در مکه حضور داشتند همانانی بودند که به مسلمانان ستم روا داشتند، ونه فرزندان آنها. ابوسفیان وهند ودیگر مردان وزنان امثال آن دو بودند.

اما در فتح مکه چنین اتفاقی نیفتاد. در آن روز سعد بن عبادة پرچم دار [لشکر اسلام] بود ودر کوچه وخیابانهای مکّه پرچم را تکان می داد واین رجز را می خواند:

الیوم یوم الملحمة ❊❊❊ الیوم تسبی الحرمة

امروز روز کشتار بزرگ است ❊❊❊ امروز زنان ودختران به اسارت می روند(۲۹).

مقصودش این بود که: ما از مردم مکّه چندان خواهیم کشت که از کشته ها پشته سازیم وعلاوه بر آن، زنان مکه را، بسان زنان کافران محارب، به اسیری خواهیم گرفت.

اهالی مکّه نیز از چنین ارتشی که افراد آن سالیان دراز از مکّه رانده شده وتوسط همین مکّیان شکنجه شده وناموس واموال وکرامتشان پایمال وغارت شده بود، یک چنین انتظاری داشتند.

اگر اهل مکّه به جای ارتش اسلام می بودند وبر مسلمانان پیروز شده بودند بیگمان با مسلمانان از این بدتر رفتار می کردند، چنان که پیشتر این کار را کردند وقصاص قبل از جنایت نمودند ودست به «کشتار» و«اسیر کردن زنان ودختران» زدند. چه رسد به این که اگر حق قصاص داشتند.

آری، اگر اهل مکّه به جای مسلمانان بودند قطعاً آنان را نابود می کردند.

اما رسول خدا صلی الله علیه وآله که پیامبر رحمت است، پیامبر گذشت است، پیامبر انسانیّت است، پیامبر اسلام است، از این نحوه برخورد شدت خودداری ورزید وبلکه، بر عکس، نقطه درخشانی در تاریخ اسلام وانسانیت ثبت نمود. او به آن صحابی که فریاد کشتار

واسارت سر داده بود دستور داد برگردد، وبه امیرمؤمنان علی سلام الله علیه فرمود پرچم را برگیرد و با نرمی وآرامی وارد مکّه شود، بر خلاف فریاد جنگ طلبانه سعد، با ملایمت ومهربانی در میان مردم مکّه ندا سر دهد.

وعلی سلام الله علیه در کوچه وخیابان های مکّه این جمله را ندا می داد:

الیوم یوم المرحمة ❊ الیوم تصان الحرمة

امروز روز مهربانی ورحمت است ❊ امروز حرمتها نگه داشته می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سپس اهالی مکّه را جمع کرد وصدا زد: فکر می کنید با شما چه خواهم کرد؟

گفتند: نیک رفتاری؛ تو برادری بخشنده وپسر برادری بخشنده ای.

فرمود: من به شما همان می گویم که برادرم یوسف سلام الله علیه [به برادرانش که او را در چاه انداخته بودند] گفت: [لاَ تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ](۳۰)؛ «بر شما گناهی نیست».

آنگاه فرمود: «بروید، شما آزادید».

سپس فرمود: «ای مردم! هرکس بگوید: لا اله الا الله، در امان است؛ هرکس وارد کعبه شود در امان است؛ هرکس دَرِ خانه اش را ببندد ودست نگه دارد [و مقاومت نکند] در امان است؛ هرکس سلاحش را بر زمین نهد در امان است؛ هرکس وارد خانه ابوسفیان شود در امان است؛ وهرکس وارد خانه حکیم بن حزام شود در امان است»(۳۱).

**بخشیدن ابوسفیان**

چون پیامبر صلی الله علیه وآله به مکّه در آمد، ابو سفیان نزد آن حضرت آمد. و او کسی بود که خون اعضای خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله ویارانش از هر ده انگشتش می چکید. دلش آکنده از کینه توزی ودشمنی نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله واسلام بود. از چشمانش شرارت وویرانگری می ریخت.

هر انسان دیگری به جای پیامبر صلی الله علیه وآله بود قطعاً با شخصی چون ابو سفیان، این سرکرده توطئه ها وتباهی ها، با بی رحمانه ترین شکل برخورد می کرد و او را به سخت ترین شکل مجازات می نمود؛ اما رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله درست برعکس بود. او ابوسفیان را بخشید واز وی گذشت کرد و با مهربانی وملاطفت به او فرمود: «آیا وقت آن نرسیده است که گواهی دهی معبودی جز خدای یگانه نیست ومن فرستاده خدا هستم؟».

ابوسفیان گفت: پدر ومادرم به فدایت، تو چقدر بزرگوار وصله کننده به ارحام وبردباری(۳۲)!!

**بخشیدن زن یهودی**

شیخ کلینی رحمه الله در کافی از امام باقر سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «زن یهودیه ای که گوشت گوسفندی را که پیامبر از آن خورد، زهرآلود کرده بود، نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند، به او فرمود: چه چیز تو را وا داشت دست به این کار بزنی؟ عرض کرد: با خودم گفتم: اگر او پیغمبر باشد صدمه ای به او نخواهد زد، واگر پادشاه باشد مردم را از او آسوده خواهم ساخت!

پس، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از او درگذشت ...(۳۳).

کدام پادشاه یا رئیسی از شخصی که اقدام به چنین جنایتی کرده است، در می گذرد؟

آیا نظیر این ماجرا را در غیر از پیامبران و اولیاء سراغ دارید؟

هرگز، هرگز!

این است مقام نبوت، واین است پیوند استوار با آفریدگار، واین است اوج عفو وگذشت. آری، اسلام همه فضایل وصفات نیک وپسندیده را در اوج آنها داراست.

کدام رئیس وحاکم اسلامی در خط رسول خدا صلی الله علیه وآله است که اینگونه باشد؟

نمونه های عفو وگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بسیار است، بسیار، وشمارش همه آنها کتاب جداگانه ای می طلبد.

**سیاست گرامیداشت هیأت های نمایندگی**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در گرامیداشت هیأتهایی که به نمایندگی از سوی قبایل وعشایر وحتی از جانب یهود ونصاری ومشرکان ومنافقان به حضورش می رسیدند ضرب المثل بود. او این هیأت ها را گرامی می داشت واحترام شان می نهاد.

در تاریخ آمده است که آن حضرت از این هیأت ها شخصاً استقبال می کرد وبرای رؤسای آن ها در مجلسش جا باز می کرد ودر کنارشان می نشست و با آنان به مهربانی سخن می گفت وآنان را با چهره ای باز وگشاده رویی می پذیرفت و با نرمی وملایمت وملاطفت به گفتگو با آنان می پرداخت واز احوال خانواده وشهرها ومحل سکونتشان جویا می شد وبرایشان دعا می کرد واگر نامهای نازیبایی داشتند آنها را به نامهایی زیبا تغییر می داد، در برابر نادانشان بردباری نشان می داد واز کسانی که به او بد کرده بودند گذشت می کرد. اگر از آنان اسیرانی در اختیار داشتند وتقاضای آزاد شدنشان را می کردند آنها را آزاد می کرد وبه آغوش خانواده هایشان باز می گرداند.

هرگاه هیأتی بر آن حضرت وارد می شد، به احترام آنان بهترین لباسهایش را می پوشید وبه اصحابش نیز می فرمود چنین کنند. وبه آنان پاداش وهدیه وآذوقه ولباس وامثال اینها می داد.

در یک جمله خلاصه کنیم: در تمام تاریخ رسول خدا صلی الله علیه وآله یگانه شخصیتی است که در یک چنان شرایط سخت ودشواری این گونه رفتار می کند.

این برخوردهای بزرگوارانه باعث می شد که بسیاری از آنان اسلام آورند واز مذاهب باطل وبت پرستی وادیان وآیین های منحرف شان دست بشویند.

تاریخ بسیاری از این موارد را ثبت کرده است وما در این جا به چند نمونه بطور اختصار اشاره می کنیم(۳۴):

**۱ ـ هیأت مزینة**

اینان که شمارشان به چهارصد نفر می رسید به مدینه آمدند وخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند(۳۵). پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان پاداش داد و با این جمله گرامیشان داشت: «شما هرجا که باشید مهاجر [در راه خدا] هستید. پس به خانه وکاشانه تان باز گردید»، واین افراد به سرزمینشان مراجعت نمودند وبه دعوت بقیه قوم خود به اسلام پرداختند.

**۲ ـ هیأت جهینة**

اینان بر پیامبر صلی الله علیه وآله درآمدند وبه ایشان سلام کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آنان را سرپناه داد وپاداش عطا کرد وپرسید: شما کیستید؟ عرض کردند: بنی غیلان(۳۶).

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: نه، شما «بنی رشدان» هستید [و بدین وسیله نام آنان را تغییر داد].

نام وادی آنان هم «غوی» بود وپیامبر صلی الله علیه وآله نام آنان را به «رشد» تغییر داد، وبرایشان مسجدی تعیین نمود. آن گاه این هیأت [اسلام آوردند و] به خانه هایشان باز گشتند وبه تبلیغ اسلام ودعوت به آن پرداختند.

**۳ ـ هیأت اشجع**

این هیأت که چند صد نفر بودند خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند. حضرت آنان را گرامی داشت و با مهربانی پذیرایی شان کرد، که بر اثر این رفتار حضرت، مسلمان شدند وبرگشتند وبه صدها مبلّغ پر شور اسلام تبدیل شدند.

**۴ ـ هیأت ثعلبة**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این هیأت را پذیرایی نمود وبه آنان پاداش داد، خوشحال وخرسند بازگشتند وبه دعوت وتبلیغ اسلام پرداختند.

**۵ ـ هیأت تمیم**

اینان به قصد میانجیگری برای آزادی اسیرانشان که ارتش اسلام آنها را در جنگهای اسلامی با کفار اسیر کرده بود به مدینه آمدند، پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه اش بود. آنان که بیش از هشتاد نفر از سران تمیم بودند، پشت خانه حضرت ایستادند وفریاد زدند: ای محمد! نزد ما برون آی. پس، این آیه نازل شد:

[إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَکَ مِن وَرَآءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ](۳۷)؛ «کسانی که تو را از پس اتاقها[ی مسکونیِ تو] به فریاد می خوانند، بیشترشان نمی فهمند».

رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را گرامی داشت واحترامشان نهاد واسیرانشان را به آنان برگرداند وپس از آن که بخوبی پذیرایی شان نمود، صله عطایشان کرد، واین عده برگشتند وشروع به تبلیغ اسلام ودعوت به خدای یگانه نمودند.

**۶ ـ هیأت فزارة**

این هیأت متشکّل از چند ده نفر نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان خوشامد گفت وپذیرایی شان کرد واحترامشان نهاد، وچون در خشکسالی به سر می بردند از کم آبی شکوه نمودند واز حضرت تقاضا کردند برایشان دعا کند. رسول خدا صلی الله علیه وآله هم برای آنان دعا کرد وخداوند دعایش را مستجاب فرمود وباران زیادی بر آنان فرو بارید ومشکل کمبود آب آنها برطرف شد.

**۷ ـ هیأت محارب**

این هیأت که ده نفر بودند خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند واسلام آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آنان را گرامی داشت وپاداش وصله عطایشان کرد. این عده متعهد شدند که در بازگشت، خویشاوندان ونزدیکانشان را مسلمان کنند.

**۸ ـ هیأت کلاب**

سیزده مرد از قبیله کلاب که مسلمان شده بودند نزد پیامبر آمدند وبر آن حضرت با سلام اسلامی، یعنی: «السلام علیکم» سلام دادند. پیامبر صلی الله علیه وآله هم آنان را گرامی داشت وخوشامد گفت وپاداششان داد.

**۹ ـ هیأت عقیل بن کعب**

این هیأت هفت نفره نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند واسلام آوردند، وپیامبر به آنان پاداش وعطایای بسیار بخشید، وراضی وخوشحال برگشتند وبه تبلیغ اسلام در میان قوم خود ودیگران پرداختند.

**۱۰ ـ هیأت بنی بکاء**

این هیأت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند، پیامبر صلی الله علیه وآله دستور داد آنها را منزل دهند وپذیرایی کنند وپاداش عطایشان کرد ودعا نمود که خداوند به آنان خیر وبرکت عطا فرماید. ودست پُر وخرسند از نزد حضرت بازگشتند وبه بیان اخلاق والا وفضایل پیامبر صلی الله علیه وآله در میان مردم پرداختند وبه اسلام دعوت کردند.

**۱۱ ـ هیأت سلیم**

ابتدا یک نفر از آنها به نام قیس بن نسیبة نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و با شنیدن سخنان پیامبر ومشاهده خلق وخوی بزرگوارانه ایشان جذب فضایل ومهربانی حضرت شد واسلام آورد وبرای دعوت به اسلام وتوحید نزد قومش بازگشت وبرایشان به سخنرانی ایستاد وگفت:

«من گفته های رومیان ونیایش های ایرانیان واشعار عرب وپیشگویی های پیشگویان وسخنان سخنوران را شنیده ام، اما سخن محمّد صلی الله علیه وآله به چیزی از سخن آنان شباهت ندارد».

او زندگی خویش را وقف دعوت نمود ودر ترغیب مردمش به اسلام کوشید وآنان را گروه گروه وتک تک به اسلام می گروانید.

این گونه بود تا آن که در سال فتح مکه با هفتصد نفر آمد که برخی از آنان به دست پیامبر صلی الله علیه وآله، اسلام آوردند وبرخی هم در محضر آن حضرت اسلام خود را تجدید کردند.

تاریخ، داستان بسیار زیبایی را از بنی سلیم ثبت کرده است:

فردی به نام راشد، از بنی سلیم، خادم ونگهبان بُتی از بُتهای بنی سلیم بود، پیامبر صلی الله علیه وآله، طبق معمول خود، به آنان دستور داده بود که بُتها را بشکنند. راشد روباه نری را دید که روی سر بُت بول می کند، در دم این بیت را خواند:

آیا چیزی که روباه نری بر سرش ادرار می کند پروردگار است؟!

چه خوار وذلیل است کسی که روبهان بر او ادرار می کنند!

سپس به طرف بُت رفت وآن را درهم شکست، ونزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد.

پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: نامت چیست؟

عرض کرد: غاوی بن عبد العزی [بنده عزّی (نام یکی از بُتهای کفار)].

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: نه، تو راشد بن عبد ربّه هستی [و بدین ترتیب نام او را تغییر دادند].

راشد با مشاهده اخلاق رسول خدا صلی الله علیه وآله وشنیدن گفتار شیرین حضرت وهمچنین آیات قرآن اسلام آورد وبازگشت وبه دعوت دیگران به اسلام پرداخت.

**۱۲ ـ هیأت عامربن صعصعة**

این هیأت نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند وبه آن حضرت سلام کردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: شما کیستید؟ عرض کردند: بنی عامر بن صعصعة.

پیامبر صلی الله علیه وآله به آن ها خوشامد گفت ودستور فرمود بُتهایشان را بشکنند وخدای یگانه یکتا را بپرستند، وپاره ای از فرایض اسلام را به ایشان آموخت، وگرامیشان داشت وعزّت واحترامشان نمود. آنان مسلمان شده وبه عنوان مبلغ نزد قوم خویش بازگشتند وبه اسلام دعوت کردند.

**۱۳ ـ هیأت عبدالقیس**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله طی نامه ای به اهالی بحرین بیست نفر از آنان را دعوت نمود تا به نزد او آیند، وآمدند. پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را مورد عزّت واحترام قرار داد ومدتی پذیرایی شان نمود وسپس فرمود: «خوب قومی هستند قوم عبدالقیس بن ربیعة. خدایا، عبدالقیس را بیامرز» وبه بزرگ آنان، عبدالله فرمود: «در تو دو خصلت وجود دارد که خداوند آنها را دوست می دارد: بردباری وتأنی».

حضرت به آنان قرآن واحکام اسلام وآداب وفضایل اخلاقی را آموخت وپاداششان داد ومرخّصشان نمود. آنان برگشتند در حالی که خود را مبلغ اسلام می دانستند وبه تبلیغ خداپرستی ودین اسلام پرداختند.

**۱۴ ـ هیأت تغلب**

این هیأت متشکل از مسلمانان ومسیحیان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند. پیامبر صلی الله علیه وآله همه آنها را گرامی داشت و با خوشرویی وچهره ای گشاده با آنان برخورد نمود. مسیحیان صلیب طلا به گردن آویخته بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله بر اساس دریافت جزیه با آنها صلح کرد وبه مسلمانان پاداش وصله داد. سپس همگی بازگشتند در حالی که از اخلاق رسول خدا وفضایل او برای قوم وقبیله خویش سخن می گفتند.

**۱۵ ـ هیأت بنی حنیفه**

این افراد نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمدند و با مشاهده اخلاق رسول خدا صلی الله علیه وآله وعزّت واحترام او نسبت به خود وفروتنی وبرخورد آن حضرت اسلام آوردند. حضرت به آنان پاداش وهدایا وجوایز عطا فرمود وپاره ای از احکام اسلام وقوانین دین وفضایل وآداب اخلاقی را به آنان آموخت. وسپس بازگشتند وبه تبلیغ اسلام پرداختند.

**۱۶ ـ هیأت طیء**

این هیأت در مدینه به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیدند وبر اثر خوش برخوردی حضرت وتأثیر گفتار وکردار او در آنان، همگی اسلام آوردند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله گرامیشان داشت ودستور داد از آنها پذیرائی کنند وپاداش عطایشان کرد، وهمگی دست پُر باز گشتند.

**۱۷ ـ هیأت نجیب**

این عده با شنیدن آوازه پیامبر صلی الله علیه وآله وصداقت وامانتداری ومعجزات آن حضرت مسلمان شدند وخدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله رسیدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آنان را مورد احترام قرار داد وبه ایشان خوشامد گفت، وبه بلال دستور داد از آنان به خوبی پذیرایی کند وپاداششان داد.

**۱۸ ـ هیأت سعد هذیم**

این عده که مشرک بودند به مدینه آمدند و با مشاهده اخلاق والای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وبرخورد مداراآمیز وتوأم با عزّت واحترام آن حضرت، همگی اسلام آوردند و با پیامبر صلی الله علیه وآله بیعت کردند وعهد بستند که همه اوامر ونواهی او را درباره جنگ وصلح ومال وزن وفرزند اطاعت کنند.

پیامبر صلی الله علیه وآله بر آنان امیری گماشت که ایشان را به طاعت خدا رهنمون شود ومطابق احکام الهی در میانشان حکم کند، وآنان را به عنوان فرستادگان خود در میان قومشان ودعوت کننده آنها به اسلام قرار داد. چندی نگذشت که بر اثر فعالیت تبلیغی این عده، قوم وقبیله آنها هم اسلام آوردند.

**۱۹ ـ هیأت بلی**

این عده که کافر بودند به مدینه آمدند وبر هم قبیله ای خود، رویفع بن ثابت بلوی، که پیشتر مسلمان شده بود، وارد شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دستور داد از آنها پذیرایی شود ومورد احترام قرار گیرند.

سپس نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسیدند و با مشاهده اخلاق والا ورفتار زیبای آن حضرت اسلام آوردند وپاره ای از دستورات دین واحکام حلال وحرام را آموختند. سپس پیامبر به آنان جوایز وعطایا داد ودست پُر به نزد قومشان بازگشتند وبه تبلیغ اسلام ودعوت به خدای یگانه پرداختند که در نتیجه آن، بسیاری از قوم وقبیله آنها مسلمان شدند.

**۲۰ ـ هیأت بهراء از یمن**

این هیأت خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند واخلاق کریمانه ورفتار خوش حضرت، آنان را جذب کرد وهمگی اسلام آوردند وپاره ای از فرایض الهی را تعلیم گرفتند وچون آهنگ مراجعت به دیار خویش کردند، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان پاداش

وبخشش ها داد وایشان را فرستادگان خود در نزد قومشان قرار داد که شمار زیادی از افراد قوم وقبیله شان به دست آن عده به اسلام گرویدند.

**۲۱ ـ هیأت أزد**

این هیأت به مدینه آمد وخدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید وسپس همگی اسلام آوردند. از جمله سخنانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان فرمود این بود: «خیر مقدم می گویم به شما که خوبروترین وروراست ترین وخوش گفتارترین وامانتدارترین مردمان هستید».

اسلام آنان را مورد تأیید قرار داد، وهدایا وپاداشها عطایشان فرمود، ودست پُر به دیار خویش بازگشتند وبه دعوت قوم خود به اسلام پرداختند.

**۲۲ ـ هیأت هَمْدان**

آنان به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله آمدند وآن حضرت با این جملات آنان را ستود: «نیکوتیره ای است هَمْدان. در یاری رساندن پر شتاب است ودر برابر رنجها وبلاها صبور».

حضرت این هیأت را گرامی داشت ودستور داد از آنها پذیرایی شود وپاداش عطایشان نمود. پس، همگی اسلام آوردند وبه سرزمین شان باز گشتند وبه دعوت به اسلام وپیامبر اسلام صلی الله علیه وآله پرداختند.

**۲۳ ـ هیأت غامد**

اینان که در کفر به سر می بردند، وارد مدینه شدند، در حالی که چندین هیأت دیگر نیز در مدینه بودند.

هیأت غامد در قبرستان مدینه که به آن «بقیع الغرقد» می گفتند، فرود آمدند وزیباترین لباسهای خود را پوشیدند وخود را تر وتمیز کردند وبه نزد پیامبر صلی الله علیه وآله رفتند، وچون عزّت واحترام وحسن استقبال او را از خود ونیکخویی ومهربانی اش را دیدند اسلام آوردند ومقداری از قرآن را فرا گرفتند، وهنگامی که قصد مراجعت نمودند پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان جوایز وهدایا داد، واین هیأت نزد قوم خویش بازگشت وآنان را به اسلام دعوت کرد.

**۲۴ ـ هیأت نَخَع**

مالک اشتر نخعی از همین قبیله است. اینان از یمن آمدند وبر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وارد شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حق آنها چنین دعا کرد: «اللهم بارک بالنخع؛ بار خدایا، به نَخَع برکت ده».

آنان با مشاهده پیامبر صلی الله علیه وآله ورفتار وبرخورد زیبای او، هم خود وهم به نمایندگی از طرف قومشان اسلام آوردند؛ چرا که وکیل ونماینده آنها نیز بودند. پیامبر صلی الله علیه وآله به ایشان عطایا وهدایا داد وهیأت نزد قومش باز گشت.

پس از مدتی، دویست تن دیگر به نمایندگی از قومشان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند وبه اسلام اقرار وبه احکام آن گردن نهادند. پیامبر اکرم نیز بیش از پیش آنان را مورد گرامیداشت واحترام قرار داد وبرایشان دعای خیر نمود.

**۲۵ ـ هیأت رهاویان**

رهاویان تیره ای از مذحج هستند. هیأتی از آنان به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند و با مشاهده پیامبر صلی الله علیه وآله وسیمای زیبا وگفتار زیبا وکردار زیبا وبرخورد زیبایش با آنان همگی اسلام آوردند، وبرخی سوره های قرآن را آموختند وهدایایی به رسول خدا صلی الله علیه وآله اهدا کردند وپیامبر صلی الله علیه وآله هم متقابلا هدایایی به آنان داد، وآن هیأت نزد قوم وقبیله خویش بازگشتند وبه دعوت به اسلام پرداختند.

**۲۶ ـ هیأت حضرموت**

اینان که ملوک حضرموت بودند به مدینه آمدند وبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شدند. رئیس ایشان، وائل بن حجر حضرمی، به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: ما آمده ایم وخواهان اسلام وهجرت هستیم.

رسول خدا صلی الله علیه وآله، برای تجلیل وگرامیداشت آنان، دستور داد در میان مسلمانان جار زنند که همگی در مسجد جمع شوند. وبرای وائل وهیأت همراهش دعا کرد. مسلمانان در مسجد جمع شدند واز هیأت با خوشرویی ودرود وسلام واحترام بسیار استقبال کردند.

آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود که از آنان پذیرایی کنند. وپس از احترام واکرام بسیار به آنان، عطایا وهدایای بسیار عطایشان نمود. همه اعضای هیأت اسلام آوردند و با پیامبر صلی الله علیه وآله خداحافظی کردند وبه نزد قوم وقبیله خویش بازگشتند وبه دعوت آنها به اسلام پرداختند.

**۲۷ ـ هیأت کِندة**

اینان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هم خود، آنان را گرامی داشت وهم به مسلمانان فرمود که ایشان را گرامی بدارند؛ مسلمانان نیز هیأت کِندة را پذیرایی کردند واحترام بسیار نمودند. سپس عطایا ودَهِشها به ایشان دادند. هیأت کِندة اسلام آوردند وبه سرزمین خویش مراجعت کردند وبه توحید وپرستش خدای یگانه فرا خواندند.

**۲۸ ـ هیأت أسلم**

این هیأت خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدند و با بیان این جمله «ما به خدا ورسولش ایمان داریم» اسلام آوردند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به ایشان فرمود: «أسلم را خداوند سالم بدارد»؛ ونوشته ای در بیان صدقه [زکات] وبرخی فرایض برایشان نوشت، وپاداش وعطایای بسیار به آنان بخشید. آن گاه این هیأت به نزد مردم خویش بازگشتند وبه رسول خدا صلی الله علیه وآله دعوت کردند وبسیاری از قوم وقبیله شان اسلام آوردند.

**۲۹ ـ هیأت جیشان**

این هیأت به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید، ورسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را گرامی وبزرگ داشت وبه مسلمانان نیز فرمود که از آنان پذیرایی به عمل آورند، وآنها نیز چنین کردند. هیأت به دست پیامبر صلی الله علیه وآله اسلام آورد و با حضرت نماز خواندند. آن گاه به نزد قبیله خویش بازگشتند وبه تبلیغ اسلام ودعوت مردم به خدای یگانه پرداختند.

اینها نمونه هایی بود از هیأتهای نمایندگی ای که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمدند، وچگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه وآله با آنها وسیاست حکیمانه آن حضرت با هیأتها وجلب آنان به اسلام وخدا، وبه دست آوردن دلهای ایشان. علاوه بر اینها، صدها وصدها هیأت نمایندگی دیگر نیز به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیدند وپیامبر با آنان نیز همین برخوردها ورفتارهای پسندیده را داشت.

آری، با این سیاست خردمندانه وفراگیر ووحدت بخش وچشم پوشی وگذشت از بدیها وانگشت نهادن روی خوبیها واظهار آنها بود که پیامبر صلی الله علیه وآله توانست از آن مردمی که در همه ابعاد واز جمیع جهات وجنبه ها: تربیت، معرفت، اطلاعات، خواندن ونوشتن، معاشرت، کشاورزی ودامداری، جنگ وصلح وخلاصه در همه چیز واز همه جهت غوطهور در جهل ونادانی بودند، امّتی بزرگ و با عظمت بیافریند که تاریخ را خیره وخردمندان عالم را حیرت زده کرد.

حتی خدای متعال، خود، که از آنان پیش از ورودشان به اسلام با وصف «جاهلیت» یاد می کند، اکنون بعد از گرویدنشان به اسلام، آنها را «بهترین امّت» می خواند ومی فرماید:

[كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ](۳۹)؛ «شما بهترین امّتی هستید که برای مردم پدیدار گشته اید».

در این عصر وزمان نیز که اهریمن کفر از هر سو برای بلعیدن ودرهم شکستن ونابود کردن اسلام ومسلمانان دهان گشوده است، مسلمانان باید چنین رفتار وبرخوردی داشته باشند. باید سیاست شان، سیاست ایجاد وحدت، پرهیز از تفرقه افکنی، گذشت وچشم پوشی، وتشویق باشد تا به خواست خداوند، مسلمانان بار دیگر به نیرویی مقتدر وشکست ناپذیر تبدیل شوند.

## سیاست وفاداری وخوش عهدی

سیاست پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که به معنای صحیح آن عبارت است از: اداره کشور ومردم، آن گونه که خدای متعال دوست دارد ومی پسندد، بر وفای به وعده وپایبندی به قول وتعهد اخلاقی استوار است.

مورّخان داستان های شگفت انگیز بسیاری در این باره آورده اند که ما در این جا شماری از آنها را به عنوان نمونه، می آوریم:

۱ ـ سه شب انتظار

پیش از بعثت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکه مکرمه با شخصی قرار گذاشت وفرمود منتظرش می ماند تا او بیاید. آن شخص رفت وقرارش را فراموش کرد. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سه شب در همان محلِ قرار منتظر او ماند. بعد از سه شب آن جوان آمد ودید پیامبر صلی الله علیه وآله همچنان در آن جا منتظر او است(۴۰).

۲ ـ دوست خدیجه

نقل کرده اند که حضرت خدیجه: دوستی داشت که وقتی خویشاوندان ودوستان او وتمامی قریش وی را ترک کردند و با او قطع رابطه نمودند، آن زن به خدیجه سر می زد وبه دیدنش می آمد و او را از تنهایی در می آورد. چون خدیجه: از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه وآله برای آن خانم وفادار هدایا می فرستاد ومی فرمود: «او خدیجه را دوست می داشت، او در زمان حیات خدیجه نزد ما می آمد وخوش عهدی از ایمان است»(۴۱).

۳ ـ هیأت نمایندگی نجاشی

آورده اند که هیأتی از سوی نجاشی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد. حضرت از آنها پذیرایی به عمل آورد ومورد احترام قرارشان داد.

آن حضرت شخصاً به برخی کارهای آنها رسیدگی می کرد ونیازهایشان را برآورده می ساخت. بعضی اصحاب عرض کردند: شما زحمت نکشید. ما به جای شما این کارها را انجام می دهیم.

حضرت فرمود: آنها دوستان واصحاب ما را گرامی داشتند ومن دوست دارم محبت آنان را جبران کنم(۴۲).

۴ ـ با والدین رضاعی

آورده اند که پدر ومادر وبرادر رضاعی پیامبر صلی الله علیه وآله به نزد ایشان آمدند. حضرت برادر رضاعی اش را در آغوش کشید وعزّت واحترامش نمود، وبرای پدر ومادر رضاعی اش نیز فرشی پهن کرد که بنشینند، وهدایا وعطایا به آنها داد. با خواهر رضاعی اش (شیماء) نیز همین گونه محترمانه رفتار کرد(۴۳).

۵ ـ بازگشت با انصار

پس از آن که خدای متعال مکّه مکرمه را برای پیامبر گرامی اش فتح کرد، آن حضرت در مکّه نماند وانصار را که در سختی ها ودشواری ها با او وهمراه او بودند رها ننمود تا تنها به مدینه باز گردند؛ بلکه یکی از یارانش را امیر مکه قرار داد وخود به همراه انصار که در زمان دشواری ومشقّت از ایشان تبعیت کرده وپناه ویاری اش داده بودند، به مدینه مراجعت کرد. این در حالی است که مکه زادگاه شریف آن حضرت وشهر پدرانش بود، وبیش از پنجاه سال از عمر مبارکش را در آن جا گذراند، وکعبه وآرامگاه پدران ونیاکانش وآثار ونشانه های آنان وآثار پیامبران پیشین، یعنی آدم ونوح وابراهیم واسماعیل سلام الله علیهم ودیگران در این شهر قرار داشت. واین، همه به خاطر وفاداری نسبت به انصار بود.

وفرمود: «امروز روز نیکی کردن ووفاداری است». سپس رو به انصار کرد وفرمود: «زندگی زندگی شماست ومُردن، مُردن شما»(۴۴).

این رفتار در تاریخ بزرگان ورهبران وانقلابیون بی نظیر ومنحصر به فرد است؛ چرا که این افراد اگر بر اثر انقلاب از زادگاهشان بیرون رانده شده اند، پس از پیروزی بر گروه ستمگر واز میان بردن ضد انقلابیون، به شهر ودیار خود باز گشته اند، بجز شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که پس از بازگشت به مکه مکرمه، حتی یک شب هم در آن جا نماند بلکه با انصار به مدینه منوره بازگشت وتا آخر عمر که به لقاء الله پیوست در این شهر باقی ماند.

## سیاستِ مهربانی با همه

در تمام تاریخ، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رکورددار مهربانی ورحمت است به طوری که در تاریخ زندگی هیچ یک از بزرگان ورهبران جهان نظیر آن را نمی توان یافت.

در این جا به ذکر چند نمونه از هزاران نمونه ای که در کتاب های تاریخ آورده شده اند، می پردازیم:

با عرب بادیه نشین

بادیه نشینی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد واز آن حضرت چیزی خواست. پیامبراکرم صلی الله علیه وآله به او داد وفرمود: آیا به تو احسان کردم؟

بادیه نشین گفت: نه، هیچ احسانی نکردی!!

گروهی از مهاجران وانصار در آن جا حضور داشتند. مسلمانان با شنیدن این سخن اعرابی عصبانی شدند ونتوانستند این گستاخی وسنگدلی او را تحمل کنند. لذا یکی از صحابه برخاست که او را توبیخ وسرزنش کند اما پیامبر صلی الله علیه وآله اشاره کرد که خویشتنداری کنند. سپس برخاست وبه منزل رفت وبیشتر آنچه که به او داده بودند برایش فرستادند آن گاه فرمود: آیا به تو احسان کردم؟

بادیه نشین گفت: آری، خداوند به تو وخانواده وعشیره ات پاداش نیک دهاد وخداحافظی کرد ورفت.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رو به یارانش کرد وفرمود: «حکایت من واین اعرابی حکایت مردی است که شترش رمیده ومردم دنبالش می کنند اما او بیشتر می رمد ومی گریزد، وصاحبش به آنها صدا می زند: مرا با شترم واگذارید؛ چون من بهتر از شما آن را می شناسم. وبه طرف شتر رفت وجلو آن ایستاد ومقداری خار وخاشاک برداشت و زاو را برگرداند، وشتر آمد وزانو زد، ومرد پای آن را بست وسوارش شد. من هم اگر وقتی آن مرد چنان گفت، شما را می گذاشتم که او را می کشتید وارد جهنم می شدید»(۴۵).

**مهربانی با مردم خودش**

پس از آنکه مشرکان، رسول خدا صلی الله علیه وآله را تکذیب کردند وآزار واذیتش رساندند وبه صورت مبارکش آب دهان انداختند وبه آن حضرت تحقیر وتوهین روا داشتند. وتحرمیش کردند ویارانش را کشتند وشکنجه دادند و آواره کردند وهمه جا تحت تعقیب قرارشان دادند، وخلاصه در طول آن سالهای سخت وطاقت فرسا هرچه از دستشان برآمد بر سر رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند. جبرئیل ازنزد خدای متعال بر او نازل شد وچنین گفت: «خداوند بزرگ سخنان قومت را نسبت به تو شنید ورفتار آنها را با تو دید، وبه فرشته کوهها دستور داد که از تو فرمان برد وهرچه درباره آنها فرمایی اطاعت کند».

فرشته کوهها به پیامبر صلی الله علیه وآله سلام داد وگفت: «هرچه می خواهی به من امر کن. اگر می خواهی دو کوه ابو قبیس وثور را برسرشان خراب کنم».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «نه، چون امیدوارم خداوند از نسل آنها کسانی را پدید آورد که خدای یگانه را بپرستند وشریکی برایش قرار ندهند»(۴۶).

**کوتاه برگزار کردن نماز**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هرگاه به تنهایی نماز می خواند، نمازش را طول می داد ودر رکوع وسجده اذکار زیادی می گفت وآیات زیادی از قرآن تلاوت می کرد وتسبیح وحمد وذکر «لا اله الا الله، والله اکبر» بسیار می گفت.

اما وقتی نماز را به جماعت می خواند آن را مختصر برگزار می کرد، تا جایی که در حدیث آمده است: «پیامبر صلی الله علیه وآله هرگاه نماز جماعت می خواند از همه مختصرتر می خواند، وهرگاه به تنهایی می خواند از همه طولانی تر برگزار می کرد»(۴۷).

وهمچنین در نقل است که: پیامبر صلی الله علیه وآله به خاطر مراعات حال کودکانی که با مادرانشان به مسجد می آمدند نمازش را کوتاه برگزار می کرد(۴۸).

**کوتاهی موعظه وسخنرانی**

گفته اند که: آن حضرت موعظه ها وسخنرانی هایش را کوتاه برگزار می کرد؛ چون می ترسید باعث ملال وخستگی یارانش شود. زیاد برایشان وعظ نمی کرد وهرگاه هم موعظه می نمود آن را به درازا نمی کشاند بلکه کم موعظه می کرد وهمان کم هم، کوتاه ومختصر بود(۴۹).

البته، گاهی اوقات، وبه اقتضای مقام، خطبه هایی طولانی ایراد می فرمود.

اگر مشکل آفرین نبود!

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همواره سعی داشت وملاحظه می کرد که با گفتار یا کرداری، مسلمانان را به زحمت ومشقّت نیندازد. این جمله، بارها از حضرت نقل شده که فرموده است:

«لولا أن أشقّ علی أمتی...(۵۰)؛ اگر باعث زحمت ومشقّت امتم نمی شد...».

«لولا قومک حدیثو عهد بالاسلام...(۵۱)؛ اگر قوم تو تازه مسلمان نبودند...».

و امثال این تعبیرات وجملات.

**کمک کردن به زنان**

شیخ صدوق از امام صادق سلام الله علیه روایت کرده است که: رسول خدا صلی الله علیه وآله در راهی می رفت که دید کنیزکی نشسته است وگریه می کند.

به او فرمود: چرا گریه می کنی؟

کنیزک گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله، خانواده ام به من چهار درهم دادند که برایشان چیزی بخرم، اما آن چهار درهم گم شد وحالا جرأت نمی کنم نزد آنها برگردم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله چهار درهم به او داد وفرمود: به خانه ات برگرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفت، ووقتی برگشت دید آن کنیز هنوز کنار راه نشسته است وگریه می کند.

پیامبر صلی الله علیه وآله به او فرمود: چرا به خانه ات نمی روی؟

گفت: ای رسول خدا، چون در بازگشت دیر کرده ام می ترسم مرا کتک بزنند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: پیشاپیش من حرکت کن وخانه تان را به من نشان بده. رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد وجلو در خانه آنها ایستاد وفرمود: «السلام علیکم یا أهل الدّار؛ سلام بر شما ای اهل خانه».

... جواب دادند: سلام ورحمت وبرکات خدا بر تو ای رسول خدا.

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: این کنیزک دیر کرده است. او را اذیت نکنید.

گفتند: به میمنت قدوم شما، او آزاد است(۵۲).

براستی کدام رهبر وپیشوایی است که شخصاً برای رفع چنین مشکلات کوچکی از مردمش اقدام کند، جز رسول خدا صلی الله علیه وآله یا کسانی که رهرو راه اویند؟

**مهربانی با حیوانات**

محبت ومهربانی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حتی شامل حال حیوانات هم می شد، وپیوسته نسبت به حیوانات سفارش می فرمود. در این خصوص روایات فراوانی از آن حضرت رسیده است، از جمله:

«إن الله کتب علیکم الاحسان فی کل شیء(۵۳)؛ خداوند نیکی کردن بر هرکس وهر چیز را واجب ساخته است».

«فاذا ذبحتم فأحسنوا الذبحة(۵۴)؛ وقتی ذبح می کنید، نیکو ذبح کنید».

«وإذا قتلتم فأحسنوا القتلة(۵۵)؛ وقتی می کشید [حیوانی را ذبح می کنید] نیکو بکشید».

«ولیحد أحدکم شفرته، ولیرح ذبیحته(۵۶)؛ کارد خود را خوب تیز کنید تا حیوان راحت ذبح شود».

## سیاست عطا وسخاوت به دوست ودشمن

رسول خدا صلی الله علیه وآله در داد ودَهِش وجود وکَرَم ضرب المثل بود تا جایی که می گویند:

آن حضرت چونان کسی داد ودهش می کرد که از نادار شدن نمی هراسد.

عطا به مهاجران ...

عطا به انصار ...

عطا به مردم مدینه ...

عطا به روستائیان وعشایر ...

عطا به مسلمانان ...

عطا به منافقان ...

وحتّی به کفار عطا می کرد تا از این طریق دلهای آنان را به دست آورد واز توطئه گری علیه اسلام ومسلمانان بازشان دارد.

تاریخ از داد ودَهش های منحصر به فرد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حتی به دشمنانش ودشمنان اسلام، امثال ابوسفیان و اولادش وهم مسلکانشان، یاد کرده است. برای نمونه، در خبر آمده است که از غنایم جنگ حُنین حتی به دشمنان اسلام، همچون ابوسفیان وپسرش معاویه، وعکرمة بن ابی جهل وصفوان بن امیة وحرث بن هشام وسهیل بن عمرو واقرع بن حابس وعیینة بن حصن، وهمام برادر سهیل، ومالک بن عوف وعلقمة بن علاءة [که بعد از فتح مکه به ظاهر اسلام آورده بودند] عطای فراوان کرد، وبه هر یک از آنها صد شتر به همراه ساربانشان، وبلکه بیشتر وگاهی هم کمتر، بخشید(۵۷).

در «اعلام الوری»(۵۸) و«السیرة النبویة»(۵۹) آمده است: «سپس، رسول خدا صلی الله علیه وآله با یارانش به جعرانه(۶۰) بازگشت ودر آن جا غنایمی را که از جنگ حنین به دست آورده بود، به جهت تألیف قلوب، میان قریش ودیگر عربها تقسیم کرد، وانصار هیچ سهمی، کم یا زیاد، از این غنایم نبردند.

بعضی گفته اند: اندکی به انصار داد ولی بیشتر آنها را به منافقان عطا فرمود.

محمد بن اسحاق گوید: به ابوسفیان بن حرب صد شتر داد، به پسرش معاویه نیز صد شتر. به حکیم بن حزام از بنی اسد بن عبدالعزی صد شتر؛ به نصیر بن حارث بن کلدة صد شتر؛ به علاء بن حارثة ثقفی، هم پیمان بنی زهرة صد شتر؛ به حارث بن هشام از بنی مخزوم صد شتر؛ به جبیر بن مطعم از بنی نوفل بن عبد مناف صد شتر؛ به مالک بن عوف نصری صد شتر؛ به علقمة بن علاء صد شتر؛ به اقرع بن حابس صد شتر؛ به عیینة بن حصن صد شتر؛ به سهیل بن عمرو صد شتر؛ به حویطب بن عبدالعزی بن ابی قیس صد شتر؛ وبه صفوان بن امیة صد شتر.

به تعدادی از قریش هم کمتر از صد شتر عطا فرمود، از جمله به: مخرمة بن نوفل زهری، عمیر بن وهب جمحی، هشام بن عمرو برادر بنی عامر بن لؤی.

به سعید بن یربوع بن عنکشة بن عامر بن مخزوم پنجاه شتر، وبه سهمی نیز پنجاه شتر بخشید(۶۱).

همچنین، به گفته مورّخان، آن حضرت به عده ای دیگر از مؤلفة قلوبهم وسران شرک که اسلام آوردند، به جهت جلب دلهای آنان وقوم وقبیله شان، ونیز به دیگر قریشیان مکه، وهمچنین به سایر قبایل عرب سهم داد. ابن هشام در سیره اش شماری از این افراد را به شرح زیر، بر شمرده است:

طلیق بن سفیان بنی امیة؛

خالد بن أسید بن ابی العیص بن امیة؛

شیبة بن عثمان بن ابی طلحة بن عبد الدار؛

ابو السنابل بن بعکک بن حارث بن عمیلة؛

عکرمة بن عامر بن هاشم بن عبد مناف؛

زهیر بن أبی امیة بن مغیرة؛

خالد بن هشام بن مغیرة؛

هشام بن ولید بن مغیرة؛

سفیان بن عبدالأسد؛

سائب بن أبی السائب بن عائذ؛

مطیع بن أسود بن حارثة؛

أبو جهم بن حذیفة بن غانم؛

أحیحة بن أمیة بن خلف؛

عمیر بن وهب بن خلف؛

عدی بن قیس بن حذافة؛

هشام بن عمرو بن ربیعة بن حارث؛

ﷺفل بن معاویة بن عمروة بن صخر؛

علقمة بن علاءة بن عوف؛

لبید بن ربیعة بن کلاب؛

خالد بن هوذة بن ربیعة؛

عباس بن مرداس بن ابی عامر.

این، تنها یک نمونه از سیاست عطا وبخششی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روزگار بنیادگذاری نخستین حکومت اسلامی در روی زمین، اعمال می کرد وشاید در سرتاسر تاریخ بشر منحصر به فرد باشد؛ چرا که در آن زمان یک شتر، ثروتی برای شخص محسوب می شد، درست مانند کسی که امروز یک اتومبیل لوکس یا امثال آن داشته باشد، وبلکه بیشتر از این ارزش داشت؛ چون یک شتر هم نقش اتومبیل را داشت هم از گوشت وشیر وکُرکش استفاده می شد.

آن رفتار سخاوتمندانه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن روزگار مانند این است که در زمان ما شخصی پس از پیروزی بر مخالفان واطاعت آنان، به هر یک از سران اپوزیسیون صد یا پنجاه دستگاه خودرو وامثال آن بدهد.

آیا تاریخ چنین چیزی را سراغ دارد؟

تمام کسانی که در راه رسول خدا صلی الله علیه وآله حرکت می کنند وپیرو خط آن بزرگوار هستند وخواهان تقویت اسلام در جهان، از رهگذر محبّت ورفتار وگفتار نیکو، می باشند باید از این سیاست اسلام در دلجویی از دشمنان وقوم وقبیله دشمنان وپیروان دشمنان، تبعیت کنند، درست آن گونه که رسول خدا صلی الله علیه وآله رفتار می کرد، نه اینکه به خشونت وشمشیر متوسل شوند، کاری که استعمارگران امروز می کنند.

زره پیامبر (صلی الله علیه وآله) گرو نهاده می شود

از نمونه های عطا وسخاوت بی نظیر پیامبر صلی الله علیه وآله که تاریخ برای ما ثبت کرده آن است که وقتی حضرت از دنیا رفت، زره اش، برای تأمین مخارج خانواده اش، در گرو بود.

در «قرب الاسناد» از حضرت امام صادق سلام الله علیه از پدر گرامی اش امام باقر سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نه درهم ودیناری به ارث گذاشت، نه غلام وکنیزی، ونه گوسفند وشتری؛ بلکه زمانی که از دنیا رفت زره اش هم نزد یکی از یهودیان مدینه، در قبال بیست صاع جو که برای تأمین مخارج خانواده اش قرض کرده بود، گرو بود»(۶۲).

شیخ طبرسی در «مکارم الاخلاق» از ابن عباس روایت کرده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله زمانی که از دنیا رفت زره اش نزد مردی یهودی، در برابر سی صاع جوکه برای تأمین روزی خانواده اش گرفته بود، گرو بود»(۶۳).

هر صاع تقریباً سه کیلوگرم است.

چه بیست صاع قرض کرده باشد وچه سی صاع، فرقی نمی کند. آنچه مهم است این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آخر عمر خود تقریباً شصت یا نود کیلو جو قرض می کند وزره خود را گرو می گذارد. واین از شگفتیهای تاریخ است؛ چه:

پیامبری که صدها شتر به دشمنانش می بخشد...

پیامبری که دنیا سر در فرمانش فرود آورده است!

پیامبری که میلیاردها پول در اختیارش بوده.

در حالی از دنیا می رود که زره اش در گرو مقداری جو برای تأمین غذای خانواده اش می باشد!

او آنچه به دست می آورد، از شتر وگوسفند وطلا ونقره وخوراک وغیره به دیگران می بخشد به طوری که خودش برای خرجی خانواده اش می ماند وپولی که با آن هزینه ساده خانواده اش را تأمین کند نمی یابد. نه چند کیلو جو در خانه دارد، نه پولی که با آن مقداری جو بخرد، ونه حتی جامه ای واثاثی وکالایی که برای قرض گرفتن چند کیلو جو گرو بگذارد، به طوری که مجبور می شود زره خود را گرو نهد.

آیا این از عجیب ترین عجایب تاریخ نیست؟!

آری، رهبران مسلمانان باید به چنین پیامبری اقتدا کنند؛ چرا که او، به فرموده صریح قرآن کریم، الگویی نیکوست:

[لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ والْيَوْمَ الاْخِرَ وذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً](۶۴)؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست، برای کسی که به خدا وروز واپسین امید دارد وخدا را بسیار یاد می کند».

پیامبر (صلی الله علیه وآله) مقروض از دنیا می رود

«الدین همّ باللیل وذلّ بالنهار(۶۵)؛ قرضداری مایه اندوه در شب وخواری در روز است».

این یکی از بیانات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است.اما این قرض قرضی است که انسان به خاطر امیال وخواسته های نفسانی اش گرفته باشد، اما یک دَین (قرض) دیگر هست که مایه سرافرازی در شب وافتخار در روز می باشد وآن وامداری به اسلام ومسلمانان است.

آری، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با آن که میلیون میلیون غنیمت وهدایا برایش آورده می شد، مع ذلک غالباً بدهکار بود وبسیاری اوقات از این وآن قرض می کرد، به طوری که وقتی از دنیا رفت مقروض بود.

امام صادق سلام الله علیه می فرماید: «مات رسول الله صلی الله علیه وآله وعلیه دین(۶۶)؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله، از دنیا رفت در حالی که مقروض بود» تا حدّی که امیرمؤمنان سلام الله علیه عده ای را مأمور کرد که در ایام حجّ در کوچه ها وخیابانها جار بزنند وبه مردم اعلان کنند که هرکس از رسول خدا صلی الله علیه وآله طلبکار است برای دریافت طلب خود به علی سلام الله علیه مراجعه کند؛ چون یکی از سفارشها ووصیّت های پیامبر صلی الله علیه وآله به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه این بود که قرضهای آن حضرت را بپردازد، وفرمود: «علی منّی وأنا منه ولا یقضی عنی دینی إلا أنا أو علی(۶۷)؛ علی از من است ومن از علی، ودَینِ مرا ادا نکند مگر خودم یا علی»، وفرمود: «علی بن أبی طالب ینجز عداتی ویقضی دینی(۶۸)؛ علی بن ابی طالب وعده های مرا عملی می سازد ودَینم را ادا می کند».

قتادة گوید: «شنیده ایم که علی سلام الله علیه سه سال در موسم حج جار زد: هرکس از رسول خدا صلی الله علیه وآله طلبی دارد نزد ما آید تا قرضش را بدهیم»(۶۹).

بعضی گفته اند: دَین پیامبر صلی الله علیه وآله همان وعده های اوست(۷۰)، وهشتاد هزار درهم بود که [علی سلام الله علیه] پرداخت نمود(۷۱).

اما به نظر من، عطف کلمه «عدات» به «دیون» با «و او»، یا برعکس: «دیونی وعداتی» یا «عداتی ودیونی»، که در بیانات متعددی از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است، همچنین استفاده از دو تعبیر متفاوت «یُنجز» و«یَقضی» در یک حدیث که به نحو مستفیض نقل شده

است، به علاوه تصریح به این که وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از دنیا رفت زره اش در گرو چند صاع جو بود، مجموعاً این اجتهاد وبرداشت را نفی می کند.

والبته این بدهکاری پیامبر صلی الله علیه وآله درواقع بیانگر گشاده دستی فوق العاده او وسخاوت شگفت انگیز وبی نظیر آن حضرت است نه چیز دیگر. پس، رهبران مسلمانان باید به پیامبر صلی الله علیه وآله تأسی جویند وروش او را در پیش گیرند وراه او را بپیمایند.

حضرت علی (علیه السلام) نیز به شهادت می رسد در حالی که مقروض است

وصیّ وجانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله، حضرت علی بن ابی طالب سلام الله علیه به او تأسی جست. در تاریخ آمده است که آن حضرت هنگامی که به شهادت رسید داراییهایش هفتصد درهم بود اما قرضهایش هشتصد هزار درهم.

به پاره ای متون تاریخ در این خصوص نظری می افکنیم:

علامه مجلسی قدس سره به نقل از مناقب ابن شهر آشوب آورده است: ابوبکر زمانی که از دنیا رفت دارایی اش چهل وچند هزار درهم بود. عُمر که از دنیا رفت دارایی اش هشتاد وچند هزار درهم بود. وعثمان که مُرد ثروت بیشماری از خود برجای نهاد؛ وحضرت علی سلام الله علیه زمانی که از دنیا رفت فقط هفتصد درهم بر جای نهاد که از عطایش اضافه آمده بود که برای یکی از خدمتکارانش کنار گذاشته بود(۷۲).

نیز علامه مجلسی قدس سره به نقل از کتاب کشف المحجّة سید بن طاووس، به سندش از امام محمد باقر سلام الله علیه آورده است که فرمود: «علی سلام الله علیه وقتی از دنیا رفت، هشتصد هزار درهم قرض داشت»، پس، حسن سلام الله علیه یکی از املاکش را به پانصد هزار درهم ویکی دیگر را به سیصد هزار درهم فروخت وقرضهای آن حضرت را ادا کرد. این [قرض بالا آوردن] از آن جهت بود که [اولا] چیزی از خمس باقی نمی گذاشت، و[ثانیاً] مشکلات وگرفتاریها به سراغش می آمد(۷۳).

واین همان نمونه ای درست از پیشوای مسلمانان است.

چرا این قرضها به وجود می آمد؟ ودر چه راهی هزینه می شد؟

مسلّم وبدیهی است که این پولهای قرض شده برای رفع نیازها وگرفتاریهای مسلمانان ومستمندان ویتیمان وبیوه زنان ومستضعفان خرج می شد، وگرنه علی بن ابی طالب سلام الله علیه که لباسش، در زمستان وتابستان جز یک شلوار ویک پیراهن نبود، وخوراکش فقط نان جو ونمک، یا شیر بود، چه نیازی دارد که برای شخص خودش قرض بگیرد؟

واین است آن امام وپیشوا ورهبری که امّت اسلام به او افتخار می کند.

امام حسن وحسین (علیهما السلام) نیز مقروض از دنیا می روند

امام حسن وامام حسین؛ به جدّ وپدر بزرگوارشان رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیرمؤمنان سلام الله علیه تأسی جستند وهرچه دارایی داشتند در راه اسلام ورفع نیازهای مسلمانان خرج کردند به طوری که وقتی از دنیا رفتند مقروض بودند.

متون زیر را با هم می خوانیم:

شیخ کلینی رحمه الله در کافی، به سندش، از امام صادق سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «مات الحسن سلام الله علیه وعلی دین، وقُتل الحسین سلام الله علیه وعلیه دین(۷۴)؛ حسن سلام الله علیه مقروض از دنیا رفت، حسین سلام الله علیه نیز زمانی که به شهادت رسید مقروض بود».

سید بن طاووس رحمه الله از ابوجعفر امام باقر سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «حسین سلام الله علیه زمانی که کشته شد مقروض بود، وعلی بن الحسین؛ ملکش را به سیصد هزار فروخت تا بدهکاری او وقول ووعده هایی را که داده بود ادا کند»(۷۵).

در حدیث دیگری آمده است: «همّ علی بن الحسین؛ بدین أبیه حتی قضاه الله(۷۶)؛ علی بن الحسین؛ به ادای قرضهای پدرش پرداخت تا آن که خداوند آنها را ادا نمود».

نیز در حدیث دیگری از امام صادق سلام الله علیه آمده است: «رسول خدا صلی الله علیه وآله مقروض از دنیا رفت؛ علی سلام الله علیه مقروض از دنیا رفت؛ حسن سلام الله علیه مقروض از دنیا رفت، وحسین سلام الله علیه نیز زمانی که به شهادت رسید مقروض بود»(۷۷).

**تماس مستقیم با مردم به منظور تربیت آنان**

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بیشتر اوقات، شخصاً به تربیت افراد امّت می پرداخت، وهرگاه فرصت دست می داد با آنان به گفتگو می نشست واز هر دری سخن می گفت واشتباهات آنها را تصحیح می کرد، واین به قصد جلب قلوب آنان به خدا وپیامبرش وهدایت بیشتر وعمیق تر آنان به راه خدا ومسیر درست بود.

این مطلب در شماری از آیات قرآن کریم آمده است، مانند آیه شریفه:

[لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَال مُّبِين](۷۸)؛ «هر آینه خدا بر مؤمنان منّت نهاد که پیامبری از خودشان در میان آنان بر انگیخت تا آیات خود را بر ایشان بخواند وپاکشان گرداند وکتاب وحکمت به آنها بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

وآیه شریفه:

[هُوَ الَّذِى بَعَثَ فِى الأُمِّيِّينَ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِى ضَلال مُّبِين](۷۹)؛ «اوست آن که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند وپاکشان گرداند وکتاب وحکمت بدیشان بیاموزد، وآنان قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

نیز ـ در نقل دعای ابراهیم خلیل سلام الله علیه ـ می فرماید:

[رَبَّنَا وابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ءَايَاتِکَ ويُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ والْحِكْمَةَ ويُزَكِّيهِمْ إِنَّکَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ](۸۰)؛ «ای پروردگار ما، در میان ایشان پیامبری از خودشان برانگیز تا آیات تو را برایشان بخواند وکتاب وحکمت بیاموزدشان وآنان را پاک گرداند، براستی که تو توانا وحکیمی».

ومی فرماید:

[كَمَآ أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولاً مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ ءَايَاتِنَا ويُزَكِّيكُمْ ويُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ والْحِكْمَةَ ويُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ](۸۱)؛ «چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما بخواند وشما را پاک گرداند، وکتاب وحکمت بیاموزدتان وآنچه را نمی دانسته اید به شما آموزش دهد».

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگام گفتگو با مسلمانان، همانند یک معلم مهربان ومربّی دلسوز که دوست دارد شاگردانش را از نظر روحی وفرهنگی وتربیتی ارتقا دهد، با مسلمانان کاملا درهم می آمیخت.

در این باره به چند نمونه زیر که در تاریخ وحدیث شریف آمده است، توجه کنید:

**سه بار تکرار می کرد**

از ابن عباس روایت شده است که: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هرگاه حدیث می فرمود یا سؤالی می کرد، برای آن که خوب فهمیده شود، آن را سه بار تکرار می کرد»(۸۲).

شاید معنای خبر این باشد: تا مخاطبان بفهمند وهنگام نقل حدیث از او، اشتباهاً چیز دیگری نقل نکنند.

از این خبر چنین پیداست که آن حضرت به صورت عادت، سخنان شریفش را غالباً تکرار می کرده است.

کدام آموزگار یا مربّی ویا راهنماست که برای تفهیم مطالب این گونه رفتار کند؟

آری، رسول خدا صلی الله علیه وآله وهمه کسانی که در مکتب او شاگردی کرده اند.

**ملحق شدن به گفتگوی دیگران**

از زید بن ثابت روایت شده است که: «هرگاه با پیامبر صلی الله علیه وآله می نشستیم، اگر ما سخن از آخرت به میان می آوردیم او نیز با ما همراهی می کرد، واگر از دنیا سخن می گفتیم او نیز با ما وارد بحث می شد، واگر از خورد وخوراک صحبت می کردیم او نیز با ما هم سخن می شد، پس همه این ها را من از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله برای شما می گویم»(۸۳).

البته دنیا وخورد وخوراک چیزهایی است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هرگز به آنها نمی اندیشد اما برای رعایت عواطف واحساسات مسلمانان وبرای این که از آن حضرت رمیده نشوند، وقتی با آنان می نشیند با ایشان هم سخن می شود واز دنیا وخورد وخوراک نیز صحبت می کند.

**پُشتی خود را به میهمان می دهد**

از سلمان فارسی رحمه الله روایت شده است که گفت: «بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درآمدم، بر متّکایی تکیه داده بود، متّکا را به من داد وفرمود: ای سلمان! هیچ مسلمانی نیست که بر برادر مسلمانش وارد شود و او به احترامش پُشتی به او دهد مگر آن که خداوند وی را بیامرزد»(۸۴).

آری، پیامبر صلی الله علیه وآله پُشتی خود را به سلمان می دهد تا از این رهگذر همبستگی وانسجام میان رهبر وپیرو را تعمیق بخشد، وبه مسلمانان بیاموزد که در همه ابعاد وکلیه زمینه ها این همبستگی وهمجوشی را داشته باشند.

**جامه خود را برای میهمان پهن می کند**

از جریر بن عبدالله روایت شده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله وارد یکی از اتاق های خود گردید واتاق پر شد(۸۵). جریر آمد وبیرون اتاق نشست. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله او را دید وردایش را در آورد وآن را تا کرد وبه طرف جریر انداخت وفرمود: روی این بنشین!

جریر ردا را برداشت وبه صورت خود کشید وآن را بوسید»(۸۶).

آری، پیامبر صلی الله علیه وآله برای تعمیم یکسانی روش زندگی میان توده مردم ورهبر آنها ردایش را به یکی از مسلمانان می دهد تا روی آن بنشیند وروی خاک ننشیند.

**روی خاک می نشیند**

از ابن عباس روایت شده است که گفت: «رسول خدا صلی الله علیه وآله روی زمین می نشست وروی زمین غذا می خورد، وگوسفندش را می دوشید، و[حتی] اگر غلامی، او را به نان جوین دعوت می کرد، دعوت او را می پذیرفت»(۸۷).

رسول خدا صلی الله علیه وآله با این کار، عملا زندگی میان پیامبر وامّت را در یک سطح قرار می داد، چرا که در آن زمان شماری از مسلمانان حتی فرشی که زیر پا بیندازند نداشتند وخاک نشین بودند، روی زمین خالی می نشستند وروی زمین خالی غذا می خوردند.

**در مجلسش شناخته نمی شد**

از ابـوذر روایـت شـده است که گـفت: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در جمع یارانش طوری می نشست که اگر غریبی وارد می شد نمی دانست او کدام یک از آنان است، تا این که می پرسید»(۸۸).

**من شاه نیستم**

از ابن مسعود روایت است که گفت: «مردی نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمد ودر حالی که دست وپایش می لرزید شروع به صحبت کرد. حضرت فرمود: راحت باش، من که پادشاه نیستم، مادر من [هم] گوشت نمک سود می خورده است»(۸۹).

یعنی من، در معاشرتهای شخصی ام، فردی همانند شما هستم. مادرم زنی بوده که در خورد وخوراک بالاتر از بقیه مردم نبوده، بلکه مثل همه مردم گوشت نمک سود می خورده است.

**الاغ سوار می شود**

از انس بن مالک روایت شده است که گفت: «پیامبر صلی الله علیه وآله از بیماران عیادت می کرد، در تشییع جنازه ها شرکت می جست، دعوت غلامان را [نیز] می پذیرفت، بر الاغ سوار می شد. در جنگ خیبر وقریظه ونضیر، سوار بر الاغی بود که افسارش ریسمانی از لیف خرما وپالانش نیز از لیف خرما بود»(۹۰).

**آغازگر سلام است**

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هرگاه بر عده ای می گذشت سلام می کرد، تا جایی که یکی از اصحابش گوید که در هنگام برخورد با پیامبر صلی الله علیه وآله هرگاه خواست به آن حضرت سلام کند، پیامبر صلی الله علیه وآله پیش دستی می نمود وبه او سلام می کرد(۹۱).

**عرب بادیه نشین را می بخشد**

از انس روایت شده است که: بادیه نشینی به پیامبر صلی الله علیه وآله رسید وردایش را گرفت وچنان محکم کشید که کناره ردا در گردن حضرت رَدّ انداخت، وگفت: ای محمد، دستور بده از مال خدا که نزد توست به من بدهند!

رسول خدا صلی الله علیه وآله سرش را به طرف او برگرداند وخندید ودستور داد چیزی به وی دهند(۹۲).

**مجلسش دایره وار بود**

از انس بن مالک، خادم پیامبر صلی الله علیه وآله، روایت شده است که گفت: «ما هرگاه نزد پیامبر می رفتیم حلقه وار می نشستیم»(۹۳).

این اخلاق والاست که برای مجلس، بالا وپایینی قرار نمی دهد، وبه شخصیت هیچ کس در آن مجلس صدمه ای نمی رسد ونه نزد مردم ونه نزد خودش بی احترامی نمی شود؛ چرا که هر فردی در این مجلسِ دایرهوار، هم نفر اول محسوب می شود وهم آخر وهم وسط... . آری، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این اخلاق عالی را به عنوان سیاست جلساتش با مسلمانان اتخاذ می کند.

دنیا، پس از گذشت بیش از ده قرن، این روش واخلاق را از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می آموزد. به همین دلیل امروزه در بسیاری از کشورهای جهان نشستهای پارلمان وهیأت دولت وسیاستمداران را دایرهوار می بینیم.

اگر بخواهیم از اخلاق پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در رفتار ومعاشرتش با مردم سخن بگوییم، سخن بسیار به درازا می کشد واین صفحات گنجایش آن را ندارد. پس به همین نمونه ها بسنده می کنیم، باشد که رهبران اسلامی عصر ما از آنها پیروی کنند واین تصویر زیبای اسلام وپیامبر صلی الله علیه وآله را منعکس کنند ودر نتیجه، موجبات سعادت دنیا وآخرت مردم را در سایه اسلام زیبا... وزیبا فراهم آورند.

**براستی که تو دارای اخلاق والا هستی**

در پایان این فصل، خبری را که از تربیت شده رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است، باز می گوییم؛ همو که هنگام ولادت چشمانش را به روی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله گشود، وپیش از او به روی هیچ کس چشم باز نکرد؛ همو که پیامبر صلی الله علیه وآله در واپسین لحظات زندگی گرامی اش، در دامن او چشم برهم نهاد ونه در دامن هیچ کس دیگر: امام علی بن ابی طالب سلام الله علیه، چرا که او بیش از هر کس دیگر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را می شناخت.

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «هرگز نشد که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با کسی دست بدهد وابتدا دستش را از دست وی بکشد تا آن که او دستش را می کشید.

هرگز نشد که کسی برای کاری یا صحبتی با آن حضرت به گفتگو پردازد و اول آن حضرت خداحافظی کند وبرود، تا آن که او می رفت.

هرگز نشد که کسی با او به بحث بپردازد و او سکوت کند تا آن که آن شخص ساکت می شد [در گفتگو با او همراهی می کرد].

هرگز دیده نشد که در حضور دیگران پایش را دراز کند.

هرگز بر سر دو راهی انتخاب قرار نگرفت مگر این که آن را که سخت تر بود برمی گزید. هرگز برای ستمی که در حق او می شد انتقام نگرفت، مگر آن گاه که حرمتهای خدا هتک می شد، در این هنگام به خاطر خدای متعال خشم می گرفت.

تا زنده بود هرگز در حال تکیه دادن غذا نخورد.

هرگز از او چیزی خواسته نشد که «نه» بگوید.

هرگز دست ردّ به سینه سائل نمی زد بلکه یا حاجتش را بر می آورد یا با زبان خوش جوابش می کرد.

نمازش را [در جماعت] مختصرتر از همه، ودر عین حال کامل، می گزارد.

خطبه هایش از همه مردم کوتاهتر، واز همه کم گوتر بود.

وقتی می آمد از بوی خوشش دانسته می شد [که او دارد می آید].

وقتی با عده ای غذا می خورد، اولین کسی بود که دست به غذا می برد وآخرین کسی بود که دست می کشید.

هرگاه غذا می خورد از برابرش می خورد اما اگر خرما بود دستش [در ظرف] می چرخید [و از هر طرف بر می داشت].

هنگام آب خوردن با سه نفس می نوشید.

آب را مزه مزه می کرد ویکباره سر نمی کشید.

دست راستش برای خوردن وآشامیدن وگرفتن ودادن بود، وجز با دست راست نمی گرفت ونمی داد وبرای بقیه بدنش از دست چپ استفاده می کرد.

در همه کارهایش، پوشیدن لباس وکفش وپیاده شدن از مرکب، دوست داشت از دست راست شروع کند.

هرگاه دعا می کرد سه بار دعا می کرد، وهرگاه سخن می گفت یک بار می گفت، وهرگاه اجازه می گرفت سه بار تکرار می کرد.

گفتارش روشن وشمرده بود وهر شنونده ای آن را به روشنی در می یافت.

هرگاه سخن می گفت چیزی شبیه نور از میان دندانهایش خارج می شد.

چون او را می دیدی می گفتی: دندان های پیشینش فاصله دار است اما چنین نبود.

نگاهش با گوشه چشم بود [به کسی خیره نمی شد].

به هیچ کس سخن ناخوشایند نمی گفت.

وقتی راه می رفت گویی از سراشیبی پایین می رود.

می فرمود: بهترین شما کسی است که خوش اخلاق تر باشد.

از هیچ طعم ومزه ای نکوهش ویا ستایش نمی کرد.

اصحابش در حضور او به بگومگو وبحث وجدل نمی پرداختند.

وهرکس از او سخن می گفت، اظهار می داشت: من با چشم خود کسی را به مانند او، نه قبل ونه بعد از آن حضرت، ندیدم»(۹۴).

گفتنی است که این حدیث شریف جداً نیاز به شرح وبسط فراوان دارد، منتها ضیق مجال در این کتاب ما را وا می دارد تا شرح آن را به فرصتی دیگر موکول کنیم.

امّا، با این حال، از این اشاره نگذریم که هر پیشوای سیاسی اسلامی موظف است تا می تواند خود را به اخلاق والا ورفتار مهربانانه ومحبت آمیز با مردم، در بالاترین وعالی ترین حدّ آن، آراسته گرداند تا غیر مسلمانان را به حوزه اسلام بکشاند، ومسلمانان را بر اسلامشان پایدار دارد؛ چرا که بهترین وساده ترین وسریع ترین وعمیق ترین عامل برای کاشتن بذر محبت در دل ها، همانا اخلاق والا ورفتار عطوفت آمیز ومهربانانه وانسانی با مردم است.

این یکی از بزرگترین سیاست ها وروش ها برای اداره مردم می باشد.

**سیاست پیامبر (صلی الله علیه وآله) در دیگر زمینه ها**

تاریخ وزندگی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تماماً، راه وروش است وحکمت وعقلانیّت، در همه ابعاد وهمه جهات:

سیاستش در بسیج سپاهیان واعزام ارتش به جنگ...

سیاستش در چگونگی جمع قوا در جنگ وکسب پیروزی سریع ودر عین حال خارج نشدن از چارچوب اسلام وانسانیت.

سیاستش در رفتار با مجروحان، معلولان، اسیران ووابستگان وخانواده های آن ها، وفرزندان وهمسران کشته شدگان.

سیاستش در قضاوت ورفع دعاوی میان یارانش، ونحوه برقراری قضاوت عادلانه وصحیح با حفظ محبت وعلاقه مردم نسبت به خدا وپیامبر، وخارج نشدن از چارچوب اسلام.

سیاستش در تحصیل پول [زکات] از ثروتمندان وتجّار وکسبه، وکشاورزان ودامداران وغیره ودر عین حال حفظ علاقه ومحبت آنان نسبت به اسلام وخدای متعال وپیامبر صلی الله علیه وآله.

سیاستش در توزیع ثروتها ودرآمدها به نسبت های متفاوت، میان مسلمانان ومنافقان وحتی مشرکان برای دلجویی از آنها، در مناسبت های مختلف.

سیاستش در نشست وبرخاست با مسلمانان ومنافقان، وگفتگو با آنها، ودر عین حال، حفظ وقار وتواضع خویش به نحوی که به هیچ یک از آنها لطمه ای نخورد.

سیاستش در دعوت خویشاوندان وعشایر وقبایل ویهود ونصاری به پذیرش اسلام، وچگونگی جمع میان داراها ونادارها وفرادستها وفرودستها وپدران وفرزندان ومردان وزنان وکشاندن تدریجی آنها به اسلام.

سیاستش در نشان دادن معجزات واین که چگونه؟ کی؟ وبرای چه کسی؟ به طوری که هم مسلمانان را نگهدارد وهم کفّار را به اسلام بکشاند، ودر عین حال هر عملش معجزه نباشد تا مردم بتوانند او را الگو وسرمشق خود قرار دهند، وفلسفه ارسال رسل وحکمت خدای متعال در این باب باطل نشود.

سیاستش در جمع میان نرمش وقدرت به طوری که نه نرمش از روی ضعف داشته باشد، نه فروتنی از روی ذلّت ونه قدرت همراه با خشونت، ونه سختگیری توأم با زورگویی وشدت.

سیاستش در جمع میان صراحت در حق گویی وحیای اسلامی، به طوری که نه صراحتش مردم را طرد کند، ونه حیا وآزرمش به افراد وقیح وفرصت طلب اجازه دهد اسلام را بازیچه قرار دهند.

سیاستش درباره هجرت وچند وچون آن وزمان هجرت وراهی را که برای آن برگزید، به طوری که آن هجرت، هم در آن زمان، پر خیر وبرکت بود وهم برای آینده اسلام تا به امروز.

سیاستش در دعوت سران جهان وپادشاهان به اسلام، وروش آن، وانتخاب فرستادگان برای این کار وتوصیه های آن حضرت به ایشان.

سیاستش [در رفتار] با همسرانش، وتقسیم اوقات خود بین آنها، وجمع میان رسیدگی به کارهای مهم خود ومسؤولیت رسالت از یک سو، وراضی نگهداشتن همسرانش با وجود تفاوت سنّی وقومی وزبانی وظاهری وعادات آنها از سوی دیگر.

سیاستش در تأسیس فوری مساجد در گوشه وکنار شبه جزیره عربستان، به محض دست دادن فرصت، تا کانونی برای اجتماع مسلمانان وپایگاهی برای دعوت وتبلیغ، وجمع نیرو وامکانات برای جنگ وقضاوت، وجمع آوری بیت المال وتوزیع آن، ودیگر اقدامات مربوط به سیاست واداره کشور ومردم باشد.

سیاستش در باقی نگهداشتن دو گروه متقابل «مهاجران» و«انصار» در پیرامون خود وتأیید هر یک از آنها در مناسبت های مختلف وتشویق هر کدام آنها به واسطه دیگری، در گفتار وعمل.

و امثال اینها...

در یک کلام، تمام سیره تابناک آن حضرت وتاریخ شکوهمندش، سیاست بزرگ وحکیمانه ای است که خردمندان عالم را، در هر جا وهر زمان، به حیرت افکنده است.

باید هم چنین باشد؛ چرا که این سیاستها، تماماً، به فرمان خداوند بزرگ بوده است؛ خداوندی که آفریننده هر چیز وآگاه ودانا به اسرار است. خود خدای عزوجل درباره پیامبر بزرگش چنین می فرماید:

[وَ مَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَى * إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحَى * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُـوَى](۹۵)؛ «واز روی هوس سخن نمی گوید. این سخنش بجز وحیی که وحی می شود نیست. آن را [فرشته] شدیدالقوی به او آموخته است».

سیاست پیامبر صلی الله علیه وآله، در واقع، همان حکم خدای متعال است، وحکم خدای عزوجل هم بهترین وجامع ترین وحکیمانه ترین سیاست است؛ چرا که او آفریدگار است وبه همه چیز دانا وبر هر کاری تواناست.

آنچه گفته آمد قطره ای از دریا ونمی از یَم ومُشتی از خروار بود در باب سیره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسیاست او در این زمینه، واین که آن حضرت در طول تاریخ آکنده از فضیلتهایش سعی کرد آن را عمق بخشد.

اینها را می گوییم تا افرادی بی اطلاع از اسلام در صدد شناساندن اسلام برنیایند، وراه بر کسانی که با قلمهایشان چهره اسلام را زشت ومسخ می کنند بسته شود، ودامن پاک اسلام از هر کردار ورفتاری که امروزه در بیشتر کشورهای اسلامی به نام اسلام صورت می گیرد واسلام از آن ها بی زار است، مبرّا گردد.

چه، اسلام را باید تنها از راه ورسم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله واهل بیت او سلام الله علیهم گرفت، واز رهگذر تاریخ پیامبر وخاندان پاک او آموخت، وبر پایه رفتارهای محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله واهل بیت سلام الله علیهم، تفسیر کرد وبس.

از این مختصری که گفته شد، خواننده محترم می تواند دریابد که: اسلام وسیاست درست، همچون دوطفلی هستند که از یک پستان شیر می خورند، وهر یک مفسّر دیگری است.

سیاست درست همان اسلام است، واسلام همان سیاست درست است.

پس، سیاست درست جز در اسلام نیست، واسلام جز با سیاست درست همراه نمی باشد.

جز این، هرچه گفته شود نادرست است وقرآن کریم وسنّت پاک وسیره پیامبر صلی الله علیه وآله، وتاریخ اهل بیت طاهرین سلام الله علیهم ناقض آن می باشند.

(*). اعراف/۱۵۷.

(۱). ر.ک: تفسیر القمی، ج۲، ص۲۲۸ تفسیر سوره ص. نیز ر.ک: شرح نهج البلاغة، ج۱۴، ص۵۴، ف ۱.

(۲). انفال: ۳۰.

(۳). الضحی: ۱ ـ ۳.

(۴). حجر: ۹۵.

(۵). قلم: ۱ ـ ۲.

(۶). یس: ۶۹.

(۷). یس: ۱ ـ ۳.

(۸). طور: ۲۹.

(۹). انفال: ۳۰.

(۱۰). فرقان: ۶.

(۱۱). نساء: ۱۴۵.

(۱۲). مجادلة: ۲۰.

(۱۳). توبة: ۶۱.

(۱۴). احزاب: ۵۷.

(۱۵). نهج البلاغة، نامه ۴۵، به کارگزارش عثمان بن حنیف انصاری در بصره.

(۱۶). شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۳، ص۲۷۹، گفتاری درباره اسلام ابوبکر وعلی سلام الله علیه وویژگی های هر یک از این دو.

(۱۷). نهج البلاغة، ص۵۲۰، غریب کلامه: ۹.

(۱۸). بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۳۲، ب۹ فی شجاعته.

(۱۹). المناقب، ج۱، ص۲۱۱، فصل فی غزواته.

(۲۰). آل عمران: ۱۵۳.

(۲۱). عیون الاثر، ج۲، ص۴۲۲، ذکر جمل من اخلاقه.

(۲۲). مکارم الاخلاق، ص۱۸ ـ ۱۹، ب۱، ف ۲ فی شجاعته صلی الله علیه وآله.

(۲۳). مکارم الاخلاق، ص۱۹، ب۱، ف ۲ فی شجاعته صلی الله علیه وآله.

(۲۴). المصباح المنیر، ص۵۰.

(۲۵). ماده «بحر».

(۲۶). ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۰، ص۱۷۵، ب۱۵.

(۲۷). سنن النبی صلی الله علیه وآله، طباطبائی، ص۴۱۳. نیز ر.ک: المناقب، ج۱، ص۱۹۲. در این کتاب آمده است که آن حضرت این دعای انسانی را در جنگ احد کرد. همچنین زمانی که از سوی گردنکشان قریش، یعنی ابوجهل وامثال او، مورد شدیدترین آزارها قرار گرفت همین دعا را کرد. در روز فتح مکه نیز به همین سان .

(۲۸). ر.ک: مکارم الاخلاق، ص۱۷، ب۱، ف ۲ فی تواضعه وحیائه صلی الله علیه وآله.

(۲۹). بحارالأنوار، ج۲۱، ص۱۰۵، ب۲۶.

(۳۰). یوسف: ۹۲.

(۳۱). ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۱، ص۱۰۴، ب۲۶. خانه ابو سفیان در بالای مکه بود وخانه حکیم بن حزام در پایین مکه. واین هر دو از سردمداران شرک بودند ودر روز فتح مکه اسلام آوردند.

(۳۲). اعلام الوری، ص۱۰۸، الرکن الاول، ب۴ فی ذکر مغازی رسول الله بنفسه.

(۳۳). کافی، ج۲، ص۱۰۸، بابالعفو، ح۹.

(۳۴). برای تفصیل مطلب رجوع کنید به کتاب «محمد صلی الله علیه وآله والمرسلین والانبیاء» وکتاب «بحارالأنوار»، ج۱۲.

(۳۵). آنان پس از ملاقات با پیامبر، اسلام آوردند.

(۳۶). غیلان: نام درختی است که در راه مکه زیاد است (مجمع البحرین).

(۳۷). حجرات: ۴.

(۳۸). مثلا در سوره مائدة، آیه ۵۰ می فرماید: [أَفَحُكْمَ الْجَـهِلِيَّةِ يَبْغُونَ] ودر سوره احزاب آیه ۳۳ می فرماید: [تَبَرُّجَ الْجَـهِلِيَّةِ الأُولَى] ودر سوره فتح آیه ۲۶ می فرماید: [حَمِيَّةَ الْجَـهِلِيَّةِ].

(۳۹). آل عمران: ۱۱۰.

(۴۰). ر.ک: مکارم الأخلاق، ص۲۱، ب۱، ف ۲ «فی الرفق بأمته صلی الله علیه وآله».

(۴۱). ر.ک: شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۱۰۸.

(۴۲). ر.ک: السیرة النبویة، ابن کثیر، ج۲، ص۲۱.

(۴۳). ر.ک: البدایة والنهایة، ج۴، ص۴۱۸.

(۴۴). ر.ک: السنن الکبری، بیهقی، ج۹، ص۱۱۷، بابفتح مکّة.

(۴۵). ر.ک: الشفا بتعریف حقوق المصطفی، قاضی عیاض، ج۱، ص۱۲۴.

(۴۶). ر.ک: العمدة، ص۳۳۵ ـ ۳۳۶، ف ۳۶ «فی فنون شتّی»، ح۵۶۱.

(۴۷). ر.ک: دعائم الإسلام، ج۱، ص۱۵۲.

(۴۸). ر.ک: مکارم الأخلاق، ص۲۴، ب۱، ف ۲ «فی جمل من احواله واخلاقه صلی الله علیه وآله».

(۴۹). همان.

(۵۰). عوالی اللآلی: ج۱، ص۴۵، ف ۴، ح۶۱; ج۲، ص۲۱، المسلک الرابع، ح۴۳.

(۵۱). العمدة، ص۳۱۷، ح۵۳۲.

(۵۲). ر.ک: الخصال، ص۴۹۰ ـ ۴۹۱، ابواب الاثنی عشر، ح۶۹.

(۵۳). بحار الأنوار، ج۶۲، ص۳۱۵، باب۸، ح۷.

(۵۴). همان.

(۵۵). همان.

(۵۶). همان.

(۵۷). ر.ک: سفینة البحار: ج۱، ص۲۷، بابالالف بعد اللام; الارشاد، ج۱، ص۱۴۵.

(۵۸). اِعلام الوری: ص۱۱۸، الرکن الاول، ب۴.

(۵۹). السیرة النبویة، ابن هشام: ج۴، ص۱۰۱.

(۶۰). محلی است در چهار فرسخی مکه که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله غنایم جنگ حُنین را در آنجا تقسیم کرد.

(۶۱). همان، ج۴، ص۱۰۲.

(۶۲). قرب الاسناد، ص۴۴.

(۶۳). مکارم الاخلاق، ص۲۵، ب۱، ف ۲ «فی جمل من احواله واخلاقه صلی الله علیه وآله».

(۶۴). احزاب: ۲۱.

(۶۵). عوالی اللآلی، ج۲، ص۲۵۶، ب۱۲،باب الدین، ح۱.

(۶۶). المحاسن، ج۲، ص۳۱۹، کتاب العلل، ح۴۶.

(۶۷). المناقب، ج۲، ص۱۳۲، فصل الاستنابة والولایة.

(۶۸). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۷۶، ب۹۱، در ضمن ح۱۱۳.

(۶۹). المناقب، همان.

(۷۰). منظور این قائل از این سخن آن است که پیامبر صلی الله علیه وآله مقروض وبدهکار نبوده بلکه وعده های مالی به افراد داده بود که حضرت علی سلام الله علیه آنها را ادا کرد ومجموعاً به هشتاد هزار درهم بالغ شده است.

(۷۱). بحارالأنوار، ج۳۸، ص۷۴، ب۶۰.

(۷۲). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۱۹، باب۹۸، ح۳.

(۷۳). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۳۸ ـ ۳۳۹، باب۹۸، ح۲۳.

(۷۴). کافی، ج۵، ص۹۳.

(۷۵). وسائل الشیعة، ج۱۸، ص۳۲۲ ـ ۳۲۳، ب۲، ح۲۳۷۶۸.

(۷۶). ر.ک: مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۳۹۲، ب۴، ح۱۵۶۹۶.

(۷۷). ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۱۸۲، بابالدین والقرض، ح۳۶۸۳.

(۷۸). آل عمران: ۱۶۴.

(۷۹). جمعة: ۲.

(۸۰). بقرة: ۱۲۹.

(۸۱). بقرة: ۱۵۱.

(۸۲). مکارم الاخلاق، ص۲۰; بحارالأنوار، ۱۶، ص۲۳۳، باب۹، ح۳۵.

(۸۳). مکارم الاخلاق، ص۲۱.

(۸۴). همان.

(۸۵). یعنی به دلیل پر بودن اتاق از مسلمانان یا برخی افراد خانواده اش دیگر جا برای نشستن شخص دیگری نبود.

(۸۶). بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۳۵، ب۹، فی الرفق بأُمته.

(۸۷). وسائل الشیعة، ج۱۲، ص۱۰۸ ـ ۱۰۹، ب۷، ح۱۵۷۸۰.

(۸۸). بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۲۹، ب۹، در ضمن ح۳۵.

(۸۹). مکارم الاخلاق، ص۱۶، ب۱، ف ۲ «فی تواضعه وحیائه صلی الله علیه وآله» [کنایه از این که من نیز مانند شما زندگی می کنم] .

(۹۰). مستدرک الوسائل، ج۸، ص۲۶۸، ب۱۳، ح۹۴۱۷. (در آن زمان مردمان کم درآمد وطبقات پایین جامعه سوار الاغ می شدند وپیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای همرنگی با آنان سوار بر الاغ می شدند).

(۹۱). ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۲، ص۳۴، ب۳۷.

(۹۲). مکارم الاخلاق، ص۱۷، ب۱: ف ۲ «فی تواضعه وحیائه».

(۹۳). بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۳۶، ب۹ «فی مشیه صلی الله علیه وآله».

(۹۴). مکارم الأخلاق، ص۲۳، ب۱، ف ۲ «فی جمل من احواله واخلاقه صلی الله علیه وآله».

(۹۵). نجم: ۳ ـ ۵.

## سیاست حکیمانه امیرمؤمنان علیه السلام

**قال رسول الله صلی الله علیه وآله:**

**یا علی! أنت محک هذه الأمة*؛ «ای علی! تو سنگ محک این امّت هستی».**

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه نمونه کامل دیگری است که، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله سیاست اسلام را، با دقت وزیبایی وجامعیّت تمام، منعکس می کند. دلیل این سخن هم صدها آیه از قرآن کریم است که درباره افضلیّت و اولویّت علی بن ابی طالب سلام الله علیه نازل شده یا تأویل ویا تفسیر شده است.

ونیز هزاران حدیث شریف از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که کتاب های تفسیر وحدیث وتاریخ را پر کرده اند، وما در این جا به چند مورد، به عنوان نمونه، اشاره می کنیم:

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «علی مع الحق والحق مع علی(۱)؛ علی؛ حق است وحق با علی».

«علی مع القرآن والقرآن مع علی(۲)؛ علی با قرآن است وقرآن با علی».

«ای عمار بن یاسر! اگر دیدی علی به راهی می رود ومردم به راهی دیگر، تو با علی همراه شو» (۳).

«أنا مدینة العلم وعلی بابها(۴)؛ من شهر دانش هستم وعلی دروازه آن است».

«أنا دار الحکمة وعلی بابها(۵)؛ من خانه حکمت هستم وعلی در آن است».

«علی منی بمنزلة رأسی من بدنی(۶)؛ علی نسبت به من همچون سَرِ من نسبت به بدنم می باشد».

وبسیاری دیگر از این گونه احادیث.

بنابراین، سیاست عملی امیرمؤمنان سلام الله علیه ورفتار وکردار آن حضرت بهترین درس برای رهبران ومسلمانان است تا زندگی عملی سیاسی خود را بر آن منطبق سازند، چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز این گونه است؛ چرا که ـ بنا به فرموده خود پیامبر صلی الله علیه وآله ـ او پیامبر است وعلی سلام الله علیه وصیّ(۷). او یک «صِنو»(۸) است(۹) وعلی صِنو دیگرش، او بازوست وعلی ساعد(۱۰).

در فصل پیشین نمونه هایی از سیاست پیامبر صلی الله علیه وآله را در ادوار مختلف زندگی پر برکت وباشکوهش آوردیم. اکنون، در این مجال اندک، نمونه هایی از سیاست امیرمؤمنان سلام الله علیه درباره احوال مختلف تاریخ با عظمت آن بزرگوار می آوریم، تا هم جفتی باشد برای آن نمونه ها، هم راه وروشی زنده وبرجسته برای همگان، وهم دلیل راستین ومحکمی بر حکیمانه بودن اسلام وعدالت وانسانیّت آن در عرصه حکومت وحاکمیت وفرمانروایی، تا غفلت زدگان به هوش آیند، وستمگران ومعاندان پاسخ دندان شکن گیرند وزبان در کام کشند، وهم روزنه ای باشد که از طریق آن راه را برای پژوهندگان بگشاییم تا درباره دوره های گوناگون حکومت

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه با هر خامه ای بنگارند، ودر سطوح گوناگون قلم زنند تا این خلأ هولناکی را که در جامعه اسلامی به وجود آمده است پر کنند؛ جامعه ای که با عشق وعلاقه تمام خواهان شناخت این سیره تابناک، از رهگذر تحلیل های استوار ودرست ومتین است. بویژه در سالیان اخیر که مسلمانان سراسر جهان، اندک اندک به عمق توطئه های استعمار در کشورهای اسلامی پی برده اند، ودر جستجوی استقلال فکری در عرصه حکومت برآمده اند؛ استقلالی مبتنی بر شالوده های صحیح اسلام وپیاده کردن آن ها در جوامع اسلامی معاصر.

سیره پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، وتاریخ امیرمؤمنان سلام الله علیه بهترین درس وسرمشق برای پایه گذاری حکومت اسلامی در جهان معاصر است.

واین امر نیاز به هزاران کتاب در سطوح مختلف در این باره دارد.

یکی از ساده ترین وژرف ترین راهها برای رسیدن به این منظور، پیوند وتماس فکری عمیق بین حوزه های علمیه ودانشگاه ها است. از طریق این هم اندیشی می توان یک فرمول درست وسالم وقابل اجرا در عصر حاضر از حکومت راستین اسلامی ارائه داد.

**:: زندگی شخصی**

«رهبر» در همه چیز برای ملّت، درس وبرای نسل ها، راه است. از این رو، رهبر مسؤول همه کارهایی است که ملّت، بر اثر آموختن از او، انجام می دهند. اگر اعمال ورفتار رهبر خوب باشد، مردم از او خوبی می آموزند واگر بد باشد بدی.

زندگانی شخصی رهبر، بهترین مدرسه برای نسل های پیرو آن رهبر است؛ به همین دلیل امیرمؤمنان سلام الله علیه سیاست وتلاشش این بود که زندگی شخصی اش را بر شالوده ایمان وزهد بنا نماید. در این جا به نمونه هایی در این خصوص اشاره می کنیم:

نه گفتن به دنیا وآنچه دنیایی است

هیچ چیز در نظر علی بن ابی طالب سلام الله علیه خوارتر وبی مقدارتر از دنیا ومافیها نبود.

پول، حکومت، قدرت، فرش، لباس، کاخ، خوردن وآشامیدن و... همگی نزد علی سلام الله علیه هیچ است وجز به اندازه نیاز ضروری از آنها بهره نمی گیرد. شاید عمیق ترین مثال برای دنیا از نگاه امیرمؤمنان سلام الله علیه همان باشد که در آن سخن جاویدانش بیان فرموده است: «والله لدنیاکم هذه أهون فی عینی من عراق خنزیر فی ید مجزوم(۱۱)؛ به خدا سوگند که این دنیای شما در چشم من حقیرتر از یک تکه استخوان خوک در دست فردی جذامی است».

وه که چه سخن پرشکوهی! *** استخوان خوکی در دست مجذومی!

خود خوک نفرت انگیز است چه رسد به استخوانش. شخص مبتلا به جذام حتی اگر همه دنیا هم در دستش باشد، انسان رغبت به آن نمی کند؛ چرا که تمام دنیا به سرایت جذام نمی ارزد، حال چه رسد به استخوان خوکی در دست فرد جذامی، چه کسی رغبت می کند آن را از دست او بگیرد.

حضرت علی سلام الله علیه دنیا را از این هم نفرت انگیزتر تلقی می کند.

**خشتی روی خشت ننهاد**

علاّمه مجلسی در بحارالأنوار، به نقل از کافی از امام محمدباقر سلام الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمود: «علی سلام الله علیه پنج سال حکومت کرد وآجری بر آجر وخشتی روی خشت ننهاد، ونه تیولی داد، ونه سفید وسرخی [سیم وزر] به ارث نهاد»(۱۲).

آجری بر آجر ننهاد، یعنی: هرگز خانه ای از آجر پخته بنا نکرد.

خشتی روی خشت ننهاد، یعنی: هرگز خانه از خشت خام برپا نکرد.

تیولی نداد، یعنی: هرگز زمین وملکی برای خود برنداشت.

وسفید وسرخی به ارث ننهاد، یعنی: هرگز زر وسیم ودرهم ودیناری برای وارثانش برجای ننهاد.

**بجز یک پوست قوچ**

بحارالانوار از مناقب از مسند احمد بن حنبل از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت کرده است که می فرمود: «ما بجز یک پوست قوچ دباغی نشده نداشتیم، که شب ها من وفاطمه روی آن می خوابیدیم، ودر روز شتر آبکش خود را روی آن علف می دادیم»(۱۳).

**الگو برای مؤمنان**

همچنین در بحارالانوار آمده است: حضرت علی سلام الله علیه را دیدند که اِزاری زِبر پوشیده که به پنج درهم خریده بود. ونیز اِزاری وصله شده به پایش دیدند؛ سبب را پرسیدند، فرمود:

«مؤمنان از آن الگو می گیرند؛ دل، با پوشیدن آن خاشع می شود؛ نفس رام می گردد؛ اسراف کار راه میانه روی در پیش می گیرد؛ به شعار پاکان شبیه تر است؛ وسزاوارتر به آن است که مسلمان به آن اقتدا کند»(۱۴).

آری، یکسان نمودن ظاهر وباطن «به شعار پاکان شبیه تر است».

همه این فواید در اِزار زِبر وخشنی نهفته است که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه می پوشد.

این است، عمق معنوی وتعالی روحی ونفی خویشتن وفانی شدن در خدا، که همگی در شخصیت رهبر اسلامی گرد آمده اند.

**کندن آستین**

نیز در بحار آمده است: «علی بن ابی طالب سلام الله علیه فقیری را دید که آستین جامه اش کنده شده است. پس، آستین پیراهن خویش را کَند وبه او داد»(۱۵).

**چند سال با یک لباس**

امیرمؤمنان سلام الله علیه، رئیس کل کشور پهناور اسلامی، مدت چهار سال یا بیشتر در تردّد میان کوفه وبصره گذرانید، اما در این مدت طولانی با پول بیت المال مسلمانان حتی یک جامه نیز برای خود نخرید، واز بیت المال بصره وکوفه درهمی بدین منظور بر نداشت؛ بلکه در تمام این مدت با همان لباسهایی سر کرد که از مدینه آورده بود، واگر هم از مقرّری وسهم خاص خود چیزی خرید در حدّ ضعیف ترین وکم بضاعت ترین مسلمان دیگری بود که در سراسر جهان اسلام به سر می برد.

متون زیر را با هم می خوانیم:

در بحارالانوار، از مناقب، از اصبغ بن نباتة آورده است که گفت: حضرت علی سلام الله علیه به میان مردم بصره رفت وفرمود: «ای مردم بصره! بر من خشم مگیرید، این ـ اشاره به پیراهنش فرمود ـ را خانواده ام بافته اند»(۱۶).

وفرمود: «من با این دو تکه لباسم واسباب سفر وشترم به شهر شما آمده ام، واگر با غیر آنچه آمده ام از شهرتان رفتم من خیانتکارم»(۱۷).

در بحارالانوار، از کشف الغمّة(۱۸)، روایت شده است که: هارون بن عنترة گفت: پدرم برایم نقل کرد: در خورنق(۱۹) بر علی بن ابی طالب سلام الله علیه درآمدم، دیدم زیر بالاپوشی کهنه به خود می لرزد، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! خدای متعال در این مال که متعلق به عموم است برای تو وخانواده ات سهمی قرار داده است وتو با خودت چنین می کنی!

فرمود: «به خدا سوگند من از اموال شما چیزی بِ نمی دارم، واین بالاپوش را هم که می بینی، با خود از مدینه آورده ام، وغیر آن چیزی ندارم»(۲۰).

آیا در چنین کشوری، با وجود چنین سیاست شخصیِ رهبر کلّ آن، به احدی ستم می شود؟

آیا در سایه چنین نظامی احدی برهنه می ماند؟

آیا کسی گرسنه می ماند؟

این است اسلام عزیز وبزرگ.

خوراک امیرمؤمنان(علیه السلام)

کشور اسلامی را خیرات وبرکات فرا گرفته است وبه برکت اسلام، مسلمانان وغیر مسلمانان در وفور نعمت غوطه ورند.

در کوفه ـ پایتخت حکومت امیرمؤمنان سلام الله علیه ـ جز افراد برخوردار وثروتمند نمی یابی. اما در چنین موقعیت وشرایطی، باز حاکم کوفه وفرمانروای کشور پهناور اسلامی، وپیشوای اسلام، امیرمؤمنان سلام الله علیه را می بینی که خوراکش، خوراک پایین ترین اقشار جامعه است.

به متون زیر توجه فرمایید:

مجلسی رحمه الله، به نقل از «فضائل احمد»؛ آورده است که: حضرت علی سلام الله علیه فرمود: «همه مردم کوفه مرفّه [نسبی] شده اند، وپایین ترین آنها نان گندم می خورد ودر سایه می نشیند ]خانه دارد[، واز آب فرات می نوشد»(۲۱).

امام باقر سلام الله علیه در حدیثی می فرماید: «علی بن ابی طالب سلام الله علیه به مردم نان گندم وگوشت می خوراند، وخود به منزلش می رفت ونان جو وروغن وسرکه می خورد»(۲۲).

از سوید بن غفلة روایت است که گفت: «عصر هنگام بر علی بن ابی طالب سلام الله علیه درآمدم، دیدم نشسته است ودر برابرش کاسه دوغی است که بوی ترشی آن به مشامم خورد. ودر دستش گرده نانی است که سبوسهای جو را روی آن می دیدم، گاه آن را با دستش خرد می کرد وگاه که با دست شکسته نمی شد با زانویش می شکست وداخل کاسه می ریخت.

فرمود: پیش آی واز این غذای ما میل کن.

تا آن که سوید گوید: من به کنیز حضرت که نزدیک او ایستاده بود، گفتم: وای بر تو فضّه! از خدا بترس وبه فکر این پیرمرد باش! چرا آرد نانش را غربال نمی کنید؟

حضرت علی سلام الله علیه به من فرمود: به او چه گفتی؟ من حقیقت را به حضرت گفتم.

فرمود: پدر ومادرم فدای آن کسی که هرگز آرد نانش غربال نشد وهرگز، تا زنده بود، سه روز از نان گندم سیر نخورد»(۲۳). ومقصود حضرت، رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.

**سالی یک بار گوشت می خورد**

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه سالی فقط یک بار، آن هم در روز عید قربان، گوشت می خورد؛ چرا که در این روز، به سبب وفور گوشت قربانی، همه مسلمانان گوشت می خوردند.

آری، امام امّت، برای همدردی وهمراهی با ضعیف ترین اقشار جامعه، فقط سالی یک بار گوشت میخورد، آن هم در روزی که همه گوشت می خوردند. این رفتار امام در ایّام خلافت ظاهری آن حضرت بود که مسؤولیت امّت را به عهده داشت.

علاّمه مجلسی قدس سره در «بحار الانوار» از «الخرائج» قطب راوندی نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «بدان که رهبر شما از دنیایش به دو تکه جامه کهنه [ردا وازار] بسنده کرده است... با دو قرص نان سدّ جوع می کند... ودر سال فقط یک بار قدری گوشت می خورد، آن هم در عید قربان»(۲۴).

امیرمؤمنان حضرت علی سلام الله علیه فقط به مردم مدینه نظر ندارد که غالباً گوشت برای خوردن پیدا می کنند، ویا به مردم کوفه که همه رقم گوشت، از گاو وگوسفند وشتر ومرغ وماهی ودیگر پرندگان، به وفور در آن یافت می شود. بلکه اقصی نقاط کشور اسلامی واهالی روستاهای دور دست، وفقرای چادر نشین نیز برایش مهم است. اینها هر روز گوشت برای خوردن پیدا نمی کنند.

حضرت علی سلام الله علیه امام وپیشوای همه امّت است. همان طور که آنها موظفند به کردار ورفتار او اقتدا کنند، آن حضرت نیز وظیفه خود می داند که در خوراک وپوشاک ـ وحتی مسکن ـ همسطح ضعیف ترین قشر رعیت خویش باشد.

براستی که او یک انسان بس بزرگ است.

وبراستی که این راه ورسم او، شکوهمند است.

واز اینها بزرگتر، اسلامی است که چنین رهبری را تربیت می کند.

**صدای سرخ شدن گوشت در خانه علی(علیه السلام)**

یکی از عجیب وغریب ترین مطالبی که تاریخ از زندگی شخصی امیرمؤمنان سلام الله علیه ثبت کرده، این است که یک بار آن حضرت صدای سرخ شدن گوشت در خانه اش شنید وبه نظرش عجیب آمد؛ چرا که سابقه نداشت در ایام خلافت حضرت علی سلام الله علیه در خانه او گوشتی سرخ شود.

شیخ مفید به سندش از ابن دأب ـ در حدیثی طولانی ـ آورده است که: «حضرت علی سلام الله علیه در خانه اش صدای سرخ شدن گوشت شنید. از جا برخاست ومی گفت: در خانه علی بن ابی طالب وسرخ شدن سینه شتر؟!

راوی گوید: اعضای خانواده حضرت علی سلام الله علیه هراسان شدند وعرض کردند: ای امیرمؤمنان! فلان همسر شما در قبیله اش شتری نحر شده وخانواده اش سهم او را برداشته اند وبرایش هدیه آورده اند.

حضرت علی سلام الله علیه فرمود: [حال که چنین است] پس بخورید، نوش جان.

ترس حضرت علی سلام الله علیه در واقع، از این بود که آن گوشت هدیه یکی از رعایایش باشد، وقبول هدیه برای والی مسلمانان خیانت به مسلمین است»(۲۵).

از این حدیث فهمیده می شود که وجود گوشت در خانه امیرمؤمنان سلام الله علیه در ایام خلافتش چیزی بود، که باعث تعجّب می شده وباور نکردنی بوده است.

آری، نظارت امیرمؤمنان علی سلام الله علیه بر رفتارهای شخصی در خانه اش دقیق ومحتاطانه است، به طوری که خود را در برابر سرخ شدن گوشت در خانه اش مسؤول می داند ومی فرماید: «علی بن ابی طالب وبه گردن گرفتن سرخ شدن گوشت؟!»

وخانواده اگر هم بیمناک می شوند چون می دانند که حضرت علی سلام الله علیه در خصوص حق، قاطع وسازش ناپذیر است، لذا توضیح می دهند که آن ها بر خلاف اراده حضرتش کاری نکرده اند وچیزی را که خلاف رضایت ایشان باشد در خانه اش از او پنهان داشته اند.

با این همه، حضرت مانع صله رحم میان همسرش وخویشاوندان او نمی شود بلکه آن را تشویق هم می نماید وبرایشان دعا می کند. آری، حضرت علی سلام الله علیه از چنین غذایی که همه مسلمانان به مانند آن دسترسی ندارند، نمی خورد.

آیا تاریخ، چنین مرد بزرگی ـ پس از پیامبر صلی الله علیه وآله ـ به خود دیده است؟ او را به ما هم نشان دهید!

ذخیره کردن اموال امّت، ممنوع!

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه، به پیروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله اموال مسلمانان را انبار نمی کرد بلکه به محض وصول، آنها را میان مردم توزیع می نمود.

آری، رهبر اسلامی باید این گونه باشد.

به متن زیر توجه کنید:

ابن شهر آشوب قدس سره در کتاب «مناقب آل ابی طالب» از سالم جحدری روایت کرده است که گفت: «من شاهد بودم که شب هنگام، مقداری پول برای علی بن ابی طالب سلام الله علیه آوردند، فرمود: این مال را قسمت کنید عرض کردند: ای امیرمؤمنان! شب شده است، بگذارید برای فردا.

فرمود: شما تعهد می کنید که من تا فردا زنده باشم؟

عرض کردند: ما چه کاره ایم [دست ما نیست].

فرمود: تأخیر نکنید، همین حالا تقسیم کنید.

پس، شمعی آوردند وهمان شب آن پولها را قسمت کردند»(۲۶).

کدام رهبر در جهان امروز است که این گونه رفتار کند؟ احدی را چنین نمی یابید.

این جاست که به درستی در می یابیم چگونه امیرمؤمنان علی سلام الله علیه توانست با آن روش تابناکش تا به امروز بر تاریخ حکومت کند وبه مشعلی پر شکوه و با عظمت فرا راه انسانها تبدیل شود.

شاید این پرسش پیش آید که: چرا تقسیم در شب؟ در صورتی که آن پول، در شب به کار مسلمانان نمی آمد وفردا از آن استفاده می کردند؟

در پاسخ می گوییم: به چند دلیل:

اول: رفع مسؤولیت از پیشوای مؤمنی که مسؤولیت را گران ترین بار بر دوش خود می بیند.

دوم: دلگرم شدن بعضی مؤمنان نیازمند بآن پول وتصمیم گیری درباره امور مالی فردایشان.

سوم: شتاب در کار خیر، که در آیات وروایات به آن توصیه شده است، مانند این آیات:

[وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ](۲۷)؛ «وبه سوی آمرزشی از سوی پروردگارتان بشتابید».

[وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَـئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ](۲۸)؛ «ودر کارهای نیک می شتابند واینان از نیکانند».

[إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ](۲۹)؛ «آنان در کارهای خیر شتاب به خرج می دادند».

[أُولَـئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وهُمْ لَهَا سَابِقُونَ](۳۰)؛ «ایشان در کارهای نیک می شتابند ودر انجام آنها سبقت می جویند».

واین حدیث شریف که: «فتعجّل الخیر ما استطعت(۳۱)؛ تا می توانی در کار خیر تعجیل کن».

**برای خود بر نمی دارد**

در سیره امیرمؤمنان علی سلام الله علیه آمده است که آن حضرت اموال را تقسیم می کرد وبرای خودش با آن که نیاز داشت، چیزی بر نمی داشت.

ابن شهرآشوب رحمه الله در «مناقب» آورده است که گاهی اوقات حضرت، حتی سه درهم که با آن إزاری ویا دیگر مایحتاج خود را بخرد، نداشت، و با این حال همه اموال بیت المال را بین مردم توزیع می کرد وبعد در آن جا نمازی می خواند ومی گفت: «الحمد لله الذی أخرجنی منه کما دخلته(۳۲)؛ سپاس خدایی را که مرا از این بیت المال همان گونه که داخل شدم خارج ساخت» [یعنی دست خالی، بدون آن که چیزی برای خود بردارم].

**ساده زیستی**

ساده زیستی در زندگی شخصی چیزی است که امیرمؤمنان سلام الله علیه بدان مشهور است. او هرگز به تجمّلات اعتنایی نداشت، وحتی ثانیه ای از وقت خود را در این راه صرف نمی کرد.

یک رهبر اسلامی باید این گونه باشد تا بتواند تمام اوقات خویش را صرف کارهای مسلمانان ومستضعفان نماید.

علامه مجلسی رحمه الله در «بحارالأنوار» به نقل از «مناقب»، از ابو الجیش بلخی آورده است که گفت: «علی بن ابی طالب از بازار کوفه می گذشت که پیراهنش به چهار پایه ای گیر کرد وپاره شد، حضرت آن را دست گرفت وپیش خیاطان برد وگفت: خدایتان خیر دهاد! این را برایم بدوزید»(۳۳).

اشعث عبدی گوید: «آدینه روزی علی سلام الله علیه را دیدم که در فرات غسل کرد وسپس پیراهن کرباسی به سه درهم خرید ونماز جمعه را با مردم گزارد در حالی که هنوز گریبان آن پیراهن دوخته نشده بود»(۳۴).

زمخشری گوید: «علی سلام الله علیه پیراهنی خرید واضافی آستینهایش را که از انگشتانش بیرون زده بود جدا کرد وبه فروشنده گفت: سر آستینهایش را کوک بزن»(۳۵).

حضرت علی سلام الله علیه نزد سلمانی رفت وخواست شاربش را کوتاه کند. وچون مشغول ذکر خدا بود لبهایش تکان می خورد، سلمانی گفت: ای امیرمؤمنان! یک لحظه ذکر نگویید تا شارب شما اصلاح شود. حضرت علی سلام الله علیه فرمود: زیاد سخت نگیر. وحتی یک لحظه ذکر خدا را ترک نکرد.

آری، در حدیث شریف آمده است: «إن الله جمیل یحب الجمال(۳۶)؛ خداوند زیباست، زیبایی را دوست دارد».

اما زیبایی، منحصر به ماده نیست بلکه روح ومعنویات نیز زیبایند، وبلکه زیبایی آنها از زیبایی مادیات بیشتر است.

امام امیرمؤمنان سلام الله علیه نسبت زیباییها را به یکدیگر کاملا می شناسد وزیبایی مهم تر را بر زیبایی مهم برمی گزیند. یک لحظه ذکر خدا زیباییِ مهم تر است، واصلاح شارب زیبایی مهم.

**نسبت ارث به دِین**

بیشتر مردم وقتی از دنیا می روند ماترک شان بیشتر از قرضها وبدهکاریهایشان است، ولذا بدهکاریها داده می شود ومابقی به ورثه می رسد ومیانشان قسمت می شود.

اما امیرمؤمنان سلام الله علیه درست برعکس بود. زمانی که به شهادت رسید قرضها وبدهکاریهایش چند برابر ماترک او بود. بیش از صد برابر. ماترکش هفتصد درهم بود که از مقرری اش [از بیت المال] اضافه آمده بود وتصمیم داشت با آن مبلغ برای خانواده اش خدمتکاری بخرد. اما بدهکاریهایش هشتصد هزار درهم بود(۳۷).

پیشتر نیز، هنگام سخن از سیاست پیامبر صلی الله علیه وآله در این باره توضیح دادیم.

فروختن شمشیر برای خریدن شلوار

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة» به نقل از مجمع از ابو رجاء آورده است که: حضرت علی سلام الله علیه شمشیری به بازار آورد وفرمود: چه کسی این را از من می خرد؟ سوگند به آن که جان علی در دست اوست اگر پول یک شلوار می داشتم این را نمی فروختم.

من گفتم: من به شما یک ازار می فروشم، وپولش را وقتی عطایتان را گرفتید به من بدهید. وإزاری، به وعده زمان دریافت عطایش، به حضرت دادم، وچون عطا ]وحقوق[ خود را گرفت پول إزار را به من داد(۳۸).

**هدایایش را میان مسلمانان قسمت می کند**

یکی از عادات معروف وبه یادگار مانده از امیرمؤمنان سلام الله علیه این است که آن بزرگوار هدایایی را که به شخص آن حضرت پیش کش می شد به خودش اختصاص نمی داد بلکه گاه آنها را بین مسلمانان توزیع می کرد وزمانی هم آنان را شریک هدایا می ساخت.

متون زیر را با هم بخوانیم:

علامه مجلسی قدس سره در «بحار» به نقل از «مناقب» چنین آورده است:

حکیم بن اوس گفت: چند بارِ میوه برای امیرمؤمنان سلام الله علیه آورده شد، حضرت دستور داد آنها را بفروشند وپولش را به بیت المال دهند(۳۹).

نیز گوید: علی سلام الله علیه خیکهای عسل را برایمان می فرستاد وآنها را میان ما تقسیم می کرد وسپس دستور می داد ته آنها را با قاشق تمیز کنند(۴۰).

عاصم بن میثم گوید: چند سبد آفروشه (نوعی حلوا) برای خصوص حضرت علی سلام الله علیه، هدیه آوردند. حضرت سفره خواست وآنها را در سفره نهاد وهمه دورهم نشستند وخوردند(۴۱).

از ابو حریز نقل شده است که: مجوسیان در روز نوروز جامهایی سیمین پر از شکر به حضرت علی سلام الله علیه اهدا کردند. آن حضرت شکرها را میان یارانش تقسیم کرد وآنها را بابت جزیه مجوسیان به حساب آورد(۴۲).

همو گوید: دهقانی جامه ای زربفت برای علی سلام الله علیه فرستاد. عمرو بن حریث آن را به چهار هزار درهم، به وعده دریافت حقوقش از بیت المال، از آن حضرت خرید(۴۳).

شگفت‌از این همه عظمت! براستی که بزرگ مردی بود امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه.

جامه ای زربفت به ارزش چهار هزار درهم به شخص او هدیه می شود و او آن را می فروشد وپولش را به بیت المال می دهد!

وبعد جامه ای زبر وخشن به سه درهم می خرد ومی پوشد وخدا را شکر می کند.

آیا نظیر چنین انسانی یافت می شود؟

این است مکتب اسلام، وتربیت رسول خدا صلی الله علیه وآله، وسیاست احکام آسمانی.

**آبکشی وهیزم شکنی می کند**

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه، همچون فقیرترین مردمان، شخصاً از چاه آب می کشید و با دستان مبارکش هیزم شکنی می کرد تا سرمشقی باشد برای همه مسلمانان در سراسر تاریخ، والگویی والا برای رهبران مسلمانان، آن حضرت بقیه کارهایش را نیز شخصاً انجام می داد. مثلا، شیخ کلینی ـ رضوان الله علیه ـ ودیگران در کتاب «کافی» وجز آن، به سندشان از زید بن حسن از امام صادق سلام الله علیه نقل کرده اند که فرمود:

«علی سلام الله علیه در خوراک ورفتار شبیه ترین مردمان به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود: خود نان وروغن می خورد وبه مردم نان وگوشت می خوراند. از چاه آب می کشید وهیزم شکنی می کرد»(۴۴).

خودش زره اش را وصله می زد، خودش جامه اش را می دوخت، وخودش کفشش را پینه می زد(۴۵).

در یک کلمه: حضرت علی سلام الله علیه هرگز زحمت خود را به دوش کسی نمی انداخت، وامور شخصی اش را خودش انجام می داد. خود را در هیچ چیز برتر از دیگران نمی شمرد بلکه در سطحی پایین تر از زندگی اغلب مردم زندگی می کرد. در حالی که خدای متعال آن حضرت را بر همه اولیاء وائمه وپیامبران سلام الله علیهم، برتری بخشیده است، به استثنای پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله که خود امیرمؤمنان درباره ایشان فرمود: «أنا عبد من عبید محمّد صلی الله علیه وآله(۴۶)؛ من غلامی از غلامان محمد صلی الله علیه وآله هستم».

آری، این راه ورسم ورفتار جاویدان وبی نظیر امیرمؤمنان سلام الله علیه این نتایج را در پی داشت:

۱. حضرت علی سلام الله علیه را در رأس هرم بزرگان، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، قرار داد.

۲. انسانهای طاغوت صفت را در گذشته وحال وآینده درهم شکست.

۳. راه انسانیت وعظمت را به رهبران وملّت ها آموخت ونشان داد.

او، خود، فلسفه این زهد ودنیا گریزی را بیان نموده وفرموده است: «خداوند مرا پیشوای خلقش قرار داد، واز این رو بر من واجب فرمود که درباره خودم وخورد وخوراکم وپوشاکم همچون مردمان مستضعف باشم تا نادار به ناداری من اقتدا کند، وثروتمند را ثروتش به طغیان نکشاند»(۴۷).

**نپذیرفتن هدیه**

هدیه ای که به حکام وقضات داده می شود غالباً برای این است که دل آنها را به دست آورند تا حق را ناحق وناحق را حق کنند.

به همین دلیل، در احادیث شریف تأکید فراوان شده است بر این که حکّام وقضات ودیگر کسانی که صاحب مقام ومنصبی هستند ورتق وفتق امور در دست آنهاست، از پذیرفتن هدیه خودداری کنند تا این ریشه های ستم وبیدادگری واجحاف که جامعه را ناامن می کند، بخشکند.

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار» به نقل از امیرمؤمنان علی سلام الله علیه درباره آیه شریفه [أَكَّـالُونَ لِلسُّحْتِ](۴۸)؛ «خورندگانِ حرام اند». آورده است که فرمود: «هو الرجل یقضی لأخیه الحاجة ثم یقبل هدیته(۴۹)؛ حرام خوار کسی است که برای برادرش کاری انجام می دهد وآن گاه هدیه اش را می پذیرد».

نیز از قول جابر بن عبدالله آورده است که گفت: «هدیة الأمراء غلول(۵۰)؛ هدیه پذیرفتن اُمرا، خیانت است».

شیخ انصاری رحمه الله در «مکاسب» از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «وإن أخذ الوالی هدیة کان غلولا(۵۱)؛ واگر والی هدیه ای بپذیرد این خیانت است».

در حدیثی دیگر آمده است: «إن هدایا العمال غلول(۵۲)؛ هدایای کارگزاران خیانت است».

ونیز آمده است: «هدایا العمل سحت(۵۳)؛ هدایایی که در قبال انجام کاری داده شود حرام است».

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه در همه فضایل سرآمد بود، لهذا هدایای شخصی را برای خودش نمی پذیرفت تا کسی در او طمع نکند واحدی در این که نتواند آن حضرت را به نحوی جانبدار خود کند چشم امید نبندد.

آن حضرت، خود، واقعه ای را نقل می کند که در آن شخصی هدیه ای به ایشان می دهد وحضرت آن را نمی پذیرد، ودر برابر آن بشدت موضع گیری می کند:

در یکی از خطبه هایش ـ بعد از ذکر ماجرای عقیل وجواب ردّ دادن به او (۵۴)ـ می فرماید:

«واز این عجیب تر ماجرای آن شخصی(۵۵) است که شبانگاه ظرفی شیرینی وکلوچه در خانه ما آورد که من از آن، چنان حالم به هم خورد که انگار با زهر مار یا استفراغ آن تهیه شده باشد.

گفتم: آیا این صله است یا زکات یا صدقه؟ همه اینها بر ما اهل بیت حرام است.

گفت: هیچ کدام؛ بلکه هدیه است.

گفتم: مادرت به عزایت بنشیند! از راه دین خدا آمده ای که مرا بفریبی؟ عقلت را از دست داده ای؟ یا دیوانه ای؟ یا هذیان می گویی؟

به خدا قسم، اگر هفت اقلیم ـ با همه آنچه زیر افلاک آنهاست ـ به من داده شود که در قبال آن با گرفتن پر کاهی از دهان موری خدا را معصیت کنم هرگز چنین نخواهم کرد. این دنیای شما نزد من بی ارزش تر از برگی است که ملخی در دهان می جَوَد»(۵۶).

آری، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه این گونه رفتار می کند تا نه مظلومی از او بهراسد ونه ظالمی در او طمع کند.

تا زمانی که حق چنین باشد، والبته «علیٌّ مع الحق والحقّ مع علیّ(۵۷)؛ علی با حق است، وحق با علی است، وبر یک محور می چرخند»، دیگر تعجبی ندارد که در تاریخ امیرمؤمنان سلام الله علیه چنین روش های شجاعانه ای را شاهد باشیم.

پس، بر حکومتگران وقاضیان وسران جامعه است که روش امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه را اولا در زندگی شخصی خود پیاده کنند تا جامعه از ظلم وتعدی در امان شود؛ ثانیاً آن را در زمینه سیاست واقتصاد وجامعه وتعلیم وتربیت وغیره به کار گیرند.

:: سیاست رفتار با نزدیکان

امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه به سان حکومتگران دنیا نبود که در تأمین خواستها ونیازها اولویت را به نزدیکانشان می دهند واگر چیزی اضافه آمد آن را به بقیه مردم می دهند. بلکه ـ در رابطه با عموم مسلمانان ـ فرقی میان نزدیکان وخویشاوندانش با دیگران نمی گذاشت، ودر همه زمینه ها آنها را با سایر مردم به یک چشم می نگریست ویکسان رفتار می کرد.

واین، در واقع، همان سیاست حکیمانه اسلامی است که امیرمؤمنان سلام الله علیه آن را پیش از آن که درباره بقیه مردم پیاده کند واز آن ها بخواهد که آن را به کار بندند، درباره خودش ونزدیکانش اجرا نمود.

پس، هرکه خواهان سیاست اسلامی است، باید آن را از علی بن ابی طالب سلام الله علیه، این شاگرد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ودست پرورده قرآن وحجت خداوند بر همه مردم، بیاموزد.

در این جا نمونه هایی از نحوه رفتار آن حضرت با نزدیکان وخویشاوندانش را، در مسائل عمومی، ذکر می کنیم:

با برادرش عقیل

شیخ بزرگوار کلینی رحمه الله در کتاب ارزشمند «کافی»، وشیخ جلیل القدر مفید رحمه الله در «الإختصاص» با سندهای صحیح خویش، از امام صادق سلام الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمود: «چون علی سلام الله علیه زمام حکومت را به دست گرفت، بر منبر رفت وحمد وثنای الهی به جای آورد وآن گاه گفت: به خدا سوگند که تا خرما بُنی برایم در یثرب برپاست، هرگز از بیت المال شما چیزی برای خود برنخواهم داشت. حال، می پندارید: آیا من که از خویشتن دریغ می دارم، به شما [بی جهت وبناحق] عطا می کنم. عقیل برخاست وگفت: به خدا سوگند که تو مرا با آن سیاه مدینه یکسان قرار می دهی!!

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: بنشین، در این جا غیر از تو کسی نبود که سخن بگوید؟ تو بر آن سیاه هیچ برتری نداری مگر به پیشینه [در اسلام] وتقوا»(۵۸).

آری، برادر امیرمؤمنان، برادر سرور اوصیاء، برادر رئیس کلّ مسلمانان، در حقوق وبیت المال بر هیچ کس برتری ندارد. بلکه برتری فقط نزد خداوند است، آن هم به واسطه سبقت در اسلام وتقوای الهی.

**بازهم با برادرش عقیل**

ابن شهرآشوب در «مناقب» به نقل از «جمل انساب الاشراف» آورده است: «عقیل بر علی سلام الله علیه وارد شد. حضرت به حسن سلام الله علیه فرمود: به عمویت چیزی بپوشان. حسن سلام الله علیه یکی از پیراهنها ورداهای خود را به عقیل داد.

**شب که شد، شام نان ونمک آوردند.**

عقیل گفت: غیر از اینها چیزی نیست؟

حضرت فرمود: مگر اینها نعمت خدا نیستند؟ پس، خدا را فراوان شکر وسپاس.

عقیل گفت: چیزی به من بده که قرضم را بدهم، وزودتر خلاصم کن تا از نزد تو بروم.

حضرت فرمود: چقدر بدهکاری، ای ابا یزید؟

گفت: صد هزار درهم.

حضرت فرمود: به خدا این مقدار ندارم. صبر کن تا عطایم را بگیرم ومبلغی به تو دهم. اگر نبود که خانواده ام هم چیزی می خواهند، همه آن را به تو می دادم.

عقیل گفت: بیت المال در دست توست وتو مرا وعده گرفتن حقوقت را می دهی؟ مگر چقدر حقوق توست وچقدر می تواند باشد، به فرض که همه اش را هم به من بدهی؟

حضرت فرمود: حقوق من وتو از بیت المال با سایر مسلمانان یکی است.

آن دو بالای ساختمان امارت (دارالخلافة) گفتگو می کردند ومشرف بر صندوقهایی بودند که پایین قرار داشت ومتعلق به بازاریان بود.

حضرت علی سلام الله علیه به او فرمود: ای ابا یزید، حال که حرف مرا نمی پذیری، پایین برو وقفل آن صندوقها را بشکن وآنچه در آنهاست بردار.

عقیل گفت: در این صندوقها چیست؟

فرمود: اموال تجّار.

عقیل گفت: به من می گویی صندوقهای کسانی را بشکنم که با توکل به خداوند داراییهای خود را در آنها گذاشته اند؟

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: تو هم به من می گویی که بیت المال مسلمانان را باز کنم واموال آن را که با توکل به خداوند در آن نهاده وبر دَرَش قفل زده اند، به تو بدهم؟

سپس با جملاتی که ایمان واخلاق عقیل را بر می انگیخت، به او فرمود: اگر بخواهی، شمشیرت را بردار ومن هم شمشیرم را بر می دارم و با هم به حیره می رویم. در آن جا بازرگانان ثروتمندی هستند. به یکی از آنها حمله می کنیم واموالش را می گیریم!

عقیل گفت: مگر من برای دزدی آمده ام؟

حضرت فرمود: دزدی کردن از یک نفر بهتر از دزدی کردن از همه مسلمانان است»(۵۹).

این عصاره سیاست اسلامی با نزدیکان وخویشاوندان در منطق امیرمؤمنان سلام الله علیه است. او دادن چیز اضافه به برادر خلیفه خدا در زمین را سرقت از همه مسلمانان تلقی می کند.

**وباز هم با برادرش عقیل**

در خطبه ۲۲۴ «نهج البلاغة» آمده است:

«به خدا سوگند برادرم عقیل را در گرسنگی شدیدی دیدم به طوری که درخواست یک مَن از گندم های ]بیت المال[ شما را از من داشت، وکودکانش را دیدم که از فقر، سر ووضعی ژولیده ورنگهایی غبار گرفته داشتند، گویی رخسارشان با نیل سیاه شده بود. او بارها و با اصرار درخواستش را گفت. ومن به گفته اش گوش فرا دادم به طوری که خیال کرد من دینم را به او می فروشم واز راه خود جدا می شوم ودر پی او می روم. اما من آهن پاره ای را در آتش گداختم وآن را به بدنش نزدیک ساختم تا با آن عبرت گیرد. پس از درد آن همچون کسی که به بیماری ودردی سخت مبتلا باشد، نالید، ونزدیک بود که از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: ای عقیل! زنان ماتم زده در ماتم تو ناله سر دهند! آیا از تکّه آهنی که انسانی آن را به بازیچه گداخته است می نالی، اما مرا به طرف آتشی که خداوند جبّار از سر خشم برافروخته است می کشانی؟! تو از این درد می نالی ومن از آتش دوزخ ننالم؟!» (۶۰)

در این جملات، شگفتیهاست. این شگفتیها زمانی خود را بیشتر نمایان می سازد که آنها را با اعمال ورفتار حکومتگران، قاضیان، کارکنان و... مقایسه کنیم.

در این جا به چند عبارت حضرت بیشتر توجه می کنیم:

«درخواست یک مَن از گندمهای شما را از من داشت»: گندمها متعلّق به امّت است نه مال امیرمؤمنان، هرچند عالیترین مقام کشوری وامام منصوب از جانب خدای متعال بر همه مردم باشد.

«دینم را به او می فروشم»: در منطق امیرمؤمنان سلام الله علیه دادن حتی یک مَن از گندمهای مسلمانان به برادر فقیرش عقیل، هرچند از شدّت فقر وگرسنگی رنگ در رخسار فرزندانش نباشد، دین فروشی است.

«تکّه آهنی را گداختم»: در آن زمان عقیل نابینا بود. حضرت آهنی را می گدازد وفقط به بدن او نزدیک می کند بدون آن که بچسباند، تا عقیل دریابد که آتش وحرارت سرنوشت هر حق ستیز وخلافکاری است. وبدین ترتیب، امیرمؤمنان سلام الله علیه به برادرش می فهماند که چرا حاضر نیست یک مَن گندم، بیشتر از عطا وحقش به او بدهد.

«زنان فرزند مرده در عزای تو بنشینند»: آری، این کار که در نزد بسیاری از مردم کوچک وکم اهمیت است، از نظر علی بن ابی طالب سلام الله علیه چنان بزرگ ومهم است که حق دارد این جمله را به برادرش بگوید. چون، حقّ بزرگ و با اهمیت است هرچند به ظاهر کوچک واندک باشد.

«ومن از آتش دوزخ ننالم؟!»: در فلسفه امیرمؤمنان سلام الله علیه حتّی به اندازه یک مَن خیانت در اموال مسلمانان مستوجب آتش دوزخ است.

پس، باید سردمداران، دولتمردان، وزیران، کارکنان و... چشمانشان را باز کنند تا موضع ومسؤولیت خویش را خوب بشناسند.

**با خواهرش**

شیخ مفید رحمه الله در «الاختصاص» حدیثی طولانی آورده که در آن آمده است: «امیرمؤمنان سلام الله علیه خود وفرزندانش را بر هیچ یک از مسلمانان برتری نمی داد. روزی خواهرش ام هانی، دختر ابوطالب، نزد علی سلام الله علیه رفت وحضرت بیست درهم به او داد. ام هانی از کنیز عجمش پرسید: امیرمؤمنان سلام الله علیه به تو چقدر داد؟ گفت: بیست درهم. ام هانی خشمگین [و برای اعتراض به اینکه او را با کنیزش یکسان قرار داده اند] نزد علی سلام الله علیه آمد. حضرت به او فرمود: برگرد ـ خدایت رحمت کناد ـ ما در کتاب خدا برتری برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم»(۶۱).

خواهر امیرمؤمنان، دختر ابوطالب، دخترعموی پیامبر صلی الله علیه وآله، بانویی هاشمی وقرشی وعرب اصیل هم که باشد، نباید در عطا بر کنیزی غیر عرب ترجیح داده شود.

این است سیاست عادلانه اسلام که امیرمؤمنان سلام الله علیه آن را به نمایش گذاشت تا معیار درستی برای همه نسلها وعصرها باشد، ودر هر زمان ومکانی رهبران با آن سنجیده شوند.

**با دخترش**

مورّخان نقل کرده اند که: «از بصره مرواریدی برای امیرمؤمنان سلام الله علیه تحفه فرستادند که نمی شد برایش قیمت تعیین کرد. دخترش ام کلثوم عرض کرد: ای امیرمؤمنان! اجازه می دهید این را برای زینت در گردنم آویزم؟

حضرت علی سلام الله علیه به خزانه دار بیت المال، ابو رافع، فرمود: ابو رافع! این را به بیت المال ببر آن گاه به دخترش فرمود: من نمی توانم این کار را بکنم مگر آن گاه که حتی یک زن مسلمان باقی نماند مگر آن که مثل تو چنین گردنبندی داشته باشد»(۶۲).

دختر امیرمؤمنان سلام الله علیه نباید چیزی را که همه زنان مسلمان نمی پوشند بپوشد. آیا در قاموس سیاست وسیاستمداران، نظیر این رفتار یافت می شود؟

آیا سطح زندگی وجامه های زنان رهبران دنیا، مثل ضعیف ترین وفقیرترین زنان جامعه است؟

این است سیاست اسلام که ما جهان را به آن فرا می خوانیم تا همگان از کرامت انسانی که خداوند برای انسان قرار داده وانسان برای آن آفریده شده است، برخوردار شوند.

**با همسرش**

«مناقب» به نقل از امّ عثمان ـ امّ ولد امیرمؤمنان سلام الله علیه ـ آورده است که گفت: «به خدمت حضرت علی سلام الله علیه که در رُحبه نشسته بود، رسیدم. گردنبندهایی از قرنفل در برابرش بود. گفتم: ای امیرمؤمنان! از این قرنفلها گردنبندی برای دخترم عطا کن.

حضرت با دستش درهمی به طرف من پرتاب کرد وفرمود: این را بگیر.

سپس فرمود: اینها، در درجه اول، مال مسلمانان است. صبر کن تا سهم خود را از اینها دریافت کنیم، آن گاه گردنبندی به دخترت بدهیم»(۶۳).

**با دامادش**

عبدالله بن جعفر، برادرزاده حضرت علی سلام الله علیه وداماد او یعنی شوهر دخترش، بزرگ بانوی هاشمیان حضرت زینب کبری: بود. او مردی پاک و با ایمان واز سادات بنی هاشم وبخشنده بود ومردم را اطعام می کرد. سفره اش در تابستان وزمستان وشب وروز پهن بود واز مردم پذیرایی می نمود.

یک بار دچار تنگدستی شد، ونزد عمویش امیرمؤمنان سلام الله علیه آمد وعرض کرد: ای امیرمؤمنان! خواهش می کنم دستور دهید به من کمکی یا خرجی دهند. به خدا قسم هیچ خرجی ندارم مگر این که چارپایم را بفروشم.

فرمود: «ه، به خدا قسم نمی توانم چیزی به تو دهم مگر این که به عمویت دستور دهی دزدی کند وبه تو بدهد»(۶۴).

این است سیره ورفتار امیرمؤمنان سلام الله علیه با نزدیکان وخویشاوندانش!

اجرای دقیق سیاست اسلام در همه سطوح.

:: سیاست حضرت علی (علیه السلام) با کارکنانش

نظارت امیرمؤمنان علی سلام الله علیه بر کارکنانش در رأس سیاست اداری آن حضرت بود. علی بن ابی طالب سلام الله علیه ـ بر خلاف بسیاری از حکومتگران وسیاستمداران ـ کارمندانش را برای این نمی خواهد که از او تعریف وتمجید کنند، بلکه آنها را برای این می خواهد که از خدای سبحان تمجید وستایش نمایند. می خواهد آنها به طور دقیق وکامل ودائم در راه خدا باشند. از این رو، همان گونه که نصب آنها به دست اوست، خود را در برابر اعمال ورفتار آنها نیز مسؤول می داند.

لذا آنها را نصیحت وراهنمایی می کرد، وچنانچه رفتار ناشایستی از ایشان سر می زد توبیخشان می نمود، واگر هیچ یک از این ها سود نمی بخشید بر کنارشان می کرد، ودر صورتی که مستحق مجازات بودند آنان را مجازات می کرد.

مصونیت دیپلماتیک، مصونیت اداری، مصونیت شغلی وامثال این اصطلاحات، چنانچه دیپلماتی از مسیر حق خارج گردد ومدیر کجراهه رود، وکارمند اقدام به کارهای ناشایستی چون اجحاف وستم وبی توجهی به مردم کند، نزد علی بن ابی طالب سلام الله علیه مفهومی ندارد.

زیرا، اصل اساسی در گزینش کارمند وادامه کار او، در منطق امیرمؤمنان سلام الله علیه فقط یک چیز است: «خدا ومردم». این اصل اساسی در انتخاب کارمند ودر ابقای او به کارش می باشد.

در این زمینه، تاریخ داستانی را ثبت کرده است: یکی از نزدیکان امیرمؤمنان سلام الله علیه کاری کرد که مستوجب کیفر بود. لذا از ترس فرار کرد. مردم او را گرفتند ونزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آوردند. وی به امام گفت: «به خدا قسم که بودن با تو خواری است وترک کردنت کفر»(۶۵). یعنی: تو میان دوستانت وغیر دوستانت هیچ فرقی نمی گذاری و با آنها همان گونه بی گذشت رفتار می کنی که با دیگران.

عزل بیدرنگ کارگزار

تاریخ می گوید: زنی از بنی هَمْدان، به نام «سودة بنت عمارة»، از یکی از کارگزاران، نزد حضرت علی سلام الله علیه شکایت کرد وحضرت او را عزل نمود. تفصیل ماجرا چنین است:

اِربلی در «کشف الغمة»، به نقل از کتاب «ابن طلحة» از سوده همدانی دختر عمارة آورده است که: وی نزد معاویه رفت وگفت: «به خدا سوگند من از فردی که امیرمؤمنان سلام الله علیه برای تحصیل صدقات ما گماشته بود و او به ما ستم ورزید، نزد آن حضرت به شکایت رفتم، دیدم به نماز ایستاده است. با دیدن من نمازش را قطع کرد و با مهربانی ولطف وملایمت رو به من کرد وفرمود: کاری داری؟

گفتم: آری. وماجرا را برایش گفتم. او گریست وسپس سرش را به آسمان برداشت وگفت: «بار خدایا، تو خود بر من وبر ایشان گواهی. ومی دانی که من به آنها نگفته ام که بر بندگانت ستم کنند ویا حقّی را زیر پا بگذارند». آن گاه قطعه ای پوست برداشت ودر آن نوشت:

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَـنِ الرَّحِيمِ 3 قَدْ جَآءَتْكُم بَيِّنَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلاَ تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَآءَهُمْ ولاَ تُفْسِدُوا فِي الأَرْضِ بَعْدَ إِصْلاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ](۶۶)؛ «شما را از جانب پروردگارتان برهانی روشن آمده است. پس پیمانه وترازو را تمام نهید واموال مردم را کم مدهید ودر زمین، پس از اصلاح آن، فساد مکنید. این برای شما بهتر است اگر مؤمنید».

چون این نامه ام را خواندی آنچه را از پُست ما در دست توست نگهدار تا کسی بیاید وآن را بگیرد. والسلام».

سوده گفت: سپس آن نوشته را به من داد بدون آن که با گِل مهر ومومش کند. من نامه را برای صاحبش بردم و او عزل شد واز نزد ما رفت»(۶۷).

بحث فقهی وحکم شرعی این مسأله مجال گسترده دیگری می طلبد که این کتاب جای آن نیست؛ چون در این کتاب بنا را بر اختصار واشاره گذرا به روش سیاسی امیرمؤمنان علی سلام الله علیه گذاشته ایم تا از آن واز سیره وروش پیامبر صلی الله علیه وآله درسهای سیاست صحیح را برای تاریخ معاصر خویش بیاموزیم والهام بگیریم.

آموزش عملی به کارگزار

نیز اربلی درباره امیرمؤمنان علی سلام الله علیه آورده است که: «علی سلام الله علیه مردی از قبیله ثقیف را بر عکبرا(۶۸) گماشته بود. او گفت: علی سلام الله علیه به من فرمود: فردا پس از خواندن نماز ظهر نزد من باز آی. من در موعد مقرر نزد او بازگشتم... دیدم نشسته ودر کنارش کاسه ای وکوزه آبی قرار دارد، ظرف سربسته مُهر شده ای را خواست. با خودم گفتم: مرا امین دانسته به طوری که جواهری را به من می سپارد.

اما چون مُهر را شکست وظرف را گشود، دیدم، در آن مقداری آرد است. آردها را بیرون آورد ودر کاسه ریخت و با آب قاطی کرد وخودش نوشید وبه من هم نوشاند.

من طاقت نیاوردم وگفتم: ای امیرمؤمنان! در عراق با این همه وفور نعمت که می بینی، چنین می کنی!

فرمود: به خدا سوگند من از روی بخل وخسّت بر این مهر نزده ام، بلکه به اندازه کفافم می خرم ومی ترسم سر آن را باز کنند واز جای دیگر در آن بریزند، ومن دوست ندارم جز حلال وپاک وارد شکمم کنم. لذا، همان قدر که می بینی، از آن مراقبت می کنم.

سپس فرمود: زنهار، از خوردن چیزی که نمی دانی حلال است یا حرام»(۶۹).

بر کنار کردن به سبب بلند کردن صدا

محدث نوری رحمه الله در «مستدرک الوسائل» به نقل از کتاب «عوالی اللآلی» آورده است: روایت شده است که امیرمؤمنان سلام الله علیه ابو الاسود دؤلی را به منصب قضا گماشت وبعد برکنارش نمود، أبوالأسود به حضرت گفت: چرا مرا عزل کردی در حالی که نه خیانت کرده ام ونه جنایت.

فرمود: «دیدم صدایت را از صدای خصمت بالاتر می بری»(۷۰).

طرفین دعوا هر دو انسانند ودر منطق اسلام محترم می باشند، وقاضی حق ندارد کوچکترین اهانتی به آنها روا دارد. وبلند کردن صدا روی آنها، خود نوعی اهانت است واز آداب قضایی اسلام به دور می باشد.

بنابراین، قاضیی که این کار را می کند باید معزول شود، حتی اگر در علم وفضیلت واخلاق ونزدیکی به امیرمؤمنان سلام الله علیه شخصی همچون أبوالأسود دؤلی باشد؛ چرا که در منطق علی بن ابی طالب سلام الله علیه حقّ جای سازش ندارد.

محدّث قمی رحمه الله درباره ابوالاسود دؤلی می نویسد:

«أبو الأسود دُؤلی مردی فاضل وفصیح از طبقه نخست شعرای اسلام است. او شیعه امیرمؤمنان سلام الله علیه واز بزرگان وسرشناسان تابعین بود. اهل بصره بود واز شهسواران وخردمندان به شمار می آید»(۷۱).

أبوالأسود همان کسی است که به دستور امیرمؤمنان سلام الله علیه وراهنمایی آن حضرت علم «نحو» را پایه ریزی کرد.

**حسابت را برایم بفرست!**

با آن که روش امیرمؤمنان سلام الله علیه در زمان حیات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وپس از رحلت آن حضرت ودر زمان حیات حاکمان پیش از او، بهترین معرّف برای آینده زندگی آن بزرگوار بود، وکارگزاران وکارکنانی که به اطراف واکناف می فرستاد با راه ورسم امیرمؤمنان سلام الله علیه بخوبی آشنا بودند، اما با این همه، حضرت علی سلام الله علیه همواره اعمال ورفتار کارگزاران وعمّالش را زیر نظر داشت واز آنها حساب می کشید تا مبادا فردی از آنها به مردم ستم کند. برای مثال، وقتی شنید که یکی از کارگزارانش کمی بد رفتار کرده است به او چنین نوشت:

«اما بعد، راجع به تو مطلبی شنیده ام که اگر راست باشد هر آینه پروردگارت را به خشم آورده ای واز امامت نافرمانی کرده ای، وامانتت [= مقام ومنصبت] را خوار ساخته ای. شنیده ام که زمینها را برهنه کرده ای وهرچه در اختیار توست گرفته ای وبالا کشیده ای. پس، حسابت را برایم بفرست. وبدان که حسابرسی خداوند سخت تر از حسابرسی مردم است. والسلام»(۷۲).

در منطق اسلام، مردم آزادند، وهیچ کس حق حسابرسی از آنها را ندارد، وبه کسی نمی توان گفت: «این را از کجا آورده ای»؛ چرا که فرموده اند: «ضع أمر أخیک علی أحسنه(۷۳)؛ کار برادرت را به بهترین محمل حمل کن». این را در اصطلاح فقها «أصالة الصحة» می گویند. بجز در پاره ای موارد که طبق اصل «اهم ومهم» مستثنا می شود. این هر دو قاعده از خود شریعت اسلام استفاده می شوند.

اما کارگزار وحکمران وکارمند عالیرتبه از این قاعده جدایند وباید به آنها گفت: «این را از کجا آورده ای؟»، وباید داراییها واموالشان مورد حسابرسی قرار گیرد، وباید از حسابرسی خداوند که سخت تر ودشوارتر است ترسانده شوند، تا پایه های عدالت، استوار گردد ومردم از ستم وتعدی در امان بمانند.

**اگر خیانت کنی!**

امیرمؤمنان سلام الله علیه به یکی از کارگزارانش ـ زیاد بن ابیه که جانشین کارگزارش عبدالله بن عباس در بصره بود ـ نامه ای چنین نوشت:

«صادقانه به خداوند سوگند می خورم که اگر بشنوم در اموال مسلمانان، از ریز یا درشت آن، خیانت کرده ای... چنان بر تو سخت گیرم که اندک مال وگران پشت واز فقر وناداری، خوار گردی. والسلام»(۷۴).

کارگزار، یعنی کارمندی که امام سلام الله علیه برای اداره کشور وشهرها انتخاب می کند، باید دو شرط ودو ویژگی در او وجود داشته باشد: علم وعدالت

هم باید با احکام اسلام وحلال وحرام وچگونگی وساطت در کارها میان خدای متعال وخلق او آشنا باشد، وهم عادل ومؤمن وخیر رسان باشد، نه فاسق وستمگر واهل اجحاف.

اما کارگزاری که علم وعدالت در او جمع است، دیگر این همه تهدید سخت برای چیست؟

علتش آن است که حق، قاطع وانعطاف ناپذیر است، وتیزتر از تیغه شمشیر است.

آری، خیانت به اموال مسلمانان، خیانت به مسلمانان، خیانت به امیرمؤمنان وخیانت به خداوند بزرگ است. وهرکس این همه خیانت مرتکب شود البته که سزاوار چنین سرزنش ونکوهشی است.

امیرمؤمنان سلام الله علیه کارگزاران کشور را این گونه تأدیب می کند، واین گونه باید امام [حاکم]، کارگزاران وکارکنان وکارمندانش را تربیت کند تا مسلمانان از خیانت وتعدّی در امان بمانند.

حضرت علی سلام الله علیه در سخن دیگری می فرمایند: «إن أعظم الخیانة خیانة الأمة وأفظع الغش غشّ الأئمة(۷۵)؛ بزرگترین خیانت خیانت به امت است، وزشت ترین دغلی، دغلی پیشوایان است».

**مسؤولیت سرزمین ها وحیوانات**

در یکی از خطبه هایی که امیرمؤمنان سلام الله علیه در اوایل خلافتش ایراد فرمود، چنین آمده است: «إتّقوا الله فی عباده وبلاده، فإنّکم مسؤولون حتّی عن البقاع والبهائم(۷۶)؛ از خدا بترسید ورعایت حال بندگان وسرزمین هایش را بکنید، چرا که شما حتی درباره سرزمین ها وحیوانات مسؤولید وبازخواست خواهید شد».

در منطق امیرمؤمنان سلام الله علیه مسؤولیت تنها اختصاص به اسلام وایمان ومسلمانان ومؤمنان ویا به زن ومرد ویا به طور کلّی، بشر ندارد بلکه همه آنچه را که خدای متعال آفریده است وبشر می تواند از آن در طریق خیر یا شرّ، به حق یا به باطل، ودر راه راست یا کجراهه وغیره، استفاده کند، در بر می گیرد. مردم در برابر زمین وخاک وکشور وبیابان ودریا و... مسؤولند واین مسؤولیت ابعاد گوناگونی دارد: نسبت به سکونت در آنها، کشت وزراعت در آنها، رها کردنشان، وزیاده روی در آن ها وامثال اینها. حتی نسبت به حیوانات وبهایم

نیز انسان مسؤولیت دارد ودر خصوص رفتاری که با آن ها می کند: ظلم یا محبّت، استفاده خوب یا بد، اسراف وتبذیر، وغیره باید در پیشگاه خدای متعال پاسخگو باشد.

اینهاست حدود مسؤولیت در سیاست ودیدگاه علی بن ابی طالب سلام الله علیه. واین باید درس عبرتی باشد برای مردم ورهبران، وباید حرکت خود را بر طبق راه ورفتار امیرمؤمنان سلام الله علیه تصحیح کنند.

**:: آزادی در حکومت امیرمؤمنان (علیه السلام)**

در دوره امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه مردم از آزادی گسترده اسلامی برخوردار بودند. این ویژگی زمانی نمایان تر می شود که خشونت ها وبی رحمی های دوره عثمان بن عفّان را به یاد آوریم، به طوری که صحابی بزرگواری چون ابوذر ـ رضوان الله علیه ـ که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بارها وبارها او را ستود، مجال امر به معروف ونهی از منکر نمی یافت.

این آزادی اسلامی که امیرمؤمنان سلام الله علیه میدان را برایش باز کرد شبیه ترین نمونه نسبت به آزادی هایی بود که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در صدر اسلام به مردم داد. برای مثال، همان گونه که در مدینه منوره وپیرامون آن مشرکان ویهودیان ومسیحیان ومنافقان در کنار مسلمانان زندگی می کردند؛ خانه هایشان کنار هم بود ودر بازار با هم بودند و با یکدیگر داد وستد می کردند ودر سایه اسلام از آزادی برخوردار بودند، در عصر امیرمؤمنان علی سلام الله علیه نیز مسلمانان ویهودیان ومسیحیان ومجوسیان ومشرکان وبلکه همه انسان ها ـ از هر کیش وآیینی ـ در سایه اسلام، با عزّت واحترام ودر رفاه وخوشی زندگی می کردند. آن حضرت می فرمود: «الناس صنفان إما أخ لک فی الدین، واما نظیر لک فی الخلق(۷۷)؛ مردم [نسبت به شما] دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند ویا همنوع تو».

این جمله بی نظیر وشکوهمند وجاویدان، زمینه را برای احترام بشر، از آن حیث که بشر است، می گشاید تا مردم از این دیدگاه به او بنگرند، وهمگان را زیر چتر عدالت وحق انسانیّت گرد می آورد.

بی گزافه می گوییم: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه ـ بعد از پیامبر صلی الله علیه وآله ـ تنها کسی است که، با سخنان خود، شالوده های عمیق آزادی را ریخت، و با رفتار وکردارش آن را در میان امت به اجرا در آورد. در نهج البلاغة، در ترغیب وتشویق به آزادی می فرماید: «ألا حرّ یدع هذه اللماظة(۷۸)؛ آیا آزاده ای نیست که این پسمانده غذا در دهان(۷۹) را رها کند». ومی فرماید: «لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حرا(۸۰)؛ بنده دیگری مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است». وباز می فرماید: «أیها الناس إن آدم لم یلد عبداً ولا أمة، وان الناس کلهم أحرار ولکن الله خول بعضکم بعضا(۸۱)؛ ای مردم! آدم نه غلامی به دنیا آورد ونه کنیزی. مردم همه آزادند اما خداوند بعضی از شما را در اختیار بعضی دیگر قرار داد».

وبدین سان، حضرت علی سلام الله علیه نخستین کسی بود که این سخنان را در زندگی عملی اش پیاده کرد وحکومت اسلامی عادلانه وآزادی را که همه مردم در آن آزادند، بنیاد نهاد. درست همانند دولتی که رسول خدا صلی الله علیه وآله تأسیس کرد. اینک چند نمونه در این خصوص:

**ابن کوّاء**

ابن کواء، مردی منافق وخارجی مذهب وملعون(۸۲) واز مخالفان علی بن ابی طالب سلام الله علیه بود، آن هم در زمانی که حکومت حضرت علی سلام الله علیه در اوج خود به سر می برد ودر آن روزگار، بزرگترین وپهناورترین حکومت در روی زمین بود، وحضرت علی سلام الله علیه ـ علاوه بر این که امامِ منصوب از جانب خداوند وپیامبر صلی الله علیه وآله بود ـ بزرگترین حکمران بر کره خاکی نیز بود. این شخص در محافل عمومی وبه گونه ای ددمنشانه به امیرمؤمنان سلام الله علیه اعتراض می کرد.

مرحوم علامه مجلسی از کتاب «المناقب»، با سندش، آورده است(۸۳) که: حضرت علی سلام الله علیه در حال خواندن نماز صبح بود که ابن کواء از پشت سر حضرت، شروع به خواندن این آیه کرد:

[وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وإِلَی الَّذِینَ مِن قَبْلِکَ لَـئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ ولَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ](۸۴)؛ «و[خدا] به تو وبه کسانی که پیش از تو بودند وحی کرد که اگر مشرک شوی حتماً کردارت تباه ومسلّماً از زیانکاران خواهی شد».

حضرت به احترام قرآن سکوت کرد تا آن ملعون آیه را به پایان برد. امام قرائتش را ادامه داد. دوباره ابن کواء همان آیه را خواند. باز حضرت علی سلام الله علیه به احترام قرآن، خاموش ماند وپس از تمام شدن آیه مجدداً نمازش را ادامه داد. ابن کواء برای بار سوم آیه را خواند: «به تو وکسانی که پیش از تو بودند وحی کرد که اگر مشرک شوی حتماً کردارت تباه ومسلّماً از زیانکاران خواهی شد». وحضرت علی سلام الله علیه برای سومین بار به احترام قرآن سکوت کرد، وچون ابن کواء آیه را به پایان برد حضرت این آیه را قرائت کرد: [فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ولاَ یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لاَ یُوقِنُونَ](۸۵)؛ «پس، صبور باش که وعده خدا راست است، ومبادا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری وا ندارند». آن گاه سوره را تمام کرد وبه رکوع رفت(۸۶).

این چه آزادی است که به مردی منافق اجازه می دهد به شخص اول جهان اسلام، آن هم شخصی چون امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه در حال نماز حمله برد و او را به مشرک وبر باد رفتن اعمالش متهم کند، ولی او به احترام قرآن کریم سکوت می کند، واین حمله وسکوت سه بار تکرار می شود ودر نهایت امام نمازش را به پایان می برد بدون آن که به ابن کواء کاری داشته باشد، وابن کواء هم در پی کار خود می رود به طوری که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است.

این آزادی کجا وآزادی کشورهای آزاد در جهان امروز کجا؟

آیا هرگز یک فرد معمولی جرأت می کند با یک رئیس یا رهبر چنین رفتاری بکند؟ وبه فرض که چنین اتفاقی بیفتد، آیا به خیر وخوشی پایان می پذیرد؟

تاریخ به این پرسشها جواب منفی می دهد؛ حتی در امروز ودر آزادترین کشورهای جهان. واین است آزادی اسلامی که حضرت علی سلام الله علیه آن را پیاده کرد.

پس، بشنوند کسانی که می گویند: در اسلام آزادی نیست.

**ابو هریره**

ابو هریره که در برهه ای از دوران قبل از حضرت علی سلام الله علیه، در ناز ونعمت بار آمده بود، با عصر علی بن ابی طالب سلام الله علیه، با حقّ ناب واسلام دقیق ورعایت همه جانبه عدالت، روبه رو شد، از این رو، این حکومت، خوشایند او قرار نگرفت ودر برابر حضرت علی سلام الله علیه ایستاد وبه مخالفت با او پرداخت ومی خواست سیاست اسلام واجرای احکام قرآن را به علی بن ابی طالب سلام الله علیه بیاموزد!

تو گویی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نشنیده بود که بارها وبارها از فضایل وخوبیهای حضرت علی سلام الله علیه گفته بود. گفته هایی چون:

«علی مع الحق والحق مع علی یدور معه حیثما دار(۸۷)؛ علی با حقّ است وحق با علی وبر یک محور می چرخند».

«علی وارث علمی وحکمتی(۸۸)؛ علی وارث دانش وحکمت من است».

«أنا مدینة العلم وعلی بابها فمن أراد المدینة فلیأتها من بابها(۸۹)؛ من شهر علم هستم وعلی دروازه آن، پس هر که خواهد به شهر در آید باید از دروازه آن وارد شود».

وصدها وهزارها سخن دیگر از این قبیل.

این از طرف ابو هریره. اما هیچ یک از این رفتارها وبرخوردهای او در حضرت علی سلام الله علیه کمترین تأثیری نگذاشت وباعث نشد که آن حضرت موضع خود را در برابر ابو هریره تغییر دهد؛ بلکه، برعکس، نیازها وگرفتاریهای او را برطرف می کرد. به این قطعه تاریخی توجه کنید:

علامه مجلسی قدس سره به نقل از «المناقب» آورده است:

«ابو هریره ـ که روز گذشته از حضرت علی سلام الله علیه بد گفته بود ـ نزد آن حضرت آمد وخواهشهای خود را مطرح کرد وحضرت آنها را برآورده ساخت. یاران حضرت علی سلام الله علیه بر او خرده گرفتند، اما حضرت فرمود: من شرم می کنم که جهالت او بر علم ومعرفت من، وجُرمش بر عفو وگذشت من، ودرخواستش بر سخاوت وبخشش من چیره آید»(۹۰).

واما در مقابل می بینیم که ابوذر رحمه الله، این صحابی بزرگ وجلیل القدر، در مجلس عثمان که نیازی به معرفی ندارد، از حکم شرعی سخن می گوید اما سزایی جز ضرب وحبس وتبعید وگرسنگی وخواری ومرگ نمی بیند!

ولی ابو هریره ـ که به سبب احادیث ساختگی اش از پیامبر صلی الله علیه وآله شهرت دارد ـ اولا: جرأت می کند که روبه روی علی بن ابی طالب سلام الله علیه از او بدگویی کند!

ثانیاً: از آزادی اسلامی که امیرمؤمنان سلام الله علیه آن را به اجرا در آورده است آگاه است ولذا بیم آن که مورد خشم ویا کیفر قرار گیرد، ندارد.

ثالثاً: علی بن ابی طالب سلام الله علیه، با آن که می داند ابوهریره در این رفتارش گنهکار وعصیانگر است وحق را زیر پا نهاده ودر پی باطل وستم است، او را مجازات نمی کند.

رابعاً: ابو هریره فردای آن روز، جرأت می کند که نزد حضرت علی سلام الله علیه بیاید وحوایجش را بخواهد.

خامساً: حضرت علی سلام الله علیه هم واقعاً حوایجش را برآورده می سازد.

به طوری که انگار اصلا چیزی اتفاق نیفتاده است.

وبعد به یارانش که بر او خرده می گیرند، با منطق علم وگذشت وبخشندگی جواب می دهد.

آری، آزادی اسلامی در یک چنین سطح بالایی است.

**حقوق خوارج**

خوارج با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه جنگیدند وبه روی او ویارانش شمشیر کشیدند وهزاران هزار زن ومرد مؤمن، از یاران وشیعیان حضرت علی سلام الله علیه را به قتل رساندند، وجنگی بزرگ بر ضد آن حضرت به راه انداختند... .

اما، با این همه، در تاریخ آمده است که امیرمؤمنان سلام الله علیه «حقوق خوارج از بیت المال را قطع نکرد»(۹۱).

این چه آزادی است!؟

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وکسانی که در خط خدای متعال وخط پیامبران و اولیای الهی هستند، که بگذریم، آیا نظیر این آزادی در تاریخ یافت می شود؟

**بیعت با سوسمار!**

بیست وپنج سال بعد از آن که مسلمانان در غدیر خم به فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بعد از بازگشتش از حجة الوداع، با امیرمؤمنان سلام الله علیه بیعت کردند(۹۲)، پس از کشته شدن عثمان مجدداً با آن حضرت دست بیعت دادند. در میان بیعت کنندگان هشت نفر از منافقان نیز بودند.

این عدّه بیعت خود را با حضرت شکستند و با سوسماری در صحرا بیعت کردند!

این قطعه تاریخی را بخوانید:

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب»(۹۳) ابن شهرآشوب، وقطب راوندی در «الخرائج»(۹۴) وشیخ صدوق در «خصال»(۹۵) وصفار در «بصائر الدرجات»(۹۶) و دیگران با سندهای خود از اصبغ بن نباتة آورده اند که گفت:

امیرمؤمنان سلام الله علیه به ما دستور داد که از کوفه به مداین برویم. ما روز یکشنبه حرکت کردیم اما عمرو بن حریث با هفت نفر نیامدند وبه جایی در حیرة، موسوم به خورنق، رفتند وعمرو گفت: برای گردش می رویم وروز چهارشنبه حرکت می کنیم وپیش از آن که علی نماز جمعه را برگزار کند به او ملحق می شویم.

این عده مشغول خوردن ناهار بودند که سوسماری دیدند وآن را شکار کردند. عمرو بن حریث آن را گرفت ودستش را راست نگه داشت وگفت: بیعت کنید. این امیرمؤمنان است! آن هفت نفر وخود عمرو با سوسمار بیعت کردند وبعد رهایش ساختند ورفتند. عمرو گفت: علی بن ابی طالب مدّعی است که غیب می داند، ولی ما او را خلع کردیم وبه جای وی با سوسماری بیعت نمودیم.

آنان روز جمعه وارد مداین شدند وحضرت مشغول ایراد خطبه بود. بدون آن که از هم جدا شوند همگی جلو در مسجد پیاده شدند، وچون به مسجد در آمدند امیرمؤمنان سلام الله علیه از بالای منبر آنها را دید وصحبتش را قطع کرد وفرمود:

«ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به من هزار حدیث آموخت که هر حدیثی هزار در وهر در هزار کلید دارد. خدای عزوجل می فرماید:

[يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ](۹۷)؛ «روزی که هر مردمی را با پیشوایشان فرا خوانیم».

من برای شما به خدا سوگند می خورم که روز قیامت هشت نفر برانگیخته می شوند وبه نام پیشوایشان که سوسماری است فرا خوانده می شوند. اگر بخواهم می توانم از این هشت تن نام ببرم».

اصبغ بن نباتة گفت: در این هنگام دیدم عمرو بن حریث از خجالت وملامت وترس ووحشت به زمین افتاد چنان که برگ خرما از بن می افتد(۹۸).

چگونه این هشت نفر به خود اجازه می دهند بیعتشان را بشکنند، آن هم با کسی چون امیرمؤمنان سلام الله علیه که قرآن کریم، در آیه مباهله، او را «نفس» رسول خدا صلی الله علیه وآله تلقی کرده است؟(۹۹) بعد، چنان در گمراهی فرو می روند که، برای اهانت هرچه بیشتر به امیرمؤمنان سلام الله علیه، این قسمت کننده بهشت ودوزخ، با سوسماری بیعت می کنند.

اما موضع امیرمؤمنان سلام الله علیه در برابر آن ها موضع محبت ومهربانی است. آنان را می شناسد واز کاری که کرده اند آگاهشان می کند و با این حال از بردن نام ایشان خودداری می کند تا مبادا مردم به آنان صدمه ای بزنند.

لکن، با وجود این همه گذشت ومحبت، آن هشت نفر همچنان بر نفاق وگمراهی خویش اصرار می ورزند.

آری، چنین آزادی فقط در اسلام وجود دارد وبس. وتنها یک حاکم اسلامی عادل، همچون رسول خدا صلی الله علیه وآله وامیرمؤمنان سلام الله علیه ورهروان راستین راه آنان، می توانند آن را به نمایش بگذارند.

### پا درمیانی در ازدواج

کوفه آمیزه ای از عرب وایرانی ودیگر اقوام ونژادهایی را که در ادوار پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله به اسلام گرویدند، در خود گرد آورده بود. بعضی از اینها، در نتیجه ضعف پایه ها واصول جهانی اسلام در جانهایشان، بشدّت دارای حسّ نژادگرایی وقومیت گرایی وناسیونالیستی بودند. از این رو، برخی عربها حاضر نبودند به غیر عربها زن بدهند.

غیر عربها نزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آمدند واین موضوع را با حضرت در میان نهادند واز ایشان خواهش کردند که عربها را نصیحت کند ونقش میانجی را در این باره ایفا نماید.

حضرت علی سلام الله علیه این کار را کرد امّا عربها نپذیرفتند.

این چه آزادی است که امیرمؤمنان سلام الله علیه برای ازدواج وساطت می کند اما وساطتش قبول نمی شود، وآب از آب هم تکان نمی خورد.

این، آزادی اسلام است.

### نماز تراویح

پیامبر صلی الله علیه وآله نمازهای مستحبی ماه رمضان را فرادی می خواند واجازه نداد که به صورت جماعت خوانده شوند. به طوری که وقتی در یکی از شبهای ماه رمضان، مسلمانان پشت سر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به جماعت ایستادند حضرت نمازش را تمام کرد واز مسجد خارج شد وبه خانه اش رفت وبه آن ها اجازه نداد نافله ها را به جماعت بخوانند(۱۰۰).

در دوره ابوبکر ونیز در برهه ای از عهد عمر بن خطاب وضع چنین بود، تا آن که عمر اجازه داد این نمازهای مستحبی به جماعت خوانده شود و«نماز تراویح» نام گرفت. عثمان بن عفان نیز به این بدعت ادامه داد.

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه که روی کار آمد، از نماز تراویح منع کرد چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله اجازه آن را نداد. مع ذلک، جماعتی از مسلمانان که سالیان درازی به خواندن تراویح خو گرفته بودند علیه ممنوعیت نماز تراویح تظاهرات کردند. چون خبر به امیرمؤمنان سلام الله علیه رسید دستور داد کاری به آنها نداشته باشند وبگذارند هر طور می خواهند عمل کنند.

این یکی از مصادیق آزادی در اسلام است؛ چه، رئیس کلّ اسلام ومسلمانان مردم را وا می گذارد که با او مخالفت کنند وآنان را کمترین مجازاتی هم نمی کند.

**از خدا بترس!**

در «مناقب» به نقل از «مسند» احمد بن حنبل آمده است:

جـعد بن نعجه خارجی، به امیرمؤمنان سلام الله علیه گفت: ای علی! از خدا بترس، روزی خواهی مُرد.

حضرت علی سلام الله علیه به او فرمود: «نه، به خدا سوگند که من کشته خواهم شد، با ضربتی بر این ـ اشاره به سر مبارکش کرد ـ این قضای حتمی ]خداوند[ است، وبه من ]از جانب پیامبر[ خبر قطعی داده شده است:

[وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَی](۱۰۱)؛ «وزیان کرد آن که دروغ بست»(۱۰۲).

کیست که جرأت کند به فرمانروای بزرگترین دولت جهان چنین سخن بگوید ونامش در دفتر ثبت مُردگان ثبت نشود؟ در منطق غیر اسلامی، سزای چنین کسی جز زندان وشکنجه وسرانجام، قتل نیست.

اما یک مرد خارجی مسلک، با آزادی تمام وخیال راحت وبدون کمترین ترس ووحشتی این سخن را می گوید و با این جمله به شخصیتی چون امیرمؤمنان سلام الله علیه اهانت می کند، ولی هیچ کیفری از سوی امیرمؤمنان سلام الله علیه متوجه او نمی شود جز این که دری از درهای غیب را که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به او آموخت می گشاید ودر کنار آن به آیه ای از قرآن تمسّک می جوید که آن گوینده خارجی را دروغ گو می شمارد. وآن آیه این است: «وزیان کرد هر که دروغ بست». آن خارجی که گفت: «تو خواهی مرد» دروغ گفت، چرا که خدای متعال می فرماید:

[وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ أَمْوَ تَا بَلْ أَحْیَآءٌ عِندَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ](۱۰۳)؛ «وگمان مبر کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه زنده اند ونزد پروردگارشان روزی می خورند»(۱۰۴).

این منطق سخن است که جایگزین منطق شمشیر می شود.

واین آزادی فقط در اسلام یافت می شود وبس.

**سؤال کردن برای تخریب**

مرحوم محدّث قمی به نقل از کتاب «الخطب» عبدالعزیز جلودی آورده است: امیرمؤمنان سلام الله علیه به ایراد سخنرانی پرداخت وفرمود: «از من بپرسید؛ که از هرچه تحت عرش است از من بپرسید پاسخش را می دهم. بعد از من هرکس چنین سخنی بگوید یا از روی نادانی ادّعا می کند ویا دروغگو وافترا زننده است».

مردی سبزه ولاغر ودراز با موهای مجعّد که شبیه یهودیان عرب بود ونوشته ای مصحف مانند به گردن داشت، از گوشه مجلس برخاست وخطاب به حضرت علی سلام الله علیه داد زد: ای کسی که مدعی چیزی هستی که نمی دانی، ودم از چیزی می زنی که نمی فهمی، من می پرسم، جوابم را بده.

یاران علی سلام الله علیه وشیعیان او از هر سو پریدند وقصد جان آن مرد را کردند.

حضرت علی سلام الله علیه بانگ زد که: رهایش کنید وشتاب مورزید؛ که با شتابزدگی حجّتهای خدا اقامه نمی شود، وبراهین خداوند آشکار نمی گردد.

سپس رو به آن مرد کود وفرمودش: هرچه دلت می خواهد و با هر زبانی که می خواهی سؤال کن؛ جوابت را می دهم.

آن گاه مرد سؤالاتی کرد وحضرت پاسخش را داد.

مرد سرش را تکان داد وگفت: «گواهی می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست. ومحمد فرستاده خداست»(۱۰۵).

این است معنای آزادی در نظر علی بن ابی طالب سلام الله علیه.

منطق سخن...، نه منطق زور وخشونت.

منطق گفتگو... به جای منطق گلوله.

آزادی بیان باعث می شود که پرسنده خیره سر تسلیم گردد وبه مؤمنی با ادب تبدیل شود. منطق برهان زمینه را برای یهودی کینه توز باز می کند تا مسلمانی مطیع شود.

این است منطق اسلام، ومعنای آزادی از نظر امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه.

**بخشیدن دشنام**

مورّخان در تاریخ زندگی امیرمؤمنان سلام الله علیه آورده اند که آن حضرت در ایام خلافتش در کوفه، روزی در جمع عدّه ای نشسته بود که زن زیبایی از کنار آنها رد شد وآن عده نگاههایشان را به آن زن دوختند. امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: چشمان این نرینگان آزمند است وهمین باعث کوری آنها می شود. پس، هرگاه یکی از شما چشمش به زنی افتاد وخوشش آمد برود با همسر خودش همبستر شود، چرا که او هم زنی است مثل زن خودش.

در این هنگام مردی از خوارج ـ که در آن جا حاضر بود ـ گفت: خدا این کافر را بکشد، چقدر داناست!

مردم پریدند که او را بکشند؛ اما حضرت علی سلام الله علیه فرمود: آرام باشید، جواب ناسزا ناسزاست ویا بخشیدن گناه»(۱۰۶).

تاریخ، این جریان را تا اینجا بیان کرده است؛ وبقیه ماجرا را ندیده ام، آیا امیرمؤمنان سلام الله علیه مقابله به مثل کرد وناسزای او را پاسخ داد، چرا که خداوند می فرماید: [فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ](۱۰۷)؛ «پس هر که به شما تعدی کرد به مانند تعدّیی که به شما کرده است به او تعدی کنید»، یا او را بخشید ومتعرّضش نشد.

ظاهراً او را بخشیده است؛ چون اگر حضرت علی سلام الله علیه با او کاری می کرد قطعاً تاریخ آن را نیز ثبت می نمود، وهمین که ثبت نکرده ظاهراً دلیل آن است که وی را بخشیده است.

اگر آزادی بیان نبود، قطعاً این مرد خارجی جرأت نمی کرد به امیرمؤمنان سلام الله علیه جسارت کند وروز روشن وجلو چشم خودش ودر حضور یارانش او را به کفر نسبت دهد.

امام سلام الله علیه با سیاست خردمندانه وحکمت سیاسی اش مردم را آزاد گذاشت که هرچه می خواهند بگویند. شاید برای این که سوپاپ اطمینانی باشد وافراد صاحب غرض ومرض از این طریق تخلیه روانی شوند وکار به شمشیر وبه راه افتادن جنگی ولو کوچک در داخل کوفه کشیده نشود.

این بدان معنا نیست که اسلام به این مرد خارجی مسلک اجازه می دهد چنین سخنانی را به زبان آورد، هرگز، این سخن مرد خارجی از بدترین حرامها وزشت ترین گناهان است. بلکه مقصود این است که توضیح دهیم عالیترین مقام حکومتی اسلام آنقدر به مردم آزادی می دهد که به خود اجازه می دهند حتی چنین رفتارهای زشتی را انجام دهند.

**تحلیل این موضع**

وگرنه حکم شرعی اولیه چنین انسانی قتل است؛ چون کسی که به پیامبر صلی الله علیه وآله وامام سلام الله علیه دشنام دهد مجازاتش کشته شدن است. محقق حلّی در «شرائع»(۱۰۸) وصاحب جواهر در شرحش می گوید: «کسی که امام عادل را سبّ کند قتلش واجب است، ودر این حکم، من اختلافی نمی یابم؛ بلکه ظاهر «منتهی» و«تذکرة» حکایت از اجماع بر آن دارد، وجمعی هم بر این اجماع تصریح کرده اند. پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: «هرکس بشنود که کسی مرا ناسزا می گوید بر او واجب است که کسی را که دشنام می دهد بکشد، وبه حاکم مراجعه نکند، واگر به حاکم مراجعه کرد او نیز باید کسی را که به من ناسزا گفته است به قتل برساند».

در این باره هم فرقی میان پیامبر وائمه سلام الله علیهم نیست ودشنام دهنده آنان نیز همین حکم را دارد»(۱۰۹).

مرحوم علامه مجلسی در «بحار»، با چندین سند از ابن عباس روایت آورده است که وی از یکی از مجالس قریش می گذشت که علی بن ابی طالب سلام الله علیه را ناسزا می گفتند. به عصاکش خود ـ در آن زمان ابن عباس نابینا بود ـ گفت: اینها چه می گویند؟

گفت: به علی سلام الله علیه ناسزا می گویند.

گفت: مرا نزدیک آنها ببر.

چون به ایشان نزدیک شد، ایستاد وگفت: کدام یک از شما به خدا ناسزا می گفت؟

گفتند: سبحان الله! کسی که به خدا ناسزا بگوید مشرک است.

ابن عباس گفت: کدام یک از شما به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ناسزا می گفت؟

گفتند: کسی که به رسول خدا صلی الله علیه وآله ناسزا گوید کافر است.

گفت: کدام یک از شما به علی بن ابی طالب سلام الله علیه ناسزا می گفت؟

گفتند: ما بودیم.

گفت: خدا را گواه می گیرم، خدا را گواه می گیرم که شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «هرکس به علی ناسزا گوید به من ناسزا گفته وهرکس به من ناسزا گوید به خدای عزوجل ناسزا گفته است»(۱۱۰).

در حدیثی از امام صادق سلام الله علیه که عبدالله بن سلیمان عامری روایت کرده، آمده است: به امام صادق سلام الله علیه عرض کردم: حکم مردی که بشنوم علی را دشنام می دهد واز او برائت می جوید چیست؟ فرمود: «به خدا قسم که خونش حلال است»(۱۱۱).

«روایت است که هرکس از حضرت محمد صلی الله علیه وآله یا یکی از اهل بیتش سلام الله علیهم به بدی یا به چیزی که شایسته آنها نیست یاد کند، یا در مورد آنها طعن کند قتلش واجب است»(۱۱۲).

در «دعائم الاسلام» آمده است که شخصی از حضرت صادق سلام الله علیه درباره کسی که به حضرت علی سلام الله علیه ناسزا می گوید، سؤال کرد، فرمود: «سزاوار است که حتی یک روز زنده نماند». سپس فرمود: «کسی که امام را سبّ کند کشته می شود همچنان که اگر کسی پیامبر صلی الله علیه وآله را سبّ کند باید کشته شود»(۱۱۳).

اینها نمونه ای بود از دهها حدیثی که در این باره وارد شده است ومن نیازی نمی بینم که همه آنها را در این مجال مختصر بازگو کنم.

**قاعده اهمّ ومهمّ در اسلام**

امّا، با این همه، امیرمؤمنان سلام الله علیه آن مرد خارجی را که دشنامش داد نکشت ودستور هم نداد او را بکشند، بلکه حتی به یارانش که می خواستند او را بکشند اجازه این کار را نداد ومانع شد. به خاطر مصلحتی مهم تر، ویا به این دلیل که در کشتن او مفسده بود، واین مصلحت ومفسده یا به شخص امیرمؤمنان سلام الله علیه، در آن شرایط خاص، مربوط می شده یا به کلّ اسلام ومسلمانان در آن فضای خاصی که آنان را در میان گرفته بود، ویا به هر دو.

این مصلحت ممکن است، صِرف نشان دادن گذشت وبخشش اسلام باشد... .

ومفسده ممکن است این باشد که: بعضی افراد نادان تصور کنند اسلام خشن وبی رحم است.

یا به مغرضان وشیطان صفتان بهانه دهد که تبلیغ کنند اسلام بی رحم وکینه توز است.

ویا به دلایل دیگری جز اینها. واینها مهمتر از اجرای یک حکم از احکام مجازاتهای اسلام است، وبیشتر در خور اهتمام و اولی به اجرایند؛ چون، گله تأثیر منفی تبلیغات سوء بر اسلام ومسلمانان بیشتر از تأثیر مثبت اجرای برخی احکام اسلام است. در این خصوص، محقق قمی رحمه الله سخنی دارد که مضمون آن چنین است: «آنچه که علما به آن فتوا داده اند وادعای اجماع فقها را بر آن کرده اند،

وشرع مقدس بر آن تصریح نموده، این است که دشنام دهنده به پیامبر صلی الله علیه وآله وائمه سلام الله علیهم باید کشته شود اما شرطش این است که در اجرای این حکم بیم فسادی نباشد»(۱۱۴).

از همین رو، در کتاب ارزشمند کافی، در حدیثی با سند صحیح، از زرارة روایت شده است که حضرت باقر یا صادق؛ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: اگر نه این است که خوش ندارم گفته شود: محمد از عده ای کمک گرفت وچون بر دشمنش پیروز شد آن عده را کشت، هر آینه عده زیادی را [که مستحق قتل بودند] گردن می زدم»(۱۱۵).

بنابراین، نگرانی از تبلیغ سوء علیه رسول خدا صلی الله علیه وآله باعث شد که پیامبر صلی الله علیه وآله از کشتن شمار بسیاری که مستحق قتل ویا واجب القتل بودند صرف نظر کند.

**از اصول سیاست اسلام**

واین یک اصل عمیق از اصول سیاست اسلام است که بسیاری از احکام سیاست داخلی وخارجی اسلام را می توان از آن استنباط کرد.

البته، معنایش این نیست که تمام احکام خدای متعال با استهزا وتمسخر دیگران تغییر می کند؛ بلکه به این معناست که استهزا کردن یا تهمت زدن به اسلام یا پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله یا امامان وپیشوایان اسلام سلام الله علیهم ویا حتی مراجع دینی وتبلیغ علیه آنان، به نحوی که موجب ضعف اسلام وتضعیف مسلمانان وباعث وهن یا دشمن شادی آنان، ومانند اینها گردد، واز طرفی باعث تشجیع ستمگران وکافران شود وزبان آن ها را به بدگویی از اسلام ومسلمانان باز کند... اینها چیزهایی است که موجب می شود گاه از اجرای بعضی مواد کیفرهای اسلامی صرف نظر شود تا از این طریق اعتلای اسلام وعظمت وشکوه آن حفظ گردد؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است:

«الإسلام یعلو ولایعلی علیه(۱۱۶)؛ اسلام برتر است وچیزی برتر از آن نیست».

در یک جمله: چنانچه بر اجرای یک مجازات اسلامی فسادی مترتّب گردد که از نظر شرعی معلوم شود رعایت آن مهمتر از رعایت آن مجازات است، از اجرای مجازات صرف نظر می شود.

احادیث شریف به این مطلب صراحت دارند، از جمله حدیثی که شیوخ جلیل القدر کلینی(۱۱۷) وصدوق(۱۱۸) وطوسی(۱۱۹) رضوان الله علیهم، با سند صحیح، از هـشام بن سالم روایت کرده اند که گفت: به حضرت صادق سلام الله علیه عرض کردم: حکم مرد ناسزاگو به حضرت علی سلام الله علیه چیست؟ فرمود: به خدا قسم که مهدورالدم است. سپس فرمود: البته اگر دامن بی گناهی را نگیرد.

عرض کردم: چرا دامن بی گناهی را بگیرد؟

فرمود: مؤمنی به جای کافری کشته شود. وبیشتر از این توضیح نداد.

علامه مجلسی رحمه الله ـ در مرآة العقول ـ در توضیح سخن امام می گوید: «یعنی: به سبب قتل او، بی گناهی گرفتار نشود».

به این دلایل، حضرت علی سلام الله علیه از کشتن شخصی که به او ناسزا گفت صرف نظر کرد وبه دیگران هم اجازه نداد به او صدمه ای بزنند.

هرگاه ماجرای ناسزا گفتن به حضرت علی سلام الله علیه را در حضورش وگذشت آن حضرت از شخص ناسزاگو را ـ با همه اختصارش ـ با ماجراهای دیگری از سیاستمداران بیشتر کشورهای اسلامی امروز مقایسه کنیم، معلوم خواهد شد که تفاوت میان آنها از زمین تا آسمان است.

امروز اگر کسی به یکی از سران غالب کشورهای اسلامی ناسزا گوید، بویژه اگر روبه رو ودر حضور اطرافیانش باشد، کمترین مجازاتش زندان وشکنجه ومحرومیت از حقوق قانونی وکسب وکار وامثال اینهاست، وحتی ممکن است کارش به اعدام یا جان دادن زیر شکنجه های وحشیانه باشد.

نیک یاد دارم که در عهد «عبدالکریم قاسم»(۱۲۰) در عراق قانونی وضع شد که به موجب آن هرکس به عبدالکریم اهانت کند مجازاتش ده سال زندان با اعمال شاقّه بود.

این جاست که به آزادی در سایه حکومت امیرمؤمنان سلام الله علیه که اجرا کننده دقیق اسلام بود، پی می بریم.

**خودداری از بیعت**

پس از کشته شدن عثمان بن عفّان، مسلمانان با امیرمؤمنان سلام الله علیه بیعت کردند بجز شماری از منافقان که از بیعت کردن سر باز زدند. اما امیرمؤمنان سلام الله علیه آنها را مجبور به بیعت نکرد.

برخی صحابه خواستند آن عدّه را به بیعت کردن وا دارند ودر این باره از امیرمؤمنان سلام الله علیه اجازه طلبیدند، لیکن امام سلام الله علیه پاسخ منفی داد ودرخواست آنان را بشدّت ردّ کرد؛ تا بدین ترتیب به آزادی اسلامی جامه عمل بپوشاند ومنطق سخن را وسخن منطقی را بر کرسی بنشاند، نه سخن شمشیر ومنطق زور را.

مرحوم علامه مجلسی در بحار الانوار آورده است: «پس، حضرت علی سلام الله علیه به مسجد رفت ومردم با او بیعت کردند... وسعد بن ابی وقاص را آوردند، حضرت به او گفت: بیعت کن. گفت: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نمی کنم. حضرت فرمود: رهایش کنید. بعد ابن عمر را آوردند، وگفتند: بیعت کن. گفت: تا مردم بیعت نکنند، بیعت نمی کنم. حضرت فرمود: ضامن برایم بیاور. گفت: ضامنی ندارم. اشتر گفت: اجازه دهید گردنش را بزنم. حضرت فرمود: رهایش کنید. من خودم ضامن او هستم.

انصار بیعت کردند بجز شماری اندک نظیر حسان بن ثابت وکعب بن مالک وسلمة بن مخلد وابو سعید خدری ومحمد بن مسلمة ونعمان بن بشیر وزید بن ثابت وکعب بن مالک ورافع بن خدیج وفضالة بن عبیدة وکعب بن عجرة که همگی طرفدار عثمان بودند»(۱۲۱).

واکنش امیرمؤمنان سلام الله علیه در برابر این مخالفتها وسر بر تافتنها چیزی جزنصیحت ودعوت به حق نبود.

علاّمه مجلسی قدس سره در «بحار»، به نقل از «الارشاد» آورده است که: «چون سعد وکسانی که نامشان را بردیم از امیرمؤمنان سلام الله علیه کناره گرفتند واز بیعت با او خودداری ورزیدند، حضرت حمد وثنای الهی را به جای آورد وآن گاه سخنانی ایراد کرد واز جمله، فرمود: «سوگند به خدا که خصم را نصیحت می کنم وداد مظلوم را می ستانم. از سعد وابن مسلمة واسامه وعبدالله وحسان بن ثابت خبرهایی به من رسیده است که خوشایند من نیست، وداوری میان خود وایشان را به خدا وا می گذارم»(۱۲۲).

واین تمام عکس العمل امیرمؤمنان سلام الله علیه در برابر کسانی است که بی هیچ دلیل ومنطقی از بیعت با او سر باز زدند.

اینجاست که آزادی اسلامی از سوی یک فرمانروای عادل اسلامی خود را نشان می دهد: منطق سخن وشمشیر منطق، نه منطق شمشیر.

**با وجود آگاهی ام از پیمان شکنی آنها**

زبیر وطلحه همراه با توده مسلمانان با حضرت علی سلام الله علیه بیعت کردند اما وقتی دیدند که حضرت از دادن حقوق از بیت المال بین آن دو وسایر مسلمانان فرق نمی گذارد، وهمچنین با درخواست ایشان مبنی بر واگذاری حکومت بصره وکوفه به آنها موافقت نکرد ـ علتش هم این بود که امام سلام الله علیه از توطئه وتبانی میان آن دو با معاویه در این خصوص مطلع بود ـ از امیرمؤمنان سلام الله علیه اجازه خواستند که به عمره روند. حضرت علی سلام الله علیه می دانست که طلحه وزبیر قصد عمره ندارند بلکه در پی پیمان شکنی وجنگ افروزی هستند، اما با این حال، به آن دو اجازه رفتن داد، تا که نشان دهد رئیس کشور، آزادی شکوهمند اسلامی را پاس می دارد.

زمانی که آن دو از حضرت اجازه خواستند برای عمره خارج شوند، به ایشان فرمود: «لا والله ما تریدان العمرة، ولکن تریدان البصرة؛ به خدا سوگند که شما قصد عمره ندارید بلکه آهنگ بصره دارید». همچنین زمانی که خبر اجازه طلبیدن طلحه وزبیر برای رفتن به عمره را به ابن عباس می داد، فرمود: «ومن با آن که می دانم نیّت خیانت وعهدشکنی در دل دارند، به آنها اجازه دادم، واز خداوند در برابرشان یاری می طلبم. بزودی خدا نیرنگ آنها را دفع خواهد کرد ومرا بر ایشان چیره می گرداند»(۱۲۳).

**مخالفت شُریح**

ابن ابی الحدید، در «شرح نهج البلاغة» آن جا که به ذکر برخی از احوال شریح می پردازد، می گوید: «با آن که شریح در بسیاری از مسائل فقهی با علی سلام الله علیه مخالفت می کرد واین مسائل در کتابهای فقها آمده است، مع ذلک حضرت او را بر مسند قضا ابقا کرد، یک بار حضرت علی سلام الله علیه بر او خشم گرفت ووی را از کوفه بیرون کرد اما از منصب قضا عزلش ننمود بلکه منصب قضای «بانقیا» را که روستایی نزدیک کوفه بود وبیشتر ساکنانش یهودی بودند، به وی سپرد، وشریح مدتی در آن جا بود تا آن که حضرت از وی راضی شد وبه کوفه اش باز گرداند»(۱۲۴).

**آیا ناراضیی هست؟**

پس از آن که کار بیعت با امیرمؤمنان سلام الله علیه تمام شد وتوده مسلمانان بیعت کردند حضرت دست به کاری زد که در تاریخ بی مانند بود:

ابن شهرآشوب در «مناقب» به نقل از راغب از عمار بن عباس آورده است که: چون حضرت علی سلام الله علیه بر منبر رفت به ما فرمود: «برخیزید وبه میان صفوف جمعیت روید وصدا زنید: آیا کسی هست که ناراضی باشد؟ ومردم از هر سو فریاد زدند: بار خدایا! ما از رسول تو وپسر عمویش راضی وتسلیم وفرمانبردار آنان هستیم»(۱۲۵).

امیرمؤمنان سلام الله علیه خلیفه حقیقیِ منصوب از جانب خدای متعال است، با این حال در ابتدای کار، از پذیرفتن بیعت سر باز می زند تا بعداً کسی نگوید بیعت با زور واجبار صورت گرفته است. بعد هم که مردم آزادانه با ایشان بیعت می کنند وکسانی را هم که بیعت نکردند مجبور به بیعت نکرد، باز دستور می دهد که میان صفوف مردم بروند شاید کسی باشد که ناراضی وبی میل است وامیرمؤمنان به او آزادی بیعت وپیمان وگفتگو وبحث دهد.

این چه آزادی حیرت انگیزی است در اسلام که شخص اول مملکت، پس از اتمام بیعت، به کار می بندد؟

آری، این آزادی از ویژگی های اسلام عزیز است.

**موضع حسن بصری**

حسن بصری ـ آن طور که مورّخان نوشته اند ـ: «کسی است که می گویند نسبت به حضرت علی سلام الله علیه بغض داشته وآن حضرت را نکوهش می کرده ومی گفته است: اگر علی در مدینه می ماند وخرمای حَشَف ـ پست ترین نوع خرما ـ می خورد برایش بهتر از آن بود که وارد این کار شود.

او از کسانی است که از یاری دادن به حضرت علی سلام الله علیه دست کشیدند. وحضرت علی سلام الله علیه درباره او می فرمود: «هر قومی یک سامری دارد و او [حسن بصری] سامری این امت است، با این تفاوت که «لامِسَاسَ»(۱۲۶) نمی گوید بلکه «لاقتال» می گوید»(۱۲۷).

همین آدم مشغول وضو گرفتن از جوی آبی است که حضرت علی سلام الله علیه به او میمی خورد ومی فرماید: وضوی کامل بگیر، ای جوان. حسن بصری می گوید: تو دیروز مردانی را کشتی که وضوی کامل می گرفتند. حضرت فرمود: وتو برای آنان اندوهگینی؟ حسن گفت: آری.

حضرت فرمود: پس، خدا اندوهت را دراز کناد»(۱۲۸).

این تمام پاسخی است که حضرت علی سلام الله علیه به حسن بصری می دهد.

سخن در برابر سخن. جواب ناسزا به دعایی بر آن.

واین است معنای آزادی عمیق وشکوهمند اسلامی.

**موضع اشعث**

ابن شهرآشوب در «مناقب» آورده است:

«در خبری، از حسن بن علی سلام الله علیه روایت شده است که [در زمان حکومت حضرت علی سلام الله علیه] اشعث بن قیس کندی در خانه اش مأذنه ای ساخت وهرگاه، در اوقات نماز، صدای اذان را از مسجد جامع کوفه می شنید بالای آن مأذنه می رفت و[خطاب به علی سلام الله علیه که برای نماز به مسجد می رفت] بانگ بر می آورد: ای مرد، تو دروغگو وجادوگری...

عکس العمل امام سلام الله علیه در برابر این جنایت شرم آور چه بود؟

هیچ. فقط خبر دادن از سرنوشت این مرد وقیح.

امام حسن سلام الله علیه در ادامه سخنانش فرمود: «پدرم او را «عنق النار»(۱۲۹) ـ ودر روایتی: «عرف النار»(۱۳۰) ـ می نامید.

معنای آن از حضرت سؤال شد، فرمود: چون مرگ اشعث فرا رسد تنوره ای از آتش از آسمان بر او فرود می آید و او را می سوزاند ودر حالی که تبدیل به زغال شده است دفن می شود».

این کلّ عکس العمل حضرت علی سلام الله علیه در برابر کار اشعث بن قیس است؛ کاری که هرکس نظیر آن را در حکومت هر طاغوتی انجام دهد کمترین بلایی که ـ در واکنش به عمل او ـ بر سرش می آید زندان وشکنجه ومحرومیت از حقوق سیاسی واجتماعی است.

اما امیرمؤمنان سلام الله علیه سلطان حقیقی وخلیفه خدا ورئیسی است که اسلام را، با دقت واستواری، پیاده می کند.

«چون مرگ اشعث در رسید کسانی که بر بالینش بودند آتشی را دیدند که تنوره کشان بر او درآمد ووی را سوزاند واشعث فریاد می کشید ومی گفت: بدبخت شدم، نابود شدم»(۱۳۱).

**پرداخت دیه مخالفی که به قتل رسید**

چون امیرمؤمنان سلام الله علیه تصمیم گرفت برای مقابله با معاویه وفرونشاندن غائله او رهسپار صفین شود، خطبه ای ایراد کرد ودر آن مردم را به جهاد برانگیخت. مردی با آن حضرت مخالفت ورزید ومردم او را به قتل رساندند وامام سلام الله علیه دیه او را پرداخت.

ماجرا را علامه مجلسی قدس سره در «بحار» به نقل از کتاب نصر بن مزاحم، به روایت معبد چنین آورده است:

«علی سلام الله علیه بر منبرش به خطبه ایستاد... وشنیدم که می فرمود: پیش به سوی دشمنان خدا. پیش به سوی دشمنان قرآن وسنتها. پیش به سوی پس مانده های احزاب وقاتلان مهاجرین وانصار.

در این هنگام، مردی از بنی فزارة با آن حضرت ابراز مخالفت نمود. مردم او را زیر مشت ولگد گرفتند وچندان زدند که مُرد. امیرمؤمنان سلام الله علیه دیه او را از بیت المال پرداخت.

اشتر برخاست وگفت: ای امیرمؤمنان! مبادا آنچه که دیدی تو را سست گرداند، وسخنانی که از این تیره روز خیانتکار شنیدی تو را از یاری ما نومید سازد»(۱۳۲).

از این حدیث پیداست که آن مرد با امیرمؤمنان سلام الله علیه به درشتی سخن گفته است اما، با این حال، امام او را مقتول بیت المال تلقی نموده ودیه اش را از آن پرداخت کرده است.

چنین آزادی گفتار وعقیده وبیانی در کجا یافت می شود؟ جز در اسلام؟ امیرمؤمنان سلام الله علیه مردم را به جنگ با دشمن خدا ودشمن رسول خدا، معاویة بن ابی سفیان، فرا می خواند، ومردی با او ابراز مخالفت می کند ومردم او را می کشند، وامیرمؤمنان سلام الله علیه به وارثانش دیه می دهد.

کجا ودر کدام سازمان این کره زمین، حتی در آزادترین کشورهای جهان امروز، نظیر این رفتار یافت می شود؟

این چنین، امیرمؤمنان سلام الله علیه با رفتار خویش اسلام را در همه ابعاد، از جمله بُعد آزادی، به گونه ای ژرف وفراگیر به نمایش گذاشت، ودر سطوح گوناگون وامور مختلف به مردم آزادی داد ودر همه عرصه ها رکورد دار شد تا حکّام اسلامی راه ورسم او را در پیش گیرند وبر پایه سیاست خردمندانه حضرت علی سلام الله علیه در همه زمینه ها، سیاستهای خود را اصلاح کنند.

**:: برابری در سیاست امیرمؤمنان (علیه السلام)**

امیرمؤمنان سلام الله علیه ـ همچون پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله ـ سیاست خویش را بر شالوده برابری عادلانه میان افراد مختلف امّت قرار داد وبیت المال را که همگان در آن یکسانند میان آنان به یکسان تقسیم می کرد. واین از ویژگیهای برجسته علی بن ابی طالب سلام الله علیه بود به طوری که در یکی از زیارتهای آن حضرت، وقتی صفات نادر او شمارش می شود از این ویژگی هم نام برده می شود: «القاسم بالسویة، والعادل فی الرعیة(۱۳۳)؛ قسمت کننده [بیت المال] به یکسان، وعدالت گستر در میان رعیت».

اجرای این سیاست دردسرهای زیادی برای امام سلام الله علیه به همراه داشت وباعث جداییها، جنگها، پراکنده شدن بعضی سران وبزرگان از گرد او شد، اما امیرمؤمنان سلام الله علیه که در صدد پیاده کردن مو به مو ودقیق اسلام بود، به هیچ یک از این ها اهمیتی نداد.

در این جا، به ذکر نمونه هایی از مساوات طلبی امیرمؤمنان سلام الله علیه که تاریخ ثبت کرده است، می پردازیم:

**آغازیدن از خود**

امیرمؤمنان سلام الله علیه رعایت برابری را نخست از خویشتن آغاز کرد وآن گاه درباره دیگران پیاده نمود تا مردم بهانه ای برای اعتراض نداشته باشند.

پس از آن که عثمان کشته شد ومسلمانان با امیرمؤمنان سلام الله علیه بیعت کردند، حضرت در مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله منبر رفت وخطبه ای ایراد کرد ودر آن، مردم را به پرهیزگاری وترس از خدا دعوت نمود وسپس به تشریح سیاستهای خویش درباره کشور

ومردم پرداخت. آن گاه از منبر فرود آمده دستور داد بیت المال را گشودند، وبه عمار فرمود: «ای عمار! به بیت المال برو وبه هر نفر سه دینار عطا کن وسه دینار هم برای من بیاور.

عمار وابوالهیثم با جمعی از مسلمانان به بیت المال رفتند وامیرمؤمنان سلام الله علیه خود، به مسجد قبا رفت تا نماز بگزارد... طلحه وزبیر وعقیل از پذیرفتن سه درهم ابا کردند»(۱۳۴).

سهل وغلامش یکسانند

سهل بن حنیف، از انصار وصحابی رسول خدا صلی الله علیه وآله وکسی بود که همراه پیامبر صلی الله علیه وآله در جنگ بدر و... شرکت داشت.

از امام صادق سلام الله علیه روایت شده است که آن حضرت از سهل بن حنیف یاد کرد وفرمود: «کان من النقباء؛ او از مهتران بود». سپس فرمود: «ماسبقه أحد من قریش ولا من الناس بمنقبة وأثنی علیه(۱۳۵)؛ هیچ یک از افراد قریش وسایر مردمان در منقبتی از او پیشی نگرفتند و او را ستود».

این حصر ـ به تعبیر فقها ـ حصر اضافی است. یعنی نسبت به شرکت کنندگان در جنگ بدر، یا انصار ویا باقی ماندگان از انصار چنین است، واز این افراد کسی در هیچ فضیلتی بر او پیشی نگرفته است، نه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله.

در بزرگداشت سهل از سوی امیرمؤمنان سلام الله علیه، روایت شده است که وقتی از دنیا رفت، حضرت بیست وپنج تکبیر بر او گفتند.

شیخ کلینی‌رضوان الله علیه از امام باقر سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله برای [نماز میّت] حمزه هفتاد تکبیر گفت. وعلی سلام الله علیه برای سهل بن حنیف بیست وپنج تکبیر. حضرت فرمود: پنج تا پنج تا تکبیر می گفت، [یعنی] هر گروهی از مردم که [برای شرکت در نماز بر جنازه او] می آمدند ومی گفتند: ای امیرمؤمنان! ما به نماز بر سهل نرسیدیم، حضرت جنازه اش را بر زمین می نهاد وپنج تکبیر می گفت وتا زمانی که به آرامگاهش رسید پنج بار این کار تکرار شد [یعنی پنج بار بر او نماز خواندند، که هر نماز میت دارای پنج تکبیر است، ومجموعاً می شود بیست وپنج تکبیر]»(۱۳۶).

این مرد بزرگ با این مقام والا نیز مشمول عدالت وبرابری حضرت علی سلام الله علیه قرار گرفت وحضرت به او وغلام سیاهش که به تازگی آزادش کرده بود حقوق یکسان از بیت المال داد.

شیخ مفید قدس سره در «الاختصاص» از ابن دأب روایت کرده است که: «حضرت علی سلام الله علیه بیت المال مدینه را به عمار بن یاسر وابو الهیثم بن تیهان سپرد ونوشت: عرب وقریش وانصاری وعجم وهرکس از هر قبیله عرب ونژاد عجم که مسلمان است یکسانند.

سهل بن حنیف غلام سیاه خود را آورد وگفت: به این چقدر می دهی؟

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: تو، خود، چند گرفتی؟

عرض کرد: سه دینار. بقیه مردم نیز همین مقدار گرفته اند.

حضرت فرمود: به غلامش هم، به اندازه خودش، سه دینار بدهید»(۱۳۷).

در «مناقب» آمده است: «سهل بن حنیف برخاست ودست غلامش را گرفت وگفت: من این غلام را آزاد کردم. پس، حضرت به او نیز همانند سهل بن حنیف سه دینار عطا داد»(۱۳۸).

خواهر حضرت وکنیزش یکسان حقوق می گیرند

شیخ مفیدرضوان الله علیه به نقل از ابن دأب، در حدیثی طولانی آورده است: «ام هانی بنت ابی طالب، خواهر امیرمؤمنان سلام الله علیه بر آن حضرت درآمد وحضرت بیست درهم به او داد. ام هانی از کنیزش که غیر عرب بود، پرسید: امیرمؤمنان سلام الله علیه به تو چقدر داد؟

گفت: بیست درهم.

ام هانی با ناراحتی [و برای اعتراض] برگشت. حضرت علی سلام الله علیه به او فرمود: برو، خدایت رحمت کناد. ما در کتاب خدا برتریی برای اسماعیل بر اسحاق نیافتیم»(۱۳۹).

**برتری ندادن اشراف وبزرگان**

مرحوم علاّمه مجلسی به نقل از شیوخ جلیل القدر: مفید وکلینی وطوسی وابن ادریس رضوان الله علیهم با سندهای مختلف آورده است که: چون مردم از گرد حضرت پراکندند وبسیاری از آنها برای رسیدن به مال ومنال دنیا نزد معاویه گریختند، گروهی از شیعیان نزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آمدند وگفتند: یا امیرمؤمنان! این اموال [بیت المال] را عطا کن واین بزرگان عرب وقریش را بر موالی وغیر عربها، ونیز کسانی را که بیم آن می رود با تو مخالفت کنند وبه معاویه بپیوندند، برتری ده [و حقوق بیشتری از بیت المال پرداخت کن]، وقتی کارها سر وسامان یافت وبر اوضاع مسلّط گشتی دوباره به یکسان تقسیم کن و با مردم عدالت نما.

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: وای بر شما! به من می گویید پیروزی را با ستم کردن بر مسلمانانی که زیر دست منند، بجویم؟ نه، به خدا سوگند که تا چرخ روزگار می چرخد ودر آسمان اختری می تابد چنین نخواهم کرد. به خدا اگر این اموال مال خود من بود به یکسان میانشان تقسیم می کردم، چه رسد که اموال آنها [مردم] است»(۱۴۰).

**بحث با طلحه وزبیر**

طلحه وزبیر از رفتار امیرمؤمنان سلام الله علیه با آنان ورعایت برابری میان آن دو با سایر مسلمانان در پرداخت از بیت المال ناراحت شدند و با آن حضرت به بحث پرداختند؛ اما در منطق امیرمؤمنان سلام الله علیه حقّ بالاتر از این دو نفر وبه پیروی شدن سزاوارتر است.

در «مناقب آل ابی طالب»، به نقل از ابوالهیثم بن تیهان وعبدالله بن ابی رافع آمده است که: «طلحه وزبیر نزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آمدند وگفتند: عُمَر به ما این گونه عطا نمی داد. حضرت فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله به شما چگونه عطا می کرد؟

آن دو خاموش ماندند.

حضرت فرمود: مگر نه این که رسول خدا صلی الله علیه وآله به طور برابر میان مسلمانان قسمت می کرد؟

گفتند: چرا.

فرمود: به نظر شما آیا روش رسول خدا صلی الله علیه وآله اولی به تبعیّت است یا روش عمر؟

گفتند: روش رسول خدا.

اما ادامه دادند: یا امیرمؤمنان! ما حق پیشگامی ]در پذیرش اسلام[ وخویشاوندی داریم ورنج برده ایم.

حضرت فرمود: شما پیشگام ترید یا من؟

گفتند: تو.

فرمود: شما [با پیامبر] خویشاوندترید یا من؟

گفتند: تو.

فرمود: شما بیشتر [در راه اسلام] رنج برده اید یا من؟

گفتند: تو.

حضرت به کارگرش اشاره کرد وفرمود: به خدا سوگند که من واین کارگرم یکسان هستیم»(۱۴۱).

این است روشی که امیرمؤمنان سلام الله علیه در پیش گرفت تا مشعلی باشد فرا راه نسلهای آینده، وچراغ امیدی برای ستمدیدگان ومستضعفان، ومهاری برای کنترل سرکشی مستکبران وطغیانگران. نه دارا را بر نادار ترجیحی است، نه سفید را بر سیاه، نه عرب را بر غیر عرب، نه شریف را بر وضیع و... مگر با تقوا، آن هم در قیامت، نه به دادن حق اضافی از بیت المالی که خداوند آنان را در آن برابر قرار داده است.

:: عفـو وگذشت حضرت علی (علیه السلام)

شخص اول حکومت اسلامی حق دارد، در صورتی که مصلحتی مهمتر از مصلحت اجرای مجازات اسلامی در میان باشد، مجرم را عفو کند یا در مجازات او تخفیف دهد.

این اهمیت منبعث از روح شریعت اسلامی است که منبع آن عبارت است از: قرآن کریم، سنّت شریف، اجماع فقها، وعقل.

و امیرمؤمنان علی سلام الله علیه بهتر از هرکس دیگر، این مصلحتها واین اولویّتها وامور مهمتر را می شناسد. از همین روست که در تاریخ زندگی آن حضرت موارد فراوانی از عفو مجرمان وصرف نظر کردن از اجرای مجازاتهای اسلامی درباره آنان را ملاحظه می کنیم، واین به خاطر به کار بستن همین اهمیت و اولویت ها بوده است.

در این جا به ذکر پاره ای از این موارد می پردازیم:

عفو مروان

مروان بن حکم از سران منافقان واز کسانی بود که سپاه عایشه وطلحة وزبیر را در جنگ جمل بر ضد امیرمؤمنان سلام الله علیه تجهیز وتشویق کرد. او به منظور درهم شکستن وحدت مسلمانان آتش جنگ را برافروخته وبصریان را تحریک نموده بود. جنگی که دهها هزار مسلمان نمازگزارِ روزه گیر قربانی آن شدند. اما، با این همه، امیرمؤمنان سلام الله علیه پس از اسیر شدن مروان او را مورد عفو قرار داد.

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است:

«مالک اشتر در جنگ جمل، مروان بن حکم را اسیر کرد. حضرت او را مورد سرزنش وعتاب قرار داد وآزادش کرد»(۱۴۲).

نیز، به نقل از «خرائج»، روایت دیگری در این باب آورده است که ذیلا می خوانید:

«از ابو صیرفی ازمردی از قبیله مراد روایت شده است که گفت: در روز بصره [جنگ جمل] من بالاسر امیرمؤمنان سلام الله علیه ایستاده بودم که، بعد از جنگ، ابن عباس نزد ایشان آمد وگفت: عرضی دارم. حضرت فرمود: خوب می دانم برای چه آمده ای؟ برای پسر حَکَم [مروان بن حَکَم] امان می خواهی؟ ابن عباس گفت: آری، می خواهم به او امان دهی.

حضرت فرمود: امانش دادم. اما برو و او را نزد من بیاور، وهنگام آوردنش او را در ترک خودت سوار کن؛ چون این کار بیشتر او را خوار وتحقیر می کند.

ابن عباس رفت ومروان را در حالی که مثل بوزینه ای پشت سرش سوار کرده بود، آورد.

امیرمؤمنان سلام الله علیه به او فرمود: بیعت می کنی؟

گفت: آری، از تَهِ دل.

فرمود: خدا از دلها آگاه تر است.

چون دستش را گشود که بیعت کند حضرت دستش را از دست مروان به زور بیرون کشید وفرمود: من به این دست نیازی ندارم. دستی یهودی است. اگر بیست بار هم با دستش بیعت کند با ماتحتش بیعت می شکند.

سپس فرمود: برو پسر حکم، ترسیدی که سرت را در این معرکه از دست بدهی»(۱۴۳).

«بُغات» [شورشگران، یاغیان] کسانی هستند که علیه امام عادل قیام کنند، وحکم شرعی اسرای اینان، در صورتی که دسته وگروهی داشته باشند، قتل است. اصحاب جمل هم همگی «باغی» بودند ودار ودسته داشتند. بنابراین، حکم اولیه خداوند درباره مروان قتل بود. اما امیرمؤمنان سلام الله علیه در آن هنگام مصلحت اسلام را در این دید که از مروان گذشت کند، واین در حالی بود که آن حضرت از خباثت وبد سگالی مروان آگاه بود ومی دانست که پیامبر صلی الله علیه وآله او وهمه کسانی را که تا قیام قیامت از صلب او بیرون می آیند ـ بجز مؤمنانشان را که اندکی بیش نخواهند بود ـ لعنت کرده، ونیز می دانست که او در آینده چه فتنه گریها وستمها پدید خواهد آورد.

با وجود همه اینها، با ملاحظه روح شریعت، مصلحت عفو مروان در آن موقعیت مهمتر بود.

**عفو عایشه**

عایشه نیز، بنا به نصّ قرآن کریم «باغی» بود. قرآن می فرماید:

[وَ إِن طَـآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ](۱۴۴)؛ «واگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر به جنگ برخاستند میان آنها صلح افکنید، وچنانچه یکی از آن دو گروه بر دیگری تعدی کرد با آن که تعدّی کرده است بجنگید تا به فرمان خدا برگردد».

عایشه با خلیفه شرعیِ منصوب از جانب خدا وپیامبرش ومنتخب مردم جنگید. بنابراین، باغی است، وکیفر «باغی»، چه مرد وچه زن، در اسلام قتل است.

خود عایشه نیز همین توقع را از امیرمؤمنان سلام الله علیه داشته است، لذا وقتی ـ پس از شکست خوردن از آن حضرت ـ چشمش به امیرمؤمنان سلام الله علیه افتاد با حالت مهرجویی والتماس گفت: «چیره گشتی، آقایی کن». یعنی به لطف وفضل خودت ببخش، وحکم اولیه اسلام را در حق من اجرا مکن بلکه از اختیار عفوی که داری استفاده نما.

امیرمؤمنان سلام الله علیه به خاطر مصلحت اسلام که در آن زمان مهمتر از مصلحت کشتن فردی چون عایشه بود، او را عفو کرد وهرچند عایشه، شورشی وبلکه سرکرده شورشیان، وسبب شعلهور شدن جنگی خانمانسوز بود که بسیاری از مسلمانان را نابود کرد.

در بحار آمده است: امیرمؤمنان سلام الله علیه عایشه را بر بهترین کجاوه نشانید و او را همراه نود یا هفتاد زن از بصره به مدینه فرستاد(۱۴۵).

**عبدالله بن زبیر**

عبدالله بن زبیر از کینه توزان نسبت به حضرت علی سلام الله علیه وخاندان پیامبر صلی الله علیه وآله بود، وهمو بود که پدرش را به شعلهور ساختن آتش جنگ جمل ترغیب می کرد. از حضرت حضرت علی سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «مازال الزبیر منّا حتی نشأ ابنه المشؤوم عبدالله؛ زبیر همواره از ما بود تا آن گاه که پسر نحس او عبدالله بزرگ شد».

عبدالله به بنی هاشم بغض داشت وحضرت علی سلام الله علیه را لعن ونفرین می کرد وناسزا می گفت(۱۴۶).

این آدمِ شورشی که به روی جانشین رسول خدا شمشیر کشید، این فردی که در منطق اسلام «باغی» تلقی می شود، مستحق کشته شدن بود اما امیرمؤمنان سلام الله علیه در جنگ جمل او را بخشید.

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «مناقب» آورده است:

عایشه برادر خود محمد بن ابی بکر را نزد امیرمؤمنان فرستاد تا از آن حضرت برای عبدالله بن زبیر امان وعفو بطلبد. امیرمؤمنان سلام الله علیه هم او را به همراه دیگر کسانی که در جنگ جمل شرکت داشتند، امان داد(۱۴۷).

**عفو موسی بن طلحه**

در «بحار» آمده است: «موسی بن طلحة بن عبیدالله را آوردند. امیرمؤمنان سلام الله علیه به او فرمود: سه مرتبه بگو: استغفرالله واتوب الیه.

او گفت، وحضرت علی سلام الله علیه آزادش کرد. سپس به او فرمود: هرکجا که می خواهی، برو واگر اسلحه یا مرکبی از خود در لشکر ما می بینی بردار ودرباره آینده ات از خدا بترس ودر خانه ات بنشین»(۱۴۸).

عفو کسی که سوء قصد به جان او را داشت

در «مناقب آل ابی طالب» به نقل از اصبغ بن نباتة، آمده است که گفت:

«نماز ظهر را با امیرمؤمنان سلام الله علیه خواندیم که ناگاه مردی در هیأت مسافران وارد شد. علی سلام الله علیه فرمود: از کجا می آیی؟ گفت: از شام.

فرمود: برای چه آمده ای؟

گفت: کاری دارم.

فرمود: به من بگو وگرنه خودم می گویم که چرا آمده ای.

مرد گفت: بگو چرا آمده ام، ای امیرمؤمنان.

فرمود: فلان روز از فلان ماه از فلان سال، معاویه جار زد که: هرکس علی را بکشد ده هزار دینار جایزه دارد. وفلان کس برخاست وگفت: من می کشم.

معاویه به او گفت: تو؟

وچون به منزلش رفت، پشیمان شد وگفت: بروم وپسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وپدر دو پسر او را بکشم؟

روز دوم، جارچی معاویه جار زد که: هرکس علی را بکشد بیست هزار دینار جایزه دارد. یک نفر دیگر برخاست وگفت: من می کشم.

معاویه گفت: تو؟

او هم بعداً پشیمان شد واز معاویه پوزش خواست ومعاویه او را معاف داشت.

روز سوم جارچی اش جار زد: هرکس علی را بکشد سی هزار دینار جایزه دارد.

و تو برخاستی، وتو حِمیرَی هستی.

مرد گفت: درست است.

حضرت علی سلام الله علیه فرمود: حالا نظرت چیست؟ می خواهی مأموریّتت را انجام دهی یا کار دیگری بکنی؟

مرد گفت: نه؛ بر می گردم.

حضرت علی سلام الله علیه فرمود: ای قنبر، شترش را آماده کن وتوشه ای برایش فراهم آر وخرجی اش را به او بده»(۱۴۹).

این یکی دیگر از نمونه های مثال زدنی عفو وگذشت شگفت انگیزی است که حضرت علی سلام الله علیه در زندگی درخشانش به کار بست. می داند که آن مرد قصد کشتن او را داشته است و با این حال رهایش می کند که هر جا می خواهد برود، واز این بالاتر به قنبر دستور می دهد شتر او را آماده کند وزاد وتوشه برایش فراهم آورد وخرجی او را هم بدهد.

نظیر این رفتار را جز در اسلام ناب می توان یافت؟

**عفو اسیران صفّین**

در «مناقب» از امام باقر سلام الله علیه روایت شده است که فرمود:

«کان علی سلام الله علیه إذا أخذ أسیرا فی حروب الشام أخذ سلاحه ودابته واستحلفه أن لایعین علیه(۱۵۰)؛ علی سلام الله علیه در جنگهای شام هرگاه اسیری می گرفت سلاح ومرکبش را می ستاند و او را سوگند می داد که بر ضد وی یاری نکند».

عدّه ای محارب که به روی امیرمؤمنان سلام الله علیه شمشیر کشیده اند وبعضی از آنها بعضی از مؤمنان را که در سپاه حضرت علی سلام الله علیه بودند کشته اند وحالا سپاهشان شکست خورده وبه چنگ امیرمؤمنان سلام الله علیه افتاده اند، اما آن حضرت کاری به آنها ندارد وآزادشان می کند، در حالی که گروهشان، یعنی معاویه ویارانش، هنوز هستند.

این است سیاست عفو وبخشش شکوهمند امیرمؤمنان سلام الله علیه تا از این طریق دشمنان را به اسلام جذب کند، ومنافقان وسودجویان را به پیوستن به صفوف مؤمنان ترغیب نماید، ودلهای مؤمنان را قوی تر وایمانشان را افزونتر گرداند.

**برگرداندن اموال خوارج به آن ها**

ونیز در «مناقب» به نقل از عرفجة از پدرش، آورده است که:

«چون علی سلام الله علیه سپاهیان نهروان را کشت، آنچه را [از اموال نهروانیان] که در سپاهشان بود آورد وهرکس چیزی از اموالش را می شناخت بر می داشت تا جایی که یک دیگ باقی ماند وآن هم برداشته شد»(۱۵۱).

**لغو فرمان تازیانه**

همچنین در «مناقب» آورده است که: «به امیرمؤمنان سلام الله علیه خبر رسید که لبید بن عطارد تمیمی سخنی [سزاوار کیفر] گفته است. دستور داد او را آوردند وامر کرد وی را در میان بنی اسد بچرخانند. نعیم بن دجاجة اسدی برخاست ولبید را فراری داد.

امیرمؤمنان سلام الله علیه در پی او فرستاد ووی را آوردند ودستور داد تازیانه اش بزنند.

گفت: به خدا قسم که بودن با تو خواری است وجدایی از تو کفر است.

حضرت چون این سخن را از او شنید، فرمود: تو را بخشیدیم. خدای عزوجل می فرماید:

[ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَةَ](۱۵۲)؛ «بدی را به شیوه ای نیکو دفع کن».

این که گفتی: «بودن با تو خواری است» یک بدی است که به دست آوردی. واین که گفتی: «جدایی از تو کفر است» یک خوبی است که به دست آوردی، وآن به این دفع می شود»(۱۵۳).

عفو وبخشش ـ زمانی که مصالح مهمتری آن را ایجاب می کند ـ حکم حاکم را نقض می کند. عفو حکم خداست؛ تازیانه هم حکم خداست. اما حکم مهمّ خداوند به واسطه حکم مهمتر او نقض می شود. با این گذشت ومهربانی ومدارا، اسلام را برای مسلمانان باقی نگه می دارد، ودلهای غیر مسلمانان را به دست می آورد وآنها را به اسلام می کشاند.

**:: حضور همیشگی امیرمؤمنان (علیه السلام) در میان مردم**

معمولا صاحبان قدرت ومنصب به دور از جامعه زندگی می کنند، وحاضر نیستند کارهای کوچک را خودشان شخصاً انجام دهند؛ به چند دلیل:

۱. تکبّر وخودبرتر بینی وطاغوتگری.

۲. ترس از جامعه ای که به آن ستم می کنند.

۳. فرار از انبوه کارهایی که بر عهده آنهاست.

اما هیچ یک از این دلایل وعوامل در امیرمؤمنان سلام الله علیه مطلقاً وجود ندارد. او با تکبّر وخود برتر بینی وطاغوتگری بیشترین فاصله را دارد. امیرمؤمنان سلام الله علیه به هیچ کس ستم نمی کند که در نتیجه بترسد وارد جامعه شود وبه میان مردم آید. سرور اوصیاء همواره جویای رنج وزحمت در راه خداست؛ پس چگونه از آن فرار می کند.

آن حضرت، در کنار کارهای بزرگ، کارهای کوچک وکم اهمیت را نیز خود، شخصاً، انجام می داد، ونیازهای مردم را برآورده می ساخت وشب وروز ودر گرما وسرما در پی رفع نیازهای مردم بود، همین امر باعث می شد که ناتوانان ومستمندان ومستضعفان خیالشان آسوده باشد که مردم به آنها ستم نمی کنند؛ چون می دانند که امیرمؤمنان سلام الله علیه مدام در کوچه ها وبازارها ومعابر عمومی ومراکز تجمع مردم می گردد، ودر صورتی که ستمی به آن ها شود یاریشان می رساند وجلو ستم را می گیرد.

این رفتار حضرت علی سلام الله علیه همچنین مانع از آن می شود که گردنکشان ومستکبران به مردم ستم وآزار رسانند؛ چون می دانند که حضرت علی سلام الله علیه در کمین آنهاست وشخصاً در میان افراد جامعه حضور دارد؛ بنابراین در هر لحظه ودر هر مکانی ممکن است حضرت علی سلام الله علیه شاهد وحاضر باشد وآنها را در حین ارتکاب جرم دستگیر کند.

در این جا به ذکر نمونه هایی از حضور همیشگی امیرمؤمنان سلام الله علیه در میان مردم می پردازیم تا رهبران مسلمانان از آنها عبرت گیرند وملت خود را رها نکنند ودر برجهای عاج بخزند واز جامعه فاصله بگیرند ودر نتیجه، ستمگران آسوده خاطر از این که کسی مانع آنها نیست به ستمگری بپردازند وستمدیدگان از ستم وتعدّی ستمکاران در ترس وهراس باشند.

**پا در میانی کردن نزد قصّاب**

علامه مجلسی رحمه الله در «بحار»، به نقل از «خرائج» آورده است:

روایت شده است که قصّابی به کنیزی گوشت فروخت وبه او ظلم کرد. کنیز با گریه از مغازه قصاب بیرون آمد وحضرت علی سلام الله علیه را دید. قضیه را به حضرت گفت: حضرت علی سلام الله علیه همراه کنیز نزد قصاب رفت واز او خواست که در حق وی انصاف را رعایت کند، وبه نصیحت قصاب پرداخت وفرمود: «برای تو فقیر وغنی باید یکسان باشند وبه مردم ظلم نکنی»(۱۵۴).

**وساطت کردن نزد خرما فروش**

ابن شهرآشوب در «مناقب» به نقل از ابو مطر بصری آورده است:

امیرمؤمنان سلام الله علیه از بازار خرمافروشان می گذشت که دید کنیزکی گریه می کند.

فرمود: چرا می گریی، ای کنیزک؟

گفت: آقایم چند درهم به من داد ومن از این خرما خریدم وبرایشان بردم، اما آن را نپسندیدند، وبرگرداندم ولی فروشنده پس نمی گیرد.

حضرت به خرما فروش فرمود: ای بنده خدا، او یک نوکر است واختیاری از خود ندارد؛ بنابراین، درهمهایش را برگردان وخرما را بگیر.

خرما فروش برخاست ومشتی به سینه حضرت زد.

مردم گفتند: این امیرمؤمنان است.

نفس مرد [از ترس] بند آمد ورنگش زرد شد وخرما را گرفت ودرهمهایش را پس داد، وگفت: ای امیرمؤمنان! از من راضی شو.

حضرت فرمود: وقتی از تو راضی می شوم که خودت را اصلاح کنی.

یا فرمود: زمانی از تو راضی می شوم که حق وحقوق مردم را ادا کنی»(۱۵۵).

از این داستان معلوم می شود که یا امیرمؤمنان سلام الله علیه تازه وارد آن شهر ـ بصره یا کوفه ـ شده بوده یا مرد خرمافروش. به همین دلیل، امیرمؤمنان سلام الله علیه را نشناخته وبه او مشت زده است.

امیرمؤمنان سلام الله علیه او را به خاطر مشتی که زده بود مجازات نکرد؛ چون از نظر امام یک قضیه شخصی است وعلی سلام الله علیه به شخص خودش اهمیتی نمی دهد. علاوه بر این، وظیفه امام سلام الله علیه در آن لحظه دفع ستم از کنیزک بوده، واگر امام به مسأله شخصی خودش می پرداخت شاید این وظیفه پایمال می شد.

همین موضوعات به ظاهر کوچک است که جامعه را از جنبه های گوناگون تربیت می کند؛ چرا که شخص اول مملکت اسلامی در بین مردم حضور دارد وشخصاً مشکلات آنها را رفع ورجوع می کند وستمگران را نصیحت می نماید وحق ستمدیدگان را می گیرد.

**آشتی دادن میان زن وشوهر**

نیز در «مناقب» از امام محمد بن علی الباقر سلام الله علیه آورده است که آن حضرت در خبری فرمود: «چلّه تابستان بود وحضرت علی سلام الله علیه به خانه اش بر می گشت که دید زنی ایستاده است ومی گوید: شوهرم به من ظلم کرده وتهدیدم کرده وقسم خورده است که مرا می زند.

حضرت علی سلام الله علیه فرمود: ای بنده خدا، صبر کن تا هوا خنک شود وانشاء الله، [برای وساطتت] با تو می آیم.

زن گفت: آن وقت، شوهرم بیشتر از من عصبانی می شود.

حضرت سرش را پایین انداخت وبعد آن را بلند کرد وفرمود: نه به خدا، باید حق مظلوم بی واهمه گرفته شود.

خانه ات کجاست؟

پس، به در خانه او رفت وگفت: سلام علیکم (سلام بر شما).

جوانی بیرون آمد.

حضرت علی سلام الله علیه به او فرمود: ای بنده خدا، از خدا بترس. تو این زن را ترسانده ای وبیرونش کرده ای.

جوان ـ که امیرمؤمنان سلام الله علیه را نمی شناخت ـ گفت: به تو چه مربوط است. به خدا قسم حالا که این حرف را زدی، او را آتش می زنم.

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: من تو را به معروف دعوت می کنم واز منکر نهی می کنم وتو با منکر ونفی معروف جواب مرا می دهی؟

در این هنگام، مردم از هر طرف جمع شدند ومی گفتند: سلام بر شما ای امیرمؤمنان. جوان، دست وپایش را گم کرد وگفت: مرا ببخش ای امیرمؤمنان. به خدا که خاک پای او می شوم.

حضرت علی سلام الله علیه شمشیرش را غلاف کرد وبه زن فرمود: ای بنده خدا، به خانه ات درآی، وکاری مکن که شوهرت مجبور شود دست به چنین کارهایی بزند»(۱۵۶).

**ستمدیده را یاری می رسانم**

شیخ بزرگوار محمد بن محمد بن نعمان مفید قدس سره در کتاب خود «الاختصاص» حدیثی مفصّل از ابن دأب روایت کرده که در آن آمده است:

کوفیان نقل می کنند که: سعید بن قیس همدانی حضرت علی سلام الله علیه را دید که در گرمای شدید در میدان جلو باغی ایستاده است. عرض کرد: یا امیرمؤمنان، در این ساعت روز [چرا اینجا ایستاده اید]؟!

فرمود: «فقط برای این بیرون آمده ام که ستمدیده ای را یاری رسانم یا غمزده ای را کمک کنم»(۱۵۷).

**ضعیف تر از من**

نیز شیخ مفید آورده است: «نقل کرده اند که آن حضرت در وضوخانه مسجد با مردم وضو می گرفت که مردی به او تنه زد وحضرت پرت شد وبه زمین افتاد. تازیانه اش را برداشت وبه او ضربه ای زد. سپس فرمود: این به خاطر کاری نبود که با من کردی بلکه ممکن است کسی ضعیف تر از من بیاید واین کار را با او بکنی وصدمه ببیند وضامن شوی»(۱۵۸).

**منع کردن از راه رفتن پشت سرش**

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از «کافی» و«محاسن» با سندهای صحیحی، از امام صادق سلام الله علیه آورده است:

«امیرمؤمنان سلام الله علیه سوار بر مرکب به میان یارانش رفت. یاران حضرت پیاده پشت سر ایشان به راه افتادند. حضرت به طرف آنها رو کرد وفرمود: کاری دارید؟

عرض کردند: نه، ای امیرمؤمنان. بلکه دوست داریم همراه شما بیاییم.

حضرت فرمود: برگردید؛ چون راه رفتن پیاده با سواره مایه تباهی شخص سوار، وخواری فرد پیاده است.

همچنین امام صادق سلام الله علیه فرمود: باری دیگر نیز همین اتفاق افتاد وحضرت سواره بیرون آمد ویارانش پشت سر او پیاده به راه افتادند. حضرت فرمود: برگردید؛ زیرا، بلند شدن صدای کفشها پشت سر مردان مایه تباهی دلهای احمقان است»(۱۵۹).

در «مناقب» به نقل از زاذان آورده است که: «آن حضرت در بازارها تنها می رفت، برای این که گمشده ای را راهنمایی کند یا به ناتوانی کمک نماید. از فروشنده وبقال که می گذشت قرآن را برایش باز می کرد واین آیه را می خواند:

[تِلْکَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِینَ لاَ یُرِیدُونَ عُلُوًّا فِی الْأَرْضِ وَلاَ فَسَادًا والْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِینَ](۱۶۰)؛ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که خواهان برتری در زمین ویا تباهی نیستند، وعاقبت از آنِ پرهیزگاران است»(۱۶۱).

آری، امیرمؤمنان سلام الله علیه پیوسته در میان مردم ودر متن جامعه بود، با مشکلات آنها زندگی می کند ومعضلات وگرفتاریهایشان را حلّ می کند و با گفتار ودانش ورفتار وکردارش به تربیت آنان می پردازد.

**:: اجرای دقیق اسلام**

امیرمؤمنان سلام الله علیه اسلام را در همه زمینه ها، از ریز ودرشت، دقیقاً اجرا می کرد؛ چرا که کار کوچک، اگر حکم خدا باشد، بزرگ است، وبزرگ هم بزرگ است چون حکم خداست.

پس، معیار وملاک، حکم خداست، و با این حساب هر چیزی که منتسب به خدا باشد بزرگ است.

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه با این دیدگاه واقعی وژرف، رفتارش را با مردم ودر همه ابعاد وادوار مختلف زندگی تنظیم می کرد. چنان که در زندگی خصوصی وشخصی اش نیز همین باریک بینی وژرف نگری را داشت.

در این جا نکاتی را در این باره ذکر می کنیم تا بهترین سرمشقی باشد برای سیاستمداران مسلمان ورهبران کشورهای اسلامی.

**خاموش کردن چراغ**

در کتاب «مناقب» ابن شهرآشوب، به نقل از ابن مردویه، آمده است که گفت:

«در گفتگویی شنیدم که: شبی حضرت علی سلام الله علیه در بیت المال بود وعمرو بن عاص به نزد او رفت. حضرت چراغ را خاموش کرد ودر نور ماه نشست، وروا نشمرد که به ناحق در زیر نور چراغ بنشیند»(۱۶۲).

مگر در آن چند لحظه ای که عمرو بن عاص می خواست صحبت کند چقدر از روغن آن چراغ مصرف می شد؟ قطعاً مقدار بسیار اندکی.

اما علی بن ابی طالب سلام الله علیه الگو وسرمشق است. اگر درباره اموال مسلمانان تا این اندازه واقع بین ودقیق باشد، دیگر کار به این جا نمی رسد که امروز برخی سران کشورهای اسلامی رسیده اند ومیلیارد میلیارد اموال مسلمانان را بی محابا حیف ومیل می کنند.

**سختگیر درباره احکام خدا**

در «مناقب» ایضاً به نقل از ابن مردویه، آمده است:

«چون امیرمؤمنان سلام الله علیه از یمن آمد بیدرنگ به خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رفت ویکی از اصحابش را جانشین خود بر سپاهیان همراهش گماشت. آن مرد به هر یک از افراد جامه ای کتانی که حضرت علی سلام الله علیه با خود آورده بود، داد.

وقتی سپاهیان نزدیک آمدند وحضرت علی سلام الله علیه به استقبالشان رفت، دید جامه هایی نو پوشیده اند.

فرمود: وای بر تو، این چه وضعی است؟

عرض کرد: این جامه ها را پوشاندمشان که وقتی به میان مردم می آیند زیبا باشند.

فرمود: وای بر تو، پیش از آن که به رسول خدا صلی الله علیه وآله برسند؟

راوی گوید: علی سلام الله علیه جامه ها را از تن آن عده درآورد وبه جای خود برگرداند.

ابو سعید خدری می گوید: مردم از این کار علی سلام الله علیه به رسول خدا صلی الله علیه وآله شکایت کردند. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برخاست وخطبه ای ایراد کرده فرمود: ای مردم! از علی شکایت نکنید، به خدا سوگند که او درباره [احکام] خدا سختگیر است»(۱۶۳).

**شکستن ظروف طلا**

در «مناقب»، به نقل از زاذان، آورده است:

«قنبر، چند جام زرین وسیمین به نزد حضرت علی سلام الله علیه که در رحبة [میدان کوفه] بود آورد وعرض کرد: شما هرچه هست تقسیم می کنی، ومن اینها را برای خودتان پنهان کردم.

حضرت شمشیرش را برکشید وفرمود: وای برتو! می خواستی آتشی به خانه ام وارد کنی؟ سپس آنها را در برابر شمشیرش چید وضربه زد، به طوری که سی وچند تکه شدند؛ وفرمود: کارشناسان را بیاورید. آنها آمدند وحضرت فرمود: این ها را سهم بندی کنید»(۱۶۴).

بدیهی است که این جامهای زرین وسیمین وقتی سالم باشند به مراتب با ارزش تر از شکسته آنهاست، اما از آن جا که ظروف طلا ونقره حرام است، شاید به این دلیل امیرمؤمنان آنها را شکسته تا از حرمت درآید ومیان مردم تقسیم کرده است. این چنین امیرمؤمنان سلام الله علیه در اجرای دقیق اسلام رکورد شکنی می کند.

**نفی ناسیونالیسم وقوم گرایی**

«ناسیونالیسم» ونژادپرستی یکی از روش های فکری استعمار برای ضربه زدن به مسلمانان ونابود کردن آنها واز بین بردن وحدت وایجاد تفرقه در میان جوامع اسلامی است. استعمارگران با اجرای اصل «تفرقه بینداز وحکومت کن» بر جهان اسلام ومسلمانان مسلّط شدند، واین چیزی است که امروز ما آن را آشکارا وروشن مشاهده می کنیم.

اما اسلام به این قوم گراییها وشعارهای ناسیونالیستی خاتمه داد، آن گاه که قرآن کریم اعلان کرد:

[یَـأَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاکُم مِّن ذَکَر وأُنثَی وجَعَلْنَاکُمْ شُعُو با وقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاکُمْ](۱۶۵)؛ «ای مردم! ما شما را از نر وماده ای آفریدیم وقومها وقبیله ها قرارتان دادیم تا یکدیگر را بشناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خدا باتقواترین شماست: بی تردید، خداوند دانای آگاه است».

وپیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «لیس لعربی علی عجمی فضل إلا بالتقوی(۱۶۶)؛ هیچ عربی را بر عجمی برتری نیست مگر به تقوا».

وفرمود: «کلکم مِن آدم، وآدم مِن تراب(۱۶۷)؛ همه شما از آدم هستید وآدم از خاک بود».

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه نیز همین راه را رفت وهرگونه قوم گرایی را با شدّت وشهامت تمام ردّ کرد واز این طریق قرآن را به کار بست وفرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را پیاده نمود.

**زن عرب با زن غیر عرب یکی است**

ابن ابی الحدید در «شرح نهج البلاغة»، به نقل از ابو اسحاق همدانی آورده است که گفت: «روزی دو زن نزد حضرت علی سلام الله علیه آمدند، یکی عرب بود ودیگری از موالی. آن دو از حضرت چیزی درخواست کردند وامام به هر دو به یکسان چند درهم ومقداری غذا داد.

یکی از آن دو گفت: من یک زن عرب هستم واین عجم است.

حضرت فرمود: به خدا قسم که من در این بیت المال برتریی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق نمی بینم»(۱۶۸).

**خواهرش وزن غیر عرب یکسانند**

پیشتر گفتیم که امیرمؤمنان سلام الله علیه خواهر خود را که عرب وقرشی وهاشمی بود واز نزدیکترین مردم به وی محسوب می شد، بر کنیزی غیر عرب ترجیح نداد ومقدار بیشتری از بیت المال به او عطا نکرد.

آن حضرت در یکی از خطبه هایش می فرماید: «لأسوین بین الأسود والأحمر(۱۶۹)؛ من میان سیاه وسفید فرقی نخواهم گذاشت».

در زمانی که خواست بیت المال را تقسیم کند، نوشت: «عرب وقرشی وانصاری وعجم وهمه قبایل عرب وتیره های عجم که اسلام را پذیرفته اند، یکسانند»(۱۷۰).

اینچنین امیرمؤمنان سلام الله علیه معیار اصلی وچارچوب کلی را اسلام قرار داد، که همه قوم گراییها، قبیله پرستیها وآداب ورسوم غیر اسلامی وجداسازیها وتبعیضات غیر انسانی در برخورد با صخره سخت واستوار آن خرد ومتلاشی می شوند.

**:: سیاست حضرت علی (علیه السلام) در ابعاد مختلف**

سیاست امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه در ابعاد مختلف ودر هر کاری که انجام داد، سیاستی حکیمانه وخردمندانه وبرگرفته از سیاست خدای متعال بود؛ خدایی که آفریننده بشر است وبه بهترین سیاست ها وراهکارهای اداره بشر داناست وقرآن کریم را که جامع ترین قانون اساسی ودستورالعمل سیاسی است نازل کرده است.

وسیاستی تابع سیاست رسول خدا صلی الله علیه وآله بود، وسیاست رسول خدا صلی الله علیه وآله نخستین وحکیمانه ترین وعمیق ترین سیاستی است که یک انسان در روی زمین به اجرا گذاشته است.

علی هذا، سیره امیرمؤمنان سلام الله علیه ورفتار او، سرتا سر، سیاست حکیمانه است؛ چه در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله چه در زمان حاکمان پیش از خود، وچه در زمان خلافت ظاهری خودش.

**حفظ وحدت اسلامی**

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه کمترین زمینه ای را برای سوء استفاده شیّادان وکسانی که می خواهند میان مسلمانان اختلاف افکنند باقی نگذاشت.

اربلی قدس سره در کتاب «کشف الغمّة» به سندش از امام حسین سلام الله علیه آورده است که: «مردی نزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آمد وبه سعایت از عده ای پرداخت.

حضرت به من فرمود که قنبر را صدا بزنم. [قنبر آمد و] حضرت علی سلام الله علیه به او فرمود: نزد این شخص شکایت کننده برو وبه او بگو: تو به گوش ما چیزهایی رساندی که خدا خوش ندارد. حالا برو پی کارت»(۱۷۱).

**منطق عدالت**

عدالت، شالوده سیاست امیرمؤمنان سلام الله علیه در هرکاری بود. به طوری که آن حضرت به کارگزارانش توصیه می کرد که حتی با اهل کتاب، از جمله یهود که قرآن کریم آنها را [أَشَدَّ النَّاسِ عَدَ وَةً لِّلَّذِينَ ءَامَنُوا](۱۷۲)؛ «سرسخت ترین دشمنان ایمان آورندگان» معرفی می کند، عادلانه رفتار کنند.

برای مثال، شیخ کلینی‌رضوان الله علیه در کتاب شریف «کافی» به سندش از مردی ثقفی که از کارگزاران امیرمؤمنان سلام الله علیه بود، آورده است که گفت:

«علی بن ابی طالب سلام الله علیه مرا بر بانقیا ویکی از روستاهای کوفه [برای تحصیل زکات] گماشت ودر حضور مردم به من فرمود: در خراجت دقت کن وبکوش واز درهمی فروگذار مکنی. هر وقت خواستی به محل مأموریّتت بروی به من سری بزن.

مرد گوید: من نزد حضرت آمدم. به من فرمود: مبادا به خاطر درهمی خراج، مسلمانی را یا یهودیی ویا نصرانیی را [کتک] بزنی، یا به خاطر درهمی حیوانی را که صاحبش با آن کار می کند بفروشی؛ بلکه ما مأموریم که از مردم مازادشان را بستانیم»(۱۷۳).

**اصلاح مسیر مسلمانان**

امیرمؤمنان سلام الله علیه می دانست که معاویه در صفّین کشته نمی شود وزنده می ماند ودر زمین فساد می کند وجامعه را به تباهی می کشاند. اما با او جنگید تا مسیر مسلمانان را تصحیح کند واز معاویه وحکومت او وکسانی که بعد از او می آیند وبنای خدمتشان را بر پی ریزی های معاویه می سازند سلب مشروعیت کند.

متون فراوانی در تاریخ امیرمؤمنان سلام الله علیه وجود دارد که همگی گواه این امرند. برای مثال، ابن شهرآشوب به نقل از مینا آورده است که گفت:

«علی سلام الله علیه در سپاهش هیاهویی شنید، فرمود: چه خبر است؟

گفتند: معاویه کشته شد.

فرمود: به صاحب کعبه سوگند که او کشته نشود تا آن که این امّت بر او همداستان شوند.

عرض کردند: ای امیرمؤمنان! پس چرا با او می جنگی؟

فرمود: می خواهم میان خودم وخدا عذری داشته باشم»(۱۷۴).

نیز به نقل از مروان اصفر آورده است:

«سواری از شام وارد شد، وعلی سلام الله علیه در کوفه بود. او خبر مرگ معاویه را داد. وی را نزد علی سلام الله علیه بردند. حضرت علی سلام الله علیه از او پرسید: تو شاهد مرگ او بودی؟ مرد گفت: آری، خاک هم روی او ریختم.

حضرت فرمود: دروغ می گوید.

عرض شد: ای امیرمؤمنان از کجا می دانی که دروغ می گوید.

حضرت فرمود: معاویه نمی میرد تا فلان وبهمان کارها را در زمان حکومتش انجام دهد.

عرض کرد: شما که این را می دانی، پس چرا با او می جنگی؟

فرمود: برای اتمام حجّت»(۱۷۵).

**دور نگری ودور اندیشی**

یکی از ویژگی های نمایان امیرمؤمنان سلام الله علیه در سیاستش: دورنگری است.

این را هرکس که به عصمت امیرمؤمنان سلام الله علیه معتقد باشد به راحتی تمام می پذیرد، به علاوه این که دهها دلیل نقلی وعقلی بر آن وجود دارد.

بعد از به شهادت رسیدن امیرمؤمنان سلام الله علیه روزی معاویه از ضرار بن ضمرة درباره اوصاف آن حضرت پرسید. نخستین جمله ای که ضرار در وصف امام سلام الله علیه گفت این بود: «به خدا سوگند که او انسانی دوراندیش بود»(۱۷۶).

به همین دلیل هم، طلحه وزبیر را بر کوفه وبصره حکومت نداد. ومعاویه را بر امارت ابقا نکرد. چون می دانست که آن دو به همراه معاویه علیه امیرمؤمنان سلام الله علیه توطئه کرده اند.

متون زیرا را با هم می خوانیم:

حتی یک شب معاویه را حاکم قرار نمی دهم

مرحوم علامه مجلسی در «بحار» به نقل از ابن سحیم از پدرش آورده است که گفت: چون با حضرت علی سلام الله علیه بیعت شد، مغیرة بن شعبة نزد او آمد وگفت: معاویه کسی است که می دانی، وکسی که پیش از تو بود او را بر شام گماشت. پس، تو نیز فعلا او را در مقامش ابقا کن تا اوضاع اسلام استقرار گیرد، آن گاه اگر خواستی، او را برکنار کن.

امیرمؤمنان سلام الله علیه در پاسخ مغیرة سخنانی گفت، از جمله فرمود: «حاضر نیستم حتی یک شب سپاه معاویه را بر دو مرد مسلمان حاکم گردانم وبدین سبب مورد بازخواست خداوند بزرگ واقع شوم... .

سپس این آیه را خواند:

[وَ مَا كُنتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا](۱۷۷)؛ «ومن کسی نیستم که گمراهگران را کمک خود بگیرم»(۱۷۸).

نیز در «بحار» به نقل از: ابن ابی الحدید آورده است: حضرت علی سلام الله علیه به زبیر، در روزی که با او بیعت کرد، فرمود: «من بیم آن دارم که به من خیانت کنی وبیعتم را بشکنی؟».

زبیر گفت: «اصلا نترس؛ چون هرگز چنین کاری از من سر نخواهد زد».

حضرت علی سلام الله علیه فرمود: خدا را گواه وضامن خود در این کار می گیری؟

گفت: آری، خدا را گواه وضامن می گیرم»(۱۷۹).

راوی ـ بعد از حدیثی طولانی ـ گوید: «معاویه مردی از بنی عبس را با نامه ای نزد زبیر بن عوام فرستاد. در آن نامه آمده بود: اما بعد؛ من از اهل شام برای تو بیعت خواسته ام وآنها پذیرفته اند وپیمان استوار داده اند. پس، زودتر خود را به کوفه وبصره برسان ومگذار پسر ابوطالب پیش از تو به آن جا رود، که اگر این دو شهر را از دست دهی دیگر چیزی به دست نخواهی آورد. وبرای طلحة بن عبیدالله بعد از تو بیعت گرفته ام. بنابراین، به خونخواهی عثمان برخیزید ومردم را به آن فرا خوانید، ودر این باره جدّ وجهد کنید.

چون این نامه به زبیر رسید خوشحال شد وآن را به اطلاع طلحة رسانید وبرایش خواند، ودر خیرخواهی معاویه نسبت به خود شک نکردند وهر دو بر مخالفت با علی سلام الله علیه همداستان شدند.

طلحة وزبیر چند روز بعد از بیعت با حضرت علی سلام الله علیه نزد او آمدند وگفتند: ای امیرمؤمنان! شما خود شاهد بودید که در تمام دوران حکومت عثمان ما مورد بی مهری بودیم، ومی دانی که عثمان به بنی امیه نظر داشت. اکنون که خداوند حکومت را بعد از عثمان به تو داده است ما را بر جایی بگمار.

حضرت علی سلام الله علیه به آن دو فرمود: فعلا به قسمتی که خداوند نصیب شما کرده است راضی باشید تا فکر کنم. اما بدانید که من فقط کسی از یارانم را در امانتم [حکومت] شریک می کنم که تدیّن وامانتداری او را بپسندم، وماهیت او را شناخته باشم. طلحة وزبیر نومیدانه حضرت علی سلام الله علیه را ترک کردند، وبعد آمدند واز آن حضرت اجازه خواستند که به عمره روند.

به روایتی: آن دو از حضرت علی سلام الله علیه درخواست کردند حکومت دو شهر بصره وکوفه را به ایشان بسپارد. علی سلام الله علیه فرمود: باید بیندیشم. وبعد هم حکومت این دو شهر را به آنها نسپرد»(۱۸۰).

اینها همه از دوراندیشی امیرمؤمنان سلام الله علیه در کشورداری بود؛ زیرا اگر معاویه وطلحة وزبیر را به ولایت می گماشت، آنها که اکنون برگه مشروعیت خود را با امضای امیرمؤمنان سلام الله علیه در دست داشتند، علیه امیرمؤمنان سلام الله علیه توطئه می کردند.

(*). ر.ک: بحارالأنوار، ج۴۲، ص۱۳۳، ب۱۲۲، ح۱۵ به نقل از الاختصاص. در این حدیث آمده است: «ماه شب چهارده، سنگ محک مؤمنان، وارث دو مشعر وپدر سبطان حسن وحسین».

(۱). المناقب، ج۳، ص۶۲، «فصل فی انّه مع الحق والحقّ معه».

(۲). کشف الغمّة، ج۱، ص۱۴۸، «فی بیان انّه مع الحق والحقّ معه».

(۳). تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۱۳، ص۱۸۶، ح۷۱۶۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت.

(۴). المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۳۷، ح۴۶۳۷، ط ۱، سال ۱۴۱۱ هـ/ ۱۹۹۰ م، دارالکتب العلمیة، بیروت.

(۵). حلیة الاولیاء، ج۱، ص۶۴، ط ۴، دارالکتاب العربی; نیز ر.ک: سنن ترمذی، ج۵، ص۶۳۷، ح۳۷۲۳، ط دار احیاء التراث العربی، بیروت; تحفة الاحوزی، ج۱۰، ص۱۵۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت.

(۶). تاریخ بغداد، ج۷، ص۱۱، ح۳۴۷۵، ط دارالکتب العلمیة، بیروت; فیض الغدیر، ج۴، ص۳۵۷، ط المکتبة التجاریة الکبری، مصر.

(۷). اشاره است به این فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله که: «ای علی! تو وصیّ من وامام امت من هستی» امالی شیخ صدوق، ص۱۲، ح۱۰، مجلس سوم.

(۸). «صنو»: یار مهربان ودلسوز از برادر وفرزند وعمو. «الصنوان»: دو درخت خرما که از یک بیخ روییده باشد. دو چاه نزدیک به هم که آب آنها از یک چشمه باشد. دو برادر دوقلو ـ فرهنگ لاروس.

(۹). اشاره است به این فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله که: «تو نسبت به من همانند یک صنو به صنو دیگری» الصراط المستقیم، ج۱، ص۲۵۲، ب۸.

(۱۰). اشاره است به این فرموده حضرت علی سلام الله علیه که: «من نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله همانند بازو به شانه، وهمانند ذراع به بازو هستم...». شرح نهج البلاغة، ج۲۰، ص۳۱۵، الحکم المنسوبة ۶۲۵.

(۱۱). نهج البلاغة، کلمات قصار، ۱۳۶.

(۱۲). بحارالأنوار، ج۱۶، ص۲۷۸، ب۹، ح۱۱۶.

(۱۳). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۲۳، ب۹۸، در ضمن ح۶.

(۱۴). همان.

(۱۵). همان.

(۱۶). مناقب، ج۲، ص۹۸.

(۱۷). بحارالأنوار، ج۴، ص۳۲۵، باب۹۸، ح۷.

(۱۸). کشف الغمّة، ج۱، ص۱۷۳.

(۱۹). جایی بوده در کوفه، وامروزه در حومه حیره است.

(۲۰). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۳۴، ب۹۸، ح۱۵.

(۲۱). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۲۷، ب۹۸، ضمن ح۹.

(۲۲). همان، ج۴۰، ص۱۰۲، ب۱۰۷، ح۱.

(۲۳). ر.ک: مستدرک الوسائل، ج۱۶، ص۲۹۹ ـ ۳۰۰، ب۷۲، ح۱۹۹۴۹.

(۲۴). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۱۸، ب۹۸، ح۲; همچنین ر.ک: نهج البلاغة، نامه ۴۵.

(۲۵). الاختصاص، ص۱۵۳، از کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه.

(۲۶). المناقب، ج۲، ص۹۵، «فصل فی المسابقة بالزهد والقناعة».

(۲۷). آل عمران: ۱۳۳.

(۲۸). آل عمران: ۱۱۴.

(۲۹). انبیاء: ۹۰.

(۳۰). مؤمنون: ۶۱.

(۳۱). تهذیب الاحکام، ج۲، ص۴۱، ب۴، ح۸۱.

(۳۲). المناقب، ج۲، ص۹۵ «فصل فی المسابقة بالزهد والقناعة».

(۳۳). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۲۲، ب۹۸، ح۵.

(۳۴). المناقب، ج۲، ص۹۶ «فصل فی المسابقة بالزهد والقناعة».

(۳۵). بنگرید به: بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۲۲، ب۹۸، ح۴.

(۳۶). کافی، ج۶، ص۴۳۸، «باب التجمّل واظهار النعمة»، ح۱.

(۳۷). ر.ک: وسائل الشیعة، ج۱۸، ص۳۲۲، ب۲، ج۲۳۷۶۸.

(۳۸). شرح نهج البلاغة، ج۲، ص۲۰۰ مناقب علی وذکر طرف من اخباره فی عدله وزهده.

(۳۹). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۱۷، ب۱۰۷، ح۲۴.

(۴۰). همان.

(۴۱). المناقب، ج۲، ص۱۱۱ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۴۲). همان.

(۴۳). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۱۱۸، ب۱۰۷، ح۲۵.

(۴۴). کافی، ج۸، ص۱۶۵، ب۸، ح۱۷۶.

(۴۵). ر.ک: نهج البلاغة، خطبه ۳۳: «ومن خطبة له سلام الله علیه عند خروجه لقتال اهل البصرة».

(۴۶). التوحید، ص۱۷۴، ب۲۸، ح۳.

(۴۷). کافی، ج۱، ص۴۱۰، بابسیرة الامام فی نفسه وفی المطعم والملبس اذا ولی الامر، ح۱.

(۴۸). مائدة: ۴۲.

(۴۹). بحارالأنوار، ج۱۰۱، ص۲۷۳، ب۳، ح۵.

(۵۰). همان، ح۶.

(۵۱). مکاسب، ج۱، ص۲۳۹، «المسألة الثامنة»، وص ۲۴۶ «حکم الهدیة».

(۵۲). مکاسب، ج۱، ص۲۴۶، «حکم الهدیة».

(۵۳). همان.

(۵۴). عقیل به امید این نزد حضرت رفته بود که بیشتر از بقیه مسلمانان به او عطایا دهد.

(۵۵). این شخص، اشعث بن قیس است.

(۵۶). نهج البلاغة، خ ۲۲۴: «ومن کلام له یتبرأ من الظلم».

(۵۷). الفصول المختارة، ص۱۳۵، ۲۲۴.

(۵۸). کافی، ج۸، ص۱۸۲، خطبة امیرالمؤمنین سلام الله علیه، ح۲۰۴; الاختصاص، ص۱۵۱ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۵۹). المناقب، ج۲، ص۱۰۸ ـ ۱۰۹ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۶۰). نهج البلاغة، خطبه ۲۲۴.

(۶۱). الاختصاص، ص۱۵۱، ومن کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه.

(۶۲). بحارالأنوار، ج۴۰، ص۱۰۶، ب۹۱، ح۱۱۷.

(۶۳). المناقب، ج۲، ص۱۰۹، «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۶۴). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۰۰ «مناقب علی وذکر طرف من اخباره فی عدله وزهده».

(۶۵). المناقب، ج۲، ص۱۱۳ «فصل فی حلمه وشفقته سلام الله علیه».

(۶۶). اعراف: ۸۵.

(۶۷). کشف الغمة، ج۱، ص۱۷۴.

(۶۸). شهری در نزدیکی بغداد از ناحیه سامراء.

(۶۹). کشف الغمة، ج۱، ص۱۷۵، «فی وصف زهده فی الدنیا وسنق فی رفضها».

(۷۰). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۳۵۹، ب۱۱، ح۲۱۵۸۱.

(۷۱). سفینة البحار، ج۱، ص۶۶۹، «باب السین بعده الواو».

(۷۲). نهج البلاغة، نامه ۴۰، «ومن کتاب له سلام الله علیه الی بعض عمّاله».

(۷۳). امالی شیخ صدوق، ص۳۰۴، مجلس ۶۲، ح۸.

(۷۴). نهج البلاغة، نامه ۲۰.

(۷۵). نهج البلاغة، نامه ۲۶: «ومن عهد له سلام الله علیه الی بعض عمّاله وقد بعثه علی الصدقة».

(۷۶). همان، خطبه ۱۶۷: «ومن خطبة له سلام الله علیه فی اوائل خلافته».

(۷۷). نهج البلاغة، نامه ۵۳ «ومن کتابه له سلام الله علیه کتبه للاشتر النخعی لمّا ولاّه علی مصر واعمالها...».

(۷۸). نهج البلاغة، حکمت ۴۵۶.

(۷۹). کنایه از دنیاست یعنی: آیا آزاده ای یافت نمی شود که این دنیای پست را برای اهلش واگذارد؟

(۸۰). نهج البلاغة، نامه ۳۱، «ومن وصیته له سلام الله علیه للحسن بن علی سلام الله علیه کتبها الیه بحاضرین».

(۸۱). کافی، ج۸، ص۶۸، ح۲۶.

(۸۲). سفینة البحار، ج۲، ص۴۹۹ «باب الکاف بعده الواو».

(۸۳). بحارالأنوار، ج۳۳، ص۴۳۰، ب۲۶، ح۶۳۹.

(۸۴). زمر: ۶۵.

(۸۵). روم: ۶۰.

(۸۶). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۴۸، ب۱۰۴، ح۱.

(۸۷). الفصول المختارة، ص۹۷.

(۸۸). ر.ک: خصائص الائمة، ص۷۵ «قطعة من الاخبار المرویة فی ایجاب ولاء امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۸۹). الفصول المختارة، ص۲۲۰ و۲۲۴.

(۹۰). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۴۹، ب۱۰۴، ح۱.

(۹۱). بحارالأنوار، ج۲۲، ص۱۲۴، ب۱، ح۱۰۰.

(۹۲). تفصیل مطلب را در «الغدیر» علامه امینی ببینید.

(۹۳). المناقب، ج۲، ص۲۶۱.

(۹۴). الخرائج والجرائح، ج۱، ص۲۲۵ ـ ۲۲۶، ب۲; ج۲، ص۷۴۶ ـ ۷۴۷، ب۱۵.

(۹۵). الخصال، ج۲، ص۶۴۴ ـ ۶۴۵ «علم رسول الله صلی الله علیه وآله علیا سلام الله علیه الف باب»، ح۲۶.

(۹۶). بصائر الدرجات، ص۳۰۶، ب۱۶، ح۱۵.

(۹۷). اسراء: ۷۱.

(۹۸). ر.ک: بحارالأنوار، ج۴۱، ص۲۸۶ ـ ۲۸۷، ب۱۱۴، ح۷.

(۹۹). در آیه: [فَمَنْ حَآجَّکَ فِیهِ مِن بَعْدِ مَا جَآءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَآءَنَا وَأَبْنَآءَکُمْ وَنِسَآءَنَا وَنِسَآءَکُمْ وَأَنفُسَنَا وَأَنفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْکَـذِبِینَ]; «پس، هر که در این باره پس از دانشی که تو را حاصل آمده، با تو محاجّه کند، بگو: بیایید پسرانمان وپسرانتان وزنانمان وزنانتان وما خودمان وشما خودتان را فرا خوانیم، سپس مباهله کنیم، ولعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم» (آل عمران: ۶۱).

(۱۰۰). ر.ک: الطرائف، ج۲، ص۴۵۴ ـ ۴۵۵ «ابداع عمر وقوله نعمة البدعة».

(۱۰۱). طه: ۶۱.

(۱۰۲). المناقب، ج۲، ص۹۶ «فصل فی المسابقة بالزهد والقناعة».

(۱۰۳). آل عمران: ۱۶۹.

(۱۰۴). ر.ک: بحارالأنوار، ج۵۴، ص۲۳۱، ب۱، ح۱۸۸.

(۱۰۵). سفینة البحار، ج۱، ص۵۸۶، باباالسین المهملة.

(۱۰۶). بحارالأنوار، ج۳۳، ص۴۳۴ ـ ۴۳۵، ب۲۶، ح۶۴۳.

(۱۰۷). بقرة: ۱۹۴.

(۱۰۸). شرائع الاسلام، ج۱، ص۲۵۷ «فی قتال اهل البغی»; ج۲، ص۹۴۸ «فی شروط المقذوف واحکامه».

(۱۰۹). جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۴۴ «من سبّ الامام العادل وجب قتله».

(۱۱۰). بحارالأنوار، ج۳۹، ص۳۱۱، ب۸۸، ح۱.

(۱۱۱). وسائل الشیعة، ج۲۸، ص۲۱۵، ب۲۷، ح۳۴۵۹.

(۱۱۲). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۱۰۶، ب۲۳، ح۲۲۲۰۱.

(۱۱۳). دعائم الاسلام، ج۲، ص۴۵۹ ـ ۴۶۰، کتاب الحدود، ف ۳، ح۱۶۲۰.

(۱۱۴). جامع الشتات، ج۲، ص۷۱۲.

(۱۱۵). کافی، ج۸، ص۳۴۵، «حدیث اسلام علی سلام الله علیه»، ح۵۴۴.

(۱۱۶). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۱۴۲، ب۱، ح۲۰۹۸۵.

(۱۱۷). ر.ک: کافی، ج۷، ص۲۶۹ ـ ۲۷۰، بابالنوادر، ح۴۴.

(۱۱۸). ر.ک: ثواب الاعمال، ص۲۱۱، عقاب الناصب والجاحد لامیرالمؤمنین سلام الله علیه.

(۱۱۹). ر.ک: تهذیب الاحکام، ج۱۰، ص۸۶ ـ ۸۷، ب۶، ح۱۰۱; التهذیب، ج۱۰، ص۲۱۵، ح۵۲.

(۱۲۰). عبدالکریم قاسم (۱۹۱۴ ـ ۱۹۶۳م.)، افسر عراقی که کودتای سال ۱۹۵۸م. را برضد رژیم سلطنتی رهبری کرد ونظام سلطنتی را برانداخت. وی در کودتای نظامی عبدالسلام عارف به قتل رسید.

(۱۲۱). ر.ک: بحار الأنوار، ج۳۲، ص۷ ـ ۸، ب۱، ح۲.

(۱۲۲). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۳، ب۱، ح۱۹.

(۱۲۳). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۲۹۹، ب۱۱۴، ح۲۹.

(۱۲۴). شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج۱۴، ص۲۹ «نسب شریح وذکر بعض اخباره».

(۱۲۵). المناقب، ج۲، ص۲۵۹ (فصل فی اِخباره بالغیب».

(۱۲۶). طه: ۹۷، (یعنی: به من دست نزنید).

(۱۲۷). سفینة البحار، ج۱، ص۲۶۲، «باب الحاء بعده السین».

(۱۲۸). همان.

(۱۲۹). گردن آتش، تنوره آتش.

(۱۳۰). یال آتش یا موج آتش.

(۱۳۱). ر.ک: المناقب، ج۲، ص۲۶۳.

(۱۳۲). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۹۸، ب۱۱، ح۳۷۰.

(۱۳۳). ر.ک: بحارالأنوار، ج۹۷، ص۳۶۴، ب۵، ح۶.

(۱۳۴). ر.ک: المناقب، ج۲، ص۲۵۹ «فصل فی اخباره بالغیب».

(۱۳۵). سفینة البحار، ج۱، ص۶۷۶ «باب السین بعده الهاء».

(۱۳۶). کافی، ج۳، ص۱۸۶، باب«من زاد علی خمس تکبیرات»، ح۳.

(۱۳۷). الاختصاص، ص۱۵۲ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۱۳۸). المناقب، ج۲، ص۱۱۱ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۱۳۹). الاختصاص، ص۱۵۱ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۱۴۰). ر.ک: بحارالانوار، ج۴۱، ص۱۰۸ ـ ۱۰۹، ۱۲۲، ب۱۰۷، ح۱۵، ۲۷، ۲۹.

(۱۴۱). المناقب، ج۲، ص۱۱۰ «فصل بالمسابقة بالعدل والأمانة».

(۱۴۲). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۵۰، ب۱۰۴، ح۲.

(۱۴۳). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۲۲۹ ـ ۲۳۰، ب۴، ح۱۸۱.

(۱۴۴). حجرات: ۹.

(۱۴۵). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۵۰، ب۱۰۴، ح۲.

(۱۴۶). سفینة البحار، ج۲، ص۱۳۳، بابالغین بعده الباء.

(۱۴۷). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۵۰، ب۱۰۴، ح۲.

(۱۴۸). همان.

(۱۴۹). المناقب، ج۲، ص۲۶۰ ـ ۲۶۱ «فصل فی اخباره بالغیب».

(۱۵۰). همان، ج۲، ص۱۱۴ «فصل فی حلمه وشفقته».

(۱۵۱). المناقب، ج۲، ص۱۱۴ «فصل فی حلمه وشفقته».

(۱۵۲). مؤمنون: ۹۶.

(۱۵۳). المناقب، ج۲، ص۱۱۳ «فصل فی حلمه وشفقته».

(۱۵۴). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۲۰۳ ـ ۲۰۴، ب۱۱۰، ح۱۸.

(۱۵۵). المناقب، ج۲، ص۱۱۲ «فصل فی حلمه وشفقته».

(۱۵۶). المناقب، ج۲، ص۱۰۶ «فی المسابقة بالتواضع».

(۱۵۷). الاختصاص، ص۱۵۷ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۱۵۸). همان، ص۱۵۹.

(۱۵۹). بحارالأنوار، ج۴۱، ص۵۵، ب۱۰۵، ح۲.

(۱۶۰). قصص: ۸۳.

(۱۶۱). المناقب، ج۲، ص۱۰۴ «فصل فی المسابقة بالتواضع».

(۱۶۲). المناقب، ج۲، ص۱۱۰ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۱۶۳). همان.

(۱۶۴). همان، ج۲، ص۱۰۸ «فصل فی المسابقة بالعدل والامانة».

(۱۶۵). حجرات: ۱۳.

(۱۶۶). تحف العقول، ص۳۴ «خطبته فی حجة الوداع».

(۱۶۷). همان.

(۱۶۸). شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۰۰ـ۲۰۱ «مناقب علی سلام الله علیه وذکر طرف من اخباره فی عدله وزهده».

(۱۶۹). الاختصاص، ص۱۵۱ «من کتاب ابن دأب فی فضل امیرالمؤمنین سلام الله علیه».

(۱۷۰). همان، ص۱۵۲.

(۱۷۱). کشف الغمّة، ج۲، ص۲۱۸ «وامّا مناقبه».

(۱۷۲). مائدة: ۸۲.

(۱۷۳). کافی، ج۳، ص۵۴۰، بابادب المصدّق، ح۸.

(۱۷۴). المناقب، ج۲، ص۲۵۹ «فصل فی اخباره بالغیب».

(۱۷۵). همان.

(۱۷۶). الفضائل، شاذان بن جبرئیل، ص۹۷.

(۱۷۷). کهف: ۵۱.

(۱۷۸). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۳۴، ب۱، ح۲۲.

(۱۷۹). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۵، ب۱، ح۱.

(۱۸۰). همان.

## سیاست اسلام در زمینه اقتصاد

بی گمان، اقتصاد، اهمیت زیادی در عرصه سیاست دارد. هرچه توازن وهمترازی اقتصادی قوی تر باشد سیاست درست تر واستوارتر است.

ببینیم که اسلام چگونه از دولت پهناور وگسترده(۱) وپرجمعیت اسلامی، امّتی چنان ثروتمند ساخت که از فقر در آن خبری نبود.

### :: حتی یک فقیر نباید باشد

به داستان زیر بنگرید ودر ابعاد گوناگون آن تأمّل کنید:

شیخ حرّ عاملی در کتاب «وسائل الشیعة» آورده است که: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه در کوچه های کوفه راه می رفت که دید مردی از مردم تکدّی می کند. امام از مردمی که پیرامون او بودند پرسید: این چیست؟

عرض کردند: پیرمردی نصرانی واز کار افتاده است وپولی ندارد که با آن زندگی کند، لذا [برای امرار معاش به] مردم پناه آورده و... .

امام سلام الله علیه با عصبانیّت فرمود: تا جوان بود از او کار کشیدید، وحالا که پیر شده رهایش کرده اید؟

سپس، برای آن مرد نصرانی مبلغی از بیت المال به صورت مادام العمر مقرّری تعیین نمود(۲).

این داستان نشان می دهد که در دولت اسلامی فقر، تقریباً جایی نداشته است به طوری که وقتی امیرمؤمنان سلام الله علیه یک فقیر می بیند تعجب می کند وآن را پدیده ای غیر طبیعی ونازیبنده برای جامعه اسلامی ونظام اقتصادی اسلام می داند.

و آن گاه، برای او از بیت المال مسلمانان حقوقی در نظر می گیرد که با آن امرار معاش کند، در صورتی که یک مسیحی بود وبه اسلام اعتقاد نداشت. این برای آن بود که در کشور اسلامی حتی یک مورد از فقر وگرسنگی وجود نداشته باشد، وبرای این که جهان وخود مسلمانان نیز بدانند که حکومت اسلامی نه تنها از مسلمانان فقرزدایی می کند وسطح زندگی فقرا را بالا می برد بلکه حتی از کفّاری که تحت حمایت دولت اسلامی هستند، فقر را می زداید.

**:: در افریقا فقر نبود**

قارّه سیاه که ـ به رغم همه پیشرفت های اقتصادی جهان در زمینه های گوناگون ـ هنوز هم زیر گام های گرسنگی وفقر وبینوایی خُرد می شود وروزی صدها وهزاران نفر در آن می میرند... .

این قاره ای که بر روی مخازن عظیم ثروت خفته است، ومستکبران جهان این ثروت را به یغما می برند بدون آن که حتی نانی وگندمی برای سدّ جوع به آن بدهند.

همین قاره ـ بیش از ده قرن قبل ـ به برکت حکومت اسلام بر آن، از توانگوی وثروت برخوردار بود.

مورخان نقل کرده اند که: حکمران افریقا در دوره اسلامی ـ دقیقاً در دوران امام محمد باقر سلام الله علیه پنجمین امام از ائمّه اهل بیت سلام الله علیهم، آغاز قرن دوم هجری ـ نامه ای به پایتخت اسلام فرستاد ودرباره صدقات وزکوات انبوهی که نزد او جمع شده بود استفسار کرد که با آن ها چه کند؟

جواب داده شد: آن ها را خرج فقرا ومستضعفان کن.

نامه نوشت که: این کار را کرده ایم اما صدقات فراوانی زیاد آمده است. با آنها چه کنیم؟

جواب داده شد: کسانی را مأمور کن که در شهرها جار بزنند: «هرکس محتاج است نزد والی رود ومایحتاج خود را از صدقات بگیرد». وعده ای را مأمور کن که از فقرا ونیازمندان جستجو کنند؛ زیرا ممکن است کسانی باشند که حیا مانع مراجعه آن ها به والی شود.

والی به پایتخت اسلامی نوشت: این کار را هم کرده ایم، وباز هم صدقات اضافه آمده است.

جواب داده شد: آن را صرف مصالح عموم مسلمانان کن.

آیا افریقا در سرتاسر تاریخ خود وبعد از اسلام چنین وضعی را به خود دیده است؟

آیا جهان دیده یا خوانده ویا شنیده است که یک نظام اقتصادی بتواند ریشه های فقر را از جامعه برکند تا جایی که مشاهده یک فقیر در طول وعرض کشور اسلامی مایه تعجب وحیرت گردد، حتی اگر آن فقیر مسیحی وغیر مسلمان باشد؟ وآیا جهان معاصر وانواع تجربه ها ومکاتب اقتصادی آن توانسته است یک چنین نظام اقتصادی وضع کند؟

بدیهی است که پاسخ همه این پرسش ها منفی است.

امروز که تمدّن ها به اوج خود ونظام های اقتصادی به ستیغ خود رسیده اند تقریباً در همه کشورها فقر، بالهای سیاهش را گسترده، وفقرا زمین را پر کرده اند وگرسنگی ومحرومیت، شرق وغرب وجنوب وشمال را فرا گرفته است.

**:: و شاید در حجاز**

حجاز ویمامه(۳) سرزمینی خشک وبی آب وعلف است وبویژه در تاریخ گذشته اش منطقه ای کم آب بوده وبه ندرت در آن آبی وچشمه ای یافت می شد، طبیعی است که مردم چنین سرزمینی از گرسنگی وبدبختی بنالند. اما هنوز از ظهور اسلام نیم قرن نگذشته بود که رهبر دولت اسلامی وپیشوای مسلمانان، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه در خطبه ای که در حضور توده های مسلمانان ایراد کرد وطی آن علت ساده زیستی وزهدش را بیان می کند، فرمود:

«ولعل بالحجاز أو الیمامة من لا طمع له فی القرص ولا عهد له بالشبع(۴)؛ شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که قرص نانی نداشته باشد یا مزه سیری را نچشیده باشد».

امام، که پیشوای بزرگترین دولتِ آن روزگار بر روی کره زمین بود، با قطع وجزم نمی فرماید که در گوشه وکنار کشور پهناورش یک فقیر وجود دارد که در طول زندگی اش هیچ گاه یک شکم سیر غذا نخورده ویا انسانی هست که امید به دست آوردن یک قرص نان هم ندارد؛ چرا که آن حضرت به این درجه از فقر اطمینان ندارد. بلکه سخنش را با تعبیر «شاید» اظهار می کند، وبه بیان علت زهد پیشگی اش وغذای سیر نخوردنش می پردازد. امام باید با مستضعف ترین فرد جامعه همدردی کند وخودش را، از نظر معیشت، همسطح او قرار دهد. پس، حضرت علی سلام الله علیه چگونه می تواند از غذا سیر بخورد در حالی که احتمال می دهد فردی از امّت در گوشه ای از دولت اسلامی باشد که گرسنه است.

اما مسأله مردن از گرسنگی، نظیر آنچه امروز در برخی کشورهای جهان فراوان است، چیزی است که تاریخ دولت صحیح اسلام، حتی یک مورد برای آن ذکر نمی کند.

**:: در سوئد**

کشور سوئد، اکنون، از مترقی ترین وپیشرفته ترین کشورهای متمدن جهان به شمار می آید، اما این کشور همچنان از فقر شدید رنج می برد وفقرا وتهیدستان آن در نهایت گرسنگی وبدبختی زندگی می کنند.

برای مثال، یکی از نشریات درباره استکهلم، پایتخت سوئد، می نویسد: «در سرمای سوئد، بعضی ها از شدّت فقر زیر برف می خوابند، وبعضی از آن ها لای کاغذهای روزنامه ها می خوابند وصبح رفتگران با جسد یخ زده آنها مواجه می شوند»(۵).

وقتی پیشرفته ترین کشور جهان ـ البته آن طور که می گویند ـ با این فقر وبدبختی دست به گریبان است، بقیه کشورهای جهان چگونه خواهند بود؟!

آیا اقتصاد اسلام که ـ سیزده قرن پیش ـ فقر را ریشه کن می کند به طوری که پیشوا ورهبر آن وجود فقر وبودنِ یک فقیر در سراسر کشور را امری قطعی وحتمی نمی داند، براستی اقتصادی با عظمت نیست؟

**:: متون دینی**

متون فراوانِ موجود در شریعت اسلام، احکام شرعی، وعملکرد ورفتار رهبران مسلمانان، یعنی پیامبر وامامان معصوم سلام الله علیهم، مجموعاً این محیط وفضایی را پدید آورد که فقر وگرسنگی در آن حتی یک جای پا برای خود نیابد. اینک به ذکر نمونه هایی که مشتی از خروار است، می پردازیم:

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: «ما آمن بی من أمسی شبعاناً وأمسی جاره جائعاً(۶)؛ به من ایمان نیاورده است کسی که شب سیر بخوابد وهمسایه اش گرسنه به سر برد».

در نهج البلاغة آمده است: «خدای سبحان غذای فقرا را در داراییهای ثروتمندان قرار داده است. پس، فقیری گرسنه نمی ماند مگر به کامیابی توانگران، وخداوند از آنان درباره گرسنگی گرسنگان بازخواست خواهد کرد»(۷).

امام صادق سلام الله علیه در حدیثی می فرماید: «إن الناس ما افتقروا، ولا احتاجوا، ولا جاعوا، ولا عروا إلاّ بذنوب الأغنیاء(۸)؛ ... مردم، فقیر یا محتاج یا گرسنه ویا برهنه نشدند مگر به سبب گناهان توانگران».

امام باقر سلام الله علیه نیز در حدیثی می فرماید: «... سرپرستی خانواده ای از مسلمانان را به عهده گیرم وگرسنگی وبرهنگی آنها را برطرف کنم وآبرویشان را از ریخته شدن در برابر مردم حفظ نمایم، برایم محبوب تر است از این که دهها حج گذارم.... حضرت تا هفتاد حج برشمرد»(۹).

**:: کرامت اقتصادی**

قاعده معروفی است که می گوید: «کرامت اقتصادی، کرامت اجتماعی می آورد».

این، در جوامعی که از لحاظ رشد وفهم وآگاهی در همه ابعاد، کامل نیستند، یک واقعیت است. واز آن جا که بسیاری از جوامع در بسیاری از مقاطع تاریخی این گونه بوده اند وهستند واحتمالا در آینده نیز چنین خواهند بود، لذا اسلام از این واقعیت غفلت نورزیده وبه آن توجه نشان داده است تا این که مؤمنان ونیکان در جامعه مورد تحقیر وبی اعتنایی قرار نگیرند وعزّت وحرمتشان حفظ شود.

به همین دلیل است که می بینیم در روایات اهل بیت سلام الله علیهم تشویق وتأکید فراوانی به کسب هرچه بیشتر کرامت اقتصادی شده است. ابواب تجارت در کتابهای «وسائل الشیعة»، «مستدرک الوسائل»، «بحارالانوار»، «جامع الاحکام» ودیگر دانشنامه های حدیثی پر از این گونه احادیث شریفی است که از پیامبر وخاندان پاکش سلام الله علیهم روایت شده است.

در مطاوی این احادیث شریف، نکته های ظریف ودقیقی وجود دارد که در این جا به یکی از آن ها اشاره می کنیم:

**:: تجارت موالی**

ثقة الاسلام کلینی قدس سره در کتاب شریف «کافی» به سندش از امام صادق سلام الله علیه آورده است که فرمود:

«موالی نزد امیرمؤمنان سلام الله علیه آمدند وگفتند: از این عرب ها به تو شِکوه می کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به ما وآنها به طور برابر عطا می داد، وسلمان وبلال وصهیب را از عربها زن داد. اما اینها از زن دادن به ما خودداری می کنند ومی گویند: ما این کار را نمی کنیم.

امیرمؤمنان سلام الله علیه نزد عربها رفت و با آنها در این باره سخن گفت.

عربها فریاد زدند: ای ابا الحسن! ما این کار را نمی کنیم، ما این کار را نمی کنیم.

امیرمؤمنان سلام الله علیه خشمگین وردا کشان بیرون آمد وفرمود: ای گروه موالی! اینها با شما به سان یهود ونصارا رفتار می کنند. از شما زن می گیرند ولی به شما زن نمی دهند، وهمانند آنچه می گیرند به شما نمی دهند. پس، بروید وتجارت کنید، خدا به شما برکت دهاد؛ زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرماید: روزی ده قسمت است، نُه قسمت آن در تجارت وکاسبی ویک قسمت در کارهای دیگر»(۱۰).

این حدیث شریف دربردارنده چند موضوع اسلامی وبسیار مهم است که به اختصار به آنها اشاره می کنیم:

۱. مردمی بودنِ عالیترین مقام دولت اسلامی به طوری که موالی که قشر مستضعف وبی قدر وقیمت جامعه به شمار می رفتند، نزد ایشان می روند و او با حوصله تمام آن ها را می پذیرد وبه سخنانشان گوش می دهد وبه آنها، همانند بقیه مردم، میدان می دهد.

۲. مساوات شکوهمند اسلامی بر پایه عدالت وانسانیّت، تا جایی که غیر عرب در سرزمین عرب جرأت می کند از عرب ها به خاطر رفتار حقارت آمیزشان نسبت به خود، نزد رئیس مملکت شکایت کند. چنین چیزی فقط در اسلام یافت می شود.

۳. امیرمؤمنان سلام الله علیه که عالیترین مقام دینی ودنیوی است، شخصاً به وساطت می پردازد ونزد عربها می رود تا آن ها را در این حکم مهم اسلامی، یعنی برابری عرب وغیر عرب در امر ازدواج بر اساس اسلام وانسانیّت، نصیحت کند.

۴. آزادی فوق العاده اسلامی که به مردم عادی اجازه می دهد وساطت شخصی مثل امیرمؤمنان سلام الله علیه را نپذیرند ودست ردّ به سینه او زنند.

۵. عدالت بزرگ اسلامی؛ چرا که امیرمؤمنان سلام الله علیه در برابر عربها عکس العمل خشن نشان نمی دهد ومثلا آن ها را مجازات ویا از پاره ای حقوق محروم نمی کند وامثال این اقدامات که بیشتر سران در چنین مواردی انجام می دهند.

۶. امیرمؤمنان سلام الله علیه عربهایی را که حاضر نشدند به یک حکم بسیار بزرگ اسلامی ویا مهمّ سیاسی تن دهند، در این موضع نژادپرستانه وکینه توزانه که اسلام برای نفی آن وامثال آن آمده است، به یهود ونصارا تشبیه می کند، وبدین وسیله به این نکته سیاسی مهم در اسلام که مسلمانان را همسطح قرار می دهد واتحاد فراگیر اسلامی بر شالوده آن استوار است، عمق می بخشد.

۷. نشان دادن راه کرامت اجتماعی به موالی، که در یک چنان جوامعی که هنوز در همه ابعاد، روح اسلام را نپذیرفته اند، عبارت است از به دست آوردن کرامت اقتصادی... تا این که مسلمانان، ولو از رهگذر کرامت اقتصادی، منسجم شوند وقومیت ها در سایه اسلام به اتحاد ویکپارچگی گرایند؛ چرا که قومیت ها غالباً در محیط های فقیر لانه می کنند؛ بنابراین، با آمدن ثروت وزمین واتومبیل وتجارت وکاخ وامثال این ها، قوم گرایی مثل آب در نمک وهیزم در آتش ذوب می گردد وخاکستر می شود.

موالی هم این دستورالعمل حکیمانه اجتماعی را از امیرمؤمنان سلام الله علیه آموختند وراه تجارت را پیمودند تا آن که بسیاری از آنان تاجر وسرمایه دار شدند وآن گاه از عرب ها زن گرفتند وبه آن ها زن دادند، وپیوند وهمبستگی عرب وعجم در سایه اسلام بزرگ استوار گشت.

(۱). جرجی زیدان در کتاب «تاریخ تمدن اسلام» ودیگران در نوشته های خود پیرامون وسعت دولت اسلامی وتمدن اسلام، می گویند: دولت اسلامی پیوسته گسترش یافت تا آن که در ظرف دو قرن تا آغاز قرن سوم هجری، یعنی در عهد امام جواد سلام الله علیه، نزدیک به سه چهارم کره مسکون را در بر گرفت: یعنی افریقا وهند وبخش بزرگی از چین واسپانیا وقسمت عظیمی از روسیه وجاهای دیگر به تصرف مسلمانان وتحت حاکمیت اسلام درآمد.

(۲). ر.ک: وسائل الشیعة، ج۱۵، ص۶۶، ب۱۹، ح۱۹۹۹۶.

(۳). یمامه: اراضی شرق مکه را گویند. وبه قولی از یمن است. رجوع کنید به قاموس ومجمع البحرین.

(۴). به خواست خداوند، بزودی قسمتی از این خطبه را خواهیم آورد.

(۵). مجله «الوطن العربی»، چاپ فرانسه، شماره ۹۴، سال ۱۹۷۸ م.

(۶). ر.ک: وسائل الشیعة، ج۲۴، ص۳۲۷، ب۴۴، ح۳۰۶۷۵.

(۷). نهج البلاغة، حکمت ۳۲۸.

(۸). وسائل الشیعة، ج۹، ص۱۲، ب۱، ح۱۱۳۹۲.

(۹). همان، ص۳۷۳، ب۲، ح۱۲۲۷۳.

(۱۰). کافی، ج۵، ص۳۱۸ ـ ۳۱۹، بابالنوادر، ح۹۵.

## سیاست اسلام در زمینه بهداشت

قال الإمام امیرالمؤمنین سلام الله علیه: «إنّ فی القرآن آیة تجمع الطب کلّه؛ در قرآن یک آیه هست که همه طبّ را در خود گرد آورده است: [کُلُوا وَاشْرَبُوا ولاَ تُسْرِفُوا]❊؛ «بخورید وبیاشامید اما زیاده روی نکنید»❊❊.

اسلام، برای ریشه کن کردن بیماری از سراسر کشور اسلامی وعموم مسلمانان، برنامه های حکیمانه ای وضع کرده است. در فهرست احادیث شریفِ رسیده از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وامامان پاک اهل بیتش سلام الله علیهم صدها وبلکه هزاران حدیث اختصاص به بیان مسائل بهداشتی دارد.

برای تفصیل مطلب نگاه کنید به کتاب «بحارالأنوار»(۱) مرحوم علامه مجلسی که تقریباً یکصد هزار حدیث را در خود جای داده است، وکتاب «وسائل الشیعة» شیخ حرّ عاملی که شامل حدود چهل هزار حدیث می باشد. در این دو کتاب، فصل هایی مختصّ بهداشت وطبّ می یابیم که احادیث فراوانی در آن ها ذکر شده است.

به همین دلیل [توصیه های فراوان بهداشتی در اسلام] است که انسان ـ در حکومت اسلامی ـ بیمار زیاد وبیماری های شیوع یافتنی کمتر می یابد.

بهداشت عمومی بالهای پهناور خود را بر سر کشور اسلامی گشوده بود وتا سقوط دولت اسلامی این وضع ادامه داشت. به طوری که برای یک شهر دارای مثلا یکصدهزار جمعیت، تعداد اندکی پزشک کافی بود، وبعضی آن ها در طول روز یا اصلا مراجعه کننده ای نداشتند ویا به تعداد انگشت شمار داشتند.

ما، در عین حال که پیشرفت پزشکی جدید را در زمینه های تشریح وکشف میکروبها وغیره انکار نمی کنیم، اما مایلیم بپرسیم:

چرا امروزه پزشکی ـ با همه توانایی وقدرتی که به دست آورده ـ از درمان بیماری ها ناتوان ودر برابر این انبوه هولناک امراض گوناگون دستش بسته است؟

و در هر شهری هزاران بیمار ودهها وبلکه صدها پزشک وشمار انبوهی داروخانه وانبارهای دارویی می بینی؟

اگر این شمار فراوان را با دوره اسلام وشمار بیماران آن روزگار بسنجیم نسبت یک به صد یا بسیار کمتر از این خواهد بود(۲).

آیا این دلیل بر درستی وکامیابی اسلام در سیاست بهداشتی اش وشکست غیر اسلام در این زمینه نیست؟

هر سال هزاران نفر بر شمار پزشکان افزوده می شود.

بیمارستانها افزایش می یابند.

تجربه های بهداشتی رو به پیشرفت است.

[اما] بیماران دنیا را پر کرده اند.

بیماریها بر کشورها سایه افکنده است.

آیا این سیاست بهداشتی بالنده است؟

یا یک پدیده شکست خورده بهداشتی؟!

**:: یک مقایسه**

با بازرسی از درمانگاه ها وبیمارستان ها ومراکز بهداشتی می توان به این حقیقت پی برد. نسبت متدیّنین وافراد پایبند به تعالیم وآموزش های بهداشتی اسلام در این مراکز بسیار کمتر از افراد غیر متدیّن وکسانی است که به رهنمودهای اسلام در زمینه بهداشت عمومی بی توجهند.

شاید گزافه نگفته باشم اگر بگویم که این نسبتْ یک به صد است.

این مقایسه ساده، تصویری گذرا وسریع از جایگاه بهداشت در اسلام به دست می دهد. در این بررسی مختصر مجال ذکر علل وعوامل بهداشت که اسلام برای همگانی کردن سلامتی وبهداشت وضع کرده است، نیست بلکه آن را به بحث های خاص خود وا می گذاریم، ودر این جا فقط به پاره ای کتاب هایی که در این خصوص نوشته شده اند توجه می دهیم مثل «طب النبی صلی الله علیه وآله»(۳)، «طب الصادق سلام الله علیه» ، «طب الائمة سلام الله علیهم»(۴)، «شرح توحید المفضل»(۵) علامه خلیلی در دو جلد وغیره.

**:: کاهش خون**

در این جا فقط به یک نمونه از آنچه پیرامون سیاست بهداشتی اسلام گفتیم، اشاره می کنیم:

در گذشته، غالب مسلمانان به پیروی از توصیه های مکرّر ومؤکّد شریعت اسلام، حداقل سالی یک بار خون خود را کم می کردند، بویژه در فصل بهار؛ زیرا در این فصل همچنان که همه موجودات عالم طبیعت، یعنی انسان وحیوان وگیاه ودستگاه ها ونیروها و...، به شور وهیجان می آیند، خون نیز دچار شور وغلیان می شود.

آن ها این کاهش خون را از دو طریق انجام می دادند: حجامت وفَصد. در احادیث شریف آمده است که خون گرفتن از مرگ ناگهانی، یعنی سکته قلبی، وفلج منتهی به مرگ ناگهانی [سکته مغزی] مصون می دارد.

از جمله این احادیث، حدیثی است از امام علی بن موسی الرضا سلام الله علیه که می فرماید: «الدّم هو عبد وربما قتل العبد سیده(۶)؛ خون بنده ای است وای بسا بنده ای که خواجه اش را کشت».

اما طبّ جدید از عمل خونگیری بشدّت منع می کند. یک بار وقتی من به پزشکی پیشنهاد کردم که اجازه دهد از یکی از نزدیکانمان که مبتلا به فشار خون بود خون بگیریم، لبخندی زد وگفت: «ما به این کار اعتقادی نداریم».

نتیجه این کار ـ والبته عوامل دیگر ـ آن شد که سکته قلبی در همه جا انتشار یافت. در صورتی که در گذشته، کشورهای اسلامی نمی دانستند سکته قلبی چیست، وکسانی که نیم قرن پیش زندگی می کرده اند خوب می دانند که اگو فردی دچار سکته قلبی می شد مردم تعجب وحیرت می کردند.

پیرمردی متدیّن به من گفت که: وقتی جوان بود در یکی از محلاّت شهرش یک نفر بر اثر سکته قلبی از دنیا رفت. مردم که از شنیدن این خبر متعجب شده بودند وحتی بعضی ها آن را باور نمی کردند، دوان دوان به طرف خانه آن شخص می رفتند.

اما امروز که طب جدید جای طب اسلامی را گرفته است، شمار افرادی که بر اثر ایست قلبی از دنیا می روند، بسیار زیاد است. شاید مبالغه نکرده باشم اگر بگویم که نسبت آن به ۳۵٪ می رسد. یعنی حدود یک سوم مردم بر اثر سکته قلبی که ناشی از لختگی خون است می میرند، ولخته شدن خون، خود، مولود کم نکردن خون از طریق حجامت یا فَصد وامثال آن می باشد.

**:: پی بردن به اشتباه**

اما، سرانجام ـ وبعد از آن که میلیون ها انسان قربانی این اشتباه شدند و با سکته قلبی جان خود را از دست دادند ـ نادرستی این نظر برای طب جدید آشکار شد ودریافت که کاستن از خون برای بدن وبهداشت وسلامت انسان سودمند است. لذا، امروزه پزشکان به مردم توصیه می کنند که خون خود را کم کنند. برای مثال، در اوایل ماه ژانویه سال ۱۹۷۲ میلادی، رادیو انگلیس در برنامه پزشکی خود که هر هفته اختصاص به یک موضوع دارد، اعلام کرد:

«خونگیری یا اهدای خون یک اقدام بهداشتی ولازم برای هر انسانی است. این کار از تصلّب شرایین جلوگیری می کند. تصلّب شرارین غالباً به لخته شدن خون که، خود، زمینه ساز انسداد دریچه قلب واز کار افتادن قلب ودر نتیجه «ایست قلبی» می باشد، منجر می شود. عمل «حجامت» یا «نیشتر زنی» که مسلمانان انجام می دادند، باعث شده بود که درصد مرگ ومیرهای ناگهانی در بین آن ها بسیار اندک باشد».

این بود شمّه ای از سیاست بهداشتی اسلام برای همگانی ساختن سلامت وبهداشت در جامعه.

(*). اعراف: ۳۱.

(**). بحارالأنوار، ج۵۹، ص۲۶۷، ب۸۸، ح۴۲.

(۱). ر.ک: بحارالأنوار، ج۵۹، ابواب الطب ومعالجة الامراض وخواصّ الادویة.

(۲). آمارهای جدید در کشورهای مختلف جهان در این زمینه براستی حیرت انگیز است; چه در کشورهای غربی یا شرقی یا ـ به اصطلاح ـ کشورهای در حال توسعه. یکی از پزشکان متخصّص بیماری دیابت که در شهری کوچک با جمعیتی تقریباً نیم میلیون مشغول طبابت بود در ملاقاتی که با او داشتم به من گفت: «من خودم نه هزار بیمار دیابتی دارم که مشغول معالجه آن ها هستم». این بیماری تنها یکی از هزاران بیماری دیگر، واین طبیب یکی از صدها طبیب است. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. غرض این نیست که از منزلت پزشکان ووظیفه انسانی آنان بکاهیم; چرا که در بین پزشکان افراد مؤمن ونیک وپایبند به موازین اسلام وانسانیت وجود دارند که به مسؤولیت خویش در برابر خدا وتاریخ آگاهند، بلکه مقصود بیان ضعف وناتوانی سیاست بهداشتی معاصر است.

(۳). نوشته ابوالعباس مستغفری (۳۵۰ ـ ۴۳۲ هـ) متولّد ومتوفای شهر نسف واقع در نزدیکی سمرقند.

(۴). تألیف میرزا محمد رازی نجفی متولد سال ۱۳۱۸ هـ

(۵). اثر عبدالله وحسین، پسران بسطام، از بزرگان قرن چهارم هجری.

(۶). بحارالأنوار، ج۴۷، ص۲۱۹، ب۷، ح۵.

## سیاست اسلام در زمینه فرهنگ

[قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يعْلَمُونَ والَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ]*؛ بگو: آیا کسانی که می دانند وکسانی که نمی دانند یکسانند؟

هیچ ملتی یا عقیده ای یا مکتبی ویا نظامی نمی یابید که همانند اسلام درهای علوم وفرهنگ را گشوده باشد، یا به سان اسلام، به دانش ودانش آموزی فرا خوانده باشد.

اسلام بارها وبارها به علم فرا خوانده، واز علما ودانشمندان بشدّت تجلیل کرده ومقام آن ها را بالا برده است.

### :: جایگاه علم در قرآن

نگاهی پژوهشگرانه ودقیق به قرآن کریم، واز نظر گذراندن آیاتی که در آن ها از علم واندیشه وعلما واندیشمندان سخن رفته است، پژوهنده را به گنجی بزرگ وثروتی انبوه می رساند. برای مثال، در بیش از هزاروپانصد آیه، از این موضوعات سخن به میان آمده است: علم، معرفت، تعقل، تذکّر، وتدبّر که همگی ذیل عنوان «فرهنگ» جای می گیرند.

حال اگر توجه کنیم که کلّ آیات قرآن تقریباً ۶۴۰۰ آیه است، واگر توجه کنیم که این آیات مربوط به همه چیز اسلام می شود: اصول، فروع، احکام، اخلاق، روح، بدن، علوم طبیعی، جانوران، گیاهان، فلسفه، پزشکی، جامعه، سیاست، اقتصاد، روابط بین الملل، روابط فردی، خانوادگی، ملّی، منطقه ای، عبادات، معاملات، ارتش، پلیس، امنیّت، حاکم، مردم وغیره.

و از مجموع این ها تقریباً یک چهارم اختصاص به فرهنگ دارد.

آری، اگر به همه این نکات توجه کنیم وآنها را کنار یکدیگر بگذاریم، آشکارا معلوم می شود که قرآن کریم تا چه اندازه به فرهنگ اهمیت می دهد، وهیچ نظام یا دین ویا مکتبی به پای آن نمی رسد.

آیا ـ در همه تاریخ ـ کتابی پیدا می کنید که برای قانونگذاری واجرا در زمینه های مختلف باشد وفرهنگ یک چهارم آن را به خود اختصاص داده باشد؟ هرگز!

**:: جایگاه علم در سنّت**

سنّت واحادیث شریف روایت شده از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وامامان از اهل بیت پاک او سلام الله علیهم نیز آکنده از دانش ومعرفت است.

کافی است بدانید که تنها در یک کتاب از مجموعه های حدیثی، یعنی کتاب بحارالانوار، نزدیک به سه هزار حدیث یا بیشتر درباره علم ومعرفت گرد آمده است.

این پیشینه فرهنگی گسترده وژرف، منعکس کننده قسمتی از اهتمام اسلام به فرهنگ واندیشه است.

**:: نمونه ها**

محض نمونه، احادیثی را ذکر می کنیم تا دریابیم که اسلام تا چه حدّ به فرهنگ ودانش تشویق کرده است:

۱. «اطلبوا العلم ولو بالصین!(۱)؛ دانش را بجویید اگرچه در چین باشد».

اگر توجه کنیم که گوینده این سخن کم نظیر وبزرگ، یعنی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در حجاز ودر زمانی زندگی می کرده که دو سال طول می کشیده است تا کسی از آن جا به چین برود وبرگردد. به علاوه خطرهای فراوان که در دریاها وصحراها مسافر چین را تهدید می کرد، خطراتی از قبیل غرق شدن، گم شدن، هلاک شدن از تشنگی وگرسنگی، طعمه درندگان شدن وجز اینها... آری، اگر اینها را در نظر بگیریم آن گاه تا حدّی به عمق این سخن پیامبر پی خواهیم برد.

۲. «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد(۲)؛ از گهواره تا گور دانش بجویید».

شاید در تاریخ سخن دیگری ـ جز این دُردانه سخن پیامبر صلی الله علیه وآله ـ نیابیم که نشان دهد نخستین وواپسین وظیفه انسان علم ودانش اندوزی است؛ زیرا، انسان مدرسه اش را از گهواره آغاز می کند وزمانی از آن فارغ التحصیل می شود که در گور نهاده شود.

۳. «العلماء ورثة الأنبیاء(۳)؛ عالمان وارثان پیامبرانند».

پیامبران سلام الله علیهم گل سرسبد انسان ها هستند. آنان سفیران میان خدا وخلق او می باشند. این مقامی است که خداوند از میان مردم، هرکس را که بخواهد برای آن بر می گزیند. بنابراین، با اختیار خود مردم نیست بلکه انتخاب خدای متعال است. اما هر انسانی می تواند وارث این گلهای سرسبد شود. راهش تحصیل علم وعالم شدن است. واین خود بهترین دلیل بر مقام ومنزلت والای علم است.

۴. «... فالناس موتی وأهل العلم أحیاء(۴)؛ ... مردم مانند امواتند، وعالمان همیشه زنده اند».

زندگان با زندگی همسازی دارند، ومُردگان هیچ همسازی وسنخیتی با زندگی ندارند؛ چرا که هر چیزی با همجنس خود همسازی دارد. این سخن امیرمؤمنان علی سلام الله علیه عالیترین بیان این مطلب است؛ چه، مردم ـ اگر عالم ودانشمند نباشند ـ در حقیقت مرده هستند ومردگان در این زندگی حقّی ندارند، اما دانشمندان واهل علم زنده اند واینها هستند که سزاوار زندگی ومستحق حیات هستند.

نادان، هرچند در این دنیا زنده باشد، به منزله مُرده است. ودانشمند، اگرچه قرنها پیش رخت از این دنیا بربسته باشد، به منزله زنده است.

۵. «لیت السیاط علی رؤوس أصحابی حتی یتفقهوا(۵)؛ کاش بر سر یارانم تازیانه می کوفتم تا فقیه (فهمیده ودانا) شوند».

دنیای امروز به آموزش اجباری که در برخی کشورها اعمال می شود وعموم مردم تحت تعلیم اجباری قرار دارند، می بالد؛ غافل از این که نخستین طرّاح این برنامه نوه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، امام جعفر صادق سلام الله علیه است که گوینده این جمله بی همتاست. آن حضرت آرزو می کند که می توانست یارانش را، حتی اگر شده به ضرب تازیانه، به آموختن دین وفراگیری دانش مجبور سازد.

۶. «طلب العلم فریضة علی کل مسلم ومسلمة(۶)؛ تحصیل دانش بر هر مرد وزن مسلمانی واجب است».

این اجبار همگانی وفراگیر در عرصه آموزش وفرهنگ، به طوری که هر مرد وزنی را شامل شود، جز در اسلام در جای دیگر وجود ندارد. این از ویژگی های اسلام است که کار ترغیب وتشویق به فرهنگ را به حدی برساند که آن را با محکمترین رشته ها، به آسمان گره زند. یعنی تحصیل علم را یک وظیفه وواجب شرعی الهی می داند. از این گذشته، آن را با هزار قید وشرط، همچون شرط سنّی یا جنسی یا شغلی وامثال این ها که در نظام آموزشی جهان امروز مرسوم است، مقیّد ومحدود نمی گرداند. بلکه هر مسلمانی، جوان باشد یا میانسال ویا پیر، زن باشد یا مرد، واز هر نژادی ورنگی وزبانی وقومی وقبیله ای که باشد، موظف به تحصیل علم است.

احادیث شریف در تشویق به فرهنگ وتوصیه به دانش اندوزیِ هرچه بیشتر، بسیار زیاد است، ودر این نوشته که بنا را بر اختصار نهاده ایم، جای ذکر آنها نیست.

آیا چنین تأکیدات وتوصیه هایی را در غیر اسلام می یابید؟ هرگز!

**:: شناخت حرفه ها وصنعت ها**

اسلام، در عرصه فرهنگ، گامی بلندتر برمی دارد ودستور اکید به آموختن همه صنعتها واختراعات وحرفه ها وشغل ها می دهد وآموختن آن ها را واجب کفایی می شمارد.

واجب کفایی به این معناست که اگر همه مسلمانان حرفه ای یا صنعتی را رها کنند به طوری که سیستم زندگی، اگرچه به طور نسبی، تعطیل شود همگی در گناه ومعصیت شریک ودر برابر خدای متعال مسؤولند.

شیخ الفقها شیخ مرتضی انصاری قدس سره در کتاب «مکاسب» می گوید: «آموختن حرفه ها واجب کفایی است بویژه اگر پرداختن دیگری به آن حرفه ناممکن باشد»(۷).

بنابراین، آموختن هواپیماسازی، از نظر اسلام یک وظیفه مقدس است. آموختن ماشین سازی ـ از هر شکل وهر نوعش ـ یک وظیفه مقدس است. آموختن ساخت ماهواره ها، فضاپیماها، شکافت اتم یک وظیفه مقدس است. به طور کلی، هر صنعتی یا حرفه ای یا اختراعی که ندانستن آن به اسلام ومسلمانان زیان بزند، فرا گرفتنش از نظر اسلام یک واجب ووظیفه مقدس است.

معنای «واجب» فقط «مرجّح» نیست بلکه ـ در اصطلاح اسلام ـ واجب، آن چیزی است که اگر مسلمانان در آن سستی ورزند واز انجام دادنش شانه خالی کنند، همگی مستحق عذاب خداوند هستند ونه فقط کسی که می توانسته آن را انجام دهد ونداده است. واگر تعدادی از مسلمانان آن را انجام دهند به طوری که با همان تعداد، نیاز جامعه اسلامی برآورده شود وجهان اسلام وهمه مستضعفان دنیا را ـ یعنی همان کسانی که خدای سبحان دستور داده است به خاطر اعلای کلمه حق وبه خاطر آن ها جهاد شود وفرموده: [وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ والْمُسْتَضْعَفِينَ](۸)؛ «شما را چه می شود که در راه خدا ومستضعفان نمی جنگید» ـ . کفایت کند، برای کسی که آن کار را انجام می دهد مزد دنیوی وپاداش اخروی است، وکار او در واقع، عبادت محسوب می شود، یعنی همان چیزی که خدای متعال مردم را فقط به خاطر آن آفریده است، آن جا که می فرماید:

[وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ والاْنسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ](۹)؛ «ومن جنّ وانس را نیافریدم مگر برای آن که عبادت کنند».

(*). زمـر: ۹.

(۱). بحارالأنوار، ج۱، ص۱۷۷، ب۱، ح۵۵.

(۲). تفسیر قمی، ج۲، ص۴۰۱، پاورقی.

(۳). امالی شیخ صدوق، ص۶۰، مجلس ۱۴.

(۴). دیوان الامام علی سلام الله علیه، ص۲۴.

(۵). المحاسن، ص۲۲۹، ح۱۶۵.

(۶). تنبیه الخواطر ونزهة النواظر، ج۲، ص۱۷۶.

(۷). المکاسب، ج۱، ص۱۳ «تقسیم المکاسب بحسب الاحکام الخمسة».

(۸). نساء: ۷۵.

(۹). الذاریات: ۵۶.

## سیاست آزادی در اسلام

قال الإمام امیرالمؤمنین سلام الله علیه: «لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً*؛ بنده دیگران مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است».

آزادی هایی که اسلام برای مسلمانان وعموم مردم قایل شده است به گونه ای است که تاریخ جهان، نظیر ومانندی برای آن ندیده است وحتی در عصر ما، که غربیها دوست دارند آن را «عصر آزادی» بنامند، مانند ندارد.

اسلام به هر فردی از مسلمانان وبلکه غیر مسلمانان در کلیه زمینه های مشروع وقانونی آزادی کامل می دهد تازمانی که به آزادی دیگران صدمه نزند(۱).

### :: آزادی اندیشه وعقیده

نخستین چیزی که اسلام مردم را در آن آزاد قرار داده است: اندیشه، وانتخاب دین است. اسلام هرگز مردم را به داشتن دین معیّنی مجبور نمی کند، هرچند در کشور اسلامی وتحت حمایت آن باشند.

قرآن کریم این آزادی اندیشه وعقیده را چنین اعلان کرده است:

[لاَ إِکْرَاهَ فِی الدِّینِ](۲)؛ «در دین اجباری نیست».

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این اصل را در تمام جنگ های دفاعی وغزواتش پیاده کرد. پیروزی های پیاپی ای که خدای متعال نصیب پیامبر گرامی اش می کرد هرگز او را وا نمی داشت که مردم را به پذیرش اسلام مجبور کند بلکه اسلام را به آنها پیشنهاد می کرد. هرکس می پذیرفت که می پذیرفت وهرکس نمی پذیرفت مجبور به پذیرش نمی شد.

### :: در فتح مکّه

روشن ترین گواه این سخن، فتح مکّه است. مکّه مدّت سیزده سال انواع ستم ها وفشارها را بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روا داشت: از کشتن مسلمانان گرفته تا شکنجه ودشنام واهانت وبایکوت وترک وصلت وداد وستد، وصحبت نکردن، وتبعید وزندانی کردن آن ها و...

همین مکّه بود که توطئه قتل رسول خدا صلی الله علیه وآله را چید تا آن که خدای متعال به آن حضرت دستور داد شبانه از مکّه خارج شود وپیامبر خدا صلی الله علیه وآله با ترس ونگرانی شهر را ترک کرد.

همین مکّه بود که حرکتِ ضد پیامبر را به مدت تقریباً بیست سال رهبری کرد.

همین مکّه بود که برای نابودی اسلام ومسلمانان دهها جنگ خونین ویرانگر به راه انداخت و... .

اما بعد نوبت پیروزی پیامبر صلی الله علیه وآله بر مکّه شد وزمان وعده خدای متعال به پیامبر بزرگوار فرا رسید که فرموده بود:

[إِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْءَانَ لَرَآدُّکَ إِلَی مَعَاد](۳)؛ «همان کسی که قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به وعده گاه باز می گرداند».

وبه مسلمانان تبعیدشده ومهاجر وشکنجه شده در راه خدا که وعده شان داده بود:

[لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَآءَ اللَّهُ ءَامِنِینَ](۴)؛ «شما بدون شکّ، به خواست خدا با خاطری آسوده وارد مسجدالحرام خواهید شد».

رسول خدا صلی الله علیه وآله با ارتش اسلام به چنین شهری درآمد. فکر می کنید پیامبر صلی الله علیه وآله احدی از مشرکان را به پذیرش اسلام مجبور ساخت؟

هرگز! چرا که آزادی عقیده از اصول قانون اساسی اسلام است.

این موضعگیری پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، در برابر مردم مکّه، در تاریخ کشورگشاییها وپیروزی ها منحصر به فرد است، البته بجز در تاریخ پیامبران و اوصیاء و اولیای الهی.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای تعمیق وگسترش خوبیها ومحبّت همگانی، اقدامات بیشتری انجام داد. مثلا یکی از مسلمانان بیرق اسلام را برداشت ودر کوچه وبازارهای مکّه می گشت وفریاد می زد: «امروز روز کشتار وانتقام است، امروز روز اسیری زنان ودختران است»(۵). خبر به رسول خدا صلی الله علیه وآله رسید، به علی سلام الله علیه دستور داد پرچم را بردارد وشعاری بر ضد آن شعار سر دهد. حضرت علی سلام الله علیه بیرق اسلام را به دست گرفت ودر کوچه ها وخیابان های مکّه فریاد زد: «الیوم یوم المرحمة، الیوم تصان الحرمة؛ امروز روز رحمت ومحبت است. امروز زنان ودختران درامانند».

براستی کدام فاتح ـ غیر از رسول خدا صلی الله علیه وآله ـ است که با شهری چون مکّه با موضعی آن چنان که با پیامبر صلی الله علیه وآله داشت، این گونه رفتار کند؟

این است اسلام؛ اسلامی که برای سعادت همه انسان ها آمده است؛ حتی آن کسی که به اسلام ایمان نمی آورد، اسلام، خیر وخوبی او را می خواهد ودوستدار نجات اوست.

این است ابعاد آزادی مقدس از نظر اسلام.

**:: فتح سرزمین ها**

روش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این بود که وقتی سرزمینی را فتح می کرد برای آن، حاکمی یا قاضیی یا معلم قرآن واحکام می فرستاد. واین افراد به نشر فرهنگ اسلامی در میان مردم آن سرزمین می پرداختند. اگر کسی می پذیرفت وایمان می آورد که بسیار خوب، واگر ایمان نمی آورد کسی مزاحم او نمی شد!

**:: کفّار در مکّه ومدینه**

گواهِ آشکار بر این سخن، وجود شمار فراوانی از یهود ونصارا ومشرکان در مکّه مکرمه ومدینه منوره وروستاها وآبادی های پیرامون این دو شهر است که تا زمان رحلت رسول اکرم صلی الله علیه وآله در این اماکن زندگی می کردند بدون آن که پیامبر صلی الله علیه وآله آنان را به پذیرفتن اسلام مجبور گرداند، بلکه به حال خود رهایشان کرد.

**:: آیات قرآن**

اساس این آزادی عمیق ووسیع، آیات چندی از قرآن کریم است. قرآن این اساس را با روشی انسانی وعاطفی ودر نهایت ظرافت وزیبایی مطرح کرده است. با هم این آیات را می خوانیم:

[لاَ إِكْرَاهَ فِی الدِّینِ قَد تَّبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَن یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَیُؤْمِن بِاللَّهِ فَقِدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَی لاَ انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیمٌ](۶)؛ «در دین اجبار نیست. راه از بیراهه روشن گشته است. پس هرکه به طاغوت کفر ورزد وبه خدا ایمان آورد هر آینه به دستگیره استوار گسست ناپذیر چنگ زده است، وخدا شنوا وداناست».

[وَ الَّذِینَ کَفَرُوا أَوْلِیَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ یُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَی الظُّـلُمَاتِ](۷)؛ «وکسانی که کافر شدند سرپرستانشان طاغوت است که ایشان را از روشنایی به تاریکی ها می برند».

[الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِیَّ الأُمِّیَّ الَّذِی یَجِدُونَهُ مَکْتُو با عِندَهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِیلِ یَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنکَرِ وَیُحِلُّ لَهُمُ الطَّیِّبَاتِ وَیُحَرِّمُ عَلَیْهِمُ الْخَبَائِثَ وَیَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ](۸)؛ «آنان که از این فرستاده، پیامبرِ درس نخوانده ـ که نام او را نزد خود در تورات وانجیل نوشته می یابند ـ پیروی می کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد واز کار ناپسند باز می دارد، وبرای آنان چیزهای پاکیزه را حلال وچیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می گرداند، واز [روش] آنان قید وبندهایی را که بر ایشان بوده است بر می دارد».

[وَ هَدَیْنَاهُ النَّجْدَیْنِ](۹)؛ «وهر دو راه [خیر وشرّ] را به او نمودیم».

[إِنَّ هَـذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَآءَ اتَّخَذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً](۱۰)؛ «قطعاً، این [آیات] اندرزی است، تا هر که بخواهد به سوی پروردگار خود راهی در پیش گیرد».

[قُلْ مَآ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاَّ مَن شَآءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلاً](۱۱)؛ «بگو: بر این (رسالت) اجری از شما طلب نمی کنم، جز اینکه هرکس بخواهد راهی به سوی پروردگارش (در پیش) گیرد».

[إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِراً وإِمَّا كَفُوراً](۱۲)؛ «ما راه را به او نشان دادیم؛ یا سپاسگزار است ویا ناسپاس».

**:: دیگر آزادی ها**

از نظر اسلام، انسان در انجام هرکاری، به هر شکلی وصورتی، ودر هر زمان ومکانی آزاد است. دلیلش آیات پیشگفته ونیز این آیه شریفه است که می فرماید:

[النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ](۱۳)؛ «پیامبر به مؤمنان بیشتر از خودشان ولایت دارد...».

از این آیه استفاده می شود که هر انسانی ولیّ خویش است ونسبت به خود ومایملکش آزادی عمل دارد(۱۴).

فقهای اسلام از این آیه، این قاعده ثابت واساسی را استنباط کرده اند:

«مردم اختیاردار اموالشان وخودشان هستند».

در حدیث شریف از پیامبر صلی الله علیه وآله آمده است که: «إنّ النّاس مسلّطون علی أموالهم(۱۵)؛ مردم اختیار دار اموال خود هستند». از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه نیز وارد شده است که: «لاتکن عبد غیرک وقد جعلک الله حراً(۱۶)؛ بنده غیر خودت مباش که خداوند تو را آزاد قرار داده است».

این آیات واحادیث شریف، مؤیّد ومؤکّد آنند که انسان در رفتارهای شخصی اش در همه ابعاد زندگی آزاد است ومی تواند نسبت به خودش واموالش هرگونه وهرگاه وهرجا که بخواهد دخل وتصرف کند مگر در جایی که این آزادی عمل او، زیانهای شخصی، مانند خودکشی واسراف وحیف ومیل اموال، یا زیانهای اجتماعی مثل قتل دیگران وظلم کردن به آن ها یا غصب اموالشان وغیره، به همراه داشته باشد.

در یک جمله: هرگونه عمل ورفتار شخص درباره خودش یا اموالش یا نیروهایش یا در نیروهای طبیعت ـ به شرط آن که موجب تضییع حق شخص دیگری نشود ـ مجاز ورواست، ودر انجام آن (در چارچوب گستره اسلامی) آزادی کامل دارد؛ زیرا اسلام به هر مسلمانی آزادی کسب وتجارت، آزادی کار وشغل، آزادی سفر واقامت، آزادی سخنرانی ونوشتن، وخلاصه آزادی در همه امور را می دهد.

از دیدگاه اسلام، تاجر آزاد است که از هر نقطه ای به هر نقطه دیگر تجارت کند بدون آن که نیازی به گرفتن اجازه یا پروانه یا پرداخت گمرک وعوارض داشته باشد. کشورهای اسلامی هم که در آنها تجارت می کند برایش مرز ندارد!!

از دیدگاه اسلام، مسافر آزاد است که از هرجا که خواست به هرکجا که مایل بود سفر کند ودر هر شهر وکشوری که خواست اقامت گزیند بدون آن که از او گذرنامه وویزا واجازه اقامت خواسته شود یا از نام او ونام پدر ومادرش ونام ایل وتبارش ونزدیکان ودوستانش یا از هدف سفرش یا آخرین مقصدش پرس وجو شود(۱۷).

از دیدگاه اسلام، کارگران وصنعتگران وپیشهوران، در شغل وصنعتی که انتخاب می کنند، آزادند وکسی حق ندارد مخالفت وممانعت کند یا نیازی به پروانه کسب وامثال آن ندارند.

از دیدگاه اسلام، نویسنده آزاد است آنچه می خواهد بنویسد ویا بدون هیچ سانسور یا اجازه ای، آن را منتشر کند مگر مطالبی که به سلامت روانی وفکری وبهداشتی جامعه وامثال اینها لطمه بزنند.

(*). نهج البلاغة، نامه ۳۱ «ومن وصية له سلام الله عليه للحسن بن على سلام الله عليه كتبها اليه بحاضرين».

(۱). مقداری از آزادی های اسلامی را در بخش «سیاست پیامبر صلی الله علیه وآله وسیاست امیرمؤمنان علی سلام الله علیه» آورده ایم.

(۲). بقرة: ۲۵۶.

(۳). قصص: ۸۵.

(۴). فتح: ۲۷.

(۵). ر.ک: بحارالأنوار، ج۲۱، ص۱۳۰، ب۲۶، ح۲۲.

(۶). بقرة: ۲۵۶.

(۷). بقرة: ۲۵۷.

(۸). اعراف: ۱۵۷.

(۹). بلد: ۱۰.

(۱۰). مزمّل: ۱۹; انسان: ۲۹.

(۱۱). فرقان: ۵۷.

(۱۲). انسان: ۳.

(۱۳). احزاب: ۶.

(۱۴). در تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۲۳۷، در ذیل تفسیر سوره احزاب شمار فراوانی از احادیث شریف در این خصوص نقل شده است.

(۱۵). بحارالأنوار، ج۲، ص۲۷۳، ب۳۳، ح۷.

(۱۶). نهج البلاغة، نامه ۳۱ «من وصية له سلام الله عليه للحسن بن على سلام الله عليه كتبها اليه بحاضرين».

(۱۷). یکی از نویسندگان می گوید: وضع انسان در این جهان از حشرات هم بدتر شده است; زیرا حشرات صبح که می شود از لانه هایشان بیرون می آیند وآزادانه به هرکجا که می خواهند می روند. اما انسان در این عصر طلایی!! هرگاه بخواهد یک قدم از جای خود بردارد از هر سو موانع بروز می کند وجز با شکستن هزار ویک قید وبند نمی تواند از آن موانع بگذرد.

## سیاست اسلام در مبارزه با جرایم

اسلام به روشی با جرم وجنایت مبارزه کرد که هیچ یک از کشورها، حتی بعد از اسلام، آن را در خواب هم نمی دیدند! این شریعت الهی، با قوانین مترقّی خود، از مردم، امّتی پاک می سازد که هرگز مرتکب جرم وجنایتی نمی شود!!

اگر به دولت بزرگ اسلامی، از زمان بعثت شکوهمند پیامبر تا دو قرن پس از آن، بنگریم مشاهده می کنیم که ـ مثلا در زمینه سرقت ـ تاریخ، سرقت های اندکی در این دولت بسیار پهناور ثبت کرده است. در حالی که امروزه شاهد آنیم که امریکا (که خود را ابرقدرت وابر متمدّن جهان می داند) برای نحوه مبارزه با این خطر جدّی ورهایی از شش میلیون دزد در ظرف بیست وپنج سال، از دنیا استمداد می کند. در نسبت میان این دو دقت کنید:

دویست سال در یک دولت پهناور، سرقت هایی بسیار اندک.

یک ربع قرن در کشوری چون امریکا، شش میلیون دزد(۱).

اخیراً در یکی از جراید گزارش وحشتناکی پیرامون درصد جرایم در آمریکای متمدن امروز منتشر شده است:

در آمریکا هر سال:

۱. هفده ه‌زار ودویست وهشتاد قتل اتفاق می افتد.

۲. هفتاد وهفت هزار وهفتصدو شصت مورد تجاوز جنسی به دختر یا پسر ویا زنان رخ می دهد.

۳. پنجاه ویک هزار وهشتصد وچهل مورد سرقت، اعم از سرقت از بانک ها ومغازه ها ومنازل وافراد وغیره، اتفاق می افتد.

واین یعنی آن که هر ساعتی که بر امریکا می گذرد بیش از هفده مورد جنایت در آن رخ می دهد. یعنی بیش از دو قتل، نُه تجاوز به عنف، وشش سرقت.

آنچه گفتیم در مورد این سه نوع جرم وجنایت بود. سایر جرمها ـ به شهادت دادگاه ها وادارات پلیس ودستگاه های امنیتی ودیگران ـ هر سال به میلیون ها مورد می رسد(۲).

**:: علما مجازات سارق را نمی دانند**

ماجرای زیرآشکارا نشان از قدرت اسلام در جرم زدایی دارد:

«معتصم عباسی در مجلسی بزرگ که بزرگان علما وفقها در آن گرد آمده بودند بر تخت حکومت نشسته بود. در این جمع امام محمد بن علی الجواد سلام الله علیه نیز که در آستانه دهه دوم از عمر شریفش بود، حضور داشت ودر آن جمع هنوز کودک به نظر می آمد. در این هنگام، دزدی را آوردند که محکوم به سرقت شده بود. پس از آن که از نظر شرعی برای معتصم ثابت شد که وی سارق ومجرم است، رو به فقهای حاضر در جلسه کرد وحکم سارق را از آنان جویا شد. ه‌مه فقها به اجماع گفتند که باید دستش قطع شود چون خداوند می فرماید: [وَالسَّارِقُ والسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَآءَ بِمَا كَسَبَا](۳)؛ «دست مرد وزن سارق را قطع کنید به سزای کاری که کرده اند»، اما در این که از کجا قطع شود اختلاف نظر پیش آمد. بعضی از فقهاء از جمله ابو داود گفت: از ساعد قطع می شود؛ چون خداوند در آیه تیمّم می فرماید: [فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ](۴)؛ «پس، صورتها ودست هایتان را مسح کنید». در این جا قرآن کلمه «دستها» را مطلق آورده ولی مرادش ساعد است.

جمعی دیگر از فقها گفتند: از آرنج قطع می شود؛ چون خداوند در آیه وضو می فرماید: [فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ](۵)؛ «صورت هایتان ودستهایتان را تا آرنج بشویید»، کلمه «دستها» را مطلق آورده ومرادش آرنج است.

امام جواد سلام الله علیه سکوت اختیار کرده بود وچیزی نمی گفت وهیچ یک از این نظرات را تأیید نکرد. معتصم که دید امام هیچ یک از این اقوال را تأیید ننمود، انتظار نظر سومی را از آن حضرت داشت، لذا رو به امام کرد وگفت:

تو چه می گویی؟ پسر عمو؟!

امام فرمود: گفتند وشنیدی.

معتصم گفت: باید نظرت را بگویی. نظرت چیست؟

امام فرمود: حال که چاره ای نیست، باید بگوییم که همه این ها در سنّت اشتباه کردند. باید از بند آخر انگشتان قطع شود، وکف دست باقی بماند.

معتصم گفت: به چه دلیل؟

امام فرمود: به دلیل این فرموده رسول خدا صلی الله علیه وآله که: «سجده بر هفت عضو بدن است: صورت، ودو دست، ودو زانو، ودو انگشت شصت پا». بنابراین، چنانچه دست از ساعد یا آرنج قطع شود، دیگر دستی برای سجده کردنش باقی نمی ماند. خداوند تبارک وتعالی می فرماید: [وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّه]؛ «همانا سجده گاهها از آنِ خداست» ومنظور، این اعضای هفتگانه است [فَلاَ تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا](۶)؛ «پس، کسی را با خدا نخوانید»، وآن چه از آنِ خداست، قطع نمی شود.

معتصم از این پاسخ خوشش آمد ودستور داد دست آن سارق را از بند انگشتان قطع کنند وکف دست بماند»(۷).

(۱). برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره مراجعه کنید به کتاب «مجازات ها در اسلام» اثر مؤلف.

(۲). یک روزنامه ایرانی، به تاریخ ۲۷: جمادی الثانی: ۱۴۰۱ هـ

(۳). مائدة: ۳۸.

(۴). نساء: ۴۳.

(۵). مائدة: ۶.

(۶). جنّ: ۱۸.

(۷). ر.ک: وسائل الشیعة، ج۲۸، ص۲۵۲ ـ ۲۵۳، ب۴، ح۳۴۶۹۰.

## سیاست اسلام در زمینه تامین اجتماعی

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «...فمن ترک مالا فلورثته ومن ترک دیناً فعلی*؛ ... هرکه مالی برجای نهد از آن وارثان اوست، وهرکه مقروض بمیرد پرداخت آن به عهده من است».

در تأمین اجتماعی اسلام، عشق به انسانیّت در رأس آن قرار دارد. ولذا، چون اسلام از زاویه انسانیّت می نگرد، این تأمین سازگار با انسانیّت وعمیقاً فضیلت آمیز است وقطعاً تاریخ پیش از اسلام وتمدن های پس از اسلام تا کنون تأمین اجتماعی به عمق تأمین اجتماعی اسلام را ندیده است.

اسلام می گوید: هر شخصی فوت کند وبدهکار باشد پیشوای مسلمانان موظف است بدهیهای او را پرداخت کند، وهرکس فوت کند ومال وثروتی از خود باقی گذارد همه آن دارایی متعلق به وارثان اوست، وچیزی از آن، برای حاکم مسلمین نیست.

آیا حتی در بزرگترین تمدن ها چنین تأمین اجتماعی سراغ دارید؟

قطعاً، نه.

### :: انبوه نصوص دینی

در میان نصوص شریعت اسلام شمار انبوهی روایت در این باب آمده است، واین خود نشانگر میزان توجه اسلام به این بُعد مهم اجتماعی می باشد؛ چرا که این گونه احادیث بارها از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وائمّه معصومین سلام الله علیهم روایت شده است.

متون زیر را با هم می خوانیم:

### :: احادیث نبوی

امام جعفر صادق سلام الله علیه ششمین امام از اهل بیت سلام الله علیهم، از جدّش رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: «أنا أولی بکل مؤمن من نفسه، وعلیّ سلام الله علیه أولی به من بعدی(۱)؛ من بر هر مؤمنی از خود او ولایت بیشتری دارم، وبعد از من علی سلام الله علیه اولی به اوست».

عرض شد: معنای این فرمایش چیست؟

فرمود: معنایش این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله است که: «مَن تَرک دَیْناً، أو ضیاعاً فعلیّ، ومَن تَرک مالا فلورثته(۲)؛ هرکس [بمیرد و] از خود بدهی یا عائله ای [بی سرپرست] بر جای نهد بر عهده من است، وهرکس مالی بر جای نهد متعلّق به وارثان اوست».

امام صادق سلام الله علیه بعد از نقل این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «تنها چیزی که سبب گردید عامه یهود اسلام آورند، همین سخن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بود؛ چون خیالشان از جانب خود وعائله شان [حتی پس از مرگشان] آسوده شد».

از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله بر مردی که مدیون بود نماز [میّت] نمی خواند. روزی جنازه ای آوردند، فرمود: آیا میّت شما دیْنی دارد؟ عرض کردند: بله، دو دینار. فرمود: خودتان بر مرده تان نماز بخوانید.

قتادة گفت: پرداخت آن را به عهده می گیرم ای رسول خدا.

جابر گوید: در این هنگام، پیامبر بر او نماز خواند. پس از آن که خدا به پیامبرش گشایش داد، فرمود: «أنا أوْلی بالمؤمنین مِن أنفسهم، فَمن تَرک مالا فلورثته، ومَن تَرکَ دَیناً فَعلَی(۳)؛ من به مؤمنان سزاوارتر از خود آنها هستم. بنابراین، هرکس بمیرد ومالی بر جای نهد، از آنِ وارثان اوست. وهرکس بدهی بر جای نهد [ادای آن] بر عهده من است».

علی بن ابراهیم در تفسیر خود، به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله، آورده است که آن حضرت می فرمود: «هر طلبکاری بدهکار خود را نزد حاکمی از حاکمان مسلمانان ببرد وبرای حاکم روشن شود که بدهکار در عُسرت است، دَین از گردن او برداشته می شود وبه عهده حاکم مسلمانان قرار می گیرد وباید آن را از بیت المال مسلمین بپردازد»(۴).

**:: در احادیث ائمه طاهرین (علیهم السلام)**

از امام صادق سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «مَن مات وتَرک دَیْناً، فعلینا دَینه، وإلینا عیاله، ومَن مات وتَرک مالا فلورثته(۵)؛ هرکس بمیرد وبدهی داشته باشد پرداخت بدهی او به عهده ماست، وتأمین عائله اش با ماست. وهرکس بمیرد ومالی بر جای نهد از آنِ وارثان اوست».

از امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ گاه از منبرش فرو نمی آمد مگر آن که می فرمود: «مَن تَرک مالا فلورثته، ومَن تَرکَ دَیْناً أو ضیاعاً، فَعلَیّ(۶)؛ هرکس بمیرد ومالی بر جای نهد آن مال از آنِ وارثان اوست، وهرکس قرضی یا عائله ای بر جای نهد [ادا وتأمین آنها] بر عهده من است».

کلینی وطوسی قدس سرهما از امام کاظم سلام الله علیه روایت کرده اند که فرمود: «هرکس این روزی را از راه حلالش طلب کند تا به وسیله آن خودش وخانواده اش را تأمین نماید همچون مجاهد در راه خدای عزوجل است، واگر درمانده شد، با ضمانت خدا ورسول او به اندازه خرجی خانواده اش قرض کند. اگر مُرد وقرضش را ادا نکرد، امام باید آن را بپردازد، واگر نپردازد گناهش به گردن اوست»(۷).

نیز آن دو بزرگوار به سند خود، از امام صادق سلام الله علیه آورده اند که فرمود: «الإمام یقضی عن المؤمنین الدیون(۸)؛ امام بدهیهای مؤمنان را پرداخت کند».

شیخ طوسی ـ رحمة الله علیه ـ به سندش از امام باقر سلام الله علیه آورده است که: عطاء به آن حضرت عرض کرد: قربانت گردم، من مقداری قرض دارم وهرگاه به یاد آن می افتم حالم دگرگون می شود. فرمود: عجبا! مگر نشنیده ای که رسول خدا صلی الله علیه وآله در خطبه هایش فرمود: هرکس [بمیرد و]عائله ای برجای نهد تأمین آنها بر عهده من است، هرکس بدهی بر جای نهد پرداخت آن بر عهده من است، وهرکس مال وثروتی بر جای نهد از آنِ خانواده اوست. پس، ضمانت رسول خدا صلی الله علیه وآله در زمان مماتش همچون ضمانت او در زمان حیاتش می باشد. وضمانت او در زمان حیاتش همانند ضمانت او در زمان مماتش می باشد».

مرد عرض کرد: راحتم نمودی، خدا مرا فدایت گرداند(۹).

عیاشی در تفسیرش آورده است که مردی از اهالی جزیره به ابوالحسن الرضا سلام الله علیه عرض کرد: قربانت گردم، خداوند تبارک وتعالی می فرماید:

[فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَة...](۱۰)؛ «پس، مهلتی تا گشایشی...».

به من از این مهلتی که خداوند فرموده است، خبر دهید که آیا اندازه ای دارد که به این معسر داده شود وتا آن زمان صبر شود، در حالی که مال فلان آدم را گرفته وخرج خانواده اش کرده ونه زراعتی دارد که منتظر درو آنها ماند، نه طلبی که منتظر سررسیدش بود، ونه مال التجاره ای در سفر که چشم به راه آمدنش ماند.

حضرت فرمود: «آری، آن قدر مهلت می دهد که خبر [اعسارش] به امام برسد، وامام بدهی او را از سهم بدهکاران می پردازد»(۱۱).

شیخ صدوق رحمه الله در «معانی الاخبار»، به سندش از امام رضا سلام الله علیه نقل کرده است که فرمود: «پیامبر صلی الله علیه وآله بر منبر رفت وفرمود: هرکس (بمیرد و) بدهی یا عائله ای بی سرپرست بر جای نهد، به عهده من است ونزد من آیند، وهرکس مالی بر جای نهد، آن مال از آنِ وارثان اوست. بدین ترتیب پیامبر صلی الله علیه وآله، از پدران ومادران آن ها به ایشان سزاوارتر بود، و(حتی) از خودشان هم بر آنان ولایت بیشتری داشت. بعد از ایشان، امیرمؤمنان سلام الله علیه این حکم را داشت، واز همان وظیفه واختیاری برخوردار بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله بود»(۱۲).

شیخ مفیدرضوان الله علیه در «أمالی» خود، به سندش از امام صادق سلام الله علیه آورده است که آن حضرت می فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه وآله بر منبر رفت؛ رخسار مبارکش تغییر کرد ورنگش روشن شد، بعد رو به مردم کرد وفرمود: ای گروه مسلمانان! بعثت من وقیامت همانند این دو [انگشت من] است... ای مردم! هرکس بمیرد ومالی بر جای نهد از آنِ خانواده ووارثان اوست، وهرکس یتیمی یا عائله بی سرپرستی بر جای نهد [تأمین آنها] بر عهده من است ونزد من آیند»(۱۳).

از امام جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «اگر کسی از شخصی طلبکار باشد وآن شخص نتواند بدهی خود را پرداخت کند، چنانچه پولی را که گرفته با اسراف ویا در معصیت خرج نکرده باشد، طلبکار باید به او مهلت بدهد تا آن که خداوند وی را روزی کند وقرضش را بدهد، واگر امام دادگر وجود داشت او موظف است بدهیِ آن شخص را پرداخت کند، چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هرکس [بمیرد و] مالی از خود بر جای نهد از آنِ وَرَثه اوست، وهرکس بدهی یا عائله بی سرپرستی برجای نهد

بر عهده من است ونزد من آیند. آنچه را پیامبر صلی الله علیه وآله ضمانت کرده، امام موظف به انجام آن است»(۱۴). این یکی از بندهای «تأمین اجتماعی» در اسلام است که نشانگر عمق انسانگرایی وانسان دوستی در اسلام وبویژه در این نظام خاص [تأمین اجتماعی] است.

درست برعکس کاری که تعدادی از نظامهای دنیای متمدن وپیشرفته امروز می کنند وبر ارث مالیات می بندند واما در مقابل، اگر شخصی بمیرد وبدهکاری داشته باشد، نظام، هیچ گونه تعهّدی نسبت به پرداخت چیزی از بدهی او ندارد. روشن است که چنین نظام هایی چقدر در از هم پراکندن جامعه واز بین بردن همیاری میان افراد وگروه ها تأثیر دارد؛ زیرا دیگر کسی تضمینی ندارد که به شخص تنگدست ونیازمند چیزی قرض بدهد؛ چون اگر بدهکار، بمیرد چه کسی پرداخت دیون او را به عهده می گیرد؟

در چنین نظام هایی چه کسی به نیازمندان وتهیدستان قرض می دهد؟

آیا در این نظام ها تأمین اجتماعی مثل اسلام وجود دارد؟

(*). وسائل الشیعة، ج۱۸، ص۴۲۴، ب۳، ح۲۳۹۶۹.

(۱). تفسیر نورالثقلین، ج۴، ص۲۴۰، سوره احزاب، ح۲۳.

(۲). کافی، ج۱، ص۴۰۶ «باب ما یجب من حقّ الامام علی الرعیة وحقّ الرعیة علی الامام»، ح۶.

(۳). وسائل الشیعة، ج۱۳، ص۱۵۱، باب۳، ح۳، به نقل از خلاف.

(۴). تفسیر قمی، ج۱، ص۹۴، سوره بقرة، احکام الربا.

(۵). وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۲۴۷ ـ ۲۴۸، ب۳، ح۳۲۹۳۳.

(۶). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۲۰۷، ب۲، ح۲۱۱۵۸.

(۷). کافی، ج۵، ص۹۳، بابالدین، ح۳; تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۸۴، ب۸۱، ح۶.

(۸). کافی، ج۵، ص۹۴، بابالدین، ح۷; تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۸۴، ب۸۱، ح۴.

(۹). تهذیب الاحکام، ج۶، ص۲۱۱، ب۸۴، ح۱۱.

(۱۰). بقرة: ۲۸۰.

(۱۱). تفسیر عیاشی، ج۱، ص۱۵۵، سوره بقرة، ح۵۲۰.

(۱۲). معانی الاخبار، ص۵۲ «باب معانی اسماء النبی واهل بیته<»، ح۳.

(۱۳). امالی مفید، ص۱۸۷ ـ ۱۸۸، مجلس ۲۳، ح۱۴.

(۱۴). مستدرک الوسائل، ج۱۳، ص۴۰۰، ب۹، ح۱۵۷۲۳.

## سیاست اسلام در زمینه عمران و کشاورزی

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «من أحیا أرضاً میتة فهی له، قضاء من الله ورسوله*؛ هرکس زمین مرده ای را زنده کند آن زمین از آنِ اوست، این حکمی است از جانب خدا وپیامبرش».

اسلام برای توسعه عمران وآبادانی وکشت وکار، یعنی در زمینه ای که فراز یا فرود دولت ومملکت به آنهاست، سیاست حکیمانه ای اتّخاذ نموده است.

این سیاست عبارت است از تملیک اراضی به کسی که با ساخت وساز، یا کشاورزی، یا ایجاد قنات، یا حفر چاه یا ساخت کارخانه وکارگاه وامثال این ها، آنها را آباد کند؛ وهمچنین تشویق به کار وکشاورزی، وداشتن خانه های وسیع وغیره. مثلا از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود: «من أحیا أرضا میتة فهی له، ولیس لعرق ظالم حق(۱)؛ هرکس زمین مرده ای را زنده کند، آن زمین متعلّق به اوست، وکسی حقّ ندارد آن را از او غصب کند».

نیز فرمود: «من أحاط حائطا علی أرض، فهی له(۲)؛ هرکس زمینی را دیوار کشی کند آن زمین تعلّق به او دارد».

ونیز فرمود: «من سبق إلی ما لایسبقه إلیه المسلم، فهو أحق به(۳)؛ هرکس پیش از مسلمان دیگری دست روی چیزی بگذارد، او به آن سزاوارتر است».

بنابراین، وقتی انسان ببیند که زمین ها قابل تصرف است وبدون پرداخت هیچ بهایی می توان آنها را در اختیار گرفت، وآزاد است که هرچه می خواهد بسازد یا بنا کند، ونه مالیاتی بر عهده اوست ونه نیاز به گرفتن اجازه وپروانه ای دارد، ونه رفت وآمدی، ونه مخالفت وممانعتی در کار است، ونه هزار ویک قید وبند دیگر؛ طبیعی است که به کسب وکار بپردازد، یا کاری بکند، یا اختراعی بنماید، یا صنعتی بسازد، یا خانه سازی کند، یا به کشت وکار وزراعت بپردازد و... .

بدین سان، کشور آباد از ابنیه ومزارع وصنایع واختراعات می شود ومملکت توسعه می یابد وترقی وپیشرفت می کند.

در این جا سخنان جرجی زیدان درباره شکوفایی معماری وکشاورزی در جهان اسلام را، در زمانی که اسلام ـ ولو به طور نسبی ـ بر آن حکومت می کرد، نقل می کنیم:

:: رونق شهرسازی

«اما بسیاری از شهرهای اسلامی، بویژه عراق یا سواد(۴) وبالاخص بغداد وبصره وکوفه وسایر شهرهای عراق، در مقایسه با وضعیتی که در عهد دولت اسلامی داشتند ویرانه گشتند».

بنا به وصف اصطخری(۵) از شهر «بصره»، این شهر نیز همانند بقیه عراق آن روزگار، آباد بوده است. او می گوید: «بصره شهر بزرگی است. این شهر در روزگار عجم وجود نداشت بلکه مسلمانان آن را ساختند، ودر آن آبی جز آب رودخانه ها وجود ندارد».

یکی از مورّخان گفته است که در زمان بلال بن ابی بردة، رودها وجویبارهای بصره شمارش شد، تعداد آن ها از یکصد وبیست هزار فراتر رفت. در این شهرها قایقرانی می شد. من این تعداد را باور نکردم تا آن که خودم بسیاری از آن ها را دیدم، وگاه در فاصله یک تیررس، تعدادی نهر کوچک می دیدم که در همه آن ها قایقرانی می شد، وهر نهری نامی داشت که به شخصی که آن را حفر کرده بود یا به ناحیه ای که در آن می ریخت نسبت داده می شد. با مشاهده این وضع، دیگر بعید ندانستم که در طول وعرض این مسافت آن تعداد نهر وجود داشته باشد.

جرجی زیدان، سپس، می گوید: مساحتی که در آن یکصد وبیست هزار نهر یا کانال ایجاد می شود، حدس بزنید که جمعیت آن چقدر می تواند باشد؟ این برای مردم روزگار ما باورنکردنی است اما ـ به هر حال ـ نشانگر آبادانی آن سرزمین است.

زیدان می افزاید:

«بغداد که دیگر جای خود داشت... اصطخری مشاهدات خود از این شهر را ـ در سده چهارم هجری ـ چنین نوشته است: کاخ ها وباغ های خلافت از بغداد تا نهرین، به مسافت دو فرسنگ، یک دیوار دارد واز نهرین به شطّ دجله وصل می شوند واز آن جا، این بنا، به دارالخلافه متصل می گردد ودر ساحل دجله تا الشماسیة حدود پنج میل(۶) پیش می رود وبه موازات الشماسیة در کرانه غربی، الحربیة قرار دارد ودر حاشیه دجله تا آخر کرخ ادامه می یابد...»

زیدان، سپس می گوید: «این آبادانی کجا وبغداد ویرانه پس از فروپاشی کجا؟» ومی افزاید: «شهر دمشق ودیگر شهرهایی که امروز(۷) به ضعف وناتوانی افتاده اند نیز همین وضع را داشتند. در آن روزگار (یعنی: در حکومت اسلامی) شهرهای دیگری هم وجود داشتند که در اوج عظمت خود بودند اما امروز تنها نامی از آنها بر جای مانده است؛ شهرهایی چون فسطاط در مصر، کوفه در عراق، قیروان(۸) در افریقا، بصری در حوران، وجز اینها»(۹).

این در رابطه با آبادانی وشهرسازی.

:: رونق کشاورزی

کشاورزی نیز از رونق بی نظیری برخودار بود، حتی نسبت به این روزگار ما که کشاورزی تسهیل شده وماشین های حفّاری چاه آب وبذرپاشی ودرو وخرمن کوبی وغیره ساخته شده اند.

عراق را «ارض السواد» می گفتند؛ چون انسان به هرکجای این سرزمین که می رفت یا فرود می آمد تا جایی که چشمش کار می کرد مزرعه وکشت وزرع می دید.

کسانی که به وصف مزارع عراق پرداخته اند، می گویند: در عراق حتی یک جریب زمین کشت ناشده یافت نمی شود.

مصر نیز در عهد حکومت اسلامی پر زراعت وحاصلخیز بود. مقریزی ـ یکی از مورخان ـ می گوید: «هشام بن عبدالملک در سال ۱۰۷ هـ . به عبدالله بن حجاب کارگزارش در امر خراج مصر دستور داد آن جا را مسّاحی کند. او مصر را مساحی کرد ومساحت زمین های کشاورزی آن، که نیل آبیاری می کند به سی میلیون جریب بالغ می شد».

جرجی زیدان می گوید: در صورتی که مساحت اراضی کشاورزی درّه نیل در سال ۱۹۱۴ م، با وجود توجّه خاص دولت به آبادانی وکشت وزرع آن، از شش میلیون جریب فراتر نمی رفت... .

او سپس می افزاید: علتش این است که مساحت مصر [در آن ایّام]، شامل واحه های صحرای لیبی وزمین میان نیل ودریای سرخ از یک سو وبحرالروم (دریای مدیترانه) از سوی دیگر، تا العریش بیش از چهارصد هزار میل مربع بود، یعنی چیزی برابر با ۱۸۷ میلیون جریب، بنابراین، تعجبی ندارد که سی میلیون جریب آن آباد باشد.

زیدان ادامه می دهد: این آبادانی در شهرهای بزرگ اسلامی در اندلس، مانند قرطبه وغرناطه وطلیطله، وشهرهای بی شماری در عراق وشام نیز وجود داشت؛ شهرهایی که در آن روزگار شهرهای بزرگی بودند اما اکنون روستاهای کوچکی هستند(۱۰).

این شواهد، اگرچه تصویر تفصیلی از آبادانی وکشاورزی در سرزمین های اسلامی آن ایام به دست نمی دهد، اما می تواند نمونه ای از آن باشد.

این انحطاط وعقب گرد در زمینه کشاورزی ومعماری در دول اسلامی، معلول کنار زدن اسلام از صحنه حکومت ومدیریت، وجایگزینی قوانین غیر اسلامی به جای قوانین اسلام، وقرار دادن قید وبندهای سنگین بر کشاورزی ومعماری وبستن انواع مالیاتهاست.

اگر نظامات وقوانین اسلامی، امروز به اریکه حکومت باز گردند، واراضی در اختیار کسانی قرار گیرد که آن ها را آباد واحیا می کنند، وقوانین جدید، ومالیات های کمرشکن کنار نهاده شوند، بیگمان بار دیگر آن آبادانی ومعماری فراگیر وآن کشاورزی که همه عالم را پر کرده بود، بر کشورهای اسلامی حاکم خواهد شد، ودر سایه این دو عنصر، دولت اسلامی در همه ابعاد وجنبه ها پیشرفت خواهد کرد وشکوفا خواهد شد، وبه ثروتمندترین ومترقی ترین کشور دنیا تبدیل خواهد گشت(۱۱).

(*). کافی، ج۵، ص۲۸۰، باب فی احیاء ارض الموات، ح۶.

(۱). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۱۱۱، ب۱، ح۲۰۹۰۲.

(۲). عوالی اللآلی، ج۳، ص۱۸۰، ق ۲، باباحیاء الموات، ح۳.

(۳). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۱۱۱ ـ ۱۱۲، ب۱، ح۲۰۹۰۵.

(۴). عراق را به دلیل وفور زراعت در آن به طوری که از شدّت سرسبزی به سیاهی می زد، «ارض سواد» [سرزمین سیاه] می گفتند.

(۵). یکی از مورخان قرن چهارم هجری.

(۶). میل اسلامی چهار هزار گز است، یعنی تقریباً برابر با دو هزار متر.

(۷). مقصود بعد از جنگ جهانی اول، وتسلّط کفّار بر کشورهای اسلامی است.

(۸). البته این روزها، قیروان دوباره رونق گرفته است.

(۹). تاریخ تمدن اسلام، ج۱، ص۱۱۷ ـ ۱۱۹.

(۱۰). تاریخ تمدن اسلامی، ج۱، ص۱۲۰ ـ ۱۲۱.

(۱۱). برای توضیح بیشتر مراجعه کنید به کتاب اصلاحات ارضی در اسلام، از همین نگارنده.

## سیاست اسلام در روابط بین المللی

[لاَّ يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ]*؛ «خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیدند باز نهی دارد...».

اسلام برای تحکیم روابط دیپلماتیک، ودوستی با همه کشورها، حتّی کشورهای کافر، قانونی وضع کرده است. اسلام داشتن روابط دیپلماتیک ودوستانه با کفّاری که مسلمانان را آزار نرسانده اند تجویز نموده و با کفّاری که مسلمانان را آزار می رسانند نهی کرده است. خدای متعال می فرماید:

[لاَّ يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ولَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أن تَبَرُّوهُمْ وتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أن تَوَلَّوْهُمْ ومَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ](۱)؛ «خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده وشما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید؛ زیرا خدا دادگران را دوست می دارد. بلکه خدا شما را از دوستی با کسانی باز می دارد که در کار دین با شما جنگ کرده وشما را از خانه هایتان بیرون رانده ودر بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده اند، وهرکس آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند».

بنابراین، مسلمانان حق ندارند با دولت های کافری که مردم مسلمان را از خانه هایشان بیرون و آواره کرده اند ـ مانند اسرائیل ـ روابط برقرار کنند. اما با دولت های کافر بی طرف اشکالی ندارد که مسلمانان با آن ها رابطه برقرار کنند، روابط دوستانه داشته باشند، وبه آنان کمک ونیکی کنند.

آیه مذکور درباره «خزاعة» و«بنی مدلج» نازل شد. آنان با رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله مصالحه کردند که با مسلمانان نجنگند وبه دشمنان آن ها هم کمک نکنند(۲). بنابراین، مسلمانان با این دو قبیله روابط برقرار کردند وبه میان آن ها می رفتند وکمک ومساعدت وصحبت می کردند. واین برخاسته از پیوند جهانیی است که اسلام میان انسان ها قرار داده است؛ چرا که، به فرموده امیرمؤمنان سلام الله علیه انسان ها همنوع یکدیگرند. آن حضرت می فرماید:

«فانهم صنفان: إما أخ لک فی الدین، وإما نظیر لک فی الخلق(۳)؛ مردم دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند، ویا همنوع تو».

مسلمانان با کسانی که به جنگ ایشان برنخاستند وآن ها را از خانه وکاشانه شان بیرون نکردند، قطع رابطه ننمودند. اما چنانچه به ضدیّت با مسلمانان برخیزند آن گاه مسلمانان، به عنوان دفاع، با آن ها قطع رابطه می کنند وبدین وسیله از خود دفاع می نمایند، تا به کفّار سزای اعمالشان را بچشانند.

رفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله با کفّار، اعم از مشرکان ونصارا، بهترین الگو برای هر نظام اسلامی است که در جهان روی کار آید.

خدای متعال در این باره می فرماید:

[لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ والْيَوْمَ الاْخِرَ وذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً](۴)؛ «هر آینه برای شما در رسول خدا الگوی نیکویی است، برای کسی که به خدا وآخرت امید دارد وخداوند را بسیار یاد کرد».

علاوه بر این، در سوره ممتحنة ودیگر سوره های قرآن کریم آیاتی راجع به این موضوع آمده است که در این جا چند نمونه از این آیات را به همراه تفسیر مختصری از آن ها، بر اساس تفسیر «مجمع البیان»، می آوریم؛ چرا که بیانگر گوشه ای از چگونگی روابط بین الملل در قرآن کریم است.

**:: اسلام مقدم بر خویشاوندی**

[لَن تَنفَعَكُمْ أَرْحَامُكُمْ ولاَ أَوْلادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ واللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَ هِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَءَ ؤُا مِنكُمْ ومِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وبَدَا بَيْنَنَا وبَيْنَكُمُ الْعَدَ وَةُ والْبَغْضَآءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلاَّ قَوْلَ إِبْرَ هِيمَ لاَبِيهِ لاَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ...](۵)؛ «روز قیامت نه خویشان شما ونه فرزندانتان هرگز به شما سود نمی رسانند. [خدا] میانتان جدایی می اندازد، وخدا به آنچه انجام می دهید بیناست. قطعاً برای شما در پیروی از ابراهیم وکسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما واز آنچه به جای خدا می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم ومیان ما وشما دشمنی وکینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز در سخن گفتن ابراهیم که به [نا]پدر[ی] خود [گفت:] حتماً برای تو آمرزش می خواهم...».

«لن تنفعکم ارحامکم» یعنی: صاحبان ارحام شما، وبه‌عبارت دیگر یعنی خویشاوندان شما. «ولا اولادکم» یعنی: مبادا خویشاوندان شما ویا فرزندانتان که در مکّه هستند باعث شوند که شما به پیامبر صلی الله علیه وآله ومؤمنان خیانت ورزید؛ زیرا این هایی که به خاطر آنان معصیت خدا کنید هرگز به سود شما نمی آیند. «یوم القیامة یفصل» الله «بینکم» یعنی اهل ایمان وطاعت را به بهشت می برد واهل کفر ومعصیت را به آتش، ودر آن روز شما را از یکدیگر جدا می سازد، ومؤمن در بهشت خویشاوند کافر خود را در آتش مشاهده می کند.

آن گاه، خدای سبحان، ابراهیم سلام الله علیه را در ترک دوستی با کافران مثل می زند ومی فرماید: «فقد کانت لکم أسوة حسنة» یعنی الگوی نیکو «فی ابراهیم» خلیل الله «والذین معه» یعنی کسانی که به او ایمان آوردند واز او پیروی کردند «اذ قالوا لقومهم» یعنی کفّار «انّا برآؤا منکم» و با شما دوستی نمی ورزیم «ومما تعبدون من دون الله» یعنی: وهمچنین از بتهایی که می پرستید بیزاریم، «کفرنا بکم» یعنی: ما به دین شما بی اعتقادیم ومعبود شما را منکریم، «وبدا بیننا وبینکم العداوة والبغضاء ابداً» بنابراین میان ما وشما دوستی وپیوند دینی وجود ندارد «حتّی تؤمنوا بالله وحده» یعنی: به یگانگی خداوند باور آورید وتنها او را بپرستید، «الاّ قول ابراهیم لأبیه لاستغفرنّ لک» یعنی: در همه کارهای ابراهیم به او اقتدا کنید مگر در این سخن او که در آن به او اقتدا نکنید [و چنین سخنی برای پدرانتان به زبان نیاورید] چون حضرت ابراهیم سلام الله علیه به پدرش قول داده بود که اگر ایمان بیاورد برایش از خداوند آمرزش بطلبد اما وقتی معلوم شد که او هم دشمن خداست حضرت از وی بیزاری جست(۶).

:: الگو گرفتن از پایمردی ابراهیم (علیه السلام)

[لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ والْيَوْمَ الاْخِرَ ومَن يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ * عَسَى اللَّهُ أَن يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُم مِّنْهُم مَّوَدَّةً واللَّهُ قَدِيرٌ واللَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ * لاَّ يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ولَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ وتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ ومَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ](۷)؛ «قطعاً برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا وروز واپسین امید می بندد، وهرکس روی برتابد [بداند که] خدا همان بی نیاز ستوده [صفات] است، امید است که خدا میان شما ومیان کسانی از آنان که [ایشان را] دشمن داشتید دوستی برقرار کند وخدا تواناست، وخدا آمرزنده مهربان است. [امّا] خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده وشما را از دیارتان بیرون نکرده اند باز نمی دارد که با آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می دارد. بلکه خدا شما را از دوستی با کسانی باز می دارد که در کار دین با شما جنگ کرده وشما را از خانه هایتان بیرون رانده ودر بیرون راندنتان با یکدیگر همپشتی کرده اند، وهرکس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

خدای سبحان در این آیات مجدداً به ذکر الگو می پردازد ومی فرماید: «لقد کان لکم فیهم» یعنی: در ابراهیم وکسانی که به او ایمان آوردند «اسوة حسنة» یعنی الگوی نیکوست. علت آن که دوبار از «الگو» یاد کرده آن است که موضوع هر یک مستقل از دیگری است. در مورد دوم توضیح می دهد که ابراهیم وپیروانش از لحاظ امیدواری به ثواب خدا وحسن عاقبت الگو هستند، ودر مورد دوم آنها را در دشمنی با کفّار الگو معرفی می کند. جمله «لمن کان یرجو الله والیوم الآخر» بدل از «لکم» است واین، اصطلاحاً، بدل جزء از کلّ می باشد. مثل آیه شریفه [وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً](۸)؛ [که «من» بدل از «الناس» است وبدل جزء از کل می باشد]. آیه توضیح می دهد که این الگو بودن برای کسی است که از خدا واز کیفر آخرت [والیوم الآخر] بیم دارند. بعضی گفته اند: یعنی به پاداش خدا وآنچه خداوند در آخرت می دهد امید بسته اند. «ومن یتولّ» یعنی: هرکس از این اقتدا کردن به ابراهیم سلام الله علیه وپیامبران سلام الله علیهم ومؤمنان وهمرَهان آنان روی گرداند به بخت خویش پشت پا زده واز آنچه سودش به او می رسد روی گردانیده است. البته این توضیح حذف شده است چون کلام بعدی آن دلالت دارد: «فانّ الله هو الغنی الحمید» یعنی: خداوند به کسی نیازی ندارد وهمه کارهایش پسندیده است. بنابراین، اعراض شخص به او زیانی نمی زند بلکه به خود شخص ضرر می رساند. «لاینهاکم الله عن الذین لم یقاتلوکم فی الدین ولم یخرجوکم من دیارکم» یعنی: خداوند شما را ازمراوده ونیکی کردن ورفتار عادلانه با کسانی که بر ترک قتال با شما پیمان بسته اند وبه پیمانشان متعهدند نهی نمی کند: «ان تبروهم وتقسطوا الیهم» یعنی: در وفای به عهدی که میان شما وآنهاست عادلانه برخورد کنید «ان الله یحبّ المقسطین»، یعنی: عادلان را دوست دارد. سپس می فرماید: «إنّما ینهاکم الله عن الذین قاتلوکم فی الدین» یعنی: از اهالی مکّه ودیگران، «واخرجوکم من دیارکم» یعنی: خانه ها واملاکتان، «وظاهروا علی اخراجکم» یعنی: کسانی که آن ها را در این کار کمک وحمایت کردند وآن ها عبارت بودند از توده مردم وپیروان که رؤسای خود را در باطل کمک رساندند: «اَن تولّوهم» یعنی: خدا شما را از دوستی ورفاقت ومحبت با آنان نهی می کند. به عبارت دیگر: مکاتبات شما با آنها وفاش کردن راز مؤمنان، در واقع، دوستی با ایشان است، «ومن یتولّهم» یعنی: هرکس از شما که با آنان دوستی ورزد ویاریشان دهد «فأولئک هم الظالمون» وسزاوار آن عذاب دردآور هستند(۹).

:: زنان مؤمن مهاجر

[يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَات فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَات فَلاَ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لاَ هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ ولاَ هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُوا ولاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ ولاَ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ وَسْأَلُوا مَآ أَنفَقْتُمْ وَلْيَسْأَلُوا مَآ أَنفَقُوا ذَ لِكُمْ حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ واللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وإِن فَاتَكُمْ شَىْءٌ مِّنْ أَزْوَ جِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَاقَبْتُمْ فَـاتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَ جُهُم مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا واتَّقُوا اللَّهَ الَّذِى أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُونَ](۱۰)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید. خدا به ایمان آنان داناتر است. پس اگر آنان را با ایمان تشخیص دادید، دیگر ایشان را به سوی کافران باز نگردانید: نه آن زنان بر ایشان حلالند ونه آن [مردان] بر این زنان حلال. وهرچه خرج [این زنان] کرده اند به [شوهران] آنها بدهید، وبر شما گناهی نیست که ـ در صورتی که مهرشان را به آنان بدهید ـ با ایشان ازدواج کنید، وبه پیوندهای قبلی کافران متمسّک نشوید [و پایبند نباشید] وآن چه را شما ]برای زنان مرتد وفراریِ خود که به کفّار پناهنده شده اند[ خرج کرده اید، [از کافران] مطالبه کنید، وآن ها هم باید آنچه را خرج کرده اند [از شما] مطالبه کنند. این حکم خداست [که] میان شما داوری می کند، وخدا دانای حکیم است. ودر صورتی که زنی از همسران شما به سوی کفّار رفت [و کفّار مهر مورد مطالبه شما را ندارند] وشما غنیمت یافتید، پس به کسانی که همسرانشان رفته اند، معادل آنچه خرج کرده اند بدهید، واز آن خدایی که به او ایمان آورده اید بترسید».

پس از آن که خدای سبحان ارتباط وپیوند دوستی میان مسلمانان وکافران را قطع کرد، به بیان حکم زنان هجرت کننده وشوهران آن ها می پردازد ومی فرماید: [يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَآءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَات فَامْتَحِنُوهُنَّ] یعنی ایمان آنان را بیازمایید ومشخصات ایمان آوردن را در آنان بجویید. خداوند این زنان را، پیش از آن که ایمان آورند، مؤمن نامیده است؛ زیرا که به ایمان اعتقاد داشتند، [اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ] یعنی: شما با آزمودن به ظاهر ایمان آوردن آن ها پی می برید ولی خدا حقیقت ایمان آن ها را می داند واز ایمان قلبی ایشان اطلاع دارد. [فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَات] یعنی: در ظاهر، [فَلاَ تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ] یعنی: آنان را به کافران برنگردانید، [لاَ هُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ ولاَ هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ] این قسمت از آیه دلالت بر آن دارد که با مسلمان شدن آن زنان، میان آنها وشوهرانشان جدایی حاصل می شود هرچند شوهر مشرک طلاقش نداده باشد، [وَ ءَاتُوهُم مَّآ أَنفَقُوا] یعنی: مهریه ای که شوهران کافرشان به آن زنان داده اند به شوهرانشان بدهید، [وَ لاَ جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَن تَنكِحُوهُنَّ إِذَآ ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ] یعنی: شما مردان مسلمان می توانید با پرداخت مهریه این زنان مهاجر، با ایشان ازدواج کنید؛ چرا که با اسلام آوردن این زنان خود به خود از شوهرانشان طلاق یافته اند، [وَ لاَ تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ] یعنی: زنان کافر را در همسری خود نگه ندارید. «عصمت» در اصل به معنای «منع» ونگهداری است. از آن جهت در این آیه شریفه از نکاح به «عصمت» تعبیر شده که منکوحه در پناه ونگهداری شوهر است، [وَاسْأَلُوا مَآ أَنفَقْتُمْ] یعنی: اگر زنی از شما مرتدّ شد وبه کفّار هم پیمان شما پیوست، چنانچه آن زن را نگه داشتند وبه شما بر نگرداندند، مهریه ای را که خرج او کرده اید از ایشان مطالبه کنید، همچنان که آن کفّار وقتی زنانشان به سوی شما هجرت می کنند مهریه ایشان را از شما مطالبه می کنند: [وَلْيَسْأَلُوا مَآ أَنفَقُوا ذَ لِكُمْ] یعنی: آنچه خدا در این آیه ذکر کرده است [حُكْمُ اللَّهِ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ واللَّهُ عَلِيمٌ] یعنی: آن حکم خداست وخدا به ه‌مه چیز داناست «حَكِيمٌ» ودر کاری که می کند ودستوری که می دهد حکیمانه عمل می کند.

چون این آیه نازل شد، مؤمنان به حکم خدا گردن نهادند وطبق فرمان او، مهریه ای را که مشرکان به زنانشان داده بودند به آن ها پرداختند، اما مشرکان حاضر نشدند به این فرمان خداوند، یعنی پرداخت مهریه زنان کافر مسلمانان، گردن نهند. لذا این آیه نازل شد: [وَ إِن فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَزْوَ جِكُمْ] یعنی: یکی از همسرانتان، [إِلَى الْكُفَّارِ] یعنی: مرتّد شد وبه کفار پیوست، [فَعَاقَبْتُمْ] یعنی: جنگیدید واز کفار به غنیمتی دست یافتید [فَـاتوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ أَزْوَاجُهُم] یعنی: به مؤمنانی که همسرانشان به کفّار پیوسته اند، بدهید [مِّثْلَ مَآ أَنفَقُوا] یعنی: از همان غنایم به عنوان مهریه ای که به زنانشان پرداخت کرده اند، پرداخت کنید. همچنین به کسی که همسرش به کسانی که با شما هم پیمان هستند، ملحق شده اند وآنان در پرداخت مهریه او به شما عهدشکنی می کنند، از آن غنیمت پرداخت کنید وحق او را به طور کامل بدهید. [وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنتُم بِهِ مُؤْمِنُون] یعنی: از نافرمانی خداوندی که به او ایمان آورده اید بپرهیزید، واز فرمان او تجاوز نکنید.

گفته اند: کلّ زنان مؤمن مهاجری که از اسلام برگشتند وبه مشرکان پیوستند، شش نفر بودند:

۱. ام حکم دختر ابوسفیان وهمسر عیاض بن شداد فهری.

۲. فاطمه دختر ابی امیة بن مغیرة وخواهر ام سلمة وهمسر عمر بن خطاب. زمانی که عمر خواست هجرت کند، او حاضر به هجرت نشد واز اسلام برگشت.

۳. بروع، دختر عقبة وهمسر شماس بن عثمان.

۴. عمدة، دختر عبد العزی بن فضلة وهمسر عمر بن عبدود.

۵. هند، دختر ابوجهل بن هشام وهمسر هشام بن عاص بن وائل.

۶. کلثوم، دختر جرول وهمسر عمر.

رسول خدا صلی الله علیه وآله مهریه همه این ها را از غنایم به شوهرانشان داد(۱۱).

**:: نفی هرگونه استعمار**

[يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لاَ تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الاْخِرَةِ كَمَا يَـئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ](۱۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، مردمی را که خدا بر آنان خشم گرفته است به دوستی مگیرید. آنها واقعاً از آخرت قطع امید کرده اند، همان گونه که کافرانِ اهل گورها قطع امید نموده اند».

پس از آیات پیش گفته، خداوند مؤمنان را مخاطب قرار می دهد ومی فرماید: [يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لاَ تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ] یعنی: یهود وکافران را به دوستی مگیرید. توضیح آن که گروهی از مسلمانان تهیدست، اخبار مسلمانان را به یهودیان گزارش می کردند واز این طریق با آنان پیوند برقرار می کردند واز محصولات زراعی آنان به نوایی می رسیدند. خداوند جنگجویان مسلمان را از این کار نهی کرد وفرمود: [قَدْ يَـئِسُوا مِنَ الاْخِرَةِ] یعنی: از پاداش آخرت نومید شدند [كَمَا يَـئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ] یعنی: یهودیان با آن که می

دانستند محمد صلی الله علیه وآله راست می گوید وواقعاً پیامبر است، او را تکذیب کردند، وبدین سبب، از این که در آخرت بهره ای داشته باشند قطع امید کردند؛ چون یقین داشتند که به واسطه این تکذیبشان به عذاب الهی گرفتار خواهند آمد(۱۳).

(*). ممتحنة: ۸.

(۱). ممتحنة: ۸ ـ ۹.

(۲). ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۴۴۹.

(۳). نهج البلاغة، نامه ۵۳ «ومن کتاب لہ سلام الله علیه کتبه للأشتر النخعی لما ولاّه علی مصر واعمالها».

(۴). احزاب: ۲۱.

(۵). ممتحنة: ۳ ـ ۴.

(۶). ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۴۴۷ ـ ۴۴۸.

(۷). ممتحنة: ۶ ـ ۹.

(۸). آل عمران: ۹۷.

(۹). ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۴۴۹ ـ ۴۵۱.

(۱۰). ممتحنة: ۱۰ ـ ۱۱.

(۱۱). ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۴۵۳ ـ ۴۵۵.

(۱۲). ممتحنة: ۱۳.

(۱۳). ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج۹، ص۴۵۷.

## سیاست اسلام درباره افزایش جمعیت

قال الرسول الاکرم صلی الله علیه وآله: «تناکحوا تناسلوا تکثروا، فإنی أباهی بکم الأمم یوم القیامة ولو بالسقط*؛ ازدواج کنید وزاد وولد نمایید تا جمعیت شما زیاد گردد؛ زیرا که من در روز قیامت به تعداد شما، حتی به جنین های سقط شده تان، بر دیگر امتها می بالم».

امروزه یکی از افتخارات کشورهای جهان، زیادی جمعیت آنهاست، کشورهایی که پرجمعیت ترند بیشتر به خود می نازند، واین طبیعی است؛ زیرا، با جمعیّت زیاد آبادانی بیشتر وکشاورزی پر رونق تر می شود. صنایع واختراعات بیشتر می شود وقدرت در برابر دشمنان افزون تر می گردد. کشور از خطر استعمار وبهره کشی دورتر می شود؛ چرا که کشورهای کوچک در مدت کوتاهی مستعمره می شوند اما کشورهای بزرگ به راحتی استعمار نمی شوند بلکه این کار نیاز به تلاش های فراوان ودسیسه های مستمرّ وکوشش های بی وقفه از سوی استعمارگران دارد. همه این ها ثمره وفور جمعیت است.

حال ببینیم که نظر اسلام در این باره چیست:

اسلام نتایج افزایش جمعیت را، پیش از آن که دنیا خواب آن را هم ببیند، شناخت وآن را تأیید کرد وراهکارها واصول استواری برای آن وضع نمود تا از این طریق امّت اسلامی را به یک امّت بزرگ پرجمعیت تبدیل کند. در این جا به پاره ای از این راهکارها واصول اشاره می کنیم:

الف: تشویق به ازدواج دختران وپسران با رسیدن به سنّ بلوغ شرعی. مثلا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله می فرماید: «شرار موتاکم العزاب(۱)؛ بدترین مردگان شما عزبهایند».

ومی فرماید: «رکعتان یصلیهما متزوج أفضل من سبعین رکعة یصلیها أعزب(۲)؛ دو رکعت نمازی که شخص متأهل می خواند بر هفتاد رکعتی که فرد مجرّد می خواند فضیلت دارد».

نیز می فرماید: «من سعادة المرء أن لاتطمث إبنته فی بیته(۳)؛ از خوشبختی مرد آن است که دخترش در خانه او عادت ماهانه نشود». یعنی انسان باید دخترش را پیش از آن که عادت ماهانه شود شوهر دهد. عادت ماهانه هم، غالباً، در اوایل بلوغ شروع می شود.

ب: برداشتن قید وبندها وموانع ازدواج، وتشویق به ساده برگزار کردن آن به طوری که هر فردی قادر به ازدواج باشد. مثلا به کم بودن مهریه توصیه کرده است. حدیث شریف می فرماید: «خیر نسائکم أصبحهن وجها، وأقلهن مهراً(۴)؛ بهترین زنان شما آنانند که زیباتر وکم مهریه تر باشند».

همچنین توصیه کرده است که اگر شخص با ایمانی به خواستگاری رفت حتّی اگر فقیر ونادار باشد، جواب ردّ به او ندهند. چون خدای متعال می فرماید:

[إِن يَكُونُوا فُقَرَآءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ](۵)؛ «اگر فقیر باشند خدا از فضل خود آنها را بی نیاز می گرداند».

بعضی از علما جواب ردّ دادن بهمؤمنی را که قادر به تأمین نفقه باشد حرام دانسته اند. مثلا علامه حلّی قدس سره فرموده است: «جواب مثبت دادن به مؤمنی که قادر به تأمین نفقه باشد واجب است»(۶).

ج: اسلام به مرد اجازه داده است که تا چهار همسر اتّخاذ کند، البته در صورتی که بتواند بین آنها عدالت را رعایت کند. در قرآن مجید آمده است:

[فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُم مِّنَ النِّسَآءِ مَثْنَى وَثُلاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاَّ تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً](۷)؛ «پس، هرچه از زنان که شما را پسند افتد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی گیرید. واگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید به یکی اکتفا کنید...».

شاید مردهایی باشند که یک زن جوابگوی آنها نباشد؛ پس چرا باید نیروهای آنها هدر رود؟! بعضی مردها همسرانشان به بیماریهایی دچار شده اند که دیگر نمی توانند حامله شوند وبچه دار شوند، یا اصلا نازا هستند، در چنین شرایطی چرا باید مرد بدون دنباله وفرزند باقی بماند؟ مردهایی هستند که همسرانشان مسنّ هستند وبچه نمی آورند، ولی خودشان هنوز توانایی بارور سازی دارند(۸)؛ چرا باید نیروهای آن ها بدون تولید از بین برود؟

اجازه اختیار بیش از یک همسر از بهترین راههای تکثیر جمعیت است. یکی از اروپائیان می گوید: «مسلمانان از سه امتیاز برخوردار هستند که آنها را نیرومند ساخته واستعمار کردن آنان توسط ما را دشوار کرده است. این سه امتیاز عبارتند از: مترقی بودن عقیده ومکتب، فراوانی مواد خام، وکثرت جمعیت».

بدیهی است که تجویز چند همسری سهم زیادی در کثرت جمعیت دارد.

یکی از کشورهای اروپا زمانی که خواست، برای منافع خود، با یکی از کشورهای جهان وارد جنگ شود ـ دهها سال پیش از شروع جنگ ـ ازدواج با زنان متعدد را اجازه داد، چون می دانست که این کار موجب افزایش جمعیت می شود، و با افزایش جمعیت قدرتها وتواناییهایش بیشتر می شود. اما بعد از پایان جنگ، دوباره به عقب برگشت وازدواج با بیش از یک همسر را ممنوع کرد وبه سنت نادرست قبلی خود بازگشت.

کشورهایی که چند همسری را ممنوع می کنند در واقع از غرب تقلید می کنند!

د: ترغیب وتشویق فراوان به حفظ سلامت مردم:

اسلام مردم را به هر چیزی که آنها را به سلامت وبهداشت نزدیک گرداند توصیه می کند، واز هر چیزی که از سلامت وبهداشت دورشان کند، نهی می فرماید. حتی آن ها را از شب نگه داشتن زباله ها در خانه نهی می کند(۹). یا توصیه می کند که انسان دو روز در میان حمام کند(۱۰)، وتوصیه های فراوان دیگری از این قبیل.

زیرا، وقتی سالم وتندرست بودند بیماری ومرگ ومیر در میانشان کمتر می شود، ومرد وزن سالم می توانند فرزندان بیشتری به دنیا آورند.

هرگاه این چهار مورد در کشورهای اسلامی پیاده شود، طبیعی است که جمعیت افزایش یابد؛ اگر دختران وپسران در اوان بلوغ ازدواج کنند وقید وبندهای سنگین ودست وپاگیر از ازدواج برداشته شود، یک مرد بتواند تا چهار همسر بگیرد، وسلامت مردم هم برقرار باشد، شکی نیست که یک کشور ۲۵ میلیونی، پس از گذشت بیست سال دو برابر می شود، وبه همین قیاس.

اما گناه اسلام چیست اگر مسلمانان به آن عمل نمی کنند، ودر زندگی خود آن را پیاده نمی کنند؟

(*). جامع الاخبار، ص۱۰۱، ف۵۸ «فی التزویج».

(۱). بحارالأنوار، ج۱۰۰، ص۲۲۰، ب۱، ح۱۹.

(۲). من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۳۸۴، بابفضل المتزوج علی العزب، ح۴۳۴۶.

(۳). وسائل الشیعة، ج۲۰، ص۶۱، ب۲۳، ح۲۵۰۳۶.

(۴). مستدرک الوسائل، ج۱۴، ص۱۶۱، ب۵، ح۱۶۳۸۰.

(۵). نور: ۳۲.

(۶). تبصرة المتعلمین، ص۱۷۹، کتاب النکاح، ف ۳.

(۷). نساء: ۳.

(۸). چون ـ همان طور که دانش جدید می گوید ومعمولا هم همینطور است ـ زن غالباً بعد از چهل سالگی دیگر حامله نمی شود واما مرد آن قدرت را دارد که تا صد سالگی وبلکه بیشتر بارور کند.

(۹). ر.ک: امالی شیخ صدوق، ص۴۲۳، مجلس ۶۶، ح۱.

(۱۰). ر.ک: مکارم الاخلاق، ص۴۲۴.

## سیاست اسلام در زمینه صلح و جنگ

[یَـأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَآفَّةً...]*؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به صلح وآشتی در آیید...».

اسلام دینی است که حقیقتاً به آشتی وصلح فرا می خواند؛ چرا که می فرماید:

[یَـأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا فِی السِّلْمِ کَآفَّةً وَلاَ تَتَّبِعُوا خُطُوَ تِ الشَّیْطَانِ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُّبِینٌ](۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، همگی به صلح در آیید واز گامهای شیطان پیروی مکنید که او دشمن آشکار شماست».

ومی فرماید:

[وَإِن جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا](۲)؛ «واگر به صلح گـراییدند تو نیز بدان گـرای».

اسلام هیچ گاه مانند این کشورهایی نبوده است که به دروغ دم از صلح می زنند وفقط شعار آن را سر می دهند. ووقتی جنگ به راه می افتد بمب هایشان ده ها میلیون انسان را نابود می کند، وافتخار می کنند که می توانند دنیا را در چند دقیقه از بین ببرند.

عجبا! آیا ویرانگری وخونریزی افتخار دارد؟!

اما اسلام، وقتی قرآنش دعوت به صلح می کند، براستی در مسیر صلح حرکت می کند وریز ودرشت قدم هایش را در این راه بر می دارد. واین تاریخ است که به ما می گوید دولت اسلام با کمتر از هزار وچهارصد قربانی، از هر دو سوی مسلمانان وکافران، روی کار آمد، وتازه همین هم نتیجه جنگهایی بود که کفّار به راه انداختند ومسلمانان، در واقع، از خود دفاع کردند.

آیا امروز، مکتبی یا اندیشه ای یا نظامی با کمتر از میلیون ها قربانی پدید می آید وپیاده می شود؟

قطعاً، نه.

یکی از سیاست های انسان دوستانه اسلام در جنگ ها این است که اسلام هرگز آغازگر جنگ نمی شود. جنگ ها وغزواتی که در زمان رسول اکرم صلی الله علیه وآله رخ داد همگی دفاعی بودند. هیچ وقت نشد که اسلام، ابتداءً وبی جهت، به کفّار حمله کند وعلیه آنان جنگ به راه اندازد.

شب جنگ نمی کرد بلکه تا صبح صبر می کرد. حتی در غزوه «ذات السلاسل» که مسلمانان شب بر کفّار مسلّط شدند، به آن ها حمله نکردند وامیرمؤمنان سلام الله علیه اجازه این کار را نداد:

[فَالْمُورِیَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِیرَ تِ صُبْحًا](۳)؛ «و با سمّ[های] خود برق [از سنگ] همی جهانند. وصبحگاهان هجوم آورند».

علت این که خدای متعال از حمله در صبحگاهان یاد کرده، این است که مسلمانان شب هنگام به سوی دشمن ره‌سپار می شدند وصبحگاهان به آنها می رسیدند(۴).

در این جا به ذکر بخشی از احادیث شریفی که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وامامان معصوم سلام الله علیهم درباره احکام مختلف صلح وجنگ وارد شده است، می پردازیم. که از این احادیث آشکارا روشن می شود که انسانیت وعدالت وخیرخواهی برای همگان ومنافع عمومی از شالوده های استوار وثابت همه عملکردهای اسلام، حتی در حال جنگ، می باشد؛ به طوری که نه در تاریخ معاصر، عصر جنگها وویرانگری، ونه در تاریخ گذشته عالم، ونه در تاریخ هیچ مذهب وآیین دیگری نظیری برای آن نمی یابیم.

در کنار احادیث، به تناسب گنجایش کتاب، توضیحات وتعلیقات لازم را می آوریم. امیدواریم که، به خواست خدا، تفصیل آن را در مجالی وسیع تر وکتابی مفصّل تر بیاوریم:

### :: نفی پیمان شکنی

در کافی، به نقل از امام صادق سلام الله علیه آمده است که فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه وآله هرگاه می خواست گردانی را برای سریّه ای(۵) اعزام کند آنها را فرا می خواند ودر برابر خود می نشاند وسپس می فرمود:

به نام خدا وبه یاری خدا ودر راه خدا وبر آیین رسول خدا حرکت کنید... در غنایم خیانت نکنید، کسی را مُثله نکنید، عهد شکنی نکنید، از کشتن پیران سالخورده وکودکان وزنان خودداری کنید، درختان را قطع نکنید مگرآن که ناچار از این کار شوید، هر مرد مسلمانی، کهتریا مهتر، به مردی از مشرکان امان دهد، آن مرد در امان است تا سخن خدا را بشنود، اگر پیروی شما کرد، برادر دینی شما خواهد بود واگر نپذیرفت، او را به جای امنی برسانید، ودر برابر او از خدا کمک بگیرید»(۶).

آری، اسلام هرگونه رذیلت یا رفتار غیر اخلاقی وضد انسانی در جنگ را، از قبیل آنچه در این حدیث ذکر شده است، نفی می کند.

درست است که کشتن وکشته شدن در راه خدا، هر دو، برای مؤمن یک فضیلت است اما هیچ گاه رذایل تبدیل به فضیلت نمی شوند.

این است منطق اسلام وسیاست انسانی آن، حتی در جنگ... چرا که هدف، هرچه باشد، وسیله را توجیه نمی کند.

### :: آرایش شگفت انگیز نظامی

در «تحف العقول» نامه ای از امیرمؤمنان سلام الله علیه نقل شده که آن را به زیاد بن نضر، وقتی او را به فرماندهی جبهه مقدم سپاهش در صفین گماشت، نوشته است. نامه چنین است:

«بدان که جبهه مقدّم سپاه، چشمان آن است، وچشمان جبهه مقدم، گشتی های آن می باشد. پس هرگاه از مرز خود خارج شدی وبه دشمنت نزدیک گشتی، تا می توانی گشتی ها را به هر سو وبه تعدادی از دره ها ودرخت زارها وکمین گاه ها وبه هر جایی بفرست تا

دشمنان شما را غافلگیر نکنند وبرای شما کمین نگذاشته باشند. گُردانها وسواره نظام وقبایل را از صبح تا شب راه مبر، مگر برای آماده ساختن وبسیج کردن، که اگر حمله ای به شما شد یا مشکلی برایتان پیش آمد آمادگی قبلی داشته باشید.

هرگاه به دشمن رسیدید یا دشمن به شما رسید، روبه روی ارتفاعات یا در دامنه کوهها، یا پیچ وخم رودخانه ها اردو زنید تا سنگر وحفاظ شما باشند. باید نبرد شما از یک یا دو سو باشد. ودیده بانان خود را در قله کوهها وسر تپه ها ودهانه وپیچ رودخانه ها بگمارید تا شما را دیده بانی کنند ودشمن از جایی که بیم حمله اش می رود ونمی رود بر شما نتازد.

هرگاه اتراق کردید همه با هم اتراق کنید وهرگاه کوچیدید همه با هم بکوچید، وچون شب فرا رسید وفرود آمدید گرد لشکرتان با نیزه ها وسپرها حصار کنید وبگذارید تیراندازان شما در پناه سپرها مأوی کنند تا به شما شبیخون زده نشود ویا غافلگیر نشوید. تو خودت لشکرت را پاسبانی کن، ومبادا بخوابی یا بیارامی مگر به اندازه چُرتی یا اندکی. باید بر این شیوه باشی تا به دشمن برسی.

بر تو باد درنگ وتأنّی در جنگ، واز شتابکاری بپرهیز مگر این که فرصتی مناسب به دست آوری، ومبادا دست به جنگ بیاغازی مگر آن که دشمن به تو حمله کند یا فرمان من به تو برسد. والسلام علیک ورحمة الله»(۷).

شگفتا از عظمت اسلام!

براستی وبراستی که دین بزرگی است، اسلام!

دین انسانیت است. حقیقتاً همان دینی است که آفریدگار انسان آن را برای سعادت انسان قرار داده است؛ چرا که پیوند بسیار نزدیک میان آن دو است.

در عین حال که امیرمؤمنان علی سلام الله علیه این آرایش فوق العاده نظامی را برای فرمانده جبهه مقدم سپاهش وضع می کند، در پایان تأکید می کند که: «از دست زدن به جنگ بپرهیز مگر آن که دشمن آغاز به جنگ کند».

پس، دو سپاه برای چه صف آرایی کرده اند؟

مگر نه برای جنگ؟

مگر نه این است که معاویه که بر جانشین شرعی وقانونی پیامبر صلی الله علیه وآله، یعنی امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه، خروج کرده، بر خدا وپیامبر صلی الله علیه وآله خروج کرده است؟

آیا ارتش معاویه، به اصطلاح قرآن، «باغی» نبودند؟

قرآن می فرماید:

[وَ إِن طَـآئِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ](۸)؛ «اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر جنگیدند میانشان صلح افکنید، واگر یکی از آن دو گروه بر دیگری طغیان کرد با آن که طغیان کرده است بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد».

امّا این اسلام بزرگ است که حتی در تاریکترین شرایط ودشوارترین موقعیت ها، انسانیت را رها نمی کند.

جنگ افروزی، هرگز!

انسان دوستی وپیش دستی در انسانیت، آری!

این بود مختصری از منطق نظامی اسلام، ودر هر زمینه دیگری.

### :: ناپالم ممنوع

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: «نهی رسول الله صلی الله علیه وآله أن یلقی السم فی بلاد المشرکین(۹)؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله ازریختن سمّ در سرزمین ه‌ای مشرکان نهی فرمود».

ناپالم، ممنوع!

این چیزی است که چهارده قرن پیش پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بر آن تأکید ورزیده است.

و آن حضرت وقتی می فرماید: نه؛ به این سخنش پایبند خواهد بود.

اما امروز، دنیا می گوید: ناپالم ممنوع، اما به این سخن پایبند نیست.

از این جاست که عظمت اسلام در جنگ، وتعهّد به گفته هایش معلوم می شود.

### :: کشتن زنان ممنوع

روایت شده است که از امام صادق سلام الله علیه سؤال شد: چرا جزیه از زنان برداشته شده است؟ فرمود: «چون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از کشتن زنان وکودکان در دارالحرب نهی فرمود، مگر آن که جنگ کنند، وحتی در صورتی هم که بجنگند، تا جایی که امکان دارد وبیم خطری نمی رود باید از کشتن آنان خودداری ورزید. حال، وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله از کشتن زنان در دارالحرب نهی می کند به طریق اولی در دارالاسلام نباید کشته شوند، واگر از پرداخت جزیه خودداری کنند نمی توان آن ها را کُشت وچون کشتن آن ها مجاز نیست جزیه از آن ها برداشته شده است، در صورتی که مردها اگر از پرداخت جزیه امتناع کنند پیمان شکنی کرده اند وخون

وکشتنشان رواست؛ چرا که کشتن مردها در سرزمین شرک ودر زمانی که ذمّی هستند جایز است. مشرکان وذمّیان زمین گیر، وکور وپیر سالخورده وزن وکودکان دارالحرب نیز همین حکم [عدم جواز کشتنشان] را دارند؛ وبه همین دلیل جزیه از ایشان برداشته شده است»(۱۰).

آری، مدافع حقیقی حقوق زن در همه زمینه ها «اسلام» است.

اما «مادیگری» زن را تبدیل به کالای ارزانی، همچون شراب وهروئین و... کرده است.

انصاف را، ای جهانیان! آیا ـ با توجه به این روایت که هزاران مورد مثل آن در اسلام وجود دارد ـ اسلام از زن حمایت کرده یا با او جنگیده است؟

آیا مادّیگری از زن حمایت کرده یا او را به انحطاط کشانده است؟

**:: امان دادن کمترین فرد مسلمان برای دیگر مسلمانان معتبر است**

سکونی گوید: به امام صادق سلام الله علیه عرض کردم: معنای این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که: «یسعی بذمتهم أدناهم؛ پائین ترین فرد آنها زنهار می دهد» چیست؟

فرمود: «اگر لشکری از مسلمانان عده ای مشرک را به محاصره در آورند، ویک نفر از مشرکان بیاید وبگوید: به من امان دهید تا فرمانده تان را ببینم و با او گفتگو کنم، وپایین ترین فرد آن لشکر [مسلمانان] به ایشان امان دهد، ارشدترین فرد آنان باید به آن پایبند باشد»(۱۱).

آری، کمترین ودون پایه ترین فرد مسلمان، در نظام اسلامی، چندان ارزش دارد که می تواند در جنگ، به یک مشرک پناه دهد، وعموم مسلمانان، حتی فرمانده کل نیروهای مسلّح، موظفند این پناه دهی او را محترم شمارند، مگر آن که ثابت شود توطئه ای در کار است یا بیم خطری رود.

این همه ارزش قائل شدن برای انسان در هیچ حکومتی یا سیستم نظامی ای یافت نمی شود، بجز در اسلام، این دین انسانیّت.

فقهای اسلام ـ با استنباط از احادیث شریف ـ تصریح کرده اند که اگر یک برده مسلمان، یا یک زن مسلمان به کافری امان دهد، به احترام اسلام وبرای اعتلای مسلمانان، آن امان معتبر است؛ چرا که: «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه(۱۲)؛ اسلام برتر است وچیزی بالا دست آن نیست».

محقق حلّی رحمه الله در «شرائع الاسلام» می گوید: «ودر این خصوص، آزاد وبنده ومرد وزن یکسانند»(۱۳).

صاحب «جواهر الکلام»، محقق شهیر شیخ محمدحسن نجفی رحمه الله، در شرح این عبارت می گوید: «چنان که در المنتهی اعتراف نموده است، درباره مورد اخیر ـ یعنی زن ـ هیچ اختلافی نیست، وآن را به اجماع علمای ما نسبت داده است. واکثر علما درباره عبد متفق

القولند به دلیل عمومیت این سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که: «یسعی بذمتهم أدناهم؛ امان دادن کمترین فرد آنان معتبر است»، وبه دلیل خبر مسعدة در خصوص عبد»(۱۴).

متون شریعت، به تواتر بر این مطلب تأکید دارند تا از این طریق احترام به مسلمانان واعتلای اسلام را عمق بخشند. در این جا به پاره ای از این متون اشاره می کنیم:

در خبر مسعدة بن صدقة از امام صادق سلام الله علیه آمده است که فرمود: «علی سلام الله علیه امان دهی عبد مملوک به ساکنان دژی از دژها را اجازه داد، وفرمود: او (عبد) از مؤمنان است»(۱۵).

جمله اخیر (او از مؤمنان است) شاید اشاره به این فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله باشد که: «المؤمنون تتکافأ دمائهم یسعی بذمتهم أدناهم(۱۶)؛ مؤمنان خونهایشان برابر است وزنهار دهی کمترین آنان معتبر است». پس، امیرمؤمنان سلام الله علیه برای درستی امان دهی بنده مسلمان به مؤمن بودن او استدلال می کند، واطلاق سخن پیامبر صلی الله علیه وآله که: امان دهی کمترین آنان ـ مؤمنان ـ معتبر است، شامل آن می شود.

در حدیث محمد بن حکم از امام صادق سلام الله علیه آمده است که فرمود: «اگر عده ای [از مسلمانان] شهری را محاصره کنند واهالی شهر از آنان تقاضای امان کنند، ومحاصره کنندگان بگویند: نه، ولی آنها گمان کنند که گفته اند: آری. واز شهر بیرون آیند در امانند»(۱۷).

حدیث سکونی هم که قبلا گذشت(۱۸).

در کتاب «جواهر الکلام»، به نقل از «المنتهی» علاّمه حلّی قدس سره، آمده است که: امّ هانی به رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا، من خویشاوندانم را پناه داده ام، اما برادرم می خواهد آنها را بکشد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای ام هانی، کسانی را که تو پناه داده ای ما هم پناه می دهیم، کمترین فرد مسلمانان می تواند پناه دهد»(۱۹).

نیز در جواهر آمده است: «زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله عاص بن ربیع را پناه داد ورسول خدا صلی الله علیه وآله آن را پذیرفت»(۲۰).

**:: مؤمنان یکسانند**

امام صادق سلام الله علیه از پدر بزرگوارش روایت کرده است که فرمود: «در کتاب علی سلام الله علیه خواندم که: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میان مهاجران وانصار ویثربیانی که به آنان پیوستند مکتوبی نوشت به این مضمون:

«جنگجویان باید به نوبت وبر اساس نیکی وبرابری میان مسلمانان به جنگ بروند، وهیچ جنگی جز با اجازه اهل آن جائز نیست، وپناهنده همچون خود [پناه دهنده] است در صورتی که زیان نرساند ویا گناه نکند [و پیمان نشکند]، وحرمت پناهنده برای پناه دهنده همانند حرمت مادر وپدر اوست، در جنگ در راه خدا هیچ مؤمنی بدون مؤمن دیگر نباید [با دشمن] صلح بکند مگر بر پایه عدالت ویکسانی»(۲۱).

برابری میان آحاد مسلمانان: از کوچک وبزرگ، آزاد وبنده، جوان وپیر، وفرمانده وسرباز، در جنگ وغیر جنگ. این از ویژگی های اسلام است.

**:: خون مسلمانان با هم برابر است**

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در مسجد خیف خطبه ای ایراد کرد وفرمود: «رحمت خدا بر آن کس که سخن مرا بشنود وبه خاطرش بسپارد وآن را به کسی که نشنیده است برساند؛ زیرا، ای بسا حامل فقهی که خود فقیه نیست، وای بسا انتقال دهنده فقه به کسی که از خود او فقیه تر است. سه چیز است که دل انسان مسلمان در آن ها خیانت نمی کند: خالص کردن عمل برای خدا؛ خیرخواهی ونصیحت [یکرنگی وصداقت وراهنمایی] نسبت به پیشوایان مسلمانان؛ وجدا نشدن از جماعت آنان؛ چرا که دعایشان آنان را از هر سو در میان گرفته است.

مسلمانان با هم برادرند وخونهایشان یکسان است، واماندهی کمترین فرد آنان [برای دیگران] معتبر است؛ بنابراین، هرگاه یکی از مسلمانان به فردی از مشرکان امان بدهد نباید امان او شکسته شود»(۲۲).

از طلحة بن زید روایت شده است که گفت: از حضرت صادق سلام الله علیه درباره دو دسته از کافران [حربی] اهل جنگ پرسیدم که هر یک از آنها حاکم جداگانه ای دارد و با هم می جنگند وبعد صلح می کنند وآن گاه یکی از حاکمان به دیگری خیانت می کند ونزد مسلمانان می آید و با آنان مصالحه می کند که با آن گروه [کافر حربی] دیگر بجنگند. حضرت فرمود: «برای مسلمانان شایسته نیست که خیانت کنند یا دستور به خیانت دهند، ویا همراه کسانی که خیانت کرده اند بجنگند، بلکه با مشرکان هر جا که آنها را دیدند می جنگند، وپیمان با کافران برای آنها جایز نیست»(۲۳).

این نیز اختصاص به اسلام دارد که با سواد وبی سواد، سیاه وسفید، پیر وجوان، آن که ایل وفامیل دارد وآن که ندارد، حتی سرباز وفرمانده نیروهای مسلّح، همگی خونشان برابر است.

آیا این از مختصّات اسلام نیست؟

قطعاً چنین است. به جهان شرق وغرب در این باره بنگرید تا حقیقت مطلب برایتان معلوم شود.

**:: نفی هرگونه فساد**

از محمد بن سنان روایت شده است که از جمله پاسخ هایی که حضرت ابوالحسن الرضا سلام الله علیه به پرسش های او نوشت، این بود که:

«خداوند فرار از میدان جهاد را حرام کرد چون در آن سستی دین است وبی اعتنایی نمودن به پیامبران وامامان دادگر سلام الله علیهم ویاری نرساندن آنان در برابر دشمنان، وموجب کیفر است؛ زیرا که آن، انکار چیزی است که به آن دعوت شده اند یعنی اقرار به ربوبیّت وآشکار نمودن عدالت وکنار زدن ستم واز بین بردن فساد وتباهی، ونیز از آن رو که موجب گستاخی دشمن بر مسلمانان، ودر نتیجه، اسارت وقتل واز بین بردن دین خدای عزوجل ودیگر مفاسد است»(۲۴).

اسلام دین پاکی ودرستی است، وپاکی وتباهی باهم جمع نمی شوند.

بنابراین، هرگونه تباهی وفسادی از نظر اسلام ممنوع است. فرار از میدان جهاد هم مایه تباهی دین ورهبران وجامعه اسلامی می شود، پس فرار از میدان جهاد ممنوع است.

**:: توصیه های پیشوای مسلمانان**

امیرمؤمنان سلام الله علیه هرگاه در جنگ حاضر می شد، توصیه هایی به مسلمانان می کرد ومی فرمود: «مراقب نماز باشید وآن را پاس بدارید، وبسیار نماز بگزارید، و با آن به خدا نزدیک شوید، زیرا که نماز در اوقاتی خاص بر اهل ایمان نوشته شده است. واین را کفّار دانستند آن گاه که از آن ها سؤال شد: [مَا سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ](۲۵)؛ «چه چیز شما را به جهنم کشاند؟ گویند: ما از نمازگزاران نبودیم»، وکسانی که در نیمه های شب به سراغ آن رفتند حقّ [و قدر] آن را شناختند، وآن را گرامی داشتند، آن مؤمنانی که نه زیب وزیور متاع دنیا ایشان را از نماز باز داشت ونه مال وفرزند که نور چشم انسانهایند. خدای عزوجل می فرماید: [رِجَالٌ لاَّ تُلْهِیهِمْ تَجَارَةٌ ولاَ بَیْعٌ عَن ذِکْرِ اللَّهِ وإِقَامِ الصَّلَوةِ](۲۶)؛ «مردانی که تجارت وخرید وفروش آنان را از یاد خدا واقامه نماز باز نمی دارد». رسول خدا صلی الله علیه وآله با آن که از جانب پروردگارش نوید بهشت داده شده بود همچنان خویشتن را به رنج وزحمت می افکند. خدای عزوجل به او فرمود: [وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَوةِ واصْطَبِرْ عَلَیْهَا](۲۷)؛ «وخانواده ات را به نماز فرمان ده وبرگزاردن نماز شکیبایی [و مداومت] بورز»، پس آن حضرت خانواده اش را به خواندن نماز دستور می داد وخودش هم بر آن مداومت می ورزید.

دیگر آن که: زکات، در کنار نماز، برای نزدیک کردن مسلمانان به یکدیگر قرار داده شده است، وهرکس با رضایت خاطر زکاتش را نپردازد و با این حال توقع بهایی بهتر از آن را داشته باشد چنین شخصی از سنّت بی خبر است، واجرش را از دست داده، وعمرش را تباه کرده وبه واسطه ترک فرمان خدای عزوجل وروی گرداندن از آنچه بندگان شایسته وپاک خدا بدان راغبند، پشیمانی طولانی مدت گریبانش را خواهد گرفت.

خدای عزوجل می فرماید: [وَمَن يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى](۲۸)؛ «وهرکس پس از آن که راه هدایت برای او آشکار شد، با پیامبر به مخالفت برخیزد وراهی غیر راه مؤمنان در پیش گیرد وی را بدانچه روی خود را بدان سو کرده وا گذاریم».

دیگر امانت داری است؛ که هرکس امانتدار نباشد زیان کرد واعمالش تباه شد، امانت بر آسمانهای برافراشته وزمین پهناور وکوههای استوار که بلندتر وپهناورتر وبالاتر وبزرگتر از اینها نیست، عرضه شد واگر بنا بود به خاطر بلندی یا پهناوری یا بزرگی ویا نیرومندی از پذیرفتن امانت سر باز زنند این ها می بایست سر باز نمی زدند، اما سر باز زدند؛ چون از مجازات ترسیدند.

دیگر این که: جهاد برترین اعمال بعد از اسلام آوردن است؛ جهاد مایه قوام دین است، واجر بزرگی دارد، وعزّت ومصونیت می آورد، وحسنات را چندین برابر می گرداند، ونوید به بهشت است پس از شهادت، وبه روزی وکرامت در فردای قیامت به نزد پروردگار؛ خدای عزوجل می فرماید:

[وَ لاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا](۲۹)؛ «وکسانی را که در راه خدا کشته شده اند هرگز مرده مپندارید...».

دیگر آن که: وحشت وترس از جهاد با کسی که سزاوار جهاد است، و با یاوران گمراهی وضلالت، ضلالت در دین است، ومایه از دست دادن دنیا با ذلّت وخواری، وفرار کردن از برابر دشمن در میدان جنگ موجب آتش می شود. خدای عزوجل می فرماید:

[يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ](۳۰)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه [در میدان نبرد] به کافران برخوردید که [به سوی شما] روی می آورند، به آنان پشت مکنید».

پس، فرمان خدای عزوجل را در این صحنه ها که پایداری در آنها مایه ارجمندی وسعادت ورهایی از وحشت هول وهراس در دنیا وآخرت است، پاس بدارید؛ زیرا که خدای عزوجل باکی ندارد بندگان در شب وروز خود چه می کنند؛ چرا که به آن کاملا آگاه است، همه این اعمال [فِي كِتَابٍ لاَّ يَضِلُّ رَبِّي ولاَ يَنسَى](۳۱)؛ «در نوشته ای ثبت است ونزد پروردگارم گم ویا فراموش نمی شود». پس صبور باشید وپایداری ورزید، خواهان پیروزی باشید، وخود را برای جنگ آماده سازید واز خدای عزوجل تقوا داشته باشید؛ زیرا [إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا والَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ](۳۲)؛ «خدا با کسانی است که تقوا دارند ونیکوکارند»(۳۳).

این توصیه ها، خود یک کتاب کامل هستند. هر جمله ای وهر توصیه ای از آن، دنیایی علم وهنر وانسانیّت است. اینها عصاره اسلامی است که جامع همه خوبیها می باشد، وپیشوای مسلمانان، امیرمؤمنان سلام الله علیه، بهتر از هرکس دیگری اسلام را با همه ابعادش می شناسد. بنابراین، باید این توصیه های حضرت را آویزه گوش کرد، ومسلمانان باید آنها را در جنگهایشان با کفّار وستمگران به کار بندند.

### :: آرایش دقیق نظامی

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که آن حضرت درباره توصیف صحنه جنگ ونحوه آرایش نظامی، فرمود:

«پیادگان تیرانداز را جلو قرار دهید، وآنان باید تیراندازی کنند و[سپس] دو لشکر درگیر شوند، وسوارانِ گزیده را پشتیبان پرچم قرار دهید، واگر سواری از دشمن حمله کرد شما از جای خود تکان نخورید، وهرکس برای ضربه زدن به دشمن فرصتی دید، بعد از آن که موضع خود را محکم کرد، از آن فرصت استفاده کند، وچون کارش را انجام داد دوباره به جایگاهش باز گردد. اگر خواستید حمله کنید، ابتدا مقدمه لشکر حمله کند، واگر آنها شکست خوردند شرطة الخمیس [نیروهای ویژه] به کمک آنها بروند، واگر آنها شکست خوردند، سواران گزیده حمله کنند وتیراندازان تیراندازی کنند [و با این کار از آنان حمایت کنند]؛ وگشتیها ودیده بانان در گوشه وکنار ونیزارها وپشته ها، برای جلوگیری از حمله کمین ها، مستقر شوند. پس، اگر دشمن حمله را آغاز کرد نیزه ها را نشانه روید وایستادگی وپایداری کنید، وتیراندازان تیراندازی کنند، وپرچمها را به اهتزاز درآورید وسپرها را به صدا آورید، وسپرداران وزره پوشان در برابر آنان ظاهر شوند، وچنانکه کمترین شکستی به ایشان وارد آمد یکی یکی بر آنان بتازید وتا زمانی که کسی از دشمن حمله می کند، شما یکباره حمله نکنید، واگر کسی از آنان حمله نکرد یکی یکی فرایشان خوانید، ودر صفوف خود بمانید، ومواضع تان را ترک نکنید، وهرگاه شکست قطعی شد همچنان دستجمعی یورش برید ونه پراکنده شوید ونه فشرده گردید. وچون از جنگ برگشتید نیز همچنان گروهی باز گردید»(۳۴).

زمانی که دنیا در همه چیز، حتی در جنگ، ناهماهنگ به سر می برد، اهل بیت سلام الله علیهم برای مسلمانان در همه امور، جنگ وغیر جنگ، برنامه های هماهنگ کننده وضع می کردند.

این هماهنگی وآرایش دقیق نظامی که چهارده قرن پیش در این فراز از فرامین امیرمؤمنان علی سلام الله علیه آمده است حتّی برای عصر ماهواره ها وموشکها ودوران بعد وبعدتر، کفایت می کند.

### :: آمادگی روانی ونظامی

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «اگر دشمن به سوی شما پیشروی کرد، بر دروازه های خندق ها صف کشید وصفوف خود را محکم کنید وشمشیر به دست در مواضع خویش استوار بمانید، وبه چهره های دشمن منگرید، وشمار آنان شما را به هراس نیفکند، ونگاه هایتان را به مواضع خود بدوزید، واگر به شما حمله کرد زانو زنید و با صفوف استوار ونفوذناپذیر در پناه سپرها سنگر گیرید؛ اگر دشمن پشت کرد با شمشیرها بر آنان بتازید واگر پایداری کرد شما نیز همچنان بسیجیده پایداری ورزید، واگر دچار هزیمت شد بر اسبان بنشینید و با تکیه بر قدرت الهی، آنان را تعقیب کنید. وچنانچه ـ پناه به خدا ـ هزیمت در شما افتاد یکدیگر را فرا خوانید وتکبیر بگویید وبه خدا اعتماد کنید وتهدیدهای او را در زمینه فرار از برابر دشمن به یاد آورید، واگر دیدید کسی از شما می گریزد سرزنش نمایید، وپرچمها را جمع کنید وآنها را ببندید [و به اهتزاز در آورید]، وچابک سوارانتان افراد پراکنده را به اردوگاه باز

گردانند، وچون همگی سر جمع شدند، ونیروهای کمکی شما باز گشتند، وفراریان مراجعت کردند، افراد را به فرماندهانشان ملحق کنید، وصفوفشان را استوار گردانید، وبجنگید واز خدا کمک بجویید وشکیبایی ورزید»(۳۵).

آمادگی روحی وروانی در جنگ به همراه آمادگی نظامی [همچون] دو برادر رضاعی اند که هرگاه با هم باشند ارتش پیروز می شود. این نکته ای است که اسلام هیچ گاه آن را از یاد نمی برد. امام سلام الله علیه این هر دو آمادگی را در یک سخن جمع می کند تا انسجام وقدرت بیشتری به دست آید.

**:: تصفیه حسابها در جنگ ممنوع**

از حفص بن غیاث روایت شده است که گفت: از حضرت صادق سلام الله علیه پرسیدم: مردی از اهل حرب در دارالحرب اسلام می آورد، وبعداً مسلمانان بر آنها پیروز می شوند، حکم آن مرد چیست؟

فرمود: «اسلام او درباره خودش وفرزندان خردسالش مؤثر است وهمه آن ها آزادند، وفرزندان ومتاعش وبردگانش متعلق به خود او می باشند، اما فرزندان بزرگ غنیمت مسلمانان می باشند مگر آن که قبلا [پیش از غلبه مسلمانان] اسلام آورده باشند. خانه ها وزمین ها نیز غنیمت به شمار می آیند ومال آن شخص نیست؛ چون زمین، زمین جزیه است وحکم اهل اسلام در آن جاری نیست، وبه منزله آنچه ذکر کردیم نمی باشد. زیرا آن اراضی را می شود حیازت کرد وبه دارالاسلام منتقل نمود»(۳۶).

اسلام دین حق وعدالت است، نه دین تصفیه حسابهای شخصی وانتقامگیری. پس، هرگاه مشرکی در دارالحرب اسلام آورد اسلامش پذیرفته است، وفرزندان خردسال ونابالغ او تابع وی می باشند.

قرآن کریم درباره این رفتار شکوهمند ومنحصر به فرد انسانی صراحتاً می فرماید:

[وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا](۳۷)؛ «به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام کند، نگویید: تو مؤمن نیستی».

**:: تقسیم برابر**

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که آن حضرت به عمار بن یاسر وعبدالله بن ابی رافع وابوالهیثم بن تیهان دستور داد اموالی [از بیت المال] را میان مسلمانان تقسیم کنند، وفرمود: «إعدلوا بینهم ولا تفضلوا أحداً علی أحد؛ میان آنان عادلانه تقسیم کنید ویکی را بر دیگری ترجیح ندهید».

آن سه نفر اموال را حساب کردند، دیدند به هر مرد مسلمانی سه دینار می رسد. اموال را برای توزیع بین مردم بردند. طلحه وزبیر، وهریک با فرزندش، آمدند. به هر کدام آن ها سه دینار دادند.

طلحة وزبیر گفتند: عمر این طور به ما نمی داد. این نحوه تقسیم از پیش خودتان است یا به دستور رئیستان می باشد؟

گفتند: امیرمؤمنان سلام الله علیه این گونه به ما دستور داده است.

آن دو نزد علی سلام الله علیه رفتند، دیدند آن حضرت در زیر آفتاب، بالای سر کارگری که برایش کار می کند، ایستاده است. گفتند: ممکن است با ما به سایه بیایی؟

حضرت فرمود: بله.

طلحة وزبیر گفتند: ما برای تقسیم این غنیمت نزد کارگزارانت رفتیم وآنها به ما به اندازه بقیه مردم دادند.

حضرت فرمود: پس چه می خواهید؟

گفتند: عمر این گونه به ما نمی داد.

فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله چگونه به شما می داد؟ آن دو خاموش ماندند.

حضرت فرمود: آیا پیامبر صلی الله علیه وآله به طور برابر میان مسلمانان تقسیم نمی کرد؟

گفتند: چرا.

فرمود: به نظر شما روش پیامبر صلی الله علیه وآله به پیروی، سزاوارتر است یا روش عمر؟

گفتند: روش پیامبر خدا صلی الله علیه وآله لیکن ما، ای امیرمؤمنان سلام الله علیه، [در اسلام] پیشگام هستیم، و[در راه آن] رنج برده ایم، و[با پیامبر] قرابت داریم. بنابراین، اگر صلاح می دانی ما را با مردم یکسان ندانی، این کار را بکن.

حضرت فرمود: شما [در اسلام آوردن] پیشگام ترید یا من؟

گفتند: تو.

فرمود: شما [با پیامبر] خویشاوندترید یا من؟

گفتند: تو.

فرمود: شما [در راه اسلام] بیشتر رنج برده اید یا من؟

گفتند: تو ای امیرمؤمنان بیشتر رنج برده ای.

حضرت با دست خود به کارگرش که در برابر او مشغول کار کردن بود اشاره کرد وفرمود: به خدا قسم که من واین کارگرم در این مال یکسانیم(۳۸).

شگفتا از عظمت امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه.

او، بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، شخصیت منحصر به فرد ویگانه در تاریخ است.

عظمت شخص از چگونگی زندگانی وتاریخ او دانسته می شود.

چه کسی چون حضرت علی سلام الله علیه است؟ کیست که از چنین تاریخ شکوهمندی در همه ابعاد برخوردار باشد؟

یکی از فلاسفه غرب که اسلام آورده گفته است: علت اسلام آوردنم آن است که دیدم علی بن ابی طالب مسلمان است. اگر اسلام بر حق نبود این نابغه بزرگ هرگز به آن گردن نمی نهاد، واز اسلام آوردن علی سلام الله علیه دانستم که اسلام حقّ است.

**:: اولویت با اسلام است**

از امام جعفر صادق سلام الله علیه از پدرش از پدرانش سلام الله علیهم روایت شده است: پیامبر صلی الله علیه وآله وقتی مردم طائف را محاصره کرد، فرمود: «أیّما عبد خرج الینا قبل مولاه فهو حر، وأیما عبد خرج الینا بعد مولاه فهو عبد(۳۹)؛ هر بنده ای پیش از خواجه اش نزد ما آید آزاد است، وهر بنده ای بعد از خواجه اش نزد ما آید همچنان بنده خواهد بود».

بنده وخواجه مشرک تا زمانی که در دارالحرب یا در میدان جنگ باشند یکسانند وفرقی میانشان نیست، اما اگر بنده پیش از خواجه اش اسلام آورد از قید بندگی آزاد می شود؛ چرا که [وَلَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً](۴۰)؛ «خداوند برای کافران بر مؤمنان تسلّط قرار نداده است» و«الاسلام یعلو ولا یعلی علیه(۴۱)؛ اسلام برتر است وچیزی بالا دست آن نیست».

اگر خواجه اسلام آورد وبعد بنده اش مسلمان شود همچنان بنده خواجه اش خواهد بود... واین یعنی اولویت دادن به اسلام.

**::احترام نهادن به فرستاده**

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «اگر مردی از اهل حرب را گرفتید و او مدعی شد که فرستاده ای به سوی شماست، چنانچه برای این ادعایش دلیلی آورد ومعلوم شد راست می گوید، حقّ تعرّض به او را ندارید تا پیامش را برساند ونزد یارانش باز گردد، ولی اگر دلیلی بر صحت گفته او نیافتید ادعایش را نپذیرید»(۴۲).

آری، فرستاده مشرکان به نزد مسلمانان، محترم است ونباید او را کشت یا بی احترامی کرد ویا اموالش را گرفت ویا آزارش رساند.

این یک قاعده انسانی است واسلام که دین انسانیت است، بر آن تأکید می ورزد.

در عین حال که اسلام برای انسانیت کار می کند، ودر همه زمینه ها حتی در عرصه جنگ که بی رحمانه ترین عرصه هاست، بر این معنا تأکید تمام دارد، از خیانت وتوطئه گری مشرکان وعدم پایبندی آنان به انسانیت غافل نیست وتأکید می کند که باید صحّت ادعای شخص در فرستاده بودنش ثابت شود تا مسلمانان در دام خیانت وتوطئه کافران نیفتند.

آیا این سیاست اسلام که میان دقّت وانسانیّت جمع کرده است، براستی با عظمت نیست؟

**:: شعار در اسلام**

از حضرت صادق سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «شعار ما «یا محمد یا محمد صلی الله علیه وآله» است؛ در جنگ بدر شعار ما: «یا نصرالله اقترب اقترب» (نصرت خدا نزدیک شو) بود، در جنگ اُحد شعار مسلمانان: «یا نصرالله إقترب» بود. در جنگ بنی نضیر: «یا روح القدس اَرح» بود، در جنگ بنی قینقاع: «یا ربّنا لایغلبنک»، در جنگ طائف: «یا رضوان» در جنگ حنین: «یا بنی عبدالله یا بنی عبدالله»، در جنگ احزاب: «حم لا یبصرون»، در جنگ بنی قریضة: «یا سلام اسلمهم»، در جنگ مریسیع یا همان جنگ بنی مصطلق: «ألا الی الله الامر»، در روز حدیبیة: «ألا لعنة الله علی الظالمین»، در جنگ خیبر: «یا علی آتهم من عل»، در روز فتح مکّه: «نحن عبادالله حقّا حقّا»، در جنگ تبوک:«یا اَحد یا صَمد»، در جنگ بنی الملوح: «أمِت، أمِت»، در جنگ صفین: «یا نصرالله»، وشعار حسین سلام الله علیه: «یا محمد صلی الله علیه وآله» بود، وشعار ما [نیز]: «یا محمد صلی الله علیه وآله» است»(۴۳).

از امیرمؤمنان سلام الله علیه روایت شده است که فرمود: «إن رسول الله صلی الله علیه وآله أمر بالشعار قبل الحرب وقال: ولیکن فی شعارکم اسم من الله تعالی(۴۴)؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور داد پیش از جنگ شعار سر داده شود، وفرمود: در شعارتان نامی از نامهای خدای متعال باشد».

شعار برای هر جامعه ای که می خواهد فرزندان خویش را به قلّه کمال وترقی برساند، یک ضرورت گریزناپذیر است؛ چرا که شعار بیانگر رنجها وآرمانهای ملّت است، ونسلهای آینده بر اساس آن پرورش می یابند. شعار است که راه وسرنوشت ملتها را تعیین می کند، وبیانگر موضع او در رخدادهای داخلی وخارجی می باشد. ودر اسلام، چون خدای عزوجل آغاز وانجام هرچیز است، باید در شعارش یکی از نامهای خدای متعال باشد.

**:: احترام نهادن به بزرگان**

در «العدد القویة» علی بن یوسف، برادر علامه، به نقل از محمد بن جریر طبری آمده است که: وقتی اسیران ایران وارد مدینه شدند، عمر بن خطاب خواست زنان را بفروشد ومردها را به غلامی دهد. امیرمؤمنان سلام الله علیه به او فرمود: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: بزرگ هر قومی را گرامی بدارید.

عمر گفت: من هم شنیدم که می فرماید: هرگاه بزرگ قومی نزد شما آمد او را گرامی بدارید، هرچند مخالف شما باشد.

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: اینها مردمی هستند که نزد شما اظهار اسلام کرده اند وبه اسلام رغبت نشان داده اند، وحتماً باید ایشان را در میانشان نسلی بوجود بیاید، ومن خدا وشما را گواه می گیرم که سهم خودم از این عده را در راه خدا آزاد کردم.

مهاجران وانصار گفتند: ما نیز حق خودمان را، ای برادر رسول خدا، به تو بخشیدیم.

حضرت فرمود: بار خدایا، من گواهی می دهم که اینان حقّشان را به من بخشیدند ومن آن را پذیرفتم، وتو را گواه می گیرم که آنان را نیز به خاطر تو آزاد ساختم.

عمر گفت: چرا تصمیم مرا درباره این عجمها از بین بردی، وچرا با نظر من درباره اینها مخالفت کردی؟ حضرت، سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره احترام نهادن به بزرگان را برایش تکرار فرمود.

عمر گفت: من نیز سهم خودم را وبقیه سهامی را که بخشیده نشده اند به خاطر خدا وتو ای اباالحسن، بخشیدم.

امیرمؤمنان سلام الله علیه گفت: بار خدایا، برآنچه گفتند، وبر آزاد شدن این عده توسط من گواه باش.

عده ای از قریش اظهار تمایل کردند که با زنان [ایرانی] ازدواج کنند.

امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: نباید به این کار مجبورشان کرد بلکه باید مخیّرشان نمود وهر تصمیمی که خودشان گرفتند به همان عمل شود(۴۵).

:: اسلام، دین محبّت

در روایات متواتر آمده است که: «هل الدین الاّ الحب فی الله والبغض فی الله(۴۶)؛ آیا دین، چیزی جز مهر وکین به خاطر خداست؟». با همین محبّت وفضایل اخلاقی بود که اسلام توانست دنیا را از نظر فکری، وحکومتهای جهان را از لحاظ سیاسی مطیع خود گرداند.

مورّخان می گویند: پیشرفت وگسترش اسلام با چنان قدرت وسرعتی منحصر به فرد است، ودر تمام تاریخ جهان نظیر ومانندی برایش نمی توان یافت.

این عقب ماندگی وحشتناکی که در این قرن دامن مسلمانان را گرفته، در واقع، مولود ناتوانی آنان در «محبت ومهرورزی اسلامی»، چنان که باید وشاید، است.

بیگانگان سعی کرده اند چهره اسلام را بَد جلوه دهند وآن را خشن وسختگیر وبی رحم معرفی کنند تا از این طریق غیر مسلمانان را علیه اسلام بسیج کنند وگلوی مسلمانان را سخت بفشرند.

چه خوب گفته کسی که گفته است: «اسلام گوهری است که مسلمانان حجاب آن شده اند».

اگر مسلمانان، اسلام ناب را، آن گونه که خداوند نازل کرده است، به نمایش بگذارند بی گمان بیشترین مجموعه بشری آن را می پذیرند؛ چراکه اکثر مردم تعصب ندارند بلکه نادان وبی اطلاعند. بنابراین، اگر از حقیقت مطلع شوند به آن گردن می نهند.

این بود شمّه ای از احادیث پیامبر واهل بیت پاک او سلام الله علیهم درباره امور گوناگون جنگ، که، فقط به عنوان نمونه، از کتابهای «وسائل الشیعة» و«مستدرک الوسائل»، کتاب جهاد، آوردیم، وگرنه هم در این دو اثر گرانسنگ وهم در دیگر دایرة المعارف های حدیثی، انبوهی از احادیث وجود دارد که گردآوری آنها نیاز به تدوین کتابی مستقل وسترگ دارد.

(*). بقرة: ۲۰۸.

(۱). بقرة: ۲۰۸.

(۲). انفال: ۶۱.

(۳). عادیات: ۲ ـ ۳.

(۴). تفسیر مجمع البیان، ج۱۰، ص۴۲۴.

(۵). به جنگهایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، شخصاً در آن شرکت نداشتند «سریّه» می گویند.

(۶). کافی، ج۵، ص۲۷ «باب وصیّة رسول الله صلی الله علیه وآله وامیرالمؤمنین سلام الله علیه فی السرایا» ح۱.

(۷). تحف العقول، ص۱۹۱ ـ ۱۹۲، من کتاب له سلام الله علیه لزیاد بن النضر حین انفذه علی مقدمته الی صفین.

(۸). حجرات: ۹.

(۹). کافی، ج۵، ص۲۸، بابوصیة رسول الله صلی الله علیه وآله وامیرالمؤمنین سلام الله علیه فی السرایا، ح۲.

(۱۰). من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۵۲، بابالخراج والجزیة، ح۱۶۷۵.

(۱۱). کافی، ج۵، ص۳۰، باباعطاء الامان، ح۲.

(۱۲). وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۱۴، ب۱، ح۳۲۳۸۳.

(۱۳). شرائع الإسلام، کتاب الجهاد، فی الذمام.

(۱۴). جواهرالکلام، ج۲۱، ص۹۵، مساواة الحرّ والمملوک والذکر والانثی فی الامان.

(۱۵). وسائل الشیعة، ج۱۵، ص۶۷، ب۲۰، ح۱۹۹۹۸.

(۱۶). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۲۳۷، ب۲۸، ح۲۲۶۱۶.

(۱۷). وسائل الشیعة، ج۱۵، ص۶۸، ب۲۰، ح۲۰۰۰۰.

(۱۸). کافی، ج۵، ص۳۰، باباعطاء الامان، ح۱.

(۱۹). جواهرالکلام، ج۲۱، ص۹۵، مساواة الحرّ والمملوک والذکر والانثی فی الامان.

(۲۰). همان.

(۲۱). کافی، ج۵، ص۳۱، باباعطاء الامان، ح۵.

(۲۲). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۴۵، ب۱۸، ح۱۲۳۹۰.

(۲۳). کافی، ج۲، ص۳۳۷، بابالمکر والغدر والخدیعة، ح۴.

(۲۴). ر.ک: من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۵۶۵ ـ ۵۶۶، بابمعرفة الکبائر الّتی اوعد الله عزوجل علیها النار، ح۴۹۳۴.

(۲۵). مدثر: ۴۲ ـ ۴۳.

(۲۶). نور: ۳۷.

(۲۷). طه: ۱۳۲.

(۲۸). نساء: ۱۱۵.

(۲۹). آل عمران: ۱۶۹.

(۳۰). انفال: ۱۵.

(۳۱). طه: ۵۲.

(۳۲). نحل: ۱۲۸.

(۳۳). کافی، ج۵، ص۳۶، ح۱.

(۳۴). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۸۲، ب۳۲، ح۱۲۴۷۷.

(۳۵). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۸۳، ب۳۲، ح۱۲۴۷۸.

(۳۶). تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۵۱، ب۶۷، ح۱.

(۳۷). نساء: ۹۴.

(۳۸). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۹۰ ـ ۹۱، ب۳۵، ح۱۲۴۹۲.

(۳۹). تهذیب الاحکام، ج۶، ص۱۵۲، ب۶۸، ح۱.

(۴۰). نساء: ۱۴۱.

(۴۱). وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۱۴، ب۱، ح۳۲۳۸۳.

(۴۲). دعائم الاسلام، ج۱، ص۳۷۶، کتاب الجهاد، ذکر قتال المشرکین.

(۴۳). کافی، ج۵، ص۴۷، بابالشعار، ح۱.

(۴۴). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۱۱۳ ـ ۱۱۴، ب۴۷، ح۱۲۵۶۴.

(۴۵). العدد القویة، ص۵۷، الیوم الخامس عشر.

(۴۶). ر.ک: المحاسن، ص۲۶۳، ب۳۴، ح۳۲۷.

## برخی از اصول سیاست خارجی اسلام

[إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالعَدْلِ والاِحْسَانِ]*؛ «خدا به عدالت ونیکی کردن فرمان می دهد».

سیاست خارجی کشور اسلامی ـ آن گونه که از متون شریعت مقدس یعنی قرآن کریم وسنّت پاک بر می آید ـ بر چند اصل استوار است که دیگر احکام وقوانین غالباً به این اصول بر می گردند. این چند اصل عبارتند از:

### :: ۱ ـ پذیرفتن فوری اسلام شخص

خدای متعال می فرماید:

[وَلاَ تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا](۱)؛ «وبه کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، نگویید: تو مؤمن نیستی».

بنابراین، هرکس شهادتین جاری کند وبگوید: «اشهد ان لا اله الا الله وانّ محمداً رسول الله» جان ومال وعِرض او محفوظ ودر امان است. نه باید کشته شود، نه با او جنگ شود، نه زنان وفرزندان خردسالش اسیر شوند، ونه اموالش مصادره شود. البته اگر معلوم شود که دروغ گفته ونیرنگ زده وشهادتینش صرفاً لقلقه زبان بوده است، این خود، موضوع دیگری است که این مختصر گنجایش بحث همه جانبه از آن را ندارد.

از آن جا که اسلام دین جهانی است واز جانب خداوند برای هدایت همه آحاد بشر آمده است، لذا اقتضا دارد که فراگیر باشد:

[وَ مَآ أَرْسَلْنَاکَ إِلاَّ کَآفَّةً لِّلنَّاسِ](۲)؛ «وما تو را نفرستادیم مگر برای عموم مردم».

[قُلْ يَـأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا](۳)؛ «بگو: ای مردم، من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم».

حال، برای تحقق بخشیدن به این فراگیری وهدایتِ بیشترین شمار ممکن از افراد به مسیر حق، باید هرکس اظهار اسلام کرد اسلامش پذیرفته شود.

افزون بر این، تحقق عدالت عمومی نیز مقتضی این پذیرش است؛ زیرا، در میان کسانی که اظهار اسلام می کنند قطعاً افراد صادقی وجود دارند وتشخیص دقیق آن ها از افراد دروغگو ممکن نیست؛ بنابراین، اگر اسلام اعتراف هر فردی را نپذیرد صداقت آن تعداد از کسانی که راست می گویند بیهوده می شود واین با تعمیم عدالت انسان واحسان خداوند نسبت به بندگانش منافات دارد.

از این گذشته، بسیاری از کسانی که نه از صمیم دل، بلکه از سر دروغ وفریب اظهار اسلام می کنند وبه مسلمانی اعتراف می نمایند، بر اثر رفتارهای انسانی که در سایه اسلام می شناسند ومی بینند جذب اسلام خواهند شد وبه مسلمانان راستین مبدّل خواهند گشت.

بنابراین، «شهادتین» به سان دهانه کوره زرگری است که طلای ناخالص در آن ریخته می شود واندک اندک تصفیه شده وزرِ ناب می گردد.

**:: ۲ ـ تعمیم عدالت**

خدای متعال می فرماید:

[إِنَّ اللهَّ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ والاِحْسَانِ](۴)؛ «همانا خدا به عدالت ونیکی کردن فرمان می دهد».

در حدیث شریف نیز آمده است که: «بالعدل قامت السماوات والأرض(۵)؛ آسمانها وزمین به عدالت برپاست». اسلام به هیچ قیمتی از عدالت دست بر نمی دارد؛ زیرا، عدالت، وقرار دادن هرچیز در جایگاه شایسته ومناسب خودش، از ارکان اصلی اسلام به شمار می آید. به همین دلیل، ملاحظه می کنیم که اسلام از هرآنچه با عدالت منافات داشته باشد نهی می کند؛ حال آن که در فعالیتهای سیاسی دنیا، چه درگذشته وچه در زمان حاضر، چنین نهی وممنوعیتی وجود ندارد. در این جا، برای نمونه، به سه مورد از ممنوعیت های جنگی در اسلام اشاره می کنیم:

الف ـ نیرنگ وخیانت ممنوع:

در اسلام از نیرنگ در جنگ نهی شده است. این در حالی است که بسیاری اوقات این کار باعث به دست آوردن پیروزیهای سریع می شود، وسیاست جهانی معاصر نیز غالباً بر نیرنگ وفریبکاری استوار است.

از اصبغ بن نباتة روایت شده است که حضرت علی سلام الله علیه در خطبه ای فرمود:

«اگر نبود که نیرنگ وخیانت زشت است، من زیرکترین مردمان بودم، اما هر مکر وخیانتی گناه است، وهر گناهی کفر است، ودر روز قیامت هر نیرنگباز وخیانتکاری را پرچمی است که با آن شناخته می شود»(۶).

اسلام در پرهیز از مکر وخیانت که با عدالت اسلامی که در هر شرایطی معتبر ونافذ است، منافات دارد، بسیار فراتر از این می رود؛ بدین ترتیب که اگر دو گروه کافر، محارب با مسلمانان باشند ویکی از آنها به دیگری خیانت کند، اسلام هرگز به مسلمانان اجازه نمی دهد که با کمک به آن گروه خیانتکار، با گروه دیگر بجنگند. شاید در تاریخ دنیا ودر قاموس هیچ سیاستی در کره زمین چنین پایبندی عمیقی به عدالت نیابیم.

متن زیر را که از نوه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وناشر علوم اسلام، واستاد پیشوایان همه مذاهب اسلامی، حضرت امام جعفر بن محمد الصادق سلام الله علیه، روایت شده است با هم مرور می کنیم:

در خبر طلحة بن زید از حضرت صادق سلام الله علیه آمده است که گفت: از آن حضرت درباره دو گروه از اهل حرب پرسیدم که هر یک برای خود حاکمی جداگانه دارند و با هم وارد جنگ می شوند وبعد صلح می کنند، وسپس یکی از دو حاکم به دیگری خیانت وپیمان شکنی می کند ونزد مسلمانان می آید و با آنان مصالحه می کند که با کمک ایشان به شهر آن دیگری حمله کنند [آیا این کار مسلمانان جایز است؟].

حضرت صادق سلام الله علیه فرمود: «مسلمانان نباید خیانت کنند، یا به خیانت توصیه کنند، یا در کنار کسانی که خیانت وعهد شکنی کرده اند بجنگند، بلکه با مشرکان، هرجا که بیابندشان، می جنگند»(۷). ودر آخر این حدیث شریف به این سخن خداوند اشاره شده است که: [فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ...](۸)؛ «مشرکان را هرجا که یافتید، بکشید...» تا آخر آیه.

ب ـ مُثله کردن وبریدن اعضا ممنوع:

در اسلام از مُثله کردن اجساد کشتگان دشمن، هرچه باشند وهر دین ومذهبی که داشته باشند، نهی شده است.

مُثله کردن، عبارت است از قطع کردن اعضا وجوارح بدن، در آوردن چشم ودیگر اقداماتی که جسد مقتول را ناقص می کند.

به این دو روایت توجه کنید:

از حضرت علی سلام الله علیه روایت شده که آن حضرت سپاهیان را از مثله کردن نهی می کرد ومی فرمود: «ولا تمثلوا بقتیل(۹)؛ هیچ کشته ای را مُثله نکنید».

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله نیز روایت است که فرمود: «ایاکم والمثلة ولو بالکلب العقور(۱۰)؛ از مثله کردنِ حتّی سگِ درنده بپرهیزید».

ج ـ کشتن ده گروه ممنوع:

اسلام از کفّاری که با مسلمانان در حال جنگ هستند ده گروه، وبه نظر عده ای دیگر از فقها، چهارده گروه را مستثنا کرده است که نباید کشته شوند. واین از عملکردهای خاصّ اسلام است که نظیر آن در فرهنگ سیاسی معاصر، تقریباً یافت نمی شود؛ واین گروهها عبارتند از:

۱ ـ پیرمرد فرتوتی که قادر به حمل سلاح نیست.

۲ ـ زنی که در جنگ شرکت ندارد، هرچند مجروحان وجنگجویان را کمک می کند وبه آنها خوراک وپوشاک وامثال اینها می رساند.

۳ ـ کودکانی که هنوز به سنّ بلوغ شرعی نرسیده اند. بلوغ شرعی برای دختران ده سالگی وبرای پسران، غالباً پانزده سال تمام است.

۴ ـ افراد فلج وزمینگیر.

۵ ـ افراد نابینا.

۶ ـ بیمارانی که بر اثر بیماری زمینگیر وخانه نشین شده اند.

۷ ـ فرستاده ای که از طرف کفّار محارب برای مسلمانان نامه وپیام می آورد.

۸ ـ راهبانی که سرگرم عبادت خود هستند، هرچند طرفدار محاربان باشند وبرای پیروزی آنان دعا کنند اما عملا در جنگ شرکت نکنند.

۹ ـ دیوانگان.

۱۰ ـ تمام کسانی که کشتن آنها نفعی در پیروزی نداشته باشد.

همان طور که گفتیم، تعدادی از فقهای اسلام چهار گروه دیگر را نیز افزوده اند که اینها نیز نباید کشته شوند:

۱۱ ـ دهقانان وکشاورزانی که زمین را کشت وزرع می کنند.

۱۲ ـ صنعتکاران، مانند مهندسان ومخترعان وامثال آنان.

۱۳ ـ صاحبان حرفه، مانند نجّاران وزرگران وامثال آنان.

۱۴ ـ افراد خنثی.

دلیل استثنا شدن این گروه ها، احادیث وروایاتی است که در دایرة المعارف های حدیثی وکتب فقهی، مثل «وسائل الشیعة» و«مستدرک الوسائل» و«جواهر الکلام» وغیره، به تفصیل آمده است.

**:: ۳ ـ نجات دادن مستضعفان**

یکی از اصول ثابت در سیاست خارجی حکومت اسلامی، نجات دادن مستضعفان است در هر نقطه ای از جهان که باشند وهر دین واعتقادی که داشته باشند، حتی اگر نامسلمان ومشرک وبت پرست و... باشند.

اساس این اصل، این فرموده خدای متعال است که:

[وَ مَا لَكُمْ لاَ تُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ والْمُسْتَضْعَفِینَ](۱۱)؛ «شما را چه می شود که در راه خدا ومستضعفان نمی جنگید».

پس، همچنان که جنگیدن در راه خدا واجب است، جنگیدن برای نجات مستضعفان نیز واجب می باشد. اگر در جایی از دنیا حکومت کافری باشد وملّتش نیز کافر باشند، اما حکومت، به مردمش ستم کند وآنها را به استضعاف بکشاند، مسلمانان موظّفند با آن حکومت ستمگر بجنگند وملّت بیچاره را از چنگال ستم برهانند. اسلام به سخنانی از قبیل این که این کار دخالت در امور داخلی کشورها ودولتهای دیگر است گوش نمی دهد؛ چرا که از نظر اسلام، محور انسان است، ویکی از ارکان سیاست اسلام، نجات دادن مستضعفان است درهر جا و با هر دین ومرامی که باشند.

### :: ۴ ـ جنگ افروزی ممنوع!

اسلام از این که مسلمانان در برابر کفّاری که به روی ایشان شمشیر نکشیده اند ومسلمانان را از خانه وکاشانه شان بیرون نکرده اند ودر بیرون کردن آنها به یکدیگر کمک نکرده اند، آغازگر جنگ باشند نهی کرده است. دلیلش هم این آیات شریفه است:

[لاَّ يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ ولَمْ يُخْرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أن تَبَرُّوهُمْ وتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وأَخْرَجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ وظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِكُمْ أن تَوَلَّوْهُمْ ومَن يَتَوَلَّهُمْ فَأُولَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ](۱۲)؛ «خدا شما را از کسانی که در کار دین با شما نجنگیده اند وشما را از دیارتان بیرون نکرده اند، باز نمی دارد که به آنان نیکی کنید و با ایشان عدالت ورزید زیرا خدا دادگران را دوست می دارد. فقط خدا شما را از دوستی با کسانی باز می دارد که در کار دین با شما جنگ کرده وشما را از خانه هایتان بیرون رانده ودر بیرون راندن با یکدیگر همپشتی کرده اند وهرکس آنان را به دوستی گیرد آنان همان ستمکارانند».

### :: ۵ ـ برتری اسلام

یکی دیگر از اصول ثابت سیاست خارجی اسلام این است که اسلام باید همیشه وهمه جا ودر همه زمینه ها برتر وبالاتر از هر دین یا حکومت ویا نظام دیگری باشد؛ چرا که پیامبر بزرگ صلی الله علیه وآله می فرماید: «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه(۱۳)؛ اسلام بالا دست است وزیر دست نیست».

بنابراین، اسلام باید پیوسته در حال تعالی باشد به طوری که همیشه از همه ادیان وامّتها برتر وبالا دست همه آنها باشد، در همه جنبه ها ودر تمام عرصه ها.

همان گونه که اسلام تنها دینی است که خدای متعال آن را برای همه انسانهای پس از بعثت خاتم الانبیاء محمد صلی الله علیه وآله برگزیده است، تعالی وبرتری مسلمانان در همه عرصه ها نیز باید با این فرا دستی همیشگی دین اسلام هماهنگ باشد. برای مثال، مسلمانان باید در اقتصاد، کشاورزی، جامعه، روان شناسی، مدیریت، جنگ، صلح، تألیف، انتشارات، صنعت، پزشکی، مهندسی، فیزیک، شیمی، علوم فضایی، اتم وخلاصه در تمام زمینه ها برتر از دیگران باشند.

در فقه اسلامی نکاتی وجود دارد که در ضمن اصل «برتری اسلام» می گُنجند ودر این جا به بعضی از آن ها مختصراً اشاره می کنیم:

الف ـ وجوب هجرت:

چنانچه مسلمانی مقیم سرزمین کفر باشد ودر آنجا نتواند شعائر اسلامی را به جای آورد، موظف است که از آن جا به کشور اسلامی مهاجرت کند.

خدای متعال می فرماید:

[إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَـئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَآءَتْ مَصِيراً](۱۴)؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است، و[دوزخ] بد سرانجامی است».

از پیامبر صلی الله علیه وآله نیز روایت شده است که فرمود: «إنی بریء من کل مسلم نزل مع مشرک فی دار الحرب(۱۵)؛ من از هر مسلمانی که در دارالحرب در کنار مشرکان زندگی کند، بیزارم».

نیز فرمود: «لا ینزل دارالحرب إلا فاسق برئت منه الذمة(۱۶)؛ در دارالحرب اقامت نکند مگر فرد فاسقی که دیگر در امان نیست».

از آن جا که ملاک استنباط در خصوص این حکم، اصل «برتری اسلام» است، زیرا فقها، توانایی اجرای شعائر اسلامی را به عنوان شرط، ذکر کرده اند، فقها در این مسأله فروعی را آورده اند که دانستن برخی از آن ها شایسته است:

در موسوعة «الفقه» آمده است: «آیا ملاک در وجوب هجرت، شهر کفر است یا کشور کافر؟ به قرینه آیات وروایات پیشگفته، علی الظاهر ملاک شهر کافر است؛ پس، اگر در یک کشور کافر، یک شهر مسلمان نشین وجود داشته باشد به طوری که مسلمان بتواند شعائر اسلام را در آن برپا دارد، هجرت واجب نیست، واگر، بالعکس، کشور مسلمان باشد اما شهر کافرنشین باشد، در این صورت نیز، چنانچه مسلمان بتواند شعائر اسلام را برپا دارد، هجرت کردن واجب نمی باشد.

آیا این حکم به خانه هم سرایت می کند؛ یعنی اگر مثلا، فردی در یک سرزمین اسلامی، در خانه ای که اهل آن کافرند خدمتکار باشد ونتواند در آن خانه شعائر اسلامی را آشکارا برپا دارد، آیا خارج شدن از آن خانه بر او واجب است؟ با توجه به متن گذشته که دلیل عقلی نیز آن را تأیید می کند، ظاهراً واجب است که هجرت کند»(۱۷).

ب ـ فراخواندن به اسلام:

فقها گفته اند: مسلمانان حق ندارند، پیش از دعوت کردن کفّار به اسلام واتمام حجّت، با آنان آغاز جنگ کنند.

این مطلب، به طور کلی، مورد اختلاف واشکال نیست ودر کلیّت آن اتفاق نظر است.

آنان برای اثبات این حکم خود به ادلّه چهارگانه؛ یعنی قرآن کریم وسنت پاک [روایات پیامبر واهل بیتش سلام الله علیهم] واجماع فقها ودلیل عقل، استدلال کرده اند:

قرآن می فرماید:

[وَ مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً * وإِذَآ أَرَدْنَآ أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيراً](۱۸)؛ «وما تا پیامبری بر نینگیزیم به عذاب نمی پردازیم. وچون بخواهیم شهری را هلاک کنیم خوشگذرانانش را وا می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] بپردازند، ودر نتیجه عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را زیر وزبر کنیم».

از امیرمؤمنان علی سلام الله علیه روایت است که فرمود: «زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا به یمن فرستاد، فرمود: ای علی! تا کسی را به اسلام دعوت نکرده ای با او نجنگ. به خدا سوگند اگر خدای عزوجل یک نفر را به دست تو هدایت کند برایت بهتر از تمام آن چیزی است که خورشید بر آن طلوع وغروب می کند، وتو را بر او حق ولایت باشد ای علی»(۱۹).

از پیامبر صلی الله علیه وآله نیز روایت شده است که فرمود: «لا تقاتل الکفار إلا بعد الدعاء(۲۰)؛ با کفلوّ جنگ مکن مگر بعد از دعوت کردن [آنان به اسلام]».

این نکته نیز، خود، بیانگر اصل «برتری اسلام» در عرصه های گوناگون فکری، نظامی واجتماعی است.

ج ـ حرمت فرار از جنگ:

گریختن از میدان جنگ، از بزرگترین محرّمات ویکی از گناهان کبیره است که خداوند برای آن ها وعده آتش داده است.

خدای متعال می فرماید:

[یَـأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحْفًا فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ * وَمَن یُوَلِّهِمْ یَوْمَـئِذ دُبُرَهُ إِلاَّ مُتَحَرِّفًا لِّقِتَال أَوْ مُتَحَیِّزًا إِلَی فِئَة فَقَدْ بَآءَ بِغَضَب مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ](۲۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هرگاه [در میدان نبرد] به کافران برخوردید که [به سوی شما] روی می آورند به آنان پشت مکنید. وهرکه در آن هنگام به آنان پشت کند ـ مگر آن که [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدّد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از همرزمانش] باشد ـ قطعاً به خشم خدا گرفتار خواهد شد وجایگاهش دوزخ است، وچه بد سرانجامی است».

از مولایمان امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا سلام الله علیه روایت شده است که آن حضرت در پاسخ به پرسشهای محمد بن سنان نوشتند:

«خداوند فرار از میدان نبرد را حرام کرد چون این کار مایه ضعف دین وکوچک شمردن پیامبران وائمه دادگر سلام الله علیهم ویاری نکردن آنان در برابر دشمنان، وموجب کیفر است؛ زیرا که آن، انکار چیزی است که به آن فرا خوانده شده اند یعنی: اقرار به خداپرستی وآشکار نمودن عدالت وفرو نهادن ستم واز میان بردن فساد، واین ها سبب تجرّی دشمن بر مسلمانان ودر نتیجه اسارت وکشتار واز میان رفتن دین خدای عزوجل ودیگر مفاسد می شود»(۲۲).

این حدیث شریف، در واقع، تفصیل مضمون «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه؛ اسلام برتر است وزیر دست نیست» وتأکید بر آن است.

د ـ بنده مسلمان در اختیار کافر:

فروختن بنده مسلمان به کافر جایز نیست ومالکیت کافر بر بنده مسلمان به رسمیت شناخته نمی شود. اگر بنده مسلمانی به فروش گذاشته شود ویک نفر کافر مشتری او شود، فروختن او به آن کافر جایز نیست. یا اگر بنده کافری مملوک کافری باشد واسلام آورد نباید در مالکیت او باقی بماند بلکه باید توسط یک نفر مسلمان خریداری شود. یا اگر بنده مسلمانی مملوک مسلمانی باشد ومالکش کافر شود مالکیت او بر آن بنده از اعتبار می افتد وبه ورثه مسلمان او می رسد.

شیخ انصاری قدس سره در «مکاسب» می گوید:

«در کسی که بنده مسلمان ـ خواه به عنوان قیمت ویا کالا ـ به او منتقل می شود شرط است که مسلمان باشد؛ بنابراین، به عقیده اکثر علمای ما ـ چنان که در تذکرة آمده ـ وبلکه به اجماع آنان ـ چنان که در الغنیة آمده ـ انتقال او به کافر صحیح نیست»(۲۳).

شیخ، سپس، به چند دلیل استدلال می کند، از جمله این حدیث مروی از رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرموده: «الإسلام یعلو ولا یعلی علیه(۲۴)؛ اسلام برتر است وزیر دست واقع نمی شود».

و بعد از بحثی طولانی، می فرماید: «آری، در این که مسلمان در ملکیت کافر قرار نمی گیرد هیچ جای اشکال ویا اختلافی نیست، وکافر موظف است او را بفروشد. چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله درباره بنده کافری که اسلام آورده بود، [به اصحابش] فرمود: بروید و او را بخرید وبهایش را به صاحبش بدهید، ونگذارید نزد او باقی بماند».

سپس می فرماید: «از این، دانسته می شود که اگر صاحبش او را نفروخت حاکم وی را می فروشد، واحتمال دارد که ولایت فروش برای حاکم، مطلق باشد؛ چرا که مالک اختیار وتسلّطی بر این مال ندارد»(۲۵).

هـ . قرآن به کافر فروخته نمی شود:

بنا به فرموده فقهای اسلام، قرآن کریم به کافر انتقال نمی یابد؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه وآله فرموده است: «اسلام برتر است وزیر دست واقع نمی شود»(۲۶).

فروختن قرآن کریم به کافر، که به حقانیّت آن باور ندارد، نوعی اهانت به قرآن وخوار کردن اسلام است، وخودداری از تسلّط بخشیدن به کافر بر قرآن، نوعی بالا بردن قرآن وعزت بخشیدن به اسلام است.

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که «آن حضرت از مسافرت کردن با قرآن به سرزمین دشمن نهی فرمود؛ زیرا بیم آن می رود که [به زور] به دست دشمن بیفتد»(۲۷).

این بود چند نکته ای که مختصراً به آن ها اشاره شد. نکات دیگری هم در این زمینه هست که بحث از آن ها را به کتابهای مفصل در این خصوص وا می گذاریم.

:: ۶ ـ وحدت مسلمانان

در منطق قرآن واسلام همه مسلمانان، یک امّت هستند.

خدای متعال می فرماید:

[إِنَّ هَـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وحِدَةً وأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ](۲۸)؛ «همانا این امّت شما امّت واحدی است، ومن پروردگار شما هستم، پس مرا بپرستید».

ومی فرماید:

[وَ إِنَّ هَـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وحِدَةً وأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ](۲۹)؛ «همانا این امت شما امت واحدی است ومن پروردگار شما هستم، پس از من پروا کنید».

وباز می فرماید:

[يَـأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِّن ذَكَر وأُنثَى وجَعَلْنَاكُمْ شُعُو با وقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ](۳۰)؛ «هان ای مردم! ما شما را از مرد وزنی آفریدیم، وشما را ملّت ملّت وقبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. همانا ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

در تفسیر «نور الثقلین» هنگام ذکر این آیات شریفه، احادیث مستفیضی آورده است که در این جا به برخی از آنها، به عنوان نمونه، اشاره می کنیم:

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است: آیه «هان ای مردم، ما شما را از مرد وزنی آفریدیم وشما را ملّت ملّت وقبیله قبیله قرار دادیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید»(۳۱).

[علی بن ابراهیم قمی می گوید:] مقصود از «شعوب» غیر عرب است واز «قبایل»، عرب.

واین فرموده خدا که: «همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست» پاسخی است به کسانی که به حسب ونسب می نازند(۳۲).

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روز فتح مکّه فرمود:

«ای مردم! خداوند به برکت اسلام نخوت جاهلیت وفخر فروشی به آباء واجداد را از شما برد. عربی بودن به پدر ومادر نیست بلکه عربی یک زبان است. پس هر که به آن تکلم کند او عرب است. بدانید که شما از آدم هستید وآدم از خاک، وگرامی ترین شما نزد خدا باتقواترین شماست»(۳۳).

در روضه کافی، به سندش از امام باقر سلام الله علیه آورده است که:

«سلمان فارسی با گروهی ازقریش در مسجد نشسته بود. آن عده هر یک از نسب خود می گفت وبه ذکر اصل ونسب خویش می پرداخت تا به سلمان رسید. عمر بن خطاب به او گفت: تو از نَسبَت برای من بگو. پدرت کیست؟ واصل وتبارت چه کسانی هستند؟

سلمان گفت: من سلمان، پسر بنده خدا هستم. گمراه بودم وخدای عزوجل به واسطه محمد صلی الله علیه وآله هدایتم نمود؛

فقیر بودم وخداوند به برکت محمد صلی الله علیه وآله بی نیازم کرد؛

غلام بودم وخداوند به واسطه محمد صلی الله علیه وآله آزادم کرد. این است حسب ونسب من.

حضرت فرمود: در این هنگام پیامبر صلی الله علیه وآله آمد وسلمانرضوان الله علیه مشغول صحبت کردن با آنان بود. سلمان به پیامبر صلی الله علیه وآله عرض کرد: یا رسول الله، آنچه از این ها دیدم این بود: با ایشان نشستم وهر کدامشان شروع به ذکر حسب ونسب خود کردند وچون نوبت من رسید، عمر بن خطاب به من گفت: تو کیستی وحسب ونَسبَت چیست؟

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: تو چه گفتی، ای سلمان؟

عرض کرد: گفتم: من سلمان فرزند بنده خدا هستم. گمراه بودم وخدای عزوجل به واسطه محمد صلی الله علیه وآله هدایتم کرد؛ فقیر بودم وخدای عزوجل به برکت محمد صلی الله علیه وآله بی نیازم کرد؛ وغلام بودم وخدای عزوجل به واسطه محمد صلی الله علیه وآله آزادم کرد. این است حسب ونَسَب من.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای گروه قریش! حَسَب مرد، دین اوست، وشخصیتش اخلاق او، ونَسَبش خرد او. خدای عزوجل فرموده است: «ما شما را از مرد وزنی آفریدیم وشما را ملّت ملّت وقبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را باز شناسید. همانا گرامی ترین شما در نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پیامبر صلی الله علیه وآله سپس به سلمان فرمود: هیچ یک از اینان را بر تو برتری نیست مگر با تقوای الهی. واگر تو از آنان باتقواتر باشی پس تو برتری»(۳۴).

بنابراین، قومیتها ومناطق جغرافیایی در اسلام جایی ندارد. کشورهای اسلامی همگی یک کشورند وقانون یکی است، وهمگی یک امّت هستند، هرچند زبان وقومیت ورنگهایشان گوناگون باشد. همگی یک خدا ویک پیامبر ویک قرآن ویک سنّت ویک قبله و... دارند.

علیهذا، هرگونه تفرقه وجدا سازی میان مسلمانان، از بدترین محرّمات در اسلام به شمار می آید، وموجب تشتت وپراکندگی امّت واحده وهموار کردن راه برای تسلّط کفار بر جهان اسلام ومسلمانان خواهد بود، خواه تفرقه افکنی قومی باشد وبگوییم: عرب وترک وفارس وکُرد وهندی و... .

خواه جداسازی در سرزمین ومرز باشد وبگوییم: این جا عراق است، آن جا ایران است آن جا خلیج است، آن جا سوریه است، این جا مصر است، این جا حجاز است و... .

خواه جداسازی نژادی باشد وبگوییم: نژاد این عراقی و او ایرانی و او مصری وهکذا.

ویا هر جداسازی دیگری. همه اینها در اسلام، با شدّت وقاطعیت تمام، نفی وطرد شده است.

### :: نفی تابعیت وگذرنامه

بنابر آنچه گفته شد، پدیده هایی چون تابعیت وگذرنامه وامثال اینها از بدعتهای استعمار است وربطی به اسلام ندارد. هیچ یک از اینها در تاریخ اسلام سابقه ای ندارند بلکه در یک قرن اخیر که مسلمانان ضعیف گشتند وبازیچه مطامع وهوسهای استعمارگران شدند، پدید آمد.

از همین رو، زمانی که قانون تابعیت وگذرنامه واقامت در ایران به وجود آمد، عالم زاهد وجلیل القدر، مرحوم میرزا صادق آقا تبریزی رحمه الله با آن به مخالفت برخاست وتبعیت از این قانون را تحریم نمود. حتی نقل شده است که آن بزرگوار فتوا داد که چنانچه رفتن به حج منوط به پذیرفتن تابعیت وگرفتن گذرنامه باشد، حج بیت الله الحرام جایز نیست، چرا که این عمل حرامی شدیدتر ومزاحمتی بزرگتر از وجوب حج است.

این برخاسته از عمق آزادی اسلامی است که اسلام به مسلمانان عطا کرده است، وفقهای اسلام آن را از متون شریعت اسلامی استنباط نموده وفرموده اند: «الناس مسلطون علی أنفسهم(۳۶)؛ مردم اختیاردار خود هستند».

### :: نفی مرزهای جغرافیایی

مرزبندی های جغرافیایی در سرزمین های مسلمانان، به قصد تفرقه افکنی میان آنان، نیز از بدترین محرّمات است، واین پدیده هم در طول تاریخ اسلام بی سابقه است وتنها پس از پیدا شدن سر وکلّه لورنس(۳۷) مسیحی کافر واستعمارگر بریتانیایی بود که این پدیده به ظهور رسید. او بود که برای عراق وایران وجزیرة العرب و... مرزهای جغرافیایی وضع کرد؛ چیزی که با وحدت مسلمانان که در چندین آیه از قرآن کریم ودر احادیث متعددی بدان تصریح شده ومسلمانان قرنها وقرنها در این مسیر حرکت می کردند، ناسازگاری دارد.

این مرزبندی های جغرافیایی ساختگی، در واقع، ارمغان استعمارگران کافر است که قرآن، ما را به دوری کردن از آن فرمان داده است.

پس بیایید به استعمارگران کافر وبه ارمغان منفور آنان «نه» بگوییم، وبه امید روزی باشیم که همه کشورهای اسلامی ـ با تقریباً یک میلیارد مسلمانش(۳۸) ـ از کران تا کران آن به یک کشور تبدیل شوند وچنان باشند که خدای متعال اراده کرده وفرموده است:

[إِنَّ هَـذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وحِدَةً وأَنَا رَبُّكُمْ](۳۹)؛ «همگی یک امّت واحده هستید ومن پروردگار شمایم».

:: نفی گمرکات وعوارض

یکی از شدیدترین ومورد تأکیدترین کارهای حرامی که در سده اخیر در جهان اسلام رایج شده، مسأله گمرکات وعوارض است. اسلام با این دو پدیده بشدّت مبارزه کرده است؛ زیرا، علاوه بر آن که با آزادی اسلامی وقاعده «مردم برخویشتن تسلّط دارند»(۴۰)، در تعارض است، با اقتصاد اسلامی که بر آزادی اقتصادی مبتنی است نیز ناسازگاری دارد؛ چرا که اسلام می فرماید: «مردم بر اموال خویش تسلّط دارند»(۴۱)، ومی فرماید: «لایحلّ لأحد أن یتصرف فی مال غیره بغیر إذنه(۴۲)؛ هیچ کس مجاز نیست در مال دیگری، بدون اجازه او، تصرف کند»، ومی فرماید: «لایحلّ مال امریء مسلم إلا بطیبة نفسه(۴۳)؛ مال انسان مسلمان [بر دیگری] روا نیست مگر با رضایت خود او»، ومی فرماید: «لئلا یتوی حق امریء مسلم(۴۴)؛ تا این که حق انسان مسلمانی ضایع نشود». ودیگر متون شریعت واحادیث شریفی که در این باره وارد شده است.

افزون بر همه این ها، احادیث شدید اللحنی در لعنت گمرکچی، ونازل شدن عذاب الهی بر آنان در دست است که به بعضی از آن ها اشاره می کنیم:

شیخ صدوق رحمه الله به سندش که به نوف می رسد، آورده است که: امیرمؤمنان سلام الله علیه فرمود: «یا نوف ایاک أن تکون عشاراً(۴۵)؛ ای نوف، بپرهیز ازاین که باجگیر [گمرکچی] باشی».

نیز، به سندش از امام صادق سلام الله علیه از پدرانش از حضرت علی سلام الله علیه روایت کرده است که فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدای عزوجل چون بهشت را آفرید... فرمود: به عزّت وبزرگی وشکوه وبلندی مقامم سوگند که میگسار ودائم الخمر وسخن چین ودیّوث [= آنکه در حق زن خود غیرت ندارد] وقلاع [= آنکه پیش سلطان به باطل سخن چینی نماید. (جاسوس)] وزنوق وکفن دزد وعشّار [گمرک چی؛ باج گیر] وارد آن نشوند»(۴۶).

همچنین، به سندش از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت کرده است که فرمود: «لا یدخل الجنة... عشار، ولا قاطع رحم(۴۷)؛ باجگیر وبُرنده پیوند خویشاوندی و... وارد بهشت نمی شوند».

همچنین به سندش از نوف آورده است که گفت: امیرمؤمنان سلام الله علیه به من فرمود: «یا نوف أقبل وصیتی لا تکونن نقیبا ولا عریفا ولا عشارا...(۴۸)؛ ای نوف! نصیحت مرا بپذیر: هرگز مهتر وپیشکار وباجگیر مشو».

علامه مجلسی رحمه الله در «بحارالانوار»، از امّ سلمة نقل کرده است که: «پیامبر صلی الله علیه وآله در بیابان می رفت که صدایی دو بار به او گفت: ای رسول خدا! وپیامبر هر بار به طرف صدا برگشت اما کسی را ندید. بار سوم صدا زد؛ پیامبر برگشت، دید ماده آهویی در بند است. آهو گفت: این اعرابی مرا صید کرده است ومن در آن کوه، دو تا بچه دارم. مرا آزاد کن تا بروم بچه هایم را شیر بدهم وبرگردم.

حضرت فرمود: این کار را می کنی؟

گفت: آری، اگر برنگشتم، خدا مرا به عذاب باجگیران عذاب کند. پس حضرت او را از بند رهانید»(۴۹).

نیز، به نقل از کتاب «المنتقی فی مولد المصطفی»، حدیث سنگسار شدن زن غامدی توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله را آورده است. او زن شوهرداری بود که زنا داد وپیامبر خدا صلی الله علیه وآله دستور رجمش را داد ـ که داستانش به تفصیل در کتاب یادشده آمده است ـ خالد بن ولید سنگی به سر آن زن انداخت به طوری که خون بر گونه اش جاری شد؛ و او را ناسزا گفت. پیامبر صلی الله علیه وآله ناسزاگویی او را شنید، فرمود: «ساکت باش ای خالد، دشنامش مده. سوگند به آن که جانم در دست اوست، این زن چنان توبه ای کرد که اگر گمرکچی توبه کند خدا او را می آمرزد»(۵۰).

**:: مثلث نفرت انگیز؛ هرگز!**

این مثلث منفور عبارت است از:

۱. مرزهای جغرافیایی ساختگی در درون میهن پهناور اسلامی.

۲. قانون تابعیّت وگذرنامه واقامت در درون امّت واحده اسلامی.

۳. قانون عوارض وگمرکات.

چرا که این مثلّث شوم از عوامل درهم شکستن وحدت مسلمانان، واز پایه های استوار استعمارگران کفر پیشه است.

خدا وقرآن وپیامبر صلی الله علیه وآله، هر سه، ضدّ این تثلیث منفور هستند.

فقها وفقه اسلامی وتاریخ اسلام نیز، همگی، این مثلث شوم را نفی می کنند.

**:: مرزداری اسلامی، آری**

البته، مرزداری اسلامی که در گذشته بین سرزمین شام وبلاد کفر [یعنی مرز بین کشور اسلامی وبلاد کفر] وجود داشت، مطلبی است که در قرآن اسلام وسنّت اسلام وتاریخ اسلام وفقه اسلام از آن سخن رفته ومورد تأیید واقع شده است.

خدای متعال در قرآن کریم می فرماید:

[یَـأَیُّهَا الَّذِینَ ءَامَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ](۵۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، شکیبایی کنید وپایداری ورزید ومرزها را نگهبانی کنید واز خدا پروا نمایید. امید است که رستگار شوید».

از سلمان فارسی رضوان الله علیه نقل شده است که گفت: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «هرکس یک شبانه روز در راه خدای تعالی مرزبانی کند همانند کسی است که یک ماه روزه بگیرد ونماز بخواند بدون آن که یک روز روزه اش را بخورد یا نمازش را قطع کند مگر برای کاری»(۵۲).

این حدیث در دانشنامه های حدیثی، چون «وسائل الشیعة» و«مستدرک الوسائل» و«بحارالأنوار» وغیره آمده است(۵۳).

**:: ۷ ـ ولایت فقهای عادل**

ولایت فقهای عادل، یکی از اصول ثابت واستوار اسلام است، ومعنایش آن است که هرگونه رهبری واداره کشور ومردم را به اشخاصی پیوند زده است که از دو ویژگی برخوردار باشند:

اوّل: شناخت دقیق وعمیق واجتهادی از اسلام.

دوم: عدالت؛ وعدالت عبارت است از: نیروی دینی وملکه اسلامی در خودداری از ستم کردن به خود وبه دیگران، وحرکت در مسیر اسلام وعمل بر طبق آن، در هر عمل کوچک وبزرگی.

با این «ولایتِ» استوار در نظر وعمل، اسلام می تواند نظام کشور را به گونه ای برنامه ریزی کند که هرگز از جاده عدالت وفضیلت منحرف نشود.

پس، معیار دو چیز است: «فقاهت» و«عدالت»، وفرقی نمی کند که این دو معیار در چه شخصی فراهم باشند، وآن شخص از چه ملیّتی باشد، به چه زبانی سخن بگوید، ورنگ ونژادش چه باشد. بنابراین، نه شخص معیار است، نه ملیّت، نه منطقه جغرافیایی، نه زبان، نه رنگ ونه امثال اینها.

بدیهی است که اگر بیش از یک فقیه جامع الشرایط وجود داشته باشد، در این صورت، ولایت با شورای فقها خواهد بود وکشور ومردم را به اتفاق آراء، ودر صورت نرسیدن به اجماع، با اکثریت آراء اداره می کنند.

و بدین سان اسلام می تواند بیشترین شمار افراد جامعه بشری را تحت پوشش نظام عادلانه خود درآورد ودنیایی سعادتمند وآخرتی بهتر برایشان فراهم آورد.

در مورد ولایت فقهای عادل، نصوص عدیده ای در شریعت اسلام وارد شده است که اکنون ما در صدد ذکر همه آنها نیستیم، بلکه تنها به پاره ای از آنها، به عنوان نمونه اشاره می کنیم:

از امام حسین سلام الله علیه روایت شده است که: «مجاری الأمور والأحکام بید العلماء بالله الأمناء علی حلاله وحرامه(۵۴)؛ مجاری امور واحکام، به دست خداشناسان امین بر حلال وحرام اوست».

از امام صادق سلام الله علیه روایت شده است که: «فأما مَن کان من الفقهاء صائناً لنفسه، حافظاً لدینه، مخالفاً علی هواه، مطیعاً لأمر مولاه، فللعوام أن یقلّدوه(۵۵)؛ هر یک از فقها که خویشتندار، ومدافع دین، ومخالف هوای نفس، وفرمانبردار مولایش باشد، عموم مردم باید از او تقلید کنند».

از مولایمان ولیّعصر وصاحب الزمان مهدی موعود ومنتظر عجل الله تعالی فرجه الشریف در یکی از توقیعات شریفش آمده است: «وأما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها إلی رواة أحادیثنا، فإنهم حجتی علیکم وأنا حجة الله علیهم(۵۶)؛ در رخدادهای پیش آمده، به راویان احادیث ما مراجعه کنید؛ زیرا که آنان حجت من بر شما، ومن حجّت خدا بر ایشان هستم».

(*). نحـل: ۹۰.

(۱). نساء: ۹۴.

(۲). سبأ: ۲۸.

(۳). اعراف: ۱۵۸.

(۴). نحل: ۹۰.

(۵). عوالی اللآلی، ج۴، ص۱۰۳، ح۱۵۰.

(۶). نهج البلاغة، خ ۲۰۰ «ومن کلام له سلام الله علیه فی معاویة».

(۷). کافی، ج۲، ص۳۳۷، بابالمکر والغدر والخدیعة، ح۴.

(۸). توبة: ۵.

(۹). کافی، ج۵، ص۳۸، بابما کان یوصی امیرالمؤمنین سلام الله علیه به عند القتال، ح۳.

(۱۰). مستدرک الوسائل، ج۱۸، ص۲۵۶، ب۵۱، ح۲۲۶۸۰.

(۱۱). نساء: ۷۵.

(۱۲). ممتحنة: ۸ ـ ۹.

(۱۳). وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۱۴، ب۱، ح۳۲۳۸۳.

(۱۴). نساء: ۹۷.

(۱۵). کافی، ج۵، ص۴۳، بابانّه لایحلّ للمسلم أن ینزل دارالحرب، ح۱.

(۱۶). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۸۹، ب۳۴، ح۱۲۴۸۹.

(۱۷). موسوعة الفقه، ج۴۷، ص۱۳۱، کتاب الجهاد، مسأله ۳۲.

(۱۸). اسراء: ۱۵ ـ ۱۶.

(۱۹). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۰، ب۹، ح۱۲۳۵۷.

(۲۰). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۳۱، ب۹، ح۱۲۳۵۹.

(۲۱). انفال: ۱۵ ـ ۱۶.

(۲۲). من لایحضره الفقیه، ج۳، ص۵۶۵ ـ ۵۶۶، بابمعرفة الکبائر التی اوعده الله عزوجل علیها النار، ح۴۹۳۴.

(۲۳). مکاسب، ج۳، ص۵۸۱، مسألة بیع العبد المسلم من الکافر.

(۲۴). وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۱۴، ب۱، ح۳۲۳۸۳.

(۲۵). مکاسب، ج۳، ص۵۹۶، عدم استقرار المسلم علی ملک الکافر ووجوب بیعه علیه.

(۲۶). منابع حدیثی مذاهب مختلف اسلامی این حدیث شریف را آورده اند که از آن جمله اند:

الف) وسائل الشیعة، ج۲۶، ص۱۴، ب۱، ح۳۲۳۸۳.

ب) کنزالعمال، ج۱، ص۶۶، ح۲۴۶، الفرع الثانی فی فضایل الایمان، چاپ مؤسسة الرسالة، بیروت.

ج) الجامع الصغیر، ج۱، ص۴۷۴، ح۳۰۶۳، چاپ دارالفکر بیروت، ۱۴۰۱ هـ .

(۲۷). بحارالأنوار، ج۸۹، ص۱۷۵، ب۱۶، ح۱.

(۲۸). انبیاء: ۹۲.

(۲۹). مؤمنون: ۵۲.

(۳۰). حجرات: ۱۳.

(۳۱). حجرات: ۱۳.

(۳۲). تفسیر قمی، ج۲، ص۳۲۲، «الإفک علی المارية».

(۳۳). همان.

(۳۴). کافی، ج۸، ص۱۸۱ ـ ۱۸۲، خطبة لامیرالمؤمنین سلام الله علیه، ح۲۰۳.

(۳۵). میرزا صادق، فرزند میرزا جعفر فرزند حاج میرزا احمد مجتهد تبریزی، معروف به میرزا صادق آقا تبریزی، نزد شیخ هادی طهرانی درس خواند وچندین کتاب به رشته تحریر درآورد، از جمله: المقالات، المشتقات، شرائط العوضین که یک رساله مفصل فقهی است. وی در ذیقعده سال ۱۳۵۱ هـ از دنیا رفت ودر شهر مقدس قم به خاک سپرده شد.

(۳۶). این یک قاعده فقهی است که از آیه شریفه ]النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ[ (احزاب: ۶) استنباط شده است.

(۳۷). توماس لورنس (۱۸۸۸ م ـ ۱۹۳۵ م.) افسر ونویسنده ای انگلیسی. وی با شریف حسین تماس برقرار کرد وعربها را به قیام علیه ترکها تشویق نمود (۱۹۱۶ ـ ۱۹۱۸ م.)، وبه لورنس عربستان ملقّب شد. کتاب «ارکان هفت گانه حکمت» از اوست.

(۳۸). آخرین آمارها، در سال ۲۰۰۰ میلادی، نشان از جمعیت دو میلیاردی مسلمانان دارد.

(۳۹). انبیاء: ۹۲; مؤمنون: ۵۲.

(۴۰). این قاعده از آیه شریفه ]النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ[ (احزاب: ۶) استنباط شده است.

(۴۱). بحارالأنوار، ج۲، ص۲۷۲، ب۳۳، ح۷.

(۴۲). وسائل الشیعة، ج۲۵، ص۳۸۶، ب۱، ح۳۲۱۹۰.

(۴۳). همان، ج۱۴، ص۵۷۲، ب۹۰، ح۱۹۸۴۳.

(۴۴). مستدرک الوسائل، ج۱۷، ص۴۴۷، ب۴۶، ح۲۱۸۲۶.

(۴۵). خصال، ج۱، ص۳۳۸، بابالسنة، ح۴۰.

(۴۶). همان، ج۲، ص۴۳۶، بابالعشرة، ح۲۲.

(۴۷). همان، ح۲۳.

(۴۸). امالی صدوق، ص۲۱۰، مجلس ۳۷، ح۹.

(۴۹). بحارالأنوار، ج۱۷، ص۴۰۲، ب۵، ح۱۹.

(۵۰). همان، ج۲۱، ص۳۶۷، ب۳۵، ح۲. در متن حدیث: کلمه «صاحب مکس» آمده است، و«مکس» به معنای پولی است که دولتها از کالاهای وارده وصادره می گیرند.

(۵۱). آل عمران: ۲۰۰.

(۵۲). مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۲۷، ب۶، ح۱۲۳۴۵.

(۵۳). برای تفصیل مطلب، بنگرید به: الفقه، ج۴۷، ص۱۳۸، کتاب الجهاد، مسأله ۳۶.

(۵۴). مکاسب شیخ انصاری، ج۳، ص۵۵۱ «الکلام فی ولایة الفقیه بالمعنی الاول».

(۵۵). وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۳۱، ب۱۰، ح۳۳۴۰۱.

(۵۶). وسائل الشیعة، ج۲۷، ص۱۴۰، ب۱۱، ح۳۳۴۲۴.

## سیاست اسلام درباره هیأت حاکمه

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «لتنقضن عری الإسلام عروة عروة، کلما انتقضت عروة تشبث الناس بالتی تلیها فأولهن نقض الحکم»*؛ هر آینه دستگیره های اسلام یکی یکی شکسته می شود وهر دستگیره ای که شکسته شود مردم به دستگیره بعدی چنگ می زنند، ونخستین دستگیره ای که شکسته می شود حکومت است.

### :: رئیس حکومت: امام (علیه السلام)

یکی از اموری که اسلام به اصلاح وبهسازی آن اهمیت شایانی داده «هیأت حاکمه» است. مقصودمان از «هیأت حاکمه» کسانی هستند که بر مردم حکومت می کنند از قبیل رئیس کل کشور اسلامی که از وی به «امام» یا [در زمان عدم حضور امام معصوم] «فقیه عادل» یا «شورای فقها» تعبیر می شود، وحکام منصوب از جانب امام یا فقیه وکارگزاران او وکارمندانشان.

حال ببینیم که اسلام چگونه این ها را تعیین می کند وچگونه بر کارهایشان نظارت دارد: حاکم اسلامی، باید همه نیازهای مسلمانان را در نظر بگیرد وآن ها را تأمین کند وبه مستضعفان واقشار تحت فشار وآسیب پذیر جامعه کمک نماید، وبه فقرا ومستمندان رسیدگی کند. در این جا به چند نکته از تاریخ رئیس کل دولت اسلامی اشاره می کنیم:

### :: شمه ای از مسؤولیت های حاکم

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه در آغاز خلافت ظاهری خود که پس از کشته شدن عثمان شروع شد، خطبه ای ایراد فرمود ودر آن مسؤولیت های رئیس کل وحاکم حکومت را از نظر اسلام یادآور شد.

از جمله فرمود: «از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: هر حاکمی که پس از من زمام امور امّتم را به دست گیرد، روز قیامت او را بر روی صراط نگه می دارند، وفرشتگان نامه اعمال او را می گشایند، اگر به عدالت رفتار کرده باشد نجات می یابد، واگر ستم کرده باشد، صراط او را چنان تکانی می دهد که بند از بندش می گسلد به طوری که هر عضوی از اعضایش به فاصله یکصد سال راه از یکدیگر دور می افتند وصراط شکافته می شود ونخستین عضوی که از او به آتش افکنده می شود بینی وچهره اوست»(۱).

در زندگینامه امیرمؤمنان سلام الله علیه آمده است که آن حضرت هرگز غذای سیر نخورد، ومی فرمود: «لعل بالحجاز أو الیمامة، من لا طمع له فی القرص، ولا عهد له بالشبع(۲)؛ شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که قرص نانی ندارد، ومعنای سیری را نمی داند».

### :: حسابرسی کارگزاران

حسابرسی به والیان وکارگزاران، جزئی از برنامه امیرمؤمنان علی سلام الله علیه بود تا مبادا یکی از آنان با سوء استفاده از مقام ومنصب خویش به گرد آوردن مال وثروت از هر طریقی دست یازد. بزودی بعضی از نامه های امام سلام الله علیه را در این خصوص خواهیم آورد. البته، غیر از این نامه ها، احادیث فراوان دیگری نیز در این باره وجود دارد.

اینها نمونه هایی از روش حکومت از نظر اسلام، ووظایف پیشوای مسلمانان است. پیشوای مسلمانان وخلیفه خدا باید این گونه باشد وبه امور مسلمانان اهتمام ورزد.

به همین دلیل است که می بینیم وقتی معاویه ویزید وولید وامثال آنها از قوانین اسلامی منحرف می شوند وبه گردآوردن مال وثروت می پردازند ودر پی خواسته های نفسانی می روند واحکام خدا را فرو می گذارند، مسلمانان زبان به اعتراض می گشایند وآن ها را تهدید می کنند وحتی بعضی از آن ها را می کشند، وبر ضد بعضی دیگر قیام می کنند؛ این، همه به خاطر آن است که خلیفه باید خودش را تنها وتنها عامل اعتلای دین خدا بداند وبس.

### :: حکومت مشروع علی (علیه السلام) از زبان خود او

در این جا شایسته است که گزیده ای از سیره امیرمؤمنان علی سلام الله علیه در این خصوص را از زبان مبارک خود آن حضرت بشنویم:

«بدانید که هر پیروی را پیشوایی است که به او اقتدا می کند واز نور دانش او پرتو می گیرد. بدانید که پیشوای شما از دنیایش به دو جامه کهنه، واز خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است. البته شما توانایی این کار را ندارید اما با در پیش گرفتن پارسایی وسختکوشی در عبادت، وپاکدامنی وخویشتنداری مرا یاری دهید. به خدا سوگند که من از دنیای شما زر وسیمی نیندوختم، واز غنایم شما مالی پس انداز نکردم، وبر دو جامه [رداء وازار] کهنه ام جامه فرسوده دیگری نیفزودم، واز زمین آن، وجبی تصرف نکردم، واز دنیا جز به اندازه خوراک ماده الاغی نزار ومُردنی برنگرفتم. هر آینه این دنیا در چشم من خوارتر وبی مقدارتر از مازوی گیاه صبر است».

### :: فـــدک

«آری، از تمام آنچه در زیر چتر این آسمان است تنها «فدک»(۳) در اختیار ما بود که عده ای چشم دیدن همان را هم برای ما نداشتند، وعده ای سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و[داوری در این خصوص را به خدا وا می گذاریم که] نیکو داوری است خدا. من فدک وغیر فدک را می خواهم چه کنم؛ در حالی که جایگاه هرکس فردا در تهِ گوری است که در ظلمت آن اثری از او بر جای نماند ویادش از خاطره ها برود؛ گودالی که هراندازه هم وسیع شود ودستهای گورکن در فراخی آن بکوشد باز با سنگ وکلوخ پر می شود وانبوه خاک، رخنه هایش را می بندد. واین نفس من است که آن را با تقوا ریاضت می دهم تا در آن روز پر هول وهراس ایمن وآسوده باشد ودر لبه های لغزشگاه نلغزد».

**:: نفی رفاه زدگی**

«اگر می خواستم، می توانستم از این عسل مصفّا ومغز این گندم وبافته های ابریشمین استفاده کنم، اما هیهات که هوس من بر من چیره آید، وحرص وولع به غذاهای لذیذ زمام مرا به دست گیرد ـ در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که امیدی به یافتن قرص نانی هم نداشته وشکمی سیر به خود ندیده باشد ـ یا شب را با شکم پر سیر کنم در حالی که در اطراف من گرسنگان وجگر سوختگانی باشند، یا چنان باشم که شاعر گفته است:

وحسبک داء أن تبیت ببطنة *** وحولک أکباد تحن إلی القد

این درد تو را بس که شب را با شکمی پر بگذرانی؛ ودر اطراف تو شکمهایی در آروزی قطعه گوشتی نمک سود باشند».

**:: نفی خودپرستی**

«آیا از خود به این قانع باشم که بگویند: این امیرمؤمنان است اما در ناگواریهای روزگار با آنان سهیم نباشم یا در سختی زندگی برایشان الگو نباشم؟ برای این آفریده نشده ام که، همچون حیوان پرواری که تمام همّ وغمش خوردن علف است یا به سان حیوانی بیابان چر که کارش چریدن در مزبله هاست ومعده اش را از علف آنها انباشته می کند واز سرانجام خویش غافل است، سرگرم خوردن غذاهای لذیذ شوم. یا رها شده ای بی حاصل یا واگذاشته به باطل وبیهوده باشم، یا ریسمان گمراهی را بکشم ویا بی هدف در راههای سرگردان گام بردارم».

**:: درخت بیابانی محکم تر است**

«شاید گوینده ای از شما بگوید: اگر خوراک پسر ابوطالب این باشد، پس ضعف وناتوانی او را از نبرد با هماوردان وپیکار با دلاوران بر جای می نشاند. اما بدانید که درخت بیابانی چوبش سخت تر است ودرختانی که آبیاری می شوند پوستی نازکتر دارند، وگیاهان دیمی [و صحرایی] آتشی قوی تر دارند ودیرتر خاموش می شوند. من ورسول خدا صلی الله علیه وآله همچون دو نخل روییده از یک ریشه بودیم ومن نسبت به او همچون ذراع نسبت به بازو بودم».

:: تکیه وتوکل کامل به خدای متعال

«به خدا سوگند که اگر همه عربها در پیکار با من همپشتی کنند هرگز از آنان روی برنتابم، واگر فرصت دست دهد به سویشان می شتابم... .

ای دنیا! از من دور شو، که مهارت را بر گردنت آویخته ام، واز چنگالهای تو رهیده ام، واز دامهای تو جَسته ام، واز رفتن به لغزش گاههای تو دوری جسته ام.

کجایند نسلهایی که با بازیچه هایت آنان را گول زدی؟! کجایند امّت هایی که با زر وزیورت آنان را فریفتی؟! اینک آنان گروگان گورهایند ودر لابه لای لحدها خفته اند. به خدا سوگند اگر مجسّم می شدی وپیکری محسوس می داشتی ه‌ر آینه به کیفر آن که بندگانی را به آرزوها فریفتی، وامتهایی را به هلاکت گاهها افکندی، وشاهانی را تسلیم نابودی کردی وآنان را به آبشخورهای بلا که نه سیراب کنند ونه راه خروجی دارند، کشاندی حدود خداوند را بر تو جاری می ساختم.

هیهات! آن که به لغزشگاه تو قدم نهاد لغزید، وآن کس که به دریای بی کرانت در آمد غرق شد، وآن که از دامهای تو کناره گرفت جان به سلامت برد، وکسی که از چنگ تو به سلامت رَست دیگر باکی ندارد که اقامتگاهش تنگ باشد؛ زیرا دنیا در نزد او به سان روزی است که در آستانه سپری شدن است.

از من دور شو، به خدا سوگند که من رام تو نگردم تا مرا خوار سازی، ومطیع تو نگردم تا که هرجا خواهی مرا بکشانی».

:: ریاضت نفس

«سوگند به خدا ـ تا مشیّت خدا چه باشد ـ که نفس خویش را چنان ریاضت دهم که از رسیدن به قرص نانی شاد گردد، وبه جای خورش به نمک رضایت دهد، وچشمانم را چنان به گریه وادارم که سرچشمه اشکش بخشکد وسرشکش به پایان رسد. آیا علی همانند اشتران بیابان چر که می چرند وسپس می خسبند ویا گوسفندانی که علف می خورند وآن گاه می خوابند، از توشه اش بخورد وبیاساید! چشمش روشن اگر پس از سالیان دراز به چارپایان رها شده وگوسفندان علف چر اقتدا کند!

خوشا به حال آن کس که فریضه پروردگارش را به جای آورد، وبر ناملایمات شکیبایی ورزد، وشب هنگام از خواب دوری کند، وهرگاه خواب بر او غلبه کرد زمین را بستر ساخته ودست را بالش، آنان که خوف روز قیامت چشمانشان را بیدار داشت، واز بسترهایشان پهلو تهی کردند، ولبهایشان به ذکر پروردگارشان زمزمه کرد، واز آمرزش خواهیهای طولانی گناهانشان زدوده شد، [أُولَـئِکَ حِزْبُ اللَّهِ أَلاَ إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ](۴)؛ «اینان حزب خدایند وبدانید که حزب خدا همان رستگارانند». پس، ای پسر حُنیف، از خدا بترس، وبه همان چند قرص نان خود اکتفا کن تا از آتش رهایی یابی»(۵).

**:: همسانی با ضعیف ترین افراد جامعه**

یکی از وظایف رئیس کل دولت اسلامی این است که در مسکن وخوراک وپوشاک ودیگر امور زندگی شخصی اش همسطح ضعیف ترین افراد جامعه باشد. واین چیزی است که جز در اسلام در جای دیگر یافت نمی شود، ودر دیگر نظامها ومکاتب نظیر آن را نمی یابید.

آنچه گفتیم فقط یک شعار نیست بلکه اسلام آن را در سیره وزندگی پیامبر صلی الله علیه وآله وائمه اطهار سلام الله علیهم پیاده کرده است. در نهج البلاغه امیرمؤمنان سلام الله علیه می خوانیم:

«إن الله تعالی فرض علی أئمة العدل، أن یقدروا أنفسهم بضعفة الناس کیلا یتبیغ بالفقیر فقره(۶)؛ خدای بزرگ بر پیشوایان عدالت واجب کرده است که خود را همسطح مستضعف ترین مردم قرار دهند تا این که فقر فقیر او را بر نیاشوبد».

در فصل چهارم ماجرای شنیده شدن صدای سرخ شدن گوشت در خانه امیرمؤمنان سلام الله علیه وتعجّب کردن حضرت از آن را نقل کردیم.

آری، امیرمؤمنان سلام الله علیه زمانی که زمام حکومت بر جهان اسلام را به دست گرفت، این دستورالعمل حکیمانه وجاویدان را عملا پیاده کرد. در حدیث شریف آمده است که آن حضرت سالی فقط یک بار گوشت می خورد آن هم در عید قربان که همه مسلمانان گوشت می خورند(۷). ودر بقیه طول سال، حضرت علی سلام الله علیه هیچ گاه گوشت تناول نمی کرد؛ زیرا ممکن بود که در تمام ایام سال حتی یک روز افرادی از مسلمانان باشند که گوشتی برای خوردن نیابند، وحضرت علی سلام الله علیه می خواهد همیشه وپیوسته با ضعیف ترین فرد جامعه همدردی کند.

**:: دولتمردان وکارگزاران**

دولتمردان وکارگزاران، اگرچه وظیفه شان سبکتر از امام سلام الله علیه بود، اما آنها نیز می بایست راه امام را در پیش گیرند وبه شیوه او رفتار نمایند. اگر دولتمردی یا کارگزاری بر طبق حکمی از احکام اسلام عمل نمی کرد از کار برکنار می شد.

برای مثال، ولید، زمانی که والی عراق بود وشرابخواری کرد از کار برکنار وبه مدینه فرا خوانده شد وامیرمؤمنان حدّ شرابخوری را بر او جاری کرد وهشتاد تازیانه زد.

بالاتر از این: عثمان بن حُنیف که از جانب امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه به استانداری بصره منصوب شده بود، زمانی که به ضیافتی که در آن فقط ثروتمندان دعوت شده بودند، حاضر شد، حضرت طی نامه ای او را به خاطر پذیرفتن این دعوت توبیخ نمود، وبه بیان نوع زندگی خودش پرداخت تا دولتمردان وکارگزاران آن را سرمشق قرار دهند. در آن نامه چنین فرمود:

«ای پسر حنیف! به من خبر رسیده است که مردی از جوانان اهل بصره تو را به ضیافتی دعوت کرده وتو بدان شتافته ای، وغذاهای رنگارنگ وکاسه های غذا برایت آورده اند. من گمان نمی کردم که تو دعوت مردمی را بپذیری که فقیرشان از آن رانده وثروتمندانشان

بدان دعوت می شوند. پس، بنگر که در این سفره بر چه غذایی دندان می نهی. آنچه حلال وحرامش بر تو آشکار نیست از دهان بیرون افکن وچیزی را بخور که به حلال وپاک بودن راههای فراهم آوردن آن یقین داری»(۸).

در این باره بسیار وبسیار سخن می توان گفت، اما به همین اندازه که با وضعیت این کتاب تناسب دارد، بسنده می کنیم.

(*). بحار الأنوار، ج۷۹، ص۲۰۸، ب۱، ح۱۸.

(۱). بحارالأنوار، ج۳۲، ص۲۷، ب۱، ح۹.

(۲). نهج البلاغه، نامه ۴۵ «ومن کتاب له سلام الله علیه إلی عثمان بن حُنیف الأنصاری وکان عامله علی البصرة».

(۳). فدک، آبادیی بود در سرزمین حجاز در نزدیکی مدینه، که در سال هفتم هجری، اهل آن، نصف آبادی را با پیامبر صلی الله علیه وآله مصالحه نمودند، که در نتیجه نصف تمام آبادی فدک، ـ زمین وآب وباغ ـ وهرچه در آن بود متعلق به شخص پیامبر صلی الله علیه وآله شد وهیچکس دیگر در آن سهم ویی بهره ای نداشت وپیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز به امر خدا، آنرا به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هبه کردند.

(۴). مجادلة: ۲۲.

(۵). نهج البلاغة، نامه ۴۵ «من کتاب له سلام الله علیه الی عثمان بن حنیف الانصاری وکان عامله علی البصرة وقد بلغه انه دعی الی ولیمة قوم من اهلها فمضی الیها».

(۶). نهج البلاغة، خطبه ۲۰۹ «ومن کلام له سلام الله علیه بالبصرة وقد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی وهو من اصحابه» .

(۷). ر.ک: بحارالأنوار، ج۴۰، ص۳۱۸، ب۹۸، ح۲.

(۸). نهج البلاغة، نامه ۴۵.

## از نامه های امیرالمؤمنین علیه السلام در کشورداری

قال امیرالمؤمنین سلام الله علیه: «فارفع إلیّ حسابک واعلم أن حساب الله أعظم من حساب الناس*؛ صورت حسابت را برایم بفرست، وبدان که حسابرسی خداوند سخت تر از حسابرسی مردم است».

نامه های امیرمؤمنان علی بن ابی طالب سلام الله علیه به والیان وکارگزاران وکارمندانش بهترین آینه تمام نمای سیاست اسلام در نحوه اداره کشور ومردم است؛ زیرا، این نامه ها، به تنهایی، دربردارنده سیاست اسلامی در همه ابعاد وشؤون مختلف آن می باشند.

برای آن که چهره عملی دیگری از سیاست حکیمانه اسلام ارائه دهیم...

برای آن که رهبران وسیاستمداران از رهبری ها وسیاست های مادی که جز کشتار وویرانی وتخریب چیزی برای بشر به ارمغان نمی آورند، درس بیاموزند...

و برای آن که معلوم شود رهایی ونجات در چه چیز وچگونه ودر دست چه کسی است...

در این جا بعضی از نامه های سیاسی امیرمؤمنان سلام الله علیه را که سید رضی قدس سره در «نهج البلاغه» نقل کرده است، می آوریم وشرح وتوضیح آنها را به توانایی وهوشمندی خواننده ومقدار استفاده او از این نامه ها در سطوح مختلف وا می گذاریم. البته سعی کرده ایم واژگان پیچیده ودشوار را توضیح دهیم تا بهره گیری از این نامه ها برای کسانی که آگاهی کامل از معانی واژگان ندارند آسان گردد. این توضیحات را میان دو قلاب، [ ]، آورده ایم.

### :: خشونت والی ممنوع

امیرمؤمنان سلام الله علیه در نامه اش به یکی از کارگزارانش می فرماید:

«امّا بعد، دهقانان [بزرگان وسران وملاّکان] شَهرت از خشونت وسنگدلی ورفتار تحقیرآمیز ودرشتخویی تو شکایت کرده اند، ومن دقت کردم ودیدم که آنها چون مشرکند شایستگی آن را ندارند که به تو نزدیک باشند، وچون ذمّی اند سزاوار آن نیستند که مورد طرد وخشونت واقع شوند؛ پس، با آنان به نرمیِ آمیخته با اندکی درشتی رفتار کن، وراه میانه درشتی ومهربانی در پیش گیر، وآمیزه ای از نزدیک گردانی ودور سازی اتّخاذ کن. انشاء الله»(۱).

### :: خیانت ممنوع

در نامه ای به زیاد بن ابیه، جانشین کارگزارش عبدالله بن عباس در بصره ـ عبدالله بن عباس کارگزار امیرمؤمنان سلام الله علیه در بصره، مناطق اهواز، فارس، کرمان وجاهای دیگر بود ـ می فرماید:

«به خدا سوگند می خورم، سوگندی راست که اگر بشنوم در فیء [غنایم وخراجات] مسلمانان خیانتی کم یا زیاد کرده ای چنان بر تو سخت می گیرم که اندک مال وگران پشت وخوار وبی مقدار گردی. والسلام»(۲).

### :: اسراف ممنوع

در نامه ای دیگر به زیاد نوشت:

«از اسرافکاری دست بدار ومیانه روی در پیش گیر، وامروز به یاد فردا باش، واز مال به اندازه ضرورتت نگه دار ومابقی را برای روز نیازمندیت [قیامت] پیش فرست.

آیا در حالی که نزد خداوند از متکبران به شمار می روی، انتظار داری که خداوند پاداش فروتنان را به تو عطا فرماید! و با آن که در ناز ونعمت غوطه می خوری وضعفا وبیوه زنان را از آن محروم می کنی، توقع داری که پاداش صدقه دهندگان را بر تو واجب گرداند؟! [نه،] جز این نیست که انسان پاداش چیزی را می گیرد که پیشاپیش فرستاده وبر چیزی وارد می گردد که قبلا روانه کرده است. والسلام»(۳).

### :: اخلاق تحصیلداران

از توصیه هایی که آن حضرت به مأموران جمع آوری زکوات وتحصیلداران خود می نوشت، چنین است:

«با پرهیزگاری از خدای یگانه بی انباز رهسپار شو، وهرگز مسلمانی را مترسان، وبر [زمین وباغ] او، در حالی که راضی نباشد، گذر مکن، وبیش از حقّی که خدا در مال او دارد از وی مَستِان، هرگاه به قبیله ای رسیدی بر سر آب آنها فرود آی وبه خانه هایشان مرو، سپس با آرامش ووقار به نزد ایشان برو وچون به میان ایشان رفتی سلام کن، ودر تحیّت ودرود فرستادن بر ایشان بخل مورز، سپس بگو: ای بندگان خدا، ولیّ وخلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را در اموالتان از شما بگیرم. پس، آیا حقّ الله در داراییهای شما هست که آن را به ولیّ خدا بپردازید؟ اگر کسی گفت: نه، به او مراجعه مکن. واگر کسی گفت: آری. همراه او برو بدون آن که وی را بترسانی یا تهدیدش کنی، یا بر او سخت گیری، یا او را به زحمت اندازی. پس هر مقدار طلا یا نقره به تو داد آن را بستان، واگر گاو وگوسفند یا شتر داشته باشد بی اجازه او به میان آنها مرو؛ زیرا بیشتر آنها مال اوست، وچون نزد چارپایان رسیدی همانند کسی که بر صاحب آنها تسلّط دارد ویا مانند کسی که بر او سخت گیرد به میان آنها وارد مشو»(۴).

**:: حقوق حیوانات**

«وحیوانی را نرمان وهراسان مکن، وصاحب آن را درباره اش مرنجان. ومال را به دو بخش قسمت کن، آن گاه صاحب آن را آزاد بگذار وهر بخشی را که او انتخاب کرد متعرض آنچه انتخاب کرده است، مشو؛ وپیوسته چنین [به دو بخش تقسیم] کن تا آن مقدار بماند که حق خدا در مال او می باشد، ودر این هنگام حقّ خدا را از او دریافت کن، واگر فسخ وبه هم زدن آن تقسیم را خواست، تو فسخ کن وباز دو قسمت را درهم آمیز، ودوباره مثل اول عمل کن تا آن که حق خدا را از اموال او بستانی.

شتر پیر از کار افتاده و[دست وپا] شکسته وضعیف ومعیوب را مگیر، وبر آنها کسی را امین قرار ده که به متدین بودنش اطمینان داری وبه اموال مسلمانان درستکار است تا آنها را به ولیّ مسلمانان برساند و او آن اموال را میان ایشان قسمت کند، وبر آنها مگُمار مگر کسی را که خیرخواه ومهربان وامانتدار ونگهدار باشد ودرشتی نکند وبه سختی نراند ومرنجاند وخسته نگرداند».

**:: مهربانی با حیوانات**

«پس، آنچه نزد تو گرد آید سریعاً نزد ما بفرست تا آن را در جایی که خداوند فرمان داده است صرف کنیم. وچون آنها را به امین خود سپردی به او سفارش نما که میان ماده شتر وبچه شیرخواره اش جدایی نیندازد، وهرچه شیر دارد ندوشد که این به بچه اش لطمه زَنَد، ویا سواری آن را خسته ووا مانده نسازد، ودر دوشیدن وسواری میان آن وشترهای دیگر عادلانه عمل کند. وباید حیوانی را که خسته شده است استراحت دهد، وآن را که سُمش ساییده واز رفتن ناتوان گردیده است آرام وآهسته براند، واز هر برکه وآبگاهی که می گذرند آنها را بر سر آب برد، وآنها را از زمین های گیاهدار به راهها وجاده ها ]ی بی گیاه[ نَبَرد، وهر از چند ساعتی استراحتشان دهد، ودر جاهایی که اندک آب وگیاهی وجود دارد مهلتشان دهد، تا این که، به خواست خدا، فربه واستخواندار نزد ما آیند نه رنجیده وخسته وزار، تا که آنها را بر اساس کتاب خدا وسنّت پیامبرش تقسیم کنیم؛ زیرا که این ]اقدامات تو[ اجر وپاداش تو را بزرگتر می گرداند وبه خردمندی تو نزدیکتر است. ان شاء الله»(۵).

**:: فروتنی والی**

در فرمان امیرمؤمنان علی سلام الله علیه به محمد بن ابی بکر آن گاه که او را به حکومت مصر گماشت، آمده است:

«با آنان [مردم مصر] فروتن ونرمخو وگشاده رو باش، وهمگی را به یک چشم بنگر تا بزرگان به جانبداری تو از خود طمع نورزند وضعفا از عدالت تو نومید نگردند؛ زیرا، خدای متعال، ای گروه بندگان او، از کردار کوچک وبزرگ وآشکار وپنهان شما بازخواستتان می کند، پس اگر عذاب کند شما ستمکارترید [از آنچه که عذاب می بینید]، واگر ببخشد، او بسیار کریم وبزرگوار است»(۶).

### :: راه ورسم تقوا پیشگان

«بدانید ای بندگان خدا که تقوا پیشگان، هم از این دنیای زودگذر وهم از جهان آخرت، هر دو، سود بردند: با اهل دنیا در دنیایشان شریک شدند ولی اهل دنیا در آخرت آنان با ایشان شریک نگشتند. در دنیا به بهترین وجه زیستند وبه بهترین وجه خوردند، وهمانند مرفّهین از دنیا بهره مند شدند. وآنچه را که جبّاران متکبّر از دنیا گرفتند آنان نیز گرفتند، سپس با توشه ای رساننده [به مقصد] وتجارتی سودآور از دنیا رفتند. به لذّت زهد به دنیا رسیدند، ویقین کردند که فردای قیامت در جوار خداوند هستند، نه خواسته ای از ایشان ردّ می شود، ونه بهره ای از لذّتشان کاسته می گردد»(۷).

### :: از مرگ برحذر باشید

«پس، ای بندگان خدا، از مرگ ونزدیک بودنش بترسید، وبرای آن، ساز وبرگش را فراهم آورید؛ زیرا، مرگ امری بزرگ ومطلبی پر اهمیت در پی دارد، یا خیر محض است که هرگز با بدی همراه نیست، ویا شرّ محض است وهرگز با خیر همراه نمی باشد. پس چه کسی به بهشت نزدیکتر از کسی است که برای آن کار کرد؟ وچه کسی به آتش نزدیکتر از کسی است که برای آن کار کند؟

شما تعقیب شدگان مرگ هستید. اگر برایش بایستید شما را می گیرد، واگر از او بگریزید به شما می رسد، ومرگ از سایه شما به شما چسبیده تر است. مرگ به موهای پیشانی شما بسته شده، ودنیا از پشت سر شما پیچیده می شود. پس، بترسید از آتشی که قعر آن دور وگرمایش سخت وعذابش تجدید شونده است. [دوزخ] سرایی است که در آن رحمت ومهربانی نیست، ودعا ودرخواستی در آن پذیرفته نمی شود، وغم ورنجش برطرف نمی گردد.

[اکنون] اگر می توانید که هم از خدا بسیار بترسید وهم به او خوش گمان [و امیدوار] باشید بین این دو [ترس وامید] را جمع کنید؛ زیرا که خوش گمانی [و امیدواری] بنده به پروردگارش به مقدار ترس او از پروردگارش می باشد، وخوش گمان ترین [و امیدوارترین] مردم به خدا، خدا ترس ترین آنهاست.

بدان ـ ای محمد بن ابی بکر ـ که من تو را بر بزرگترین سپاه‌یان خود در نظرم، یعنی اهل مصر فرمانروا گردانیدم، پس سزاوار است که با هوای نفس خود مخالفت کنی، واز دینت دفاع نمایی، حتی اگر یک ساعت از عمرت باقی مانده باشد. وخدا را با خشنود کردن هیچ یک از خلق او، به خشم میاور، زیرا خدا جایگزین همه چیز هست، اما هیچ چیز جای خدا را نمی گیرد»(۸).

### :: تأکید بر نماز

«نماز را در وقتی که برای آن تعیین شده است به جای آر. نه به دلیل فراغت وبیکار بودن آن را پیش از وقتش برگزار کن، ونه به دلیل کار وگرفتاری آن را از وقت خود به تأخیر افکن، وبدان که همه کارهایت تابع نماز توست»(۹).

### :: یکسان نیستند

«پیشوای هدایت [علی سلام الله علیه] وپیشوای هلاکت [معاویه] ودوست پیغمبر ودشمن پیغمبر یکسان نیستند، رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: من بر امّتم از مؤمن ومشرک نمی ترسم؛ زیرا، مؤمن را خداوند به واسطه ایمانش باز می دارد، ومشرک را خداوند به سبب شرکش سرکوب می کند؛ بلکه ترس من برای شما از کسی است که دلش منافق وزبانش عالم است: آن می گوید که شما می پسندید، وآن عمل می کند که شما نمی پسندید»(۱۰).

### :: حساب وکتابت را برایم بفرست

از نامه های آن حضرت به یکی از کارگزارانش:

«امّا بعد، کاری از تو به من گزارش شده است که اگر براستی آن را انجام داده باشی بیگمان پروردگارت را به خشم آورده ای، وامامت را نافرمانی کرده ای، وامانت خود را تباه ساخته ای. به من گزارش شده است که تو زمین را برهنه کرده ای [و در اموال خیانت کرده واراضی را تباه کرده ای]، وهرچه زیر پایت بوده است گرفته ای، وآن چه در دست تو بوده است خورده ای. پس، حساب [دخل وخرج] خود را برایم بفرست، وبدان که حسابرسی خدا از حسابرسی مردم بزرگتر [و سخت تر] است. والسلام»(۱۱).

### :: توصیه های انسانی

در نامه ای به یکی از کارگزارانش می فرماید:

«امّا بعد، تو کسی هستی که من در برپا داشتن دین از او یاری می جویم، وبه واسطه اش نخوت گنهکار را درهم می شکنم، ورخنه ها ومرزهای خوفناک را [که ترس نفوذ دشمن از آنها می رود] می بندم. پس، در مأموریت خویش از خدا کمک بخواه ودرشتی را با اندکی نرمی بیامیز، وآن جا که مدارا شایسته تر باشد مدارا پیشه کن، ودر جایی که چاره ای جز سختگیری وخشونت نیست سختگیری در پیش گیر، و با رعیت فروتن وگشاده رو باش، و با ایشان مهربانی کن، ودر نگاه ونیم نگاه واشارات وسلام کردنت با همگان یکسان رفتار کن تا بزرگان به ستم کردن تو طمع نبندند، وضعیفان از عدالت تو نومید نشوند. والسلام»(۱۲)

**:: به مالک اشتر نخعی**

پس از آشفته شدن امر محمد بن ابی بکر در مصر، امیرمؤمنان سلام الله علیه مالک اشتر نخعی را بر مصر وتوابع آن گماشت ودستورالعملی برای او نوشت که طولانی ترین عهدنامه ای است که توسط آن حضرت نوشته شده وجامع جمیع محاسن است:

«به نام خدای بخشاینده مهربان؛ این فرمانی است از جانب بنده خدا علی امیرمؤمنان به مالک بن حارث اشتر در عهدنامه اش به او، آن گاه که وی را بر مصر گماشت: درباره جمع آوری خراج آن دیار وجهاد با دشمنانش، واصلاح وضع مردمش، وآبادسازی شهرهای آن».

**:: خدا پروایی**

«او را امر می کند به تقوا از خدا، ومقدّم داشتن فرمان او وپیروی از آنچه در کتابش بدان دستور داده است، از واجبات ومستحبّات؛ زیرا که هیچ کس جز با پیروی از آن سعادتمند وهیچ کس جز با انکار وفرو نهادن آنها بدبخت نمی شود. [نیز به او فرمان می دهد که] خدای سبحان را با دل ودست وزبان خویش یاری کند؛ زیرا که خداوند بلند نام، متعهّد شده است که هرکس او را یاری رساند یاری اش کند، وهرکس او را ارج نهد، ارج وعزّتش دهد.

وبه او امر می کند که نفس خویش را از شهوات وخواهشها فرو نشاند، واز سرکشیهایش باز بدارد، زیرا که نفس به بدی فرمان می دهد مگر آن که خدا رحم کند».

**:: درباره تو آن خواهند گفت که تو درباره گذشتگان می گویی**

«سپس، ای مالک بدان که من تو را به سرزمینی می فرستم که پیش از تو حکمرانان دادگر وستمگر، هر دو، بوده اند ومردم در کار تو همان گونه می نگرند که تو در کار حکمرانان پیش از خود می نگری، ودرباره تو همان می گویند که تو درباره آن حکمرانان می گویی. ونیکوکاران را، در واقع، از سخنانی می توان شناخت که خداوند درباره آنان بر زبان بندگانش جاری می سازد؛ بنابراین، باید محبوبترین اندوخته ها در نزد تو اندوخته کار نیک باشد. پس بر هوای نفس خویش مسلّط باش، وآنچه را که بر تو روا وحلال نیست از نفس خود دریغ بدار؛ زیرا دریغ ورزیدن از نفس، عدالت در حقّ آن است، در آنچه دوست می دارد یا ناخوش می دارد».

### :: گروه های مردم

«ومهربانی ومحبّت وملاطفت با مردم را در دل خویش جای ده، وهرگز به سان جانور درنده مباش که خوردن آنان را غنیمت شماری؛ زیرا که مردم دو دسته اند: یا برادر دینی تو هستند، ویا همنوع تو [منظور غیر مسلمانان است]، که [در هر صورت] از آنان لغزشی سر می زند، ودستخوش آفتها می شوند، وعمداً یا سهواً خلاف می کنند. بنابراین، آنان را مورد عفو وگذشت قرار ده همچنان که تو خود دوست داری ومی پسندی که خداوند تو را مورد عفو وگذشت قرار دهد؛ زیرا که تو مافوق آنها هستی، وکسی که تو را فرمانروایی داده مافوق توست، وخدا مافوق کسی است که تو را به فرمانروایی گماشته است، واز تو خواسته است که کارشان را انجام دهی وآنان را سبب آزمایش تو قرار داده است».

### :: جنگیدن با خدا ممنوع

«مبادا با خدا اعلان جنگ کنی؛ زیرا تو قدرت آن نداری که خشم وکیفر او را دفع کنی، واز عفو ورحمتش هم بی نیاز نیستی. هرگز از گذشت کردن پشیمان مشو، واز کیفر دادن شادمان مشو، وتا جایی که راه دارد به تندی وخشم مشتاب، وهیچ گاه مگو: من حاکم ودستور می دهم وباید اطاعت شوم؛ زیرا، این مایه تباهی دل وسستی دین وتغییر وزوال نعمتها می شود. وهرگاه قدرتی که داری در تو تکبر وخودپسندی وغرور پدید آورد به عظمت سلطنت خدا که فوق توست، وبه توانایی او نسبت به خودت واین که تو در برابر او هیچ قدرتی نداری، بنگر زیرا که این تأمل، کبر وسرکشی تو را فرو می نشاند، وجلو تندی تو را بگیرد، وخرد از دست رفته ات را به تو باز گرداند».

### :: تکبّر ممنوع

«از رقابت کردن با خدا در عظمت او، وهمانندی جستن به جبّاریّت او بپرهیز؛ زیرا که خداوند هر جبّاری را زبون، وهر متکبری را خوار می گرداند. با خدا انصاف داشته باش، واز جانب خودت وخویشان نزدیک وهر یک از رعیت که دوستش می داری درباره مردم انصاف را رعایت کن که اگر چنین نکنی ستم کرده باشی، وهرکه به بندگان خدا ستم کند، خداوند خصم ومدعی او از جانب بندگانش شود، وهرکه خدا با او به خصومت برخیزد دلیلش را باطل گرداند، و او پیوسته در جنگ با خدا باشد تا آن گاه که [از ستم] دست بردارد وتوبه نماید. هیچ چیز به مانند ستمگری باعث تغییر نعمت خدا وتعجیل در خشم وکیفر او نمی شود؛ چرا که خداوند دعای ستمدیدگان را می شنود ودر کمین ستمکاران است».

**:: میانه روی در حقّ**

«وباید محبوبترین کارها در نزد تو آن کاری باشد که از افراط وتفریط به دور باشد، وعدالتش فراگیرتر، ورضایت رعیت را بیشتر در بر داشته باشد؛ زیرا که خشم ونارضایتی توده مردم خشنودی خواص را از بین می برد، وخشم وناخشنودی خواصّ، با وجود رضایت عامّه مردم، اهمیّتی ندارد، وهیچ یک از رعیّت به اندازه خواص برای والی، در هنگام رفاه وآسایش پر زحمت تر، ودر گرفتاری کم یاری تر نیست وعدل وانصاف را ناخوش تر نمی دارد، وپرتوقع تر، ودر برابر دَهِش ناسپاس تر، ودر هنگام دریغ ومنع عذرناپذیرتر، ودر گرفتاریهای روزگار کم صبرتر نیست.

ستون دین وجامعه مسلمانان وساز وبرگ واقعی در برابر دشمنان همان توده امّت هستند، پس باید توجه تو به آنان باشد واز آنان جانبداری کنی».

**:: سخن چینان را از خود بران**

«وباید دورترین رعیت از تو ومنفورترین آنان به نزد تو کسانی باشند که از مردم عیب جوترند؛ زیرا، [طبیعی است که] در مردم عیبهایی وجود دارد ووالی به پوشاندن آنها سزاوارتر است؛ پس، در برملا شدن عیبهایی که از تو پنهان است کنجکاوی مکن، بلکه برتوست که آنچه برایت آشکار شود پاک گردانی [و عیبهای مردم را توجیه وپرده پوشی کنی]، ودرباره آنچه از تو پنهان است خداوند، خود، داوری خواهد کرد.

بنابراین، تا می توانی عیب پوشی کن تا خداوند هم عیبهای تو را که دوست داری از مردم پنهان بماند، پوشیده بدارد.

گره هر کینه را از مردم بگشای [با خوشرفتاری با مردم کینه ها را از دلهای مردم بزدای]، وسبب هر دشمنی وکین خواهی را از خود برکَن، واز آنچه برایت روشن نیست چشم پوشی نما، وسخن سخن چین را زود باور مکن؛ زیرا که سخن چین صداقت وراستی ندارد، هرچند خود را از خیرخواهان وانمود کند».

**:: سیاست مشورت**

«در رایزنی های خود بخیل را شرکت مده، که بخیل تو را از احسان باز دارد واز فقر ونادار شدن بترساند، ونه ترسو را، زیرا که شخص ترسو تو را از اقدام به کارها سست کند، ونه آزمند را؛ زیرا، شخص آزمند آزمندی ستمگرانه را در نظرت زیبا جلوه می دهد؛ پس، بخل وترس وآزمندی خصلتهای گونه گونی هستند که همگی از بدگمانی به خدا نشأت می گیرند».

:: بدترین وزیران

«بدترین وزیران [و دستیاران] تو کسی است که پیش از تو وزیر بَدان بوده ودر گناهان آنان شرکت داشته است؛ پس، مبادا این گونه افراد را از نزدیکان وملازمان خود قرار دهی؛ زیرا که اینان یاران گنهکاران وبرادران ستمکارانند؛ تو می توانی جانشینان بهتری برای آنان به دست آوری، که همانند آنان صاحب اندیشه ونفوذ هستند ولی چون ایشان بار گناه ووزر ووبال بر دوش ندارند، وستمگری را بر ستم وگنهکاری را بر گناه یاری نرسانده اند، اینان برای تو کم زحمت تر ویاریگرتر، ومهربانتر، ودوستی شان با غیر تو کمتر است.

پس، این گوه افراد را اصحاب سرّ واهل محفل خود قرار ده. واز میان آنها کسانی نزد تو ارجح باشند که زبانش به حقیقت برای تو گویاتر است، ودر اعمالی که از تو سر می زند وخداوند آنها را برای دوستانش ناخوش می دارد کمتر یاری می رساند، هرچند آن اعمال بشدّت دلخواه تو باشد».

:: ەمدم شدن با پارسایان

«با پارسایان وراستگویان همدم شو وعادتشان بده که تو را زیاد نستایند و با نسبت دادن کارهای بزرگ به تو، که نکرده ای شادمانت نکنند.

نیکوکار وبدکار نباید در نزد تو یکسان باشند؛ زیرا که این سبب بی رغبت شدن نیکوکاران به نیکی کردن، وتشویق بدکاران به بدی می شود، بلکه با هریک از آنها چنان که سزاوار است رفتار کن».

:: نیکی کردن به ملّت

«بدان که هیچ چیز بیشتر مایه خوشبینی والی به رعیتش از این نیست که به آنها احسان کند، وزحمت وهزینه های آنها را بکاهد، وآنها را مجبور به کاری که موظف به آن نیستند نکند. پس، باید در این باب کاری کنی که تو را به رعیّتت خوشبین گرداند؛ زیرا که خوشبینی رنج بسیار را از تو دور می کند، وسزاوارترین کس که بدو خوشبین باشی آن کسی است که بیشتر به او احسان کرده ای، وسزاوارترین کسی که بدو بدبین باشی آن کسی است که با او بد رفتار کرده ای.

هیچ سنّت وروش نیکی را که بزرگان این امّت به کارش بسته اند ومایه الفت وهمبستگی شده، ومردم آن را پذیرفته اند، مشکن، وسنّت وروشی را که به چیزی از آن سنتهای گذشته آسیب رساند پدید میاور، که در این صورت اجر وپاداش از آن کسی است که آن سنّت را گذاشته، وتو به واسطه شکستن آن سنّت، گنهکاری».

:: تأکید بر مذاکره وگفتگو با دانشمندان

«برای تحکیم آنچه که مایه سامان یافتن وضع سرزمین تو شده، وبرپا داشتن آنچه که مردم [مصر] پیش از تو آن را برپا داشته بودند، با دانشمندان وخردمندان، بسیار بحث وگفتگو کن. وبدان که رعیّت چند طبقه اند که کار هیچ یک از آنها جز با دیگری راست نیاید وگروهی از گروه دیگر بی نیاز نیست: بعضی از آنها قشون خدا هستند، بعضی کاتبان عمومی وخصوصی، بعضی قاضیان دادگستری، بعضی کارگزاران انصاف ومدارا، بعضی جزیه دهندگان ذمّی وخراج پردازان مسلمان، بعضی بازرگان وصنعتگر، بعضی طبقه پایین که نیازمند ومستمند هستند، وخداوند برای هر یک از اینها سهمش را نام برده وحدّ واندازه واجب آن را در کتاب خود یا در سنّت پیامبرش صلی الله علیه وآله معین کرده که نزد ما نگهداری می شود».

:: ارتش وسربازان

«سپاهیان، به خواست خدا، دژ وپناه رعیت وزیور حکمرانان ومایه عزّت دین وامنیت وآسایش هستند. رعیت پایدار نمی ماند مگر با وجود سپاهیان، وسپاهیان را قوام واستواری نباشد مگر به خراجی که خداوند برای ایشان مقرر داشته است، وبه وسیله آن بر جهاد با دشمنشان توانا می گردند، وپشتوانه ای برای بهبود زندگی آنان است، وبه وسیله آن نیازهایشان را برآورده می سازند».

:: قاضیان دادگستری

«واین دو صنف [سپاهیان وخراجگزاران] نپایند مگر به واسطه گروه سوم یعنی قاضیان وکارگزاران وکاتبان، که [قاضیان] برای عقدها حکم می نمایند، و[کارگزاران] منافع [حکومت را] گرد می آورند، و[کاتبان] در کارهای خصوصی وعمومی معتمد وامین مردم هستند».

:: صنعتگران وبازرگانان

«واین گروهها، جملگی، استوار نمانند مگر به واسطه بازرگانان وصنعتگران که مایحتاج آنها را گرد آورند وبازارها را برپا دارند وآنان را از تهیه نیازمندیهایشان بی نیاز سازند».

**:: نیازمندان**

«وطبقه پایینِ نیازمند ومستمند، کسانی هستند که مستحق کمک ویارانه هستند. خداوند را برای هر یک از این بقات گشایشی است [و همگی مشمول جود وعنایت او هستند]، وهریک از آنان را بر والی حقّی است به اندازه ای که کار آنان را بهبود بخشد، ووالی از عهده آنچه خدا بر او لازم گردانیده است بر نمی آید مگر به سعی وکوشش وکمک جستن از خداوند، وآماده نمودن خود برای به کار بستن حق، وشکیبایی بر آن در کار آسان یا دشوار».

**:: انتخاب نظامیان**

«از میان سپاهیانت آن را به فرماندهی برگمار که، در نظر تو، نسبت به خدا ورسول او وامام تو با اخلاص تر است، واز دیگران پاکدل تر وبردبارتر، کسی که دیر به خشم می آید، وزود عذر پذیرد، و با ناتوانان مهربان وبر زورمندان سختگیر باشد؛ کسی که درشتی او را برنینگیزد، وسستی، او را بر جای ننشاند».

**:: خانواده های اصیل وشرافتمند**

«[مطلب دیگر آن که:] با افراد با شخصیت وخوشنام وخانواده های صالح وخوش سابقه و با کسانی که اهل یاریگری وشجاعت وسخاوت وگذشت هستند پیوند برقرار کن؛ زیرا که اینان مجمع بزرگواریها وشعبه های احسان ونیکی اند. وسپس چونان پدر ومادری که به فرزندشان رسیدگی می کنند، به امور آنان رسیدگی کن، ومبادا کمکهایی را که درباره ایشان روا داشته ای بزرگ پنداری، ونیز هیچ لطف ومحبتی را ـ هرچند اندک ـ ناچیز شماری؛ زیرا که آن نیکی، آنها را به اخلاص وخیرخواهی در حق تو وا می دارد وبه تو خوشبین شان می گرداند. و با تکیه به رسیدگی به کارهای خطیر ومهم آنان، از رسیدگی به کارهای خودشان سر متاب؛ چرا که مهر اندک هم کارساز است واز آن سود می برند، واز بسیارِ آن هم بی نیاز نیستند».

**:: عدالت گستری**

«وباید گزیده ترین وبرترین سران سپاهت در نزد تو کسی باشد که یار ویاور آنان باشد، واز دارایی خود چندان به آنان وخانواده هایشان ببخشد که به هرگام جهاد با دشمن تنها به جهاد سرگرم باشند. محبت تو به آنان دلهایشان را معطوف تو گرداند. بهترین چیزی که والیان را شادمان می سازد برپا داشتن وگسترش عدالت در شهرها وپدیداری دوستی ومحبت رعیت است، واین محبت ودوستی آنان پدیدار نگردد مگر آن گاه که سینه هایشان [از کدورت ودشمنی وکینه] پاک باشد، ووفاداری شان استوار نگردد مگر آن گاه که گرداگرد فرماندهان خویش حلقه زنند وایشان را نگهداری کنند، وفرماندهی آنان را برخود سنگین نشمارند، وخواهان به سرآمدن مدّت آنان نباشند.

پس، آرزوهایشان را برآور، وپیوسته از آنان ستایش کن، واز رنجها وزحمات رنجدیدگان آنان یادنما؛ زیرا یاد کردن فراوان از کارهای نیک آنان، دلیر را به شوق می آورد، وکم دل را بر می انگیزد. ان شاء الله».

**:: هرکس را در جایگاه خودش قرار ده**

«نیز زحمت ورنج هرکس را به خاطر بسپار، وزحمت یکی را به حساب دیگری مگذار، وچون کارش را تا پایان انجام داد از پاداش دادن به او دریغ مدار، مبادا بزرگی فردی باعث گردد که کار کوچک او را هم بزرگ شماری، ویا بی مایگی کسی مایه آن شود که کار بزرگ او را ناچیز وخُرد شماری. وهرگاه کار بر تو دشوار افتاد ویا امور بر تو مشتبه شد آن را به [کتاب] خدا و[سنّت] رسول او واگذار؛ چه، خدای بزرگ به کسانی که دوستدار هدایت وارشادشان می باشد، فرموده است:

[يَـأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وأَطِيعُوا الرَّسُولَ و أُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْء فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ](۱۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا ورسول و اولیای امر خود اطاعت کنید، واگر در چیزی اختلاف کردید آن را به خدا ورسول ارجاع دهید».

ارجاع دادن به خدا هم عبارت است از تمسّک به کتاب استوار او، وارجاع دادن به پیامبر عبارت است از پیروی از سنّت او که مایه وحدت است وپراکندگی نمی آورد».

**:: انتخاب قضات**

«وبرای داوری در میان مردم کسی را که در نظرت برترین افراد مردم است، برگزین، کسی که کارها بر او تنگ نیاید ]و صبور وپر حوصله باشد[ ونزاع کنندگان او را به ستیزه ومشاجره نکشانند، ودر لغزش پایداری نکند، واز بازگشت به حق، هرگاه آن را شناخت کوتاهی نکند، وگرد طمع نگردد، وبه اندک فهم در رسیدن به عمق حقیقت [دعوا وحکم] بسنده نکند، ودر هنگام مواجه شدن با شبهات تأمل ودرنگش از همه بیشتر باشد، وبیشتر در پی شواهد ودلایل باشد، واز مراجعه دادخواه به ستوه نیاید ودر کشف حقیقت صبور باشد، وچون حکم روشن شد قاطعانه حکم دهد، ستایشهای زیاد، او را دچار غرور نسازد، وگمراه سازیها او را به جانبداری از یکی وا ندارد، واین گونه افراد البته اندکند.

سپس خود از قضاوتهای او وارسی کن، وچندان به او ببخش که هرگونه بهانه ای را [برای رشوه گیری] از بین ببرد، و با وجود آن بخشش، نیازش به مردم کم شود، ودر نزد خودت به او چنان مقام ومنزلتی ده که دیگر خواصّ ونزدیکانت در او طمع نکنند واز این که مردم او را نزد تو تخریب کنند در امان باشد.

پس، در این باره [انتخاب قاضیان شایسته] نیک بنگر؛ زیرا که این دین در دست اشرار وبدان گرفتار بوده ودر آن از روی هوی وهوس رفتار می شده و با آن در پی دنیا بوده اند».

**:: کارمندان را بیازمای**

«دیگر آن که: در کارهای کارمندانت دقّت کن، وآنان را بیازمای وبه کار گمار،وجانبدارانه وخودسرانه [بی مشورت] به کارشان مگمار؛ زیرا که این دو خصلت [جانبداری وسرخود کاری کردن] در بردارنده انواع ستم وخیانت است. از ایشان کسانی را [برای تصدّی امور] بجوی که کار آزموده و با حیا واز خانواده های شایسته وپیشگام در اسلام باشند؛ زیرا، این گونه افراد از خلق وخویی بزرگوارانه تر برخوردارند ومردمانی آبرومندترند، وکم طمع تر وعاقبت اندیش ترند.

سپس، ارزاق ومواجب آنان را فراوان ده؛ زیرا این کار آنان را در اصلاح خود توانا می گرداند، واز اختلاس آنچه در اختیارشان می باشد بی نیاز می سازد، واگر خلاف فرمان تو عمل کردند یا در حفظ امانت تو کوتاهی وخیانت کردند حجّت تو بر آنان تمام باشد».

**:: رسیدگی به رفتار وعملکرد کارمندان**

«نیز به کارهای آنان رسیدگی کن، وبازرسهای راستگوی ووفادار بر آنها بگمار، زیرا، رسیدگی وبازرسی نهانی به کارهای ایشان آنان را به امانتداری ومدارا با مردم وا می دارد.

دستیاران را نیز زیر نظر بگیر، واگر یکی از آنان دست به خیانت گشود وگزارش های جاسوسان وبازرسانت آن را تأیید کرد به گواهی همان گزارش ها اکتفا کن و او را کیفر بدنی ده، وهرچه از کار خود به دست آورده از او باز ستان، وخوار وبی مقدارش گردان، وداغ خیانت بر او زن، وطوق ننگ بدنامی را به گردنش آویز».

**:: اقتصاد**

«در کار خراج آن گونه که وضعیت خراجگزاران را به صلاح آورد رسیدگی کن؛ زیرا که درستی خراج ودرستی وضع خراجگران باعث درستی وبهبود وضع دیگران نیز هست، ودیگران به راحتی وآسایش دست نیابند مگر به واسطه خراجگزاران؛ چرا که مردم همه نانخور خراج وخراجگزاران هستند».

:: آبادانی زمین

«باید توجّه تو بیشتر به آبادانی زمین باشد تا به گرفتن خراج؛ زیرا که خراج جز با آباد بودن زمین به دست نیاید، وهرکس خراج بی آبادانی [زمین] خواهد، کشور را ویران گرداند وبندگان را به نابودی کشاند، ودولتش جز اندکی نپاید.

پس، اگر مردم از سنگینی [خراج] یا آفت زدگی یا خشکیدن چشمه ها یا کمبود بارندگی یا سیل افتادگی زمین ها یا خشکسالی شکایت کردند، در میزان [خراج] به آنها چندان تخفیف بده تا امورشان سامان گیرد، وهرگز تخفیفی که به آنها در هزینه هایشان می دهی بر تو گران نیاید؛ زیرا این، در واقع، اندوخته ای است که رعیت به واسطه آن به تو در آبادانی سرزمینت وآراستن حکومتت سود می رسانند، به علاوه، با این کار ستایش آنان را به خود جلب می کنی، وتو از گسترش عدالت در میان آنان احساس غرور وشادمانی می کنی، ودر برابر ذخیره نیکویی که از آسایش دادن به آنان اندوخته ای از قدرت اضافی آنان بهره مند خواهی شد، وبه سبب دادگری ات با رعیّت ومهربانی ات با آنان به آنان اعتماد خواهی یافت، ودر این صورت هرگاه در آینده حوادثی پیش آید واز آنان کمک بخواهی با کمال رضایت آن حوادث را تحمل خواهند کرد؛ زیرا آبادانی نعمتی است که هر باری بر دوش آن نِهی آن را خواهد کشید [موجب رضایت مردم از حکومت ودفاع از آن وتحمل مشکلات وسختیها می شود].

ویرانی زمین، در واقع، ناشی از فلاکت مردم آن [و کشاورزان] است، وسبب فلاکت وتنگدستی کشاورزان هم روی آوردن کارگزاران به مال اندوزی، وناامیدی از دوام حکومتشان، وعبرت رگرفتن از گذشتگان است».

:: دبیران ومنشیان

«دیگر آن که: در کار دبیرانت بیندیش وبهترین آنان را بر کارهایت بگمار، ونامه های محرمانه ات را که در بردارنده نقشه ها واسرار توست به کسی واگذار که از نظر اخلاقی صالح تر از دیگران باشد؛ کسی که پست ومقام او را سرمست رکند ودر نتیجه، در حضور دیگران گستاخانه با تو مخالفت کند، وغفلت از رساندن نامه های کارگزارانت به تو یا رساندن پاسخ های درست آنها از جانب تو، در آنچه برای تو می گیرد یا از جانب تو می دهد کوتاهی نورزد، ودر قراردادی که به نفع تو می بندد سستی نورزد، واز فسخ قراردادی که به زیان تو بسته شده ناتوان نباشد، وبه اندازه قدر ومنزلت خویش در کارها جاهل نباشد؛ زیرا کسی که به قدر ومنزلت خویش جاهل باشد به قدر ومنزلت دیگران جاهل تر است.

در انتخاب آنان [دبیران ومنشیان] بر تیزهوشی واطمینان شخصی وخوش باوری خود تکیه مکن؛ زیرا، افراد زیرک با ظاهرسازی وخوش خدمتی نظر زمامداران را به خود جلب می کنند؛ در حالی که در پس این ظاهرسازی نه خیرخواهی وجود دارد ونه از امانتداری چیزی است؛ بلکه آنان را با خدماتی که برای زمامداران شایسته پیش از تو انجام داده اند بیازمای وآن گاه کسی را برگزین که در میان توده مردم بهترین اثر را گذاشته اند، وبه امانتداری شناخته شده ترند که چنین انتخابی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا وکسی است که از طرف او گماشته شده ای»

**:: سازماندهی کارها**

«وبرای هر یک از کارهایت رئیسی از آنان قرار بده که بزرگی کار بر او چیره نیاید، وفراوانی کارها او را به پراکنده کاری نکشاند، و]بدان که[ هر عیبی در [کار] دبیران ومنشیان تو وجود داشته باشد وتو از آنها غفلت ورزی مسؤول آن خواهی بود».

**:: تشویق وحمایت از صنایع**

«دیگر آن که: نسبت به بازرگانان وصنعتگران خیراندیش باش وآنان را نیز به خیر ودرستکاری سفارش کن: چه آنان که در یکجا ثابت اند، چه آنان که با سرمایه شان در گردش وسیّارند، وچه آن که با نیروی بدنی کسب وکار می کند؛ زیرا که این اقشار منابع اصلی سودها وعوامل تحصیل وسایل زندگی وآسایش، و آورندگان آنها از نقاط دور دست می باشند، از بیابانها ودریاها ودشتها وکوهستانها، جاهای سختی که مردم در آنها گرد نمی آیند، وجرأت رفتن به آن جاها را ندارند. بازرگانان مردمی آرامند واز ستیزه جویی آنان ترسی وجود ندارد، واقشاری آشتی طلبند که فتنه انگیزی نمی کنند. به آنها، چه در شهری که خودت هستی وچه در شهرهای اطرافت، رسیدگی کن».

**:: جلوگیری از احتکار**

«و ـ با این حال ـ بدان که در بسیاری از ایشان سختی بی اندازه وبخل ورزیِ زشت واحتکار منافع است وکالاها را به هر قیمتی که دلشان می خواهد می فروشند، در حالی که این کارهای ایشان برای همه افراد جامعه زیانبار وبرای زمامدار عیب است. پس، از احتکار جلوگیری کن؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه وآله از آن جلوگیری می کرد.

خرید وفروش باید آسان و با موازین عدالت [یا: ترازوهای درست] و با نرخهایی انجام گیرد که به هیچ یک از طرفین فروشنده وخریدار اجحاف نشود. چنانچه کسی را از احتکار نهی کردی ومع ذلک مرتکب احتکار شد او را کیفر ده تا مایه عبرت دیگران شود، ولی در کیفرش زیاده روی نشود».

**:: توجه به مستضعفان**

«دیگر آن که: خدا را خدا را، درباره طبقه پایین وبیچاره یعنی مستمندان ونیازمندان وبینوایان وزمینگیران؛ چرا که قانع [آن که بیچارگی اش را اظهار ودست سؤال وگدایی دراز می کند] ومعترّ [آن که با وجود شدّت احتیاج از سر عزّت نفس دست سؤال دراز نمی کند] در این طبقه است. پس به خاطر خدا حقّی را که خداوند برای این طبقه قرار داده است، پاس بدار.

و بخشی از بیت المال وسهمی از غلاّت زمین های غنیمتی اسلام در هر شهری را به این طبقه اختصاص بده؛ زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترین آنان سهمی مساوی است وتو مسؤول رعایت آن می باشی. پس مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز بدارد؛ زیرا هرگز داشتن کارهای فراوان ومهم تو عذری برای ترک مسؤولیتهای خُرد وکوچک نخواهد بود.

پس، توجّه خود را از آنان بر مگیر، ومتکبرانه از آنان روی مگردان، وبه امور آنان که به تو دسترسی ندارند وچشمها به آنان با حقارت می نگرند ودیگران ایشان را کوچک می شمارند، رسیدگی کن وبرای این اقشار، از افراد مورد اطمینان خود که خداترس وفروتنند فردی را انتخاب کن تا مشکلات آنان را به تو گزارش کنند. سپس در رفع مشکلاتشان به گونه ای عمل کن که نزد خداوند، آن گاه که دیدارش می کنی، معذور باشی؛ چرا که این گروه از مردم بیش از دیگران نیازمند دادگری هستند. پس با گزاردن حق همه اینان نزد خداوند عذر وحجّت داشته باش».

:: یتیمان وکودکان

«وبه یتیمان وسالخوردگان نیز که چاره ای ندارند ودست نیاز خواهی بر نمی دارند رسیدگی کن. واین وظیفه ای سنگین بر دوش زمامداران است، هرچند حق، تمامش سنگین است، اما خدا آن را بر مردمی که عاقبت طلبند سبک می گرداند. پس، در این راه شکیبایی ورزیدند وبه‌درستی وراستیِ وعده ای که خدا به ایشان داده است اطمینان کردند».

:: نیازمندان

«پاره ای از وقت خود را به نیازمندان اختصاص بده تا در آن وقت شخصاً به کار آنان بپردازی، وهمگان را به حضور پذیر، ودر آن مجلس به خاطر خدایی که تو را آفریده است فروتن باش، وسربازان ونگهبانان وافراد پلیس خود را از تعرّض به آنها باز بدار تا گوینده شان بدون ترس ولرز با تو سخن بگوید؛ چرا که خود بارها از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: «لن تقدس أمة لا یؤخذ للضعیف فیها حقه من القوی غیر متتعتع؛ ملّتی که ضعیف آن حق خود را بی ترس ولرز از قوی نستاند هرگز روی سعادت را نمی بیند».

آن گاه، خشونت ودرشتگری های آنان وناتوانی شان در سخن گفتن را تحمل کن، وتنگ خویی وتکبّرت را از آنان دور ساز تا بدین وسیله خداوند سایه های رحمتش را بر تو بگستراند وپاداش طاعتش را بر تو واجب گرداند، آنچه به مردم می بخشی گوارا داشته باش، واگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی وپوزش خواهی همراه باشد.

پاره ای از امور تو هست که خود تو شخصاً باید انجام بدهی، مانند پاسخ دادن به کارگزارانت در جایی که منشیان تو از پاسخ آنها عاجزند، ومانند برآوردن نیازهای مردم در همان روزی که به تو عرضه می کنند ویارانت در رفع آن نیازها ناتوانند.

کار هر روز را همان روز انجام بده؛ زیرا برای هر روزی کاری است».

**:: خلوت با خداوند بزرگ**

«بهترین اوقات خود ونیکوترین بخش های آن را برای ارتباط میان خود وخدا قرار بده، اگرچه همه اوقات، چنانچه با نیت درست همراه باشند ورعیت در آن اوقات در امن وآسایش باشند، برای خداست.

از جمله کارهایی که خاصّ خداوند است وبه وسیله آن دینت را برای خدا خالص می گردانی برپا داشتن واجبات است که ویژه پروردگار می باشد. پس، در بخشی از شبانه روزت وجود خود را در اختیار خداوند بگذار، وآن چه را که تو را به خدا نزدیک می گرداند بی کم وکاست انجام بده هرچند بدنت به رنج افتد».

**:: نماز جماعت**

«هنگامی که برای مردم به نماز [جماعت] می ایستی نه رماننده باش ونه تباه کننده [نه با طولانی خواندن نماز مردم را از نماز جماعت گریزان نما ونه چندان تند وسبک برگزار کن که نماز را ناقص به جا آوری]؛ زیرا در میان مردم کسانی هستند که بیمار وناتوانند وکسانی هستند که کار وگرفتاری دارند. زمانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا به یمن می فرستاد از ایشان پرسیدم: چگونه برای مردم نماز بخوانم؟ فرمود: در حد توان ناتوانترین آنان نماز بگزار و با مؤمنان مهربان باش».

**:: در میان مردم باش**

«هرگز خود را از مردم به مدت طولانی پنهان مدار؛ زیرا، پنهان شدن حکمرانان از مردم شاخه ای از تنگ خویی وکم اطلاعی در امور است، ونهان شدن از مردم زمامداران را از دانستن آن چه بر آنان پوشیده است باز می دارد و، در نتیجه کار بزرگ در نظرشان کوچک می نماید وکار کوچک، بزرگ، زیبا زشت وزشت، زیبا، وحق با باطل آمیخته می شود.

حکمران هم بشر است وآن چه را که مردم از او پنهان بدارند نمی داند، وحق را نیز نشانه هایی نباشد که با آن ها انواع راست از دروغ شناخته شود، وتو از دو حال خارج نیستی: یا انسانی هستی که در راه حق گذشت وبخشش داری، پس سبب پنهان شدنت از حق واجبی که عطا کنی یا کار نیکویی که انجام دهی چیست؟ یا انسانی مبتلا به بخل هستی؛ که در این صورت بزودی مردم، وقتی از بذل وبخشش تو نومید گردند، از درخواست کردن از تو باز ایستند. از این گذشته، بیشتر کارها ونیازهای مردم به تو از مواردی است که برای تو رنج وهزینه ای ندارد، مانند شکایت کردن از ستمی یا درخواست انصاف ودادرسی در معامله ای».

**:: نور چشمی ممنوع**

«دیگر آن که: حکمران را خواصّ ونزدیکانی است که خوی انحصارطلبی ودست اندازی دارند ودر داد وستدها از انصاف بی بهره اند. پس، ریشه اینان را با بریدن اسباب آن بخُشکان، وهرگز به هیچ یک از اطرافیان ونورچشمی هایت زمینی واگذار مکن، ومبادا کسی از آنان از تو تصاحب ملکی را توقع داشته باشد که به مردم همسایه آن زیان زند در حقّابه ای یا کار مشترکی که زحمت وسختی کار آن را به دیگران تحمیل کنند که در این صورت، سودش برای آنان خواهد بود وننگش در دنیا وآخرت برای تو».

**:: همیشه با حق باش**

«وحق را درباره کسی که سزاوار آن است، از خویش وبیگانه، اجرا کن، ودر این کار شکیبا باش وپاداش از خدا خواه، هرچند در اجرای حق [و عدالت] به خویشاوندان ونزدیکانت زیان رسد، وسختی وگرانی این کار را به خاطر عاقبتش تحمل کن که عاقبت آن خوش وپسندیده است.

اگر رعیت بر تو گمان ستمگری برد، دلایل کار خویش را برای ایشان توضیح بده و با این روشنگری ات بدگمانیهای آنان را از خود دور گردان، که با این رفتار نفس خویش را ریاضت دهی [و به عدالت عادتش دهی]، و با رعیت خویش مهربان شوی، و با این روشنگری به مقصود خود که همانا قرار دادن آنان در مسیر حق است، نایل آیی.

هرگز صلحی را که دشمنت تو را بدان فرا می خواند ورضای خدا نیز در آن است، ردّ مکن؛ چرا که صلح مایه آسایش سپاهیانت وآسوده گشتن تو از دغدغه هایت، وامنیت سرزمینت می باشد، اما پس از صلح با دشمنت از او کاملا برحذر ومحتاط باش؛ زیرا دشمن گاه برای غافلگیر کردن تو نزدیک می شود. پس همواره هشیار باش واز خوش گمانی بپرهیز».

**:: وفاداری وامانتداری**

«اگر با دشمن خود پیمان بستی یا به او امان دادی به پیمان خویش وفادار بمان وبه زنهاری که داده ای پایبند باش واز عهد وزنهاری که داده ای با جان خویش دفاع کن؛ زیرا که مردم با وجود عقاید گوناگون واندیشه های متفاوت بر هیچ یک از واجبات خداوند به اندازه وفای به عهد واحترام به آن همداستان نیستند.

حتی پیش از اسلام، مشرکان نیز وفای به عهد را در میان خود لازم می شمردند چون عواقب ناگوار پیمان شکنی را دریافته بودند. پس در آنچه به عهده گرفته ای خیانت مکن وپیمانت را مشکن، ودشمنت را مفریب؛ چرا که تنها نادان شوربخت است که بر خدا دلیری وگستاخی می کند. خداوند پیمان وزنهار خویش را، از سر مهر ورحمتش، مایه امان در میان بندگانش قرار داده است، وحریمی که در استواری آن بیارمند ودر پناه آن جای گیرند. پس نه پیمان شکنی رواست ونه خیانت وفریبکاری. وپیمانی مبند که بهانه وعلت تراشی در آن راه داشته باشد، وپیمان محکم واستوار ببند وبه سخنان نابجا وچند پهلو [مانند توریه وتعریض] تکیه مکن».

### :: صبر وشکیبایی در مشکلات

«واگر پس از بستن پیمانی که برای خدا می بایست آن را محترم بشماری خویشتن را در تنگنا یافتی مبادا بناحق در پی فسخ آن پیمان برآیی؛ چرا که شکیبایی تو بر تنگی ودشواری کاری که به گشایش وفرجام نیکش امیدواری بهتر از خیانتی است که از عاقبتش بترسی ویا مؤاخذه خداوند شامل حالت شود ودر دنیا وآخرتت نتوانی از او پوزش بخواهی».

### :: از خونریزی بپرهیز

«از بناحق ریختن خونها بپرهیز؛ زیرا که هیچ چیز بسان خونریزی بناحق، کیفر [خداوند] را نزدیک ورنج را بزرگ نکند ونعمت را از کف نبرد وعمر را کوتاه نسازد. ودر روز رستاخیز خدای سبحان ابتدا به داوری میان بندگانی که خونریزی کرده اند می پردازد.

پس، مبادا که پایه ی قدرت خود را با بناحق ریختن خونها تقویت کنی؛ چرا که خونریزی نه تنها قدرت را به سستی وناتوانی می کشاند بلکه آن را از میان بر می دارد وبه دیگران منتقل می سازد. اگر مرتکب قتل عمدی شدی نه در برابر خدا معذوری نه در برابر من؛ زیرا قتل عمد موجب قصاص می شود.

واگر دچار خطایی شوی وتازیانه یا شمشیر ریاست تو در کیفر دادن از حدّ بیرون رفت ـ چه آن که در مُشت زدن وبالاتر از آن بیم قتل است ـ مبادا نخوت حکومت تو را از پرداخت خونبها به اولیای مقتول مانع گردد».

### :: خودپسندی ممنوع

«از خودپسندی وتکیه به آنچه موجب خودپسندی تو گردد، واز علاقه به این که مردم تو را بیش از حد بستایند، بپرهیز؛ زیرا این از مطمئن ترین فرصتهای شیطان است تا نیکی نیکوکاران را نابود گرداند».

### :: منت نهادن بر مردم ممنوع

«از این که به خاطر نیکی کردنت به مردم بر آنان منّت نهی یا اقدامات خود را بیش از آن چه هست بزرگ نمایی یا به مردم وعده ای دهی وخلف وعده کنی بپرهیز؛ زیرا که منت نهادن احسان را از بین می برد، وبزرگنمایی نور حقیقت را می زداید، وخلفِ وعده موجب خشم خدا ومردم می شود. خدای متعال فرموده است:

[كَبُرَ مَقْتًا عِندَ اللَّهِ أَن تَقُولُوا مَا لاَ تَفْعَلُونَ](۱۴)؛ «نزد خدا بسی منفور است که بگویید وعمل نکنید».

زنهار که پیش از فرا رسیدن زمان کارها به انجام آنها مبادرت ورزی، یا چون زمان آنها فرا رسد در انجام آن ها سستی نمایی، یا هرگاه کارها روشن وشناخته نیست در آنها سرسختی کنی ویا پس از آن که روشن شدند در آنها سستی روا داری. پس، هر کاری را به جا ودر هنگام خود انجام بده».

### :: انحصارطلبی ممنوع

«زنهار از به انحصار درآوردن چیزی که همه مردم در آن سهم یکسان دارند، ویا تغافل از کاری که به تو مربوط می شود وهمه از آن آگاهند؛ زیرا آنچه را که به ناروا گرفته باشی از چنگ تو در آورند، وزودا که پرده از کارهایت کنار رود وداد مظلوم از تو گرفته شود.

مهار خشمت را در اختیار گیر وبر تندی عصبانیت وضرب دستت وتیزی زبانت مسلّط باش، و با خودداری از هیجان وبه تأخیر افکندن خشم وتندی خویشتن را از این صفات [مذموم] نگهدار تا آن که خشمت فرو نشیند وبر خود مسلّط شوی، وتو هرگز بر خود مسلّط نشوی مگر آن که بیشتر فکر وذکرت یاد معاد و بازگشت به سوی پروردگارت باشد.

بر توست که همواره حکومتهای دادگر یا راه ورسمهای نیکویی که در گذشته بوده یا حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله بر جای مانده یا واجبی را که در قرآن آمده است به یاد آوری وبه آنچه ما بدان عمل می کرده ایم وتو شاهد آن بوده ای اقتدا کنی وبکوشی تا آنچه را من در این عهدنامه به تو سفارش کردم وبدین وسیله حجت خویش را بر تو تمام ساختم تا آن گاه که نفست به هوی وهوس شتابد، بهانه ای نداشته باشی، پیروی کنی».

### :: دعای پایانی

و از خداوند مسألت می کنم که، به حق رحمت گسترده اش وقدرت عظیمش بر دادن هر مطلوبی، من وتو را در آنچه مورد رضای اوست موفق بدارد. از داشتن عذری آشکار در برابر خودش وخلقش، ونیکنامی در میان بندگانش، وآثار زیبا در بلادش، وبه کمال رساندن نعمتش، وچند چندان گردانیدن کرمش، واین که عاقبت من وتو را به سعادت وشهادت ختم فرماید. [إِنَّا لِلَّهِ وإِنَّـآ إِلَيْهِ راجِعُونَ](۱۵)؛ «ما از خداییم وبه سوی او باز می گردیم»، سلام ودرود فراوان بر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، وبر خاندان پاک ومطّهر او باد»(۱۶).

**:: سفارش به پسر عمویش**

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه هنگامی که عبدالله بن عباس را به جای خود بر بصره گماشت به او چنین سفارش کرد:

«با همه مردم گشاده رو وفروتن ودادگر باش، واز خشم بپرهیز که خشم هیجانی شوم وشیطانی است. وبدان که آن چه تو را به خدا نزدیک می کند از آتش دور می گرداند، وآنچه تو را از خدا دور می کند به آتش نزدیک می سازد»(۱۷).

**:: نتیجه گیری**

آری، پیشوای دادگر (رئیس کل مسلمانان) این گونه بود واین گونه باید باشد. حکمرانان وکارگزاران نیز باید چنین باشند.

رؤسا وفرماندهان هم باید چنین باشند.

تا امور امّت وجامعه اسلامی بهبود یابد وهمگان از زندگی آزاد ومرفّهی بهره مند شوند واز آرامش وآسودگی خاطر برخوردار گردند.

دیدیم که امیرمؤمنان علی سلام الله علیه وقتی عبدالله بن عباس را جانشین خود در بصره می کند چه توصیه هایی به او می فرماید.

زمانی کشور اسلامی این گونه بود وحکومتش این چنین، دیگر دولت اسلامی نیازی به دوایر ودفاتر زیاد نداشت؛ چرا که یک والی با تعداد بسیار اندکی پاسدار وپلیس ویک قاضی، براحتی بر کشور حکومت می کردند وکارها ومشکلات مردم به واسطه همین افراد معدود، بدون معطلی ویا تأخیر وتعلل، رفع ورجوع می شد. مثلا دو نفر که با هم دعوا داشتند نزد قاضی می آمدند وقاضی همان روز میانشان قضاوت می کرد وپی کار خود می رفتند. دعواها ومرافعات مهمّی در ظرف دقایق ویا ساعاتی اندک حل می شد وهمگی از حکم قاضی راضی بودند؛ چون همه می دانستند که قاضی اسلام میان متخاصمین عادلانه داوری می کند وحق ندارد به خاطر دوستی وامثال آن مرتکب ظلم شود.

در عهد امیرمؤمنان سلام الله علیه، کشور اسلامی با وجود آن عظمت وگستردگی وجمعیت فراوانش، فقط توسط یک رهبر وچند والی وکارگزار وقاضی اداره می شد بدون آن که حلّ وفصل مرافعه ای به تأخیر افتد یا در صدور حکمی امروز وفردا شود، ویا حق کسی پایمال گردد.

گاه مدتها می گذشت وکسی برای حل دعوا ومرافعه ای به والی یا قاضی مراجعه نمی کرد. علتش هم آن بود که سیاست اسلامی سیاست خداوند است؛ سیاست آسمانی است؛ سیاست جاودانگی وعقلانیت است؛ سیاستی است که دنیا نظیر آن را در غیر اسلام ندیده وتا ابد هم نخواهد دید.

اما این نظامهای حکومتی شرقی وغربی که تمام جهان وسیاستمداران آن بر اساس آنها حرکت می کنند، هم در اصول ومبانی وهم در فروع، بکلی با اسلام ناسازگارند واسلام چیزی از آن ها را به رسمیت نمی شناسد، وخرد وکلان آن ها را تقبیح ومحکوم کرده است.

برای مثال، والی کوفه برای خانه خود حاجب ودربان می گیرد وچون این خبر به گوش خلیفه می رسد یک نفر را می فرستد واتاق حاجب را می سوزاند وبه والی دستور می دهد که حق ندارد بیش از یک اتاق داشته باشد.

**:: دربان داشتن ممنوع**

امیرمؤمنان علی سلام الله علیه به کارگزار خود در مکّه (قثم بن عباس) نامه می نویسد و او را از گرفتن حاجب ودربان منع می کند ومی فرماید:

«لایکن لک إلی الناس سفیر إلا لسانک، ولا حاجب إلا وجهک ولا تحجبن ذا حاجة عن لقائک بها(۱۸)؛ نباید تو را سفیری به سوی مردم جز زبانت، وحاجب ودربانی جز رویت باشد، ومبادا نیازمندی را از ملاقاتت منع کنی...».

تاریخ به ما می گوید که رسول خدا صلی الله علیه وآله با آن که رئیس کل مسلمانان وبزرگترین سیاستمدار مشروع وآسمانی بود وهمه امور دینی ودنیوی مسلمانان بر محور وجود مبارک او می چرخید، مع ذلک کمترین فرد جامعه هرگاه می خواست می توانست با آن حضرت ملاقات کند. پس، چه رسد به افراد پایین تر از پیامبر صلی الله علیه وآله، یعنی امام یا والی یا کارگزار ویا قاضی؟

پیامبر صلی الله علیه وآله هرگز خود را بالاتر از بقیه مردم نمی گرفت، ویا دربان وحاجبی نداشت که مانع ملاقات مسلمانان با ایشان شود، بلکه همانند یکی از خود آنان در میانشان به سر می برد و با آنها می گفت ومی شنید(۱۹).

**:: همه اینها سیاست است**

آیا اینها که گفتیم، جزئی از سیاست نیست؟ آیا سازماندهی اقتصادی، مقررات بهداشتی، قانون فرهنگی، اعطای آزادیها، مبارزه با جرایم، توسعه کشاورزی وعمران، تحکیم روابط ومناسبات با کشورها، تشکیلات صلح وجنگ، وتعیین سران ومسؤولین دولت وکشور از سیاست نیست؟

آری، هست؛ از دل سیاست هم هست. تنها آن سیاستی حکیمانه وخردمندانه است که این امور را به گونه ای سازماندهی کند که هم با خرد سازگار باشد هم با احساس وعاطفه. یعنی همان کاری که اسلام کرد.

:: ایده استعمار

این سخن که اسلام ارتباطی با سیاست ندارد بلکه یک نظام معنوی واخلاقی محض است، سخنی است که هم قرآن کریم آن را نفی می کند، هم سنّت وسیره پاک پیامبر صلی الله علیه وآله وائمه سلام الله علیهم، وهم سیره علما ومراجع دینی پس از آن بزرگواران.

حتی امام هادی سلام الله علیه وقتی می خواهد به مردم زیارتی را بیاموزد که با آن امامانشان را زیارت کنند، در آن زیارت می فرماید: «... وساسة العباد وأركان البلاد...(۲۰)؛ ... وسیاستمداران [و مدبّران] مردم وارکان کشورند...».

این ایده ـ که اسلام با سیاست ارتباطی ندارد ـ زاییده استعمار است وتقریباً کمتر از یک قرن پیش به وجود آمد؛ زیرا، زمانی که استعمارگران توانستند بر کشورهای اسلامی پنجه افکنند این فکر در میان مسلمانان پیدا شد وشروع به انتشار کرد تا این معنا را به آنان تزریق کنند که دین اسلام یک چیز است وسیاست چیز دیگری(۲۱)، واز این طریق بتوانند به کشورهای اسلامی وارد شوند وهر طور می خواهند عمل کنند. حتی کار به جایی رسید که اگر یک روحانی یا مجتهد می خواست در برابر اقدامات استعمارگران بایستد، از جانب خود مسلمانان ساده لوح وبی خبر، آماج انتقادات واقع می شدند که چرا در سیاست دخالت می کنی؟ پرداختن به مسائل سیاسی وظیفه تو نیست، به نماز ودعایت بپرداز. تو را چه به این چیزها، وامثال این حرفهایی که استعمارگران به آن ها آموخته بودند تا به وسیله آن ها هر صدایی را که خواهان اعلا واعتلای اسلام شود خاموش کنند، وهرگونه دفاعی از اصول وتعالیم این دین پاک وتوحیدی را خنثی سازند.

به همین دلیل است که می بینید جوان تحصیلکردهِ با فرهنگ استعماری، به اسلام به عنوان یک سلسله آیین های میان تهی وپوست بی مغز می نگرد، در صورتی که اسلامی که با آن سیاست نباشد اسلام نیست؛ چنان که سیاستی که بر وفق اسلام نباشد سیاست (به معنای درست آن) نیست.

به سبب همین ایده استعماری است که بعضی جوانان از هر صدایی که از شرق یا غرب بلند شود استقبال می کنند وبه هر مکتب یا اندیشه ای که از این دو جا برخیزد، می گرایند. بعضی به سوی کمونیسم می روند به خیال این که کمونیسم میان طبقات جامعه برابری برقرار می سازد، بی خبر از آن که این اسلام است که حقوق کارگر وکشاورز وفقیر را حفظ کرده است به گونه ای که، از سپیده دم تاریخ تا کنون، نه تاریخ روسیه چنین چیزی را در خواب خود دیده است ونه تاریخ بقیه جهان.

عدّه ای هم مشتاق «نظام بریتانیا» یا «مدنیّت فرانسه» یا «تمدن آمریکا» و... هستند، ونمی دانند که نظامهای انسانی وحقوق مدنی با ارزشی که در بریتانیا وفرانسه وآمریکا ودیگر جاها هست، در واقع، از اسلام اقتباس شده والبته اسلام از نقاط منفی وفریبکاریهای موجود در آنها برحذر داشته است.

اگر جوان مسلمان اندک آگاهی واطلاعی از اسلام واقتصادیات وآزادیها وحقوق مدنی وفرهنگ آن و... می داشت، بیگمان هرگز نیرو وتوان خود را صرف پیاده کردن مکاتب فاسد وبرپا داشتن اندیشه های پوسیده، وتقویت نظامهای ظالمانه ای نمی کرد که هیچ ربطی نه آنها با اسلام دارند ونه اسلام با آن ها دارد وبلکه اسلام از همه آنها بیزار است.

(*). نهج البلاغة، نامه۴۰ «ومن کتاب له سلام الله علیه إلی بعض عمّاله».

(۱). نهج البلاغة، نامه ۱۹.

(۲). نهج البلاغة، نامه ۲۰.

(۳). نهج البلاغة، نامه ۲۱.

(۴). نهج البلاغة، نامه ۲۵.

(۵). همان.

(۶). نهج البلاغة، نامه ۲۷.

(۷). همان.

(۸). نهج البلاغة، نامه ۲۷.

(۹). همان.

(۱۰). همان.

(۱۱). نهج البلاغة، نامه ۴۰.

(۱۲). همان، نامه ۴۶.

(۱۳). نساء: ۵۹.

(۱۴). صفّ: ۳.

(۱۵). بقرة: ۱۵۶.

(۱۶). نهج البلاغة، نامه ۵۳.

(۱۷). نهج البلاغة، نامه ۷۶.

(۱۸). نهج البلاغة، نامه ۶۷، «ومن کتاب له سلام الله علیه الی قثم بن العباس وهو عامله علی مکّة».

(۱۹). ر.ک: مکارم الاخلاق، ص۱۶ «فی تواضعه وحیائه صلی الله علیه وآله».

(۲۰). من لایحضره الفقیه، ج۲، ص۶۱۰، زیارة جامعة لجمیع الائمّة<، ح۳۲۱۳.

(۲۱). از جاسوس انگلیسی «خانم بیل» در کتابی که پیرامون تاریخ عراق نوشته نقل شده است که: «مرجع بزرگ دینی سیدمحمدکاظم یزدی هنگامی که به مقامات اداری تلگرافی فرستاد واز آنها خواست که فعالیتهای ضد اسلامی خود را متوقف سازند، در جواب او نوشتند: «شما یک عالم دینی هستید، وبه سیاست کار نداشته باشید».

## علما و سیاست

**قال الإمام الحسین سلام الله علیه:**

«إن مجاری الأمور والأحکام علی أیدی العلماء بالله، الأمناء علی حلاله وحرامه*؛ مجاری امور واحکام در دست علمای دین است که امین بر حلال وحرام خدایند».

علما، در طیّ روزگاران گذشته وسده های پیشین همواره مسیری را پیموده وراهی را رفته اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وامامان معصوم سلام الله علیهم برایشان ترسیم کرده اند؛ یعنی راه اصلاح امّت اسلامی. لذا هرگز حکومتگران را به حال خود رها نکرده اند که هر طور می خواهند عمل کنند، بلکه در سیاست دخالت کرده اند.

علما وظیفه داشته اند که هرگاه فرمانروایان وحکومتگران دچار لغزش شوند آن ها را از کجروی وفساد باز بدارند، و با زبان ونصیحت ارشادشان کنند، واگر این روش سود نبخشید، هر طور شده در برابر خواسته های آن ها بایستند. وهمین کار را هم می کردند، وهر حاکمی که از اسلام منحرف می شد او را ارشاد ونصیحت می کردند، تهدید وتکفیر می نمودند، ومخالفت وتحریمش می کردند.

چه بسیار علمایی که از خانه وکاشانه شان تبعید شده اند.

چه بسیار مجتهدانی که شکنجه وزندانی گردیده اند.

چه بسیار فقهایی که خانه هایشان به آتش کشیده شده و آواره شده اند.

چه بسیار از آنان که کشته وبه دار آویخته شده اند.

وچه بسیار، وچه بسیار، وچه بسیار!

همه اینها برای آن بوده است که حکومتگران را امر به معروف ونهی از منکر وارشاد می کرده اند واز هوسرانی وپیروی شهوات نفسانی ممانعت می کرده اند.

کتاب «شهداء الفضیلة» علامه امینی(۱) دهها تن از علمای شیعه را نام می برد که

ـ از قرن چهارم هجری تا کنون ـ در راه دفاع از دین واصلاح امّت اسلامی به شهادت رسیده اند.

در این جا ـ برای آگاهی خواننده گرامی ـ از برخی علمای سرشناس سده اخیر خود که با سیاستهای ضد اسلامی به مقابله برخاسته اند وبرای انجام وظیفه امر به معروف ونهی از منکر در سیاست دخالت کرده اند، نام می بریم، وسپس لیست اسامی شماری از علمای پاکمان را که قربانی دخالت سیاسی در کشور شده اند ودر راه خدا به شهادت رسیده اند، می آوریم تا مردم بدانند که علمای اعلام، عملا وپیوسته به جهانیان اعلام کرده اند که: سیاست از متن اسلام واز پایه ها واصول آن است.

:: مبارزات علمای اعلام

۱. سیدمحمد مجاهد: وی از عراق به ایران آمد تا با روسیه تجاوزگر که می خواست اسلام را از بین ببرد وسرزمین مسلمانان را مستعمره خود سازد، مبارزه کند وبه همین دلیل ملقّب به «مجاهد» شد.

۲. سیدمحمد حسن شیرازی(۲): مجدّد بزرگ. وی بانگلیسی ها که می خواستند به نام تجارت تنباکو بر ایران مسلّط شوند مبارزه کرد واستعمال توتون وتنباکو را تحریم نمود و با این فتوای خود بزرگترین ضربه را بر استعمار بریتانیا وارد آورد وکمرش را شکست.

۳. شیخ محمدتقی شیرازی(۳): این مرد بزرگ در سال ۱۳۳۷ هـ وجوب مبارزه با استعمار را که می خواست عراق را زیر سیطره خویش در آورد، اعلام نمود و با قیام پرآوازه اش که چون در سال ۱۹۲۰ م. به وقوع پیوست به «ثورة العشرین» معروف است، در برابر انگلیس ایستاد واز اسلام ومسلمانان دفاع کرد.

۴. اندکی بعد از «ثورة العشرین»، علمای اعلام کربلای معلاّ ونجف اشرف بر ضد پارلمان غرب ساخته ای که در آن زمان می خواستند در عراق پیاده کنند، قیام کردند. این قیام باعث شد که عده ای از علما ومراجع دینی، امثال سید ابوالحسن اصفهانی(۴)، میرزا حسین نائینی(۵)، سیدمیرزا علی شهرستانی، علامه سیدمحمدعلی طباطبائی ودیگران، از عراق تبعید شوند.

۵. مرجع عالیقدر سیدحسین قمی(۶): ایشان به خاطر مخالفت با کفر واستعمار ودست نشانده آن «رضا خان پهلوی» از ایران به عراق تبعید شد، در زمانی که «محمدرضا پهلوی» بر سر کار آمد، به ایران بازگشت تا از حکومت بخواهد که دست از گمراهی بردارد وبه مطالبات خود دست یافت وبه عراق مراجعت کرد. بنابراین، این عالم بزرگ دوبار قیام کرد به طوری که جان خود واطرافیانش را در معرض خطر قرار داد.

۶. مرجع دینی، سیدعبدالحسین شرف الدین(۷): ایشان با فرانسه جنگید وبر ضد آن فتوا داد تا جایی که از لبنان به مصر تبعید شد وچیزی نمانده بود که به قتل برسد. خانه این عالم بزرگ وکتابخانه او، که شامل کتابهایی نفیس وبخشی از تألیفات خطّی آن بزرگوار بود به آتش کشیده شد ودنیای کتاب اسلام از آن محروم گشت.

۷. مرجع عالیقدر دینی سیدآقا حسین بروجردی(۸) که در زمان رضاخان پهلوی در برابر ظلم وستم مقاومت کرد تا جایی که در آستانه کشته شدن قرار گرفت.

۸. مراجع تقلید عراق در زمان «عبدالکریم قاسم» که موج کمونیسم به راه افتاده بود، در برابر کفر والحاد وگمراهی به مقاومت ومبارزه برخاستند به طوری که بعضی از آنان به قتل رسیدند، وعده زیادی هم زندانی وتبعید شدند.

۹. مراجع تقلید ایران با رضاخان ومحمدرضا پهلوی مقابله کردند وسرانجام هر دوی آنها را سرنگون ساختند.

۱۰. مراجع تقلید وعلمای عراق در برابر کفر کمونیسم به مبارزه برخاستند تا این که آن را از میان برداشتند، واکنون نیز در برابر حزب کافر بعث عراق مقاومت می کنند وبه خواست خداوند بزرگ بر آن نیز پیروز خواهند شد.

(*). بحارالأنوار، ج۹۷، ص۸۰، ب۱، ح۳۷.

(۱). علامه شیخ عبدالحسین بن احمد امینی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۲ هـ/ ۱۹۰۲ ـ ۱۹۷۱ م.) مورخ وادیب واز فقهای امامیه است که در ایران به دنیا آمد ودر همین سرزمین از دنیا رفت، اما در نجف اشرف نشو ونما یافت ومقیم آن جا شد. وی کتابخانه عمومی امام امیرمؤمنان سلام الله علیه را در این شهر تأسیس کرد. تألیفات این عالم بزرگ عبارتند از: دانشنامه «الغدیر»، «شهداء الفضیلة»، «ادب الزائر» وجز اینها.

(۲). سیدمحمدحسن بن میرزا محمود حسینی شیرازی، بزرگترین ومشهورترین عالم وعالیترین مرجع شیعه روزگار خود بود. در سال ۱۲۳۰ هـ در شیراز متولد شد ودر درس علامه سیدحسن بیدآبادی مشهور به مدرس حاضر شد وپیش از بیست سالگی به دریافت اجازه اجتهاد از ایشان نایل آمد واز مدرسان بزرگ شد. در سال ۱۲۵۹ هـ به عراق مهاجرت کرد ودر نجف اشرف مقیم شد. در سال ۱۲۸۱ هـ شایستگی زعامت وریاست یافت وبه صورت تنها مرجع شیعه درآمد. قضیه مشهور تحریم تنباکو حاکی از نفوذ فرمان وقدرت او است. وی به سال ۱۳۱۲ هـ در سامرا دیده از جهان فرو بست ودر نجف به خاک سپرده شد.

(۳). شیخ میرزا محمدتقی، فرزند میرزا محب علی، فرزند ابوالحسن حائری شیرازی رهبر قیام «ثورة العشرین» عراق واز اکابر علما واعاظم مجتهدین، وازمشهورترین مشاهیر عصر خود در علم وتقوا وغیرت دینی بود. در سال ۱۳۲۸ هـ وفات یافت ودر کربلای معلاّ به خاک سپرده شد.

(۴). سیدابوالحسن فرزند محمد موسوی اصفهانی، عالمی جلیل القدر ومرجع کل شیعه در روزگار خود بود. به سال ۱۲۸۴ هـ در اصفهان متولد شد ودر سال ۱۳۰۷ هـ به عتبات عالیات هجرت کرد ودر سال ۱۳۶۵ هـ در کاظمین دار فانی را وداع گفت وتشییع جنازه کم نظیری از او به عمل آمد وپیکر پاکش از بغداد تا نجف بر روی دستها حمل شد.

(۵). شیخ محمدحسین فرزند شیخ الاسلام عبدالرحیم نائینی نجفی، مجتهد جاویدان نام واز بزرگان علمای شیعه است. به سال ۱۲۷۷ هـ در شهر نائین به دنیا آمد ودوران کودکی اش را در آن شهر گذرانید وعلوم ابتدایی ومقدّمات دانش را فرا گرفت وسپس به اصفهان واز آن جا، در سال ۱۳۰۳ هـ به عراق رفت وبه ملازمت سید مجدّد شیرازی درآمد وتا آخر عمر آن بزرگوار کاتب ومحرّر او بود، وروز شنبه ۲۶ جمادی الاولی سال ۱۳۵۵ هـ در بغداد رحلت کرد ودر نجف اشرف به خاک سپرده شد.

(۶). سید حسین، فرزند سیدمحمود قمی، به سال ۱۲۸۲ هـ در شهر مقدس قم به دنیا آمد ومقدمات علوم را در این شهر فرا گرفت وبه عراق مهاجرت کرد ودر درسهای علمای بزرگی چون سید مجدّد شیرازی ومیرزا حبیب الله رشتی وشیخ محمدتقی شیرازی حاضر شد وبه درجه بلندی از علم دست یافت. آن بزرگوار به پاکی وتقوا وزهد شهره بود. به سال ۱۳۳۱ هـ در مشهدالرضا سلام الله علیه رحل اقامت افکند ویکی از بزرگترین مراجع تقلید ایران شد. بر اثر مخالفت با انحرافات نظام رضا شاه پهلوی، به دستور او بازداشت وبه عتبات عالیات عراق تبعید شد، ودر کربلا سکونت گزید. در آنجا علما بر گرد ایشان حلقه زدند ومحبوب قلوب شیعیان واز مراجع تقلید بزرگ آن دیار گردید. بعد از رحلت آیة الله سیدابوالحسن اصفهانی، نامزد زعامت ومرجعیت کل شد. در روز چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۳۶۶ هـ دیده از جهان فرو بست وپیکر پاکش به نجف اشرف برده ودر صحن شریف دفن گردید.

(۷). سید عبدالحسین فرزند سید یوسف موسوی عاملی ملقّب به «شرف الدین»، از علمای بزرگ مسلمان واز نوابغ عالم تشیع بود. به سال ۱۲۹۰ هـ در کاظمین متولد شد وبه سال ۱۳۷۷ هـ در بیروت وفات یافت وپیکر پاکش، پس از تشیعی پرشکوه در بیروت وبغداد وکربلا ونجف، در نجف به خاک سپرده شد.

(۸). زعیم حوزه علمیه شهر مقدس قم. پس از وفات مرحوم سیدابوالحسن اصفهانی. در سال ۱۳۶۵ هـ مرجعیت شیعه به ایشان رسید.و در سال ۱۳۸۰ هـ دار فانی را وداع گفت ودر جوار حضرت فاطمه معصومه علیها السلام، در شهر مقدس قم، به خاک سپرده شد.

## علمای شهید

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «ما منّا إلاّ مقتول أو مسموم*؛ هیچ یک از ما نیست مگر آن که یا به قتل می رسد ویا با زهر کشته می شود».

از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: «هیچ یک از ما نیست مگر آن که یا به قتل می رسد ویا با زهر کشته می شود». در تفسیر این حدیث شریف گفته اند که مراد از آن خود پیامبر ودخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها ودوازده امام معصوم سلام الله علیهم است.

سؤالی که پیرامون این حدیث شریف مطرح می شود این است که: چرا این چهارده معصوم سلام الله علیه، با آن که بهترین انسانهای روی زمین هستند، بلید سرنوشتشان کشته شدن ومسموم شدن وشهادت در راه خدا باشد؟

این پرسش تنها یک پاسخ دارد وآن این که: این بزرگواران فعالیت سیاسی می کرده اند و با شجاعت وپایمردی تمام در برابر ستمگران می ایستاده اند. به همین دلیل از جانب ستمگران یا به قتل می رسیدند ویا مسموم می شدند.

از این جا می توانیم بفهمیم که چرا علمای پاک ما نیز در طیّ تاریخ طولانی اسلام همواره در معرض قتل ویا مسموم شدن بوده اند.

پاسخش همان است که گفتیم؛ چون علمای دین همواره در عرصه سیاست فعال بودند ودر برابر ستمگران ومستبدّین می ایستادند، لذا یا به قتل می رسیدند ویا مسموم می شدند.

در این جا فهرست اسامی شماری از علمای پاک ونیک اسلام را می آوریم که در راه خداوند بزرگ به شهادت رسیدند ودر میدان سیاست اسلامی که برای هر بُعدی از ابعاد عمل ورفتار انسان برنامه ریزی وسازماندهی کرده است، فعال بودند.

برای اطلاع از جزئیات وتفاصیل زندگانی این بزرگواران باید به کتاب های تاریخ وتراجم [زندگینامه ها]، نظیر «طبقات اعلام الشیعة» شیخ آقا بزرگ تهرانی(۱)،«اعیان الشیعة» سید محسن امینی عاملی(۲)، «روضات الجنّات» سید محمدباقر اصفهانی(۳) وجز اینها، مراجعه کرد.

### :: ۱. جد سید رضی

حسن بن علی ملقّب به«الأطروش» و«الناصر الکبیر»، جدّ مادری سیدرضی، گردآورنده «نهج البلاغة»، در زمان «مقتدر» عباسی در دیلمان [گیلان کنونی] بر ضد ستم وستمگران قیام نمود ومدّت سیزده سال حکومت کرد وبه سال ۳۰۴ هجری درشهر «آمل» از توابع «طبرستان» [مازندران فعلی] در سنّ هفتاد ونه سالگی به شهادت رسید وآرامگاهش در این شهر معروف است وگنبد زیبایی نیز دارد.

شرح حال این سید جلیل در کتابهای ذیل آمده است:

۱. «خاتمة المستدرک»(۴) میرزا حسین نوری.

۲. «الحصون المنیعة» کاشف الغطاء.

۳. «روضة أولی الألباب» ابن داود نباکتی.

۴. «ریاض العلماء »(۵) میرزا عبدالله افندی.

۵. «الکامل فی التاریخ»(۶) ابن اثیر.

۶. «اعیان الشیعة»(۷) سیدمحسن امین عاملی.

### :: ۲. دایی شیخ کلینی

علی بن محمد بن ابراهیم معروف به «علان»، دایی ثقة الاسلام کلینی رحمه الله صاحب کتاب «کافی» واز اساتید او که کلینی از ایشان زیاد روایت کرده است.

نامبرده در دوره غیبت صغری می زیست و با امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف ارتباط داشت، وپیرامون پاره ای موضوعات به آن حضرت نامه نوشت وپاسخ دریافت کرد. «علان» در همان دوره غیبت صغری، در راه مکّه به قتل رسید. او از بزرگان شیعه ومروّجان شریعت بود. شرح حال وی را بیشتر کتابهای تاریخ ورجال آورده اند(۸).

### ۳. انطاکی مصری

حسن بن سلیمان انطاکی، از علمای شیعه در قرن چهارم هجری بود وبه روزگار «الحاکم العبیدی» در مصر می زیست.

او آشکارا دم از حق می زد و با گفتار وکردار، با باطل مخالفت می ورزید واز آن بیزاری می جست. به همین دلیل، در سال ۳۹۹ هجری به دست حاکم عبیدی به شهادت رسید.

شرح حال این عالم شیعه در کتاب «میزان الاعتدال»(۹) ذهبی، «اعیان الشیعة»(۱۰) وجاهای دیگر آمده است(۱۱).

### :: ۴. همدانی

بدیع الزمان همدانی، احمد بن حسین بن یحیی، نویسنده نامدار شیعی وادیب وسخنور وشاعر بلند آوازه. وی با صاحب بن عباد ارتباط داشت، ودر حق گویی صراحت لهجه داشت و با منطق از آن دفاع می کرد.

در سال ۳۹۷ هجری با خوراندن سمّ به شهادت رسید.

بیشتر مورخان ورجال شناسان، شرح حال او را آورده اند(۱۲).

### :: ۵. الناشیء الصغیر

علی بن عبدالله معروف به «الناشیء الصغیر» وملقّب به «حلاء»، این لقب را از آن جهت به او دادند که پدرش تزیینات شمشیر می ساخت. و«الناشیء» به کسی گفته می شود که در فن شعر نشو ونما یافته ودر آن شهره شده باشد. از سمعانی نقل شده است که: آن که به این نسبت مشهور می باشد علی بن عبدالله است.

«حلاء» در مصر سکونت داشت ودرباره اهل بیت سلام الله علیهم با سخاوت وزیبایی شعر می سرود. یکی از اشعار او قصیده معروفی است که با این بیت آغاز می شود:

بآل محمد عرف الصواب *** وفی أبیاتهم نزل الکتاب

با آل محمد است که حقیقت ودرستی شناخته شده *** وقرآن در خانه های آنان نازل شده

وی در عصر غیبت صغری می زیست ودر سال ۳۶۶ هـــ در نود وپنج سالگی در آتش سوزانده شد.

شرح حال نامبرده را بیشتر کتابهای رجال وتاریخ وادب آورده اند(۱۳).

### :: ۶. اَزدی اندلسی

محمد بن هانی ازدی، معروف به «متنبی غرب» بود، چون اهل اندلس بود واندلس در غرب جهانِ آن روزِ اسلام واقع بود. او در عصر خود آشکارا دم از حقّ [تشیّع] می زد وبه سیاست می پرداخت. ابن شهرآشوب او را از کسانی برشمرده است که علناً اظهار تشیع می کردند.

اَزدی به سال ۳۲۶ هجری در اندلس متولد شد وبه سال ۳۶۲، در حالی که سی‌وشش سال از عمرش می گذشت، در همان جا به شهادت رسید. درباره نحوه به شهادت رسیدنش میان مورخان اختلاف است. بعضی گفته اند به قتل رسیده وبه گفته بعضی دیگر او را خفه کردند.

شرح حال او در بیشتر کتابهای تاریخ ورجال وادب آمده است(۱۴).

### :: ۷. ابو فراس حمدانی

ابوفراس حمدانی، همان دانشمند وشاعر معروفی که می گویند صاحب بن عباد درباره اش گفته است: «شعر با شاهی آغاز شد و با شاهی پایان یافت». مقصودش إمروء القیس وابو فراس است.

نقل شده است که: متنبی، به احترام ابو فراس، هیچ گاه به مقابله او نمی رفت. ابو فراس وارد گود سیاست شد ودر جهت آبادانی ورفاه کشور ومردم کوشید.

چندین بار با رومیان جنگید ودو بار او را اسیر کردند وبار دوم، به سال ۳۵۸ هجری، در راه خدا به شهادت رسید.

بیشتر کتب تاریخ وادب ورجال زندگینامه او را آورده اند(۱۵).

### :: ۸. پدر ابو فراس

سعید بن حمدان حمدانی، پدر ابو فراس، از بزرگان شیعه وسیاستمداران عصر خویش بود ودر سال ۳۲۳ هجری به دستور ناصرالدوله در موصل کشته شد.

عده ای از کسانی که شرح حال فرزندش را آورده اند، مختصری از شرح حال او را نیز ذکر کرده اند(۱۶).

**:: ۹. ابن فرات**

ابوالحسن علی بن فرات، از نویسندگان شیعه در قرن چهارم هجری واز خانواده ای شریف ومعروف به سخاوت وبزرگواری بود.

در ایام مقتدر عباسی چندین بار عهده دار منصب وزارت شد. می گویند دوران وزارت او دوران جشن وشادمانی مردم بوده است.

در سال ۳۱۲ هجری، در دوره غیبت صغری، دستگیر شد وبه قتل رسید.

شرح حال او را در این کتاب ها ببینید:

«اعیان الشیعة»(۱۷) سید محسن امین عاملی و«الشیعة وفنون الإسلام»(۱۸) سید حسن صدر.

**:: ۱۰. تهامی شامی**

ابوالحسن تهامی، علی بن محمد عاملی شامی. وی از دانشمندان وشاعران وادبای آغاز قرن پنجم هجری بود. درباره اش گفته اند: «اشعار او از دین فاسق نازکتر واز اشک عاشق لطیف تر است».

از جمله اشعار او قصیده ای است که با این بیت معروف آغاز می گردد:

حکم المنیة فی البریة جاری *** ما هذه الدنیا بدار قرار

فرمان مرگ درباره خلایق جاری است *** این دنیا سرای ماندن نیست.

او در دوره بنی عباس به فعالیتهای سیاسی مشروع می پرداخت واز این رو مورد تعقیب قرار گرفت ومخفی شد، وبرای فرار از ستم حکومت بنی عباس، با قیافه مبدّل از شهری به شهری واز دهی به دهی می رفت وسرانجام وارد مصر شد اما در آن جا او را شناختند ودستگیر وزندانی کردند وبارها او را زیر شکنجه های شدید قرار دادند وعاقبت، به سال ۴۱۶ هجری، در همان زندان به طور اسرارآمیزی ـ شاید زیر شکنجه ـ کشته شد.

از چیزهای زیبایی که درباره او نقل می کنند این است که یک نفر او را در خواب دید وپرسید:

خدا با تو چه کرد؟ گفت: مرا آمرزید. سؤال شد: به واسطه چه عملی؟ گفت: به واسطه این بیتی که در سوگ فرزند خردسالم گفتم:

جاورت أعدائی وجاور ربّه ***شتان بین جواره وجواری

من در جوار دشمنانم هستم و او در جوار پروردگارش*** اما چه بسیار فرق است از جوار او تا جوار من

شرح حال او را بیشتر نویسندگان در تاریخ وشعر ورجال آورده اند(۱۹).

**۱۱. ثابت بن اسلم**

ثابت بن اسلم نحوی از نوابغ عرصه ادب واز دانشمندان شهر حلب. وی از علمای شیعه ودر حق گویی ودفاع از مذهب حقّ بی پروا وباهوش بود. در دوره فاطمیان ریاست کتابخانه حلب را به عهده داشت، وهوشمندانه به فعالیتهای سیاسی می پرداخت. در کشف اباطیل برخی مذاهب باطل کتابهایی بهرشته تحریر در آورد. او را به مصر بردند و، در حدود سال ۴۶۰ هجری، به دارش آویختند.

کتابهای «روضات الجنات»(۲۰)، «اعیان الشیعة»(۲۱)، «الشیعة وفنون الاسلام»(۲۲) وجز اینها(۲۳) زندگینامه ثابت را آورده اند.

**:: ۱۲. ابوالقاسم قزوینی**

ابوالقاسم شیخ عبدالکریم قزوینی، از علمای فقه واصول وحدیث در قرن پنجم هجری واز طایفه معروف به «کرجی» بود. عالمی منطقی بود و با منطق از حق ]تشیع[ دفاع می کرد ودر آن پایداری می ورزید. او در سیاست واداره امور مردم وکشور دخالت می نمود. و با ملحدان به بحث می پرداخت وآنان را محکوم می کرد، وسرانجام هم، در سال ۴۹۸ هجری، به دست همین ملحدان کشته شد.

شرح حال او در «شهداء الفضیلة»(۲۴) وجز آن آمده است.

**:: ۱۳. کندی کاتب**

ابوالحسین بن طرخان احمد بن محمد کندی معروف به «کاتب»، از علمای قرن پنجم هجری. وی آشکارا از حق دفاع و با باطل مبارزه می کرد. حق می گفت ودر آن ایستادگی می کرد.

به خاطر همین شیعه بودنش ودفاع آشکارا از آن، اندکی پیش از سال ۴۵۰ هجری به قتل رسید.

نجاشی رحمه الله درباره او می گوید: «وی ثقه وحدیثش معتبر ودوست ما بود».

غالب کتابهای رجالی، شرح حال او را آورده اند(۲۵).

### :: ۱۴. حسن بن مفضل

حسن بن مفضل بن سهلان از نویسندگان وعلما وسیاستمداران شیعه بود. وی به میدان سیاست قدم نهاد ووزیر سلطان الدوله دیلمی شد وسرانجام به شهادت رسید. او کسی است که دیوار حائر امام حسین سلام الله علیه در کربلا را ساخت.

شرح حال این مرد بزرگوار را «الشیعة وفنون الاسلام»(۲۶) وابن کثیر شامی در تاریخش(۲۷) ودیگران آورده اند(۲۸).

### :: ۱۵. ابوالمحاسن طبری

ابوالمحاسن عبدالواحد بن اسماعیل طبری از علمای بزرگ اواخر قرن چهارم هجری بود. قطب راوندی وعده ای دیگر از علمای طراز اول نزد او شاگردی کرده اند.

عده ای از مورّخان با لقب «امام شهید» از وی نام برده اند.

طبری به انقلاب فکریِ اصلاح گرانه ای در اسلام بر ضد باطنی گری که آن زمان در حال نفوذ در مسلمانان بود، دست زد. وی را نخستین کسی دانسته اند که به الحاد وکفر باطنی گری که می گوید: «تنها اطاعت از شیخ طریقت واجب است و با وجود آن دیگر هیچ یک از تکالیف الهی واجب نیست»، فتوا داد.

در سال ۵۰۱ یا ۵۰۲ هجری در حالی که بیش از هشتاد سال از عمرش می گذشت، ترور شد.

بیشتر مورّخان وعلمای رجال شرح حال او را آورده اند(۲۹).

### :: ۱۶. فتال نیشابوری

شیخ محمدبن حسن واعظ نیشابوری فتال. بعضی مورخان او را «شیخ شهید» لقب داده اند. کتابهای «روضة الواعظین» و«التنویر» در تفسیر، تألیف این عالم بزرگوار است.

او بر اثر بی پروایی در برابر باطل ودفاع صریح از حق به شهادت رسید. علامه مجلسی(۳۰) شیخ نوری(۳۱)، محدّث حرّ عاملی(۳۲)، ودیگران(۳۳) به شرح حال او پرداخته اند.

### :: ۱۷. قطب راوندی

حسین بن قطب راوندی، عالمی جلیل القدر بود و با وصف «عالم صالح شهید» از وی یاد شده است. به خاطر مبارزه اش با گمراهی وپایداری در مذهب حق به شهادت رسید.

شرح حال او در «امل الآمل»(۳۴)، «خاتمة المستدرک»(۳۵)، وجز این دو کتاب آمده است(۳۶).

### :: ۱۸. طغرائی

حسین بن علی طغرائی، از نوادگان ابوالاسود دؤلی، وعالمی فاضل وشاعری توانا بود ولامیه اش مشهور ومعروف است.

وی به سیاست می پرداخت ودر خطابه ها واشعارش در موقعیت های مختلف برای اهل بیت سلام الله علیهم تبلیغ می کرد. او انسانی نستوه بود ومدّتی منصب وزارت داشت، وبه خاطر همین موضعگیری های سرسختانه اش، در سال پانصد واندی، مظلومانه کشته شد وهنگام شهادت هفتادوپنج سال یا بیشتر داشت.

بیشتر مورخان، وکتابهای تاریخ شعر وادبیات به شرح حال او پرداخته اند(۳۷).

### :: ۱۹. طبرسی

امین الاسلام طبرسی، فضل بن حسن بن فضل، صاحب تفسیر «مجمع البیان» ودهها کتاب سودمند دیگر که از آن میان، چهار کتاب در حوزه تفسیر است واینها غیر از مجمع البیان هستند.

او در فضایی از ادیان ومذاهب گوناگون زندگی می کرد. در علم ودانش کوهی بلند بود، ودر ایمان قهرمان، ودرباره خدا سرسخت ونستوه، تا آن که در شب عید فطر سال پانصد وچهل وهشت هجری در شهر سبزوار به شهادت رسید وپیکر پاکش به مشهدالرضا سلام الله علیه منتقل ودر محلی معروف به «مغتسل الرضا سلام الله علیه» به خاک سپرده شد.

شرح حال مرحوم طبرسی را بیشتر مورخان آورده اند(۳۸).

### :: ۲۰. ابوالقاسم بن فضل

سیدابوالقاسم یحیی بن ابی الفضل شرف الدین، که نسبش به امام زین العابدین سلام الله علیه می رسد. این بزرگوار از علمای برجسته بود، وفعالیت عمیقی در امور سیاسی کشور داشت؛ چرا که نقیب طالبیان [سادات] عراق بود.

«خوارزم شاه تکش» با او از در مخالفت درآمد ودر سال ۵۸۵ هجری وی را از دم تیغ گذراند.

شماری از کتابهای تاریخ ورجال زندگینامه این عالم بزرگوار را آورده اند(۳۹).

### :: ۲۱. شهید اول

محمد بن مکی عاملی معروف به «شهید اول» کسی است که کتابها وفتواها وآرای او در فقه واصول وحدیث وغیره هنوز هم در حوزه های علمی مدار بحثهاست.

در راه خدا، چنان که باید وشاید، به جهاد برخاست تا جایی که خونش را مباح دانستند ودر سال ۷۸۶ هجری، در حالی که ۵۲ سال از عمر شریفش می گذشت، او را به قتل رساندند وپیکرش را در میدان قلعه دمشق به دار آویختند وسپس در آتش سوزاندند.

بیشتر مورخان وعلمای رجال شرح حال این بزرگمرد را آورده اند(۴۰).

### :: ۲۲. شهید ثانی

زین الدین عاملی مشهور به «شهید ثانی»، در همه فضایل همچون شهادت ودانش وفضیلت، تالی تلو شهید اول است. کتابها وفتاوی وآرای او نیز در فقه واصول وعقاید وحدیث وغیره هنوز هم در حوزه های علمیه مورد بحث وگفتگوست.

او در راه خدا جانانه جهاد کرد چندان که حکمرانان لبنان وروم از دستش به ستوه آمدند وهمه جا در جستجوی وی برآمدند، ودر ایام حج دستگیرش کردند و ـ طی ماجرایی طولانی ـ او را در ساحل دریا به قتل رساندند وسرش را برای پادشاه روم ارمغان فرستادند، وپیکر پاکش همچنان روی زمین افتاده رها کردند.

در همان شب، گروهی از ترکمنهای مقیم آن سرزمین انواری را مشاهده کردند که از آسمان فرود می آمد وبالا می رفت. لذا پیکر آن بزرگوار را به خاک سپردند وبرایش مقبره ای بنا کردند.

بیشتر علمای رجال ومورّخان شرح حال شهید ثانی را آورده اند(۴۱).

### :: ۲۳. شهید ثالث

«شهید ثالث» لقب شماری از علمای پاکی است که در راه خدا وبه خاطر پایداری در مذهب حق [تشیع] به شهادت رسیدند. در کتاب «شهداء الفضیلة» آمده است که علما وتذکره نویسان ـ مؤلف نام بعضی از آنها را می برد ـ این لقب را برای شهابالدین تستری خراسانی ذکر می کنند.

وی از علمای بزرگ دوران حکومت «شاه طهماسب» بود وبه کارهای سیاسی می پرداخت وشاه را نصیحت می کرد، و با منحرفان وگمراهان بحث می کرد، واز حق وفضیلت دفاع می نمود.

در حمله ازبکها به خراسان، شهاب الدین تستری اسیر به ماوراء النهر برده شد، ودر آن جا او را تحت آزار وشکنجه قرار دادند وسپس با خنجر وکارد به جانش افتادند و او را به قتل رساندند وپیکر پاکش را در میدان بخارا، به سال ۹۹۷ هجری، در آتش سوزاندند.

شرح حال این شهید بزرگوار در «روضات الجنات»(۴۲)، «الروضة الصفویة»، «شهداء الفضیلة»(۴۳)، ودیگر کتابها آمده است(۴۴).

### :: ۲۴. محقق کرکی

محقق کرکی، نورالدین علی بن الحسین بن عبدالعالی عاملی معروف به «محقق ثانی»، در عهد شاه طهماسب صفوی می زیست، وعهده دار امور سیاست کشور واداره مردم بود. فرمان محقق کرکی بیش از فرمان شاه در مردم نفوذ داشت، وشاه یکی از کارگزاران ووالیان او به شمار می رفت.

او را پنهانی سم خوراندند که بر اثر آن، در سال ۹۴۵ هجری، از دنیا رفت.

بیشتر مورخان وعلمای رجال شرح حال محقق کرکی را آورده اند.

### :: ۲۵. قاضی شوشتری

سیدقاضی نورالله شوشتری، مؤلف دانشنامه بزرگ «احقاق الحق» ودهها کتاب دیگر که در کتب تاریخ نام برده شده اند.

در دوره صفوی عهده دار منصب قضا در هند شد، و[در دفاع از حق وتشیع] به جهاد ومقاومت پرداخت تا آن که سرانجام، در سال ۱۰۱۹ هجری، به شهادت رسید. به این ترتیب که لباسهایش را درآوردند و با تازیانه های فلزی خاردار چندان بر پیکر برهنه او زدند که اعضای بدنش تکه تکه شد.

شرح حال او را بیشتر مورخان ورجال شناسان آورده اند(۴۵).

**:: ۲۶. حرّ عاملی**

شیخ علی حرّ عاملی، جدّ صاحب «وسائل الشیعة» وداماد شیخ حسن صاحب «معالم»، واز نوادگان حرّ بن یزید ریاحی است که روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. وی دریای علم بود، ودر دین خدا قهرمان، ودرباره خدا سرسخت وسازش ناپذیر، ومجاهد در راه اسلام. به طوری که سرانجام او را سمّ خوراندند وبر اثر آن از دنیا رفت. از سروده های زیبای او این دو بیت است:

إن کان حبی للوصی ورهطه ***رفضاً کما زعم الجهول الخائض

اگر محبت من به وصیِ [پیامبر] وخاندان او ***آن گونه که نادانان نابخرد می گویند، رافضی گری است

فالله والروح الأمین وأحمد *** وجـمـیـع أمـلاک السـمـاء روافـض

پس، خدا وروح الامین واحمد***وهمه فرشتگان آسمان رافضی هستند

شماری از مورخان شرح حال این بزرگمرد را آورده اند(۴۶).

**:: ۲۷. سید نصرالله حائری**

سید نصرالله حائری، عالم وشاعر ومدرّس معروف بارگاه مقدس امام حسین سلام الله علیه در کربلای معلاّ بود.

وی قصیده نامدار فرزدق را که درباره امام سجاد زین العابدین علی بن الحسین سلام الله علیه گفته، تخمیس کرده است.

او مجاهد در راه خدا وفعال در صحنه سیاسی کشور بود. با اهل باطل در می افتاد وآنها را تقبیح ومحکوم می کرد وسرانجام جان خود را بر سر این کار گذاشت ودر سال ۱۱۵۴ هجری به شهادت رسید.

بسیاری از مورخان، وکتابهای تاریخ ادبیات وشعر شرح حال او را آورده اند(۴۷).

### :: ۲۸. شیخ عسیلی

شیخ صالح عسیلی از علمای لبنان وشاگرد آیة الله سیدمهدی بحرالعلوم رحمه الله بود.

به دلیل مجاهداتش در راه خدا، ومقاومت به خاطر خدا، ودفاع آشکار از حق، وپرداختن به امور سیاسی، سرانجام در سال ۱۲۰۸ هجری توسط احمدپاشا معروف به «قصاب» زیر شکنجه به شهادت رسید.

شرح حال او در «شهداء الفضیلة» آمده است(۴۸).

### :: ۲۹. همدانی حائری

علامه شیخ العلماء مولی عبدالصمد همدانی حائری از تلامذه وحید بهبهانی وصاحب «الریاض»قدس سرهما بود. او در راه خدا به جهاد برخاست وبرای برافراشته شدن پرچم اسلام کوشید، وبه امور سیاسی پرداخت تا آن که به سال ۱۲۱۶ هجری، در فتنه وهابیّت وبی حرمتی آنان به شهر مقدس کربلا، جلو در خانه اش به قتل رسید. در این فتنه وآشوب هزاران تن از مؤمنان ونیکان ودهها عالم وفاضل، از جمله شیخ محمد وشیخ عین علی وسید صادق ودیگران، نیز به شهادت رسیدند.

شماری از مورخان وکسانی که درباره کربلای معلاّ کتاب نوشته اند، شرح حال این بزرگواران را آورده اند(۴۹)

### :: ۳۰. میرزا باقر شیرازی

میرزا محمدباقر شیرازی شاگرد مجدّد شیرازی رحمه الله واز شهدای نهضت مشروطه ایران است. به امور سیاست می پرداخت وامر ونهی می کرد و با دشمنان اسلام می ستیزید تا آن که به سال ۱۳۲۶ هجری در شیراز به قتل رسید.

شرح حال آن بزرگوار در «شهداء الفضیلة» آمده است(۵۰).

### :: ۳۱. شیخ فضل الله نوری

شیخ فضل الله نوری شاگرد مجدّد شیرازی رحمه الله وخواهرزاده علامه محقق میرزا حسین نوری صاحب «مستدرک الوسائل» وداماد او بود.

او هنگامی که مشاهده کرد انقلاب مشروطیت که علمای دین رهبری آن را به عهده داشتند از مسیر خود منحرف شده، در صدد بازگرداندن آن به مسیر اصلی اش برآمد وخواهان مشروطه مشروعه شد، وبه همین جهت، به سال ۱۳۲۷ هجری، به دار آویخته شد.

بسیاری از تاریخ نگاران متأخر شرح حال شیخ را آورده اند(۵۱).

این نام سی ویک عالم از علمای پاک ما بود که بر اثر پرداختن به کارهای سیاسی ودخالت در امور دولتها وشاهان به شهادت رسیدند؛ چرا که این دولتها وشاهان نتوانستند این علمای بزرگوار را با درهم ودینار ووعده ووعید وبیم وامید دادن به طرف خود بکشانند.

ما این اسامی را به عنوان نمونه ای از انبوه عظیم علمای شهیدمان آوردیم که تاریخ درخشان ما آکنده از نامهای آنان ومقاومت وجهادشان در هر زمان وهر مکان است، وبر شمردن نام آنها چندین جلد کتاب می طلبد، وهزاران نفر را در بر می گیرد. نام این عالمان شهید در کتابهای تاریخ وحدیث ورجال وفرهنگنامه ها آمده است.

این امر، در واقع، بر این دلالت دارد که «سیاست در متن اسلام» است ونخستین وواپسین مأموریت علمای اسلام، پیشبرد سیاست واداره «عباد وبلاد» است.

(*). بحارالأنوار، ج۲۷، ص۲۱۷، ب۹، ح۱۸.

(۱). علامه شیخ محسن (یا محمدمحسن) بن علی بن محمدرضا تهرانی، معروف به «آقا بزرگ» (۱۲۹۳ ـ ۱۳۸۹ ق.) فقیه، محقق وکتاب شناس، در تهران زاده شد ودر سال ۱۳۱۳ ق. به عراق رفت ودر حوزه نجف اشرف به تحصیل دانش پرداخت وپیش از چهل سالگی اجازه اجتهاد دریافت کرد. وی سال های ۱۳۲۹ ـ ۱۳۵۵ ق. را در سامرا زندگی کرد، سپس به نجف اشرف بازگشت، تا واپسین دم زندگی به تألیف مشغول بود. وی بیش از دو هزار اجازه روایت حدیث به افراد داد. کتاب های متعددی دارد، از جمله: «الذریعة الی تصانیف الشیعة» (نوزده جلد) و«نقباء البشر فی القرن الرابع عشر» (یکی از یازده تألیف در شرح حال نویسی). مرحوم آقا بزرگ کتابخانه شخصی خود را که بیش از پنج هزار کتاب داشت، وقف نمود.

(۲). سید محسن بن عبدالکریم بن محمد الأمینی الحسینی العاملی (۱۲۸۲ ـ ۱۳۷۱ ق.: ۱۸۶۵ ـ ۱۹۵۲ م.) آخرین مجتهد شیعی دوازده امامی در منطقه شام بود.

در روستای «شقراء» از توابع مرجعیون جبل عامل زاده شد ومراحل مقدماتی را در آن جا فرا گرفت، آن گاه به نجف اشرف رفت وپس از دانش اندوزی، در سال ۱۳۱۹ ق. به سوریه بازگشت ودر شهر دمشق سکونت گزید وبه کار تدریس، خطابه ووعظ وسپس امر مرجعیت وفتوا پرداخت. وی بسیار می نوشت ودر این راستا آثار پراکنده شیعی وسیره بزرگان شیعه را گرد آورد، در فقه شیعی آثاری نگاشت واز آنان دفاع می کرد وبامخالفان آنان به چالش می پرداخت. از تألیفات اوست: «اعیان الشیعة» (۵۶ جلد)، «الرحیق المختوم» (دیوان شعری است که پیش از سال ۱۳۳۱ ق. آن را به نظم در آورده بود)، «الحصون المنیعة» (رساله ای در ردّ صاحب «المنار») وجز آن.

(۳). سیدمحمد باقر بن میرزا زین العابدین موسوی خوانساری اصفهانی (۱۲۲۶ ـ ۱۳۱۳ ق.) عالم جلیل القدر، دانای فقه وکلام ودیگر علوم دینی واز اعلام قرن سیزدهم قمری بود. در خوانسار می زیست وامور دینی آن سامان را بر عهده داشت. کتاب «حدود وتعزیرات» و«جبر واختیار» (نگاشته سال ۱۲۳۳ ق.) وجز آن از تألیفات اوست.

(۴). خاتمة المستدرک، ج۳، ص۲۱۶.

(۵). ریاض العلماء وحیاض الفضلاء، ج۱، ص۲۷۶، ط الخیام، قم المقدسة.

(۶). الکامل فی التاریخ، ج۸، ص۸۱ «ذکر ظهور الحسن بن علی الاطروش»، ط دار صادر بیروت، لبنان، ۱۳۹۹هـ/۱۹۷۹م.

(۷). اعیان الشیعة، ج۵، ص۱۷۹، شماره ۴۲۵.

(۸). نک: رجال کشّی، ص۲۶۰، شماره ۶۸۲; شهداء الفضیلة، ص۷.

(۹). میزان الاعتدال، ج۱، ص۴۹۳، شماره ۱۸۵۷.

(۱۰). اعیان الشیعة، ج۵، ص۱۰۴، شماره ۲۵۷.

(۱۱). نک: شهداء الفضیلة، ص۱۰.

(۱۲). هدیة العارفین، ج۱، ص۶۹; الذریعة الی تصانیف الشیعة; ج۲۲، ص۶.

(۱۳). نک: سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص۲۲۲، شماره ۱۵۵; لسان المیزان، ج۴، ص۲۳۸، شماره ۶۴۲; فهرست ابن الندیم، ص۲۲۶.

(۱۴). نک: سیر اعلام النبلاء، ج۱۶، ص۱۳۱، شماره ۸۸; الکنی والالقاب، ج۱، ص۴۴۶.

(۱۵). الغدیر، ج۳، ص۳۹۹; معجم المطبوعات العربیة، ج۱، ص۳۳۶; الاعلام، ج۲، ص۱۵۵.

(۱۶). روضات الجنّات، ج۳، ص۱۹، ط الحیدریة، تهران ۱۳۹۰ هـ

(۱۷). اعیان الشیعة، ج۱، ص۱۹۱ «البحث الحادی عشر فی الوزراء والامراء والقضاة ونقباء الشیعة».

(۱۸). الشیعة وفنون الاسلام، ص۱۱۳، ط ۴، سال ۱۳۹۶ هـ دارالمعلم للطباعة، مصر.

(۱۹). ربع قرن مع العلامة الامینی، ص۱۶۸; تاریخ مدینة دمشق، ج۴۳، ص۲۲۱، شماره ۵۰۷۶; الاعلام، ج۴، ص۳۲۷.

(۲۰). روضات الجنّات، ج۲، ص۱۶۸، شماره ۱۶۳، ط الحیدریة، تهران ۱۳۹۰ هـ

(۲۱). اعیان الشیعة، ج۴، ص۷ شماره ۱۲.

(۲۲). الشیعة وفنون الاسلام، ص۱۷۳.

(۲۳). هدیة العارفین، ج۱، ص۲۴۸; شهداء الفضیلة، ص۳۱.

(۲۴). شهداء الفضیلة، ص۳۱.

(۲۵). رجال نجاشی، ص۸۷، شماره ۲۱۰; رجال ابن داود، ص۴۲، شماره ۱۱۴; نقدالرجال، ج۱، ص۱۵۰، شماره ۱۲۶/۳۰۱.

(۲۶). الشیعة وفنون الاسلام، ص۱۱۷.

(۲۷). البدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۱۲، ص۲۰، ط دار احیاء التراث العربی، بیروت ۱۴۰۸ هـ

(۲۸). ربع قرن مع العلامة الامینی، ص۱۶۱.

(۲۹). معجم البلدان، ج۳، ص۱۰۴; الانساب، ج۳، ص۱۰۶.

(۳۰). بحارالأنوار، ج۱، ص۸.

(۳۱). خاتمة المستدرک، ج۲،ص۲۶۴.

(۳۲). امل الآمل، ج۲، ص۲۸۸، شماره ۸۶۰.

(۳۳). شهداء الفضیلة، ص۳۷; مستدرک سفینة البحار، ج۸، ص۱۱۷; سنن النبی صلی الله علیه وآله، ص۲۸، شماره ۳۲.

(۳۴). امل الآمل، ج۲، ص۸۷، شماره ۲۳۰.

(۳۵). خاتمة المستدرک، ج۲، ص۲۶۴.

(۳۶). الاعلام، ج۳، ص۱۰۴; شهداء الفضیلة، ص۴۰; تفسیر جوامع الجامع، ج۱، ص۱۳،شماره ۴۱.

(۳۷). شهداء الفضیلة، ص۴۰; سیراعلام النبلاء، ج۱۶، ص۴۵۴; امل الآمل، ج۲، ص۹۵، شماره ۲۶۲.

(۳۸). شهداء الفضیلة، ص۴۵; امل الآمل، ج۲، ص۲۱۶، شماره ۶۵۰; معجم رجال الحدیث، ج۱۴، ص۳۰۴، شماره ۹۳۶۲.

(۳۹). شهداء الفضیلة، ص۴۸; فهرست منتجب الدین، ص۳۸۴.

(۴۰). شهداء الفضیلة، ص۸۰; سنن النبی صلی الله علیه وآله، ص۲۴، شماره ۱۸; امل الآمل، ج۱، ص۱۸۱، شماره ۱۸۸.

(۴۱). شهداء الفضیلة، ص۱۳۲; سنن النبی صلی الله علیه وآله، ص۲۴، شماره ۱۹; امل الآمل، ج۱، ص۸۵، شماره ۸۱.

(۴۲). روضات الجنات، ج۴، ص۲۳۰، شماره ۳۸۷.

(۴۳). شهداء الفضیلة، ص۱۶۸.

(۴۴). خاتمة المستدرک، ج۲، ص۲۶۹; الذریعة، ج۲، ص۳۲۹; الاعلام، ج۴، ص۱۳۶.

(۴۵). شهداء الفضیلة، ص۱۷۱; خاتمة المستدرک، ج۲، ص۲۷۱; امل الآمل، ج۲، ص۳۳۶، شماره ۱۰۳۷.

(۴۶). شهداء الفضیلة، ص۲۰۶; امل الآمل، ج۱، ص۱۲۹، شماره ۱۳۸.

(۴۷). شهداء الفضیلة، ص۲۱۵; خاتمة المستدرک، ج۲، ص۵۴، شماره ۲.

(۴۸). شهداء الفضیلة، ص۲۷۵.

(۴۹). شهداء الفضیلة، ص۲۸۶; طرائف المقال، ج۱، ص۸۳، شماره ۲۶۶; روضات الجنات، ج۴، ص۱۹۸، شماره ۳۷۷.

(۵۰). شهداء الفضیلة، ص۳۵۰.

(۵۱). شهداء الفضیلة، ص۳۵۴; مستدرک سفینة البحار، ج۵، ص۲۷۱.

## وظیفه ای همگانی

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «کلکم راع وکلکم مسؤول عن رعیته*؛ همه شما راعی هستید وهمه تان در برابر رعیّت خود مسؤولید».

دخالت در امور سیاسی وتلاش برای اصلاح وبهبود اوضاع مردم وجامعه تنها وظیفه علما نیست بلکه وظیفه همگان است، وفردای قیامت، همه در این باره بازخواست خواهند شد؛ زیرا هر گمراهی یا انحرافی که در امّت اسلامی پدید می آید همه مسلمانان موظفند با آن مبارزه کنند واصلاحش نمایند. پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه وآله در حدیثی فرموده است: «همه شما راعی هستید وهمه تان از رعیّت خویش مسؤولید». همان طور که راعی [شبان] نسبت به گوسفندان وحفظ ونگهداری آنها مسؤول است، هر مسلمانی نیز نسبت به دیگران مسؤولیت دارد، ودر این میان فرقی میان حاکم ومحکوم وعالم وبی سواد، ودانشجو واستاد، ومرد وزن، وقوی وناتوان و... نیست.

مسلمانان صدر اسلام ـ که با مجاهدتهای آنان اسلام پیش رفت وبه سبب ایمان راستین ومقاومت شکوهمند آنان پایه های دین وکشور اسلام استوار شد ـ هرگاه انحراف ومنکری را می دیدند با تمام نیرو وتوان خود با آن به مخالفت ومقابله بر می خاستند تا آن را از میان برمی داشتند.

مثلا یکی از مسلمانان وقتی شخصی را می بیند که در دستش ابزار قمار است، می گوید: این از کیست؟ آن شخص می گوید: از امیر. وآن مسلمان آن را می گیرد ومی شکند ومی گوید: قمار حرام است. ومن مسلمانم ووظیفه دارم این آلت قمار را بشکنم، وبرایم فرقی نمی کند از چه کسی گرفته ای وبرای چه کسی می بری.

یا: زمانی که ولید قرآن را پاره کرد، مسلمانان خانه او را به محاصره در آوردند وولید را کشتند وسرش را بریدند وجسدش را به دار آویختند وبر آن نوشتند: «این سزای کسی است که قرآن را پاره کرد». با آن که ولید در آن هنگام امپراتوری بود که بر تقریباً نصف جهان فرمان می راند.

یا: مسلمانی در شام مشکهایی را دید که بر پشت اشتران حمل می کنند، پرسید: اینها چیست، گفتند: شراب. مرد به طرف مشکها حمله کرد و با کاردی که داشت آنها را از هم درید وهمه شرابها را بر زمین ریخت، ووقتی به او گفتند: اینها از معاویة بن ابی سفیان است، با لحن تندی گفت: باشد.

اما زمانی که مسلمانان در عرصه عمل سستی کردند، ومسؤولیت شناسی را از دست دادند، وهرکس در خانه خود نشست، همه مصیبتها وبدبختیهای دنیا بر سر آنان فرو ریخت، وطعمه صهیونیسم وغرب وشرق ودیگران شدند.

اما می بینیم، مسلمانان امروز شروع به بیدار شدن وشناخت حوادث پیرامون خود کرده اند؛ از این رو امید است که ـ به خواست خدای متعال ـ آینده ای پر خیر وبرکت وعزّتمند داشته باشند؛ چرا که اساس پیشرفت وبرکت وعزّت، بیداری وآگاهی درست، وایمان راستین است. در حدیث شریف آمده است: «العالم بزمانه لاتهجم علیه النوائب(۱)؛ شخص آگاه به زمانِ خود مورد هجوم مصیبتها واقع نمی شود».

بنابراین، از خداوند توانا مسألت می کنیم که این آگاهی واین بیداری را در مسلمانان عمیق تر وگسترده تر گرداند تا این که همه مسلمانان آگاه وبیدار شوند وتمام پیمانه ها ومعیارهای ستمگران جهان را به کلّی وارونه سازند. واین بر خداوند دشوار نیست.

منزه است پروردگار تو، خداوندگار عزّت، از آنچه در وصف او می گویند، وسلام بر فرستادگان [الهی]، وستایش خداوند را که پروردگار جهانیان است، ودرود وصلوات بر محمد وخاندان پاک او.

سیّد صادق حسینی شیرازی

(*). بحارالأنوار، ج۷۲، ص۳۸، ب۳۵، ح۳۶.

(۱). ر.ک: کافی، ج۱، ص۲۷ «کتاب العقل والجهل» ح۲۹ (العالم بزمانه لاتهجم علیه اللّوابس).